

# اسلام و شمشير

ناصر پورپيرار

## فهرست مطالب

۱	دربارهٔ این کتاب
۶	مقدمه
۱۱	۱ قسمت اول
۱۴	۲ قسمت دوم
۱۷	۳ قسمت سوم
۲۱	۴ قسمت چهارم
۳۰	۵ قسمت پنجم
۳۶	۶ قسمت ششم
۴۱	۷ قسمت هفتم
۴۷	۸ قسمت هشتم
۵۲	۹ قسمت نهم
۵۶	۱۰ قسمت دهم
۶۱	۱۱ قسمت یازدهم
۶۵	۱۲ قسمت دوازدهم
۷۰	۱۳ قسمت سیزدهم
۷۶	۱۴ قسمت چهاردهم
۸۰	۱۵ قسمت پانزدهم
۸۶	۱۶ قسمت شانزدهم
۹۲	۱۷ قسمت هفدهم
۹۶	۱۸ قسمت هجدهم

۱۰۱	۱۹ قسمت نوزدهم
۱۰۵	۲۰ قسمت بیستم
۱۱۰	۲۱ قسمت بیست و یکم
۱۱۴	۲۲ قسمت بیست و دوم
۱۱۹	۲۳ قسمت بیست و سوم
۱۲۵	۲۴ قسمت بیست و چهارم
۱۲۹	۲۵ قسمت بیست و پنجم
۱۳۴	۲۶ قسمت بیست و ششم
۱۳۹	۲۷ قسمت بیست و هفتم
۱۴۳	۲۸ قسمت بیست و هشتم
۱۴۸	۲۹ قسمت بیست و نهم
۱۵۳	۳۰ قسمت سی ام
۱۵۹	۳۱ قسمت سی و یکم
۱۶۵	۳۲ قسمت سی و دوم
۱۷۲	۳۳ قسمت سی و سوم
۱۷۷	۳۴ قسمت سی و چهارم
۱۸۴	۳۵ قسمت سی و پنجم
۱۹۲	۳۶ قسمت سی و ششم
۱۹۸	۳۷ قسمت سی و هفتم
۲۰۵	۳۸ قسمت سی و هشتم
۲۱۱	۳۹ قسمت سی و نهم

۲۲۰	۴۰ قسمت چهلیم
۲۲۹	۴۱ قسمت چهل و یکم
۲۳۹	۴۲ قسمت چهل و دوم
۲۴۷	۴۳ قسمت چهل و سوم
۲۵۷	۴۴ قسمت چهل و چهارم
۲۶۴	۴۵ قسمت چهل و پنجم
۲۷۶	۴۶ قسمت چهل و ششم
۲۸۰	۴۷ قسمت چهل و هفتم
۲۸۳	۴۸ قسمت چهل و هشتم
۲۸۷	۴۹ قسمت چهل و نهم
۲۹۰	۵۰ قسمت پنجاهم
۲۹۵	۵۱ قسمت پنجاه و یکم
۳۰۰	۵۲ قسمت پنجاه و دوم
۳۰۶	۵۳ قسمت پنجاه و سوم
۳۱۰	۵۴ قسمت پنجاه و چهارم
۳۱۴	۵۵ قسمت پنجاه و پنجم

## درباره این کتاب

### وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ

انسان پیرو اندیشه‌اش است و عالم ذهنی او، اساس شکل‌گیری دنیای عینی اوست، عینیات پیرامون ما تا قبل از بروز و ظهور مادی و خارجی، به صورت فکر و تصور بوده‌اند، علاوه بر آن اندیشه و قوه تعقل انسان کارآمدترین ابزار تمییز حق از باطل، سود از زیان، نیک از بد و... است، لکن پیشروی اندیشه که ابزار موثر آدمی در نیل به تکامل است باید بر پایه یک طرح و برنامه ریزی مطمئن و با اتخاذ یک هدف و چشم انداز معین باشد، وگرنه دچار ایستایی، ابتدال، انحراف و سرگشتگی خواهد شد، شاید در این برهه زمانی که ما در آن قرار گرفته‌ایم، انسان‌ها بیش از هر مقطعی در سردرگمی و تعارض هستند، گمراهی فکر و ذهن، آرمان‌خواهی‌های بی‌محتوا و بی‌سرانجام، دنیا طلبی، ترس و نگرانی از غبن، بیگانگی انسان‌ها با یکدیگر، انزوای اخلاق، احساس ناامنی و دوری گزینی از «هم‌جنسان ناآشنا»، حصار کشی‌ها و مرز طلبی‌ها، تضييع حق، نسیان فطرت، جستجوی پیوسته بی‌نتیجه آرامش و سعادت و امنیت و... حقیقتا کدام قانون بر این دنیا حاکم است؟! به راستی انسان گم کرده راه امروز نیازمند چیست؟ اصول درست اندیشیدن چیست؟ مسیر کمال کدام است؟ نشانی سرای سعادت نزد کیست؟ بی‌شک علم ناقص و عقل محدود هیچ بنی بشری قادر به پاسخگویی به اقیانوس بی‌کران مسائل لاینحل انسانی نیست و نخواهد بود و عقلانی نیست تا راههای آزموده شده بی‌اثر را مکررا بیازماییم، رهایی از این گرفتاریهای بغرنج، قدرت درایت و احاطه‌ای وسیع و ماورایی می‌طلبد، آیا آن خالقی که مخلوقاتش را به منصفه ظهور رساند و آن صانعی که گردش چرخ این صنعت از اوست، مسئول تنظیم روابط مخلوقات با یکدیگر و با خالق و تعیین خط مشی این صنع بی‌نظیر نیست؟ مسلمین معتقدند قرن‌ها پیش خداوند قادر و حکیم، در مصحف کبیرشان موسوم به «قرآن» آیین نامه و پروتکلی فرستاد که آیاتش روشنی بخش ظلمات این سرگردانی‌ها خواهد بود. اما اگر چنین است، پس چگونه است که با گذشت قرنهای متمادی هنوز انسان‌ها در گمراهی به سر می‌برند؟ مگر نه این است که مسلمین باید طلایه دار کاروان مسیر کمال باشند؟ پس از چه روی است که نشان درخوری از این هدایت جلوه نمی‌کند که هیچ! گاه مدعیان مسلمانی با راکبان مرکب حق کشی هم داستان می‌شوند؟ آیا پیچیدگی‌های متن کتاب و مفاهیم دیر هضم آن، توده انسان‌ها را از فهم آموزه‌های آن محروم ساخته است و درک آنرا در حیطة توانایی خواص درآورده است؟

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۴۰-۳۲-۲۲-۱۷ قمر) و قطعاً قرآن را

برای ذکر آسان کرده‌ایم پس آیا پندگیرنده‌های هست

تاکید مکرر خدا بر سهولت فهم کلام قرآن این فرض را منتفی می‌کند. آیا قرآن برای هدایت کافی نبوده است؟

... وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (نحل

(۸۹) و ما بر تو این قرآن عظیم را فرستادیم تا حقیقت هر چیزی را روشن کند، و برای مسلمین هدایت و رحمت و بشارت باشد

الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۱ ابراهیم) الف لام راء کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آوری، به سوی راه آن شکست ناپذیر ستوده

أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (انعام ۱۱۴) پس آیا داوری جز خدا جویم با اینکه اوست که این کتاب را «به تفصیل» به سوی شما نازل کرده است و کسانی که کتاب آسمانی بدیشان داده‌ایم بدانند که آن از جانب پروردگارت به حق فرو فرستاده شده است پس تو از تردیدکنندگان مباش

آیا آن روزن نور و رحمت کور شده است یا قوه بصر آدمی!؟

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (محمد ۲۴) آیا در آیات قرآن تدبیر نمی‌کنند؟ یا بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟

حقیقت این است که کتاب، بنا به حکمت و مشیت الهی، بنا به دلایل متقن از تحریف نیز مصون مانده است، لیک مخالفان تفکر الهی حجاب و حائلی بین فطرت‌های حق جو و کلام حق قرار داده‌اند.

وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (انعام ۱۱۵)  
و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده‌ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست

با بررسی شگردهای استادانه‌ای که برای مهجور ساختن این کتاب از دسترس طالبان آن به کار رفته می‌توان به وسعت احاطه و آگاهی معاندان و مخالفان قرآن به معانی، مفاهیم، آموزه‌ها و غمزه‌های پیاده شده در آن پی برد، به عبارتی دیگر، دشمنان قرآن، آنرا بهتر از مومنان و دوستدارانش شناخته‌اند، بنابراین، عالمانه و عامدانه و با تمسک بر حواشی خودساخته گمراه کننده از جمله روایات کذب، شان نزول‌های بی‌محتوا و احادیث اغلب ناقص بیانات مصحف آسمانی و نیز حتی در تضاد با یکدیگر، نه تنها کلام و مقصود باری تعالی را مهجور و مکتوم نموده‌اند، بلکه شمایی نامبارک و بی‌تناسب بر قامت مبارک آن پوشانده‌اند! طوریکه مضمون، جایگاه و مقصد اسلام را تا حد مکتب‌های انسان ساخته تنزل داده‌اند. با توسل به تفاسیر فله‌ای، معانی ضمنی دلخواه را بر آیات صریح و گویای خداوند تحمیل کرده‌اند، که از منظر الهی عملی است مذموم.

اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (توبه ۹) آیات خدا را به بهای ناچیزی فروختند و مردم را از راه او باز داشتند به راستی آنان چه بد اعمالی انجام مدادند

دین اسلام بزرگ‌ترین آسیب را زمانی متحمل شده است که عملکرد مسلمین درست خلاف نص صریح کتاب در جهت فرقه فرقه کردن پیش رفته است،

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (روم ۳۲) از کسانی نباشید که دین خود را فرقه فرقه کردند و هر حزبی به اوهام و خیالات خویش دلخوش شدند

تفرق و انشقاق دامی است هوشمندانه و غرض ورزانه از سوی جماعتی که قرآن پرده از شرارت و نفاق و دنیاطلبی آنان برداشته است، تله‌ای که رهایی از آن شجاعت پذیرش خطا بودن راهی که می‌پیمائیم را می‌طلبد، خطائی که از پدرانمان و آنان نیز از نیاکانشان در چند قرن اخیر به ارث برده‌اند.

بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ (زخرف ۲۲) بلکه گفتند ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما هم با پی‌گیری از آنان راه یافتگانیم

دین موروثی نیست، امریست تحقیقی، اسلام مکتبی است که نیاز به پژوهش دارد، تحقیق و تحصیل «شناخت» از آن بایستی مقدم بر «ایمان» بدان باشد، ایمان جاهلانه و موروثی فاصله‌ای با کفر ندارد. چنانچه اگر در خانواده‌ای معتقد به فرقه دیگر اسلامی متولد می‌شدیم، با فرقه‌ای که اینک بدان معتقدیم، عناد می‌ورزیدیم، اگر در میان مسیحیان زاده می‌شدیم، متعصب به انجیل و عیسی بودیم و اگر از پدر و مادری یهودی بدنیا می‌آمدیم، از قاتلان و یا لاقل از حامیان قاتلان کودکان بی‌گناه فلسطینی می‌بودیم! و به همین ترتیب تقلید و تبعیت از دیگران در دین جایز نیست و سرانجامی ندارد.

... كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتُ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِن لَّا تَعْلَمُونَ (اعراف ۳۸) هر بار که امتی در آتش درآید همکیشان خود را لعنت کند تا وقتی که همگی در آن به هم پیوندند آنگاه پیروانشان در باره «پیشوایانشان» مگویند پروردگارا اینان ما را گمراه کردند پس دو برابر عذاب آتش به آنان بده، خدا مفرماید برای هر کدام عذاب دو چندان است ولی شما نمیدانید

اینک زمان آن است که کمر همت بر احیای مفاهیم اصیل ولی مهجور قرآن ببندیم، قرآن کتاب تعقل و تفکر است، پس در سایه آن اندیشه‌مان را در مسیر صحیح بی‌روانیم.

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳ یوسف) ما قرآن را فصیح قرار دادیم باشد که بیندیشید.

هویت اصیل و حقیقی ما همان است که خالق آگاه به ذات ما آنرا تعریف کرده است، پس زمان آن است که فارغ از عصبیتهای فرقوی، هویت‌های جعلی و بی‌پایه و قیل و قال‌های مذهبی، رجعتی به کلام الله داشته باشیم. قرآن مکتبی است جامع، جهان شمول و فراگیر، که تمام مسائل انسانی و الهی را با زبانی صمیمانه و فصیح تبیین کرده است، فرض است بر ما که با تفحص و تأمل در آیات و نشانه‌های‌اش برای رهایی از گمراهی و سردرگمی و حل مسائل غامض انسانی- الهی، کشف حقیقت مفقود شده و لقا الله اهتمام ورزیم.

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ ... (بقره ۱۸۵) ماه رمضان همان ماه است که در آن قرآن فرو فرستاده شده است کتابی که مردم را راهبر و متضمن دلایل آشکار هدایت و میزان تشخیص حق از باطل است  
يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا (۱۷۴ نسا) ای مردم در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است و ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده‌ایم

گاه و در مقطعی، از میان مسلمانان هر دو فرقه اندیشمندانی ظهور کرده‌اند که کمابیش در صدد تفکیک «تاریخ اسلام» از «ماهیت اسلام» بوده‌اند، چرا که اغلب، شناخت و تصورات مسلمین از اسلام در موضوع تاریخ آن است نه محتوایش، یا محققینی که قلمشان در باب زنده کردن برخی حقایق و طرح چرایی و چیستی و تشکیک و تکذیب در راستی یا ناراستی برخی حواشی چرخیده است، لیک چون بعضا خود این پژوهش‌گران کاملاً از بند اعتقادات فرقوی نجسته‌اند، تالیفاتشان متأثر از آن باورها بوده و از استواری لازم در میدان مبارزه با خرافه و دروغ بهره‌مند نبوده‌اند. در نمونه‌هایی نیز پیش فرض‌ها و پس زمینه‌های ذهنی نادرست محققین یا عدم اشراف کامل و کافی آنان بر وقایع و ریشه‌وقایعی که در دنیای اعتقادی مسلمین رخ داده و یا عدم جامعیت و غیر مستند بودن ادعاهای ایشان، آن‌ها را در مواجهه با افکار رسمی و باورهای عمیق فرقوی، متزلزل و یا بی‌اهمیت نشان داده و آثارشان در برابر تبلیغات منفی رنگ باخته و محو و اب‌تر گشته است. به جرات می‌توان ادعا کرد که کتاب «اسلام و شمشیر» واجد تمام ویژگی‌های یک اثر تاثیر گذار و تحول آفرین در مکتب اسلام است، مولف کتاب، وارسته از تعصب و قید و بند القانات فرقوی و با ایمان راسخ بر حقانیت اسلام و صرفاً با تکیه بر قول قرآن و با بررسی بنیانی ما وقع در عالم اسلام و رعایت اصول علمی تحقیق، بدون وا همه از واکنش و قضاوت مخاطب، اکاذیب رخنه کرده در زوایای فکر و خطاهای طرز تفکر او را نشانه گرفته و بدون پرده پوشی و ملاحظه‌تمایل و سلیقه‌جماعت پیرامون خود، به تبیین ریشه‌معضلات و گرفتاریهای جهان اسلام پرداخته است و این حقیقت مکتوم را افشا می‌کند که تنها چاره نجات مسلمین و بل بشریت، شنیدن کلام الهی، تأمل و تعمق در آموزه‌ها و عمل کردن به راهکارهای آن است و بس.



و براستی آیا قرآن، شناسنامه اصیل و کافی برای معرفی اسلام و ماهیت آن نیست؟  
امید است که زین پس آثار لمس انگشتان قاریان قرآن در حواشی اوراق قرآن خانه هر مسلمانی  
نمایان شود و به امید هدایت

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ  
وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (مائده ۱۶) خدا بدان کتاب هر کس را که از بی رضا و  
خشنودی او راه سلامت را بییماید، هدایت کند و او را از تاریکی جهل و گناه بیرون  
آورد و بعالم نور داخل گرداند و براه راست رهبری کند.

## مقدمه

مشرکین نجس‌اند!

مقاومت مسلمانان در برابر زورگویی‌های مشرکین، در افغانستان و ایران و عراق و فلسطین و لبنان، مهار و کنترل اعصاب و عقل را از کف سران سیاسی و فرهنگی و نظامی و مذهبی غربیان بیرون کشیده و هر روز افتضاح تازه‌ای دربرخورد با جهان اسلام به بار می‌آورند که نهایت خشم آن‌ها از ناتوانی مطلق در مقابله با مسلمین را نشان می‌دهد. اینک سخن گوی اصلی و متبرک کننده تجاوز در جهان مسیحیت و یهودیت به میدان آمده، تا برای حفظ عصای طلایی دست و رسن تذهیب شده گردن، به پیامبر اسلام بهتان چاله میدانی ببندد. ما با او از زبان قرآن سخن می‌گوییم و جایگاه واقعی‌اش را نشان می‌دهیم که با کمال تاسف، معتقدین به تعارفات دنیوی و رسمی موجود، راه برخورد صریح و بی‌مجامله اسلامی با آنان را بسته‌اند تا جانیان و خائنین به بشر، با بی‌شرمی اظهار طهارت، و گستاخانه از اسلام ادعای طلب کنند!

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۷۲) بی‌شک کافر شدند آن کسان که مسیح پسر مریم را خدا انگاشتند. مسیح خود می‌گفت ای بنی اسرائیل خداوند را بپرستید که پروردگار من و شماست. هر کس برای خدا شریکی بشناسد بهشت بر او حرام می‌شود، جایگاه او آتش است و یآوری نخواهد داشت. (مائده، ۷۲). يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ... ای ایمان آوردگان، بدانید که مشرکان نجس‌اند». (توبه، ۲۸)

مطلب زیر را، درست دو سال پیش، در مقدمه کتاب کبیر «اشکانیان» و به مناسبت مسائل رخ داده در زندان ابوغریب عراق، گذاردم. اینک آن را به پاپ طلایی تقدیم می‌کنم تا پرونده جنایات کلیسا را مرور کند، جایگاه خویش را بشناسد و بداند که از نظر مسلمین و آزادگان جهان، به فرمان قرآن و به سبب جنایات بی‌شمار، اهالی کلیسا و پاپ اعظم، نجس‌اند!

قرنی است تبلیغات تازه و وسیع کلیسا و کنیسه، همراه آواهایی با نمای روشنفکری، شرق میانه را عقب افتاده و مسلمانان را مرتجع و وحشی و این روزها، تروریست می‌خوانند! تاریخ، چنین توطئه‌های سازمان یافته علیه مردم این خطه، علیه مسلمانان و علیه بشریت را رد می‌کند و گواهی می‌دهد که با مفهوم دورانی و آرمانی، تاکنون رسالت و سیاست و فرهنگ متمدنانه‌ای در غرب پدید نیامده، تا قضاوتی قابل اعتنا ارائه دهد. مدیران و راهبران آن جوامع، هنوز همان بربران وایکینگ، گل، فرانک و اسلاواند که اینک گرزهای خود را با بمب‌های هدایت شونده لیزری تعویض کرده‌اند، به جای قایق‌های کوچک چرمی، ناوگان‌های هواپیمابر اقیانوس پیما دارند و تجاوز به جهان را، در جای تجاوز به قبیله همسایه گذارده‌اند!

ما با تمدن بدون نقاب آن‌ها، آن‌گاه که بر سر تقسیم منافع جهان - و نه گسترش تمدن - به فاصله‌ای کوتاه، در اوایل قرن بیستم، دو بار با یکدیگر جنگیدند و پنجاه میلیون جسد باقی گذاردند، آشنا شدیم و آن‌گاه که میلیون‌ها روس را، از تمام گروه‌ها، به سبب نپذیرفتن عقاید و اعمال قائد اعظمی چون استالین، قتل عام کردند! آن دو جنگ بزرگ، اروپا و غرب را، تا مرحله فنای کامل پیش برد و معلوم کرد اگر ظهور دوباره درنده خوبی باستان، در بین رؤسای قبایل اروپا، و این بار بر سر تقسیم اموال جهان، چنان توحشی را با مجموعه خود روا می‌داشت، پس در بیرون کشیدن دارایی موضوع تقسیم، از دست صاحبان آن‌ها، در سراسر جهان، چه اندازه وحشیگری را مجاز می‌شمردند؟! می‌شمردند؟!؟

تا ۵۰۰ سال پیش، غرب، که در آن زمان به معنی اروپا بود، هنوز حمام کردن نمی‌دانست، کتابی جز انجیل نمی‌خواند، کلیسا و کنیسه راهبر عقل و اندیشه آنان بود و خرده ریزهای علم شرق را از سفره دانایی برمی‌چید، که در همان دوران، بر میراث سلیم محمد پایدار مانده بود، سخنان حکیمانه کنفوسیوس و بودا را می‌پذیرفت و رشد طبیعی خود را ادامه می‌داد، که بر تجربه‌ای گران از دانش وسیع و قدیم بین النهرین، هند، چین، مسلمین و مردم آسیای جنوب شرقی متکی بود.

پنج سده پیش، انباشت عظیم ثروت و ذخایر کلیسا، که با فروش بهشت و گوشت و نان خداوند به دست آمده بود، واتیکان را به سرمایه‌گذاری برای تصرف سرزمین‌های غیر مسیحی و صدور تفکر «عهد عتیقی» به جهان تشویق کرد و از آن زمان، آن رشد متکی بر ارتفاع جنازه‌ها، آغاز شد و انگیزه گرفت که دنیای غرب از قرن شانزدهم دنبال می‌کند. کشیشان، اشراف و نظامیان فرمان بردار پاپ، شریک شدند و به بهانه گسترش مسیحیت، توپ‌ها و کشتی‌ها را به سرزمین‌هایی راندند، که مردم‌اش حتی گلوله را نمی‌شناختند!

آفریقا را سوزاندند، بومیان‌اش را کشتند، ثروت‌اش را چپاول کردند و بازوهای توانای قبیله‌ها را به آباد کردن مزارع و زمین‌های زرع نشده اروپا و آمریکا بردند. معادن الماس، طلا، زغال سنگ و بعدها اورانیوم و نفت و مزارع کائوچو، قهوه و موز به تصرف صلیب و تفنگ درآمد و آن سرزمین وسیع، آباد، زیبا و ثروتمند، که با امکانات جغرافیایی و رشد موزون خود پیش می‌رفت، طی چند قرن، به آفریقای امروز بدل شد، که خطه‌ای است قحطی زده، دست به گریبان بیماری و فقر، با طبیعتی تخریب شده، دولت‌هایی غالباً دست‌نشانده، و بقایای کلنی‌های غربی زبان نفهم مسلح. کلیسا این رسالت سودآور را در آمریکای جنوبی، مرکزی و شمالی، استرالیا، چین و هند هم ابلاغ کرد و حتی بودا و کنفوسیوس، با پیروان صدها میلیونی، در برابر وسعت خون‌ریزی سربازان صلیب تسلیم شدند.

در پایان آن دوران سیاه غارتگری تاریخی، نیمی از ثروت شناخته شده آن روز جهان و بخش عمده‌ای از مدیریت سیاسی، نهادهای تصمیم‌گیری و روشنفکری سرزمین‌های تسلیم شده به چنگ کلیسا و کنیسه افتاد و در حوزه‌ای مصرف‌شد که قصد نهایی آن، نه توسعه تمدن، که گسترش داد و ستد و منظم کردن یک سوئیة روابط تجاری بوده است و بس! پیشرفت امروز آن‌ها، فقط مرکب تجارت و تفنگ داران محافظ کاروانشان را الکترونیک کرده، تا شاید بتوانند داد و ستد را

با استانداردهای خود اجباری کنند و آخرین موانع بومی و ملی را از مسیر توسعه طلبی‌های خویش بردارند، که به پهنای جهان گسترده شده است.

گواهی تاریخ می‌گوید، مسلمین در برابر آن حمله سراسری دیرین به جهان مقاومت کرده‌اند و به بهای گزاف، مبلغان و تاجران و حقه بازان غربی را سرشکسته و در مجموع دست خالی، پس نشانده‌اند. این شکست از جهان اسلام، برکینه کهن دینی آنان نسبت به مسلمانان افزوده، قرن هاست لحظه‌ای فراموش نمی‌کنند که قرآن، تورات و انجیل را پس زده و بی‌محتوا کرده است، تخیلات تاریخی کلیسا در جنگ‌های صلیبی و تجاوزات نویشان در شرق میانه و شمال آفریقا را مسلمین نیمه کاره و ناکام گذارده‌اند و تفنگ داران امپراتوری انگلستان را، قریب قرنی پیش، و ارتش نیرومند سرخ و تفنگ داران روان پریش آمریکا را، همین اواخر، قبیله‌های مسلمان پا برهنه و دست خالی افغانستان از پای درآورده و به هزیمت وادار کرده و می‌کنند.

اسلام دو بار امپراتوری و گسترش جهانی خود را تجربه کرده است: در زمان امویان و به دوران عثمانی‌ها. آنچه را درباره تحمیلات و تجاوزات مسلمین بر ملل دیگر، مورخان غربی گفته‌اند، سخنان بی‌سندی لبریز از جعل و دروغ و فریب کاری است که خوانندگان کتاب‌های من با بخشی از آن آشنا شده‌اند. برای لمس آسان‌تر این حقیقت، کافی است به گواهی وجدان و عکس العمل ملت‌های جهان مراجعه کنیم. هیچ ملتی، اعم از مسلمان و غیرآن، مدعی اسلام نیست و مسلمین را شماتت نمی‌کند. هیچ سرزمینی مسلمین را مسئول نابه سامانی‌های قومی و ملی خویش نمی‌شناسد و هر ملتی که در ۱۴۰۰ سال و یا سیصد سال پیش مسلمانی را اختیار کرده، هنوز هم مسلمان است و کسی قادر نیست سابقه‌ای از تجاوز مسلمین، با ادله صحیح و سالم، به تاریخ ارائه دهد و هر ادعایی در این باره باید که بارها از غربال تحقیق گذرانده شود، تا همچون اسناد جدید و دیرین شعوبه ایران، ساختگی و کنیسه‌ای از کار درنیاید.

اما از کره تا ژاپن، از فیلیپین تا ویتنام، از اندونزی تا چین، از هند تا پاکستان و افغانستان و ایران، از بین النهرین تا مصر، از مراکش و الجزیره و کنکو تا آفریقای جنوبی، از مکزیک تا برزیل و شیلی، از سرخ پوستان اتازونی تا مردم جزایر کارائیب و از یوگسلاوی تا خراسان بزرگ، پرچم آمریکا را می‌سوزانند، فرانسوی‌ها، انگلیسی‌ها، آلمانی‌ها، ایتالیایی‌ها و روس‌ها را نفرین می‌کنند و مسئول تجاوزات و جنایات بی‌شماری می‌شناسند که در سده‌های اخیر بر مردم جهان روا داشته‌اند. امروز اندیشه‌های هوشیار سرزمین‌های غربی هم، گذشته خود را نمی‌پسندند و گردن کشی‌های کنونی راهبران سیاسی تابع کلیسا و کنیسه را، در تجمع مداوم خیابان‌ها، به سرزنش می‌گیرند.

افتخار مسلمین است که در حیات و حضور اسلام، و به بهانه آن، پیکر تمدن انسانی را مجروح نکرده‌اند، حقوق هیچ ملتی را به خانه خویش نبرده‌اند، پیوسته با توانایی طبیعی خود پیش رفته‌اند، دعوت به مسالمت و تسلیم به خرد را ندا داده‌اند و به اسلوب زندگی دیگران، حتی دشمنانشان، احترام گذارده‌اند. اگر تلفن همراه و کامپیوتر را مسلمانان نساخته‌اند و صد سال دیرتر، اما با امکانات مادی و عقلی و علمی «خود» به فضا خواهند رفت، در عوض به کابوس عکس العمل انتقام جویانه این همه مدعی از جان گذشته، از میان تمام ملت‌های غارت و تحقیر شده نیز، مبتلا نیستند که غریبان خون خوار، نامشان را تروریست می‌گذارند! اینک عاقبت اندیشان جهان، علیه

دام گستره‌های وسیع تاجران بین‌المللی بسیج می‌شوند، ولی سردم‌داران داد و ستد دنیا، برای مقابله با سایه وحشی که به سویشان می‌خزد، تنها به برداشتن اثر انگشت تعدادی از مسلمانان در مبادی کشورشان دل خوش‌اند! آیا به راستی نمی‌دانند که اوج‌گیری ستیزه با زیاده‌خواهی‌های درازمدت آنان، در اندیشه عمومی آزادگان جهان شکل می‌گیرد و نه در انگشت چند مسلمان ساکن و یا نیازمند ورود به آمریکا؟!

امروز جهان شاهد است که غرب کودکان و جوانان استقلال‌خواه فلسطین و مردم آرامش طلب و آهنین روحیه لبنان را می‌کشد، غرب بر میهمانان یک عروسی روستایی در افغانستان بمب‌های لیزری می‌ریزد، غرب به خواست اسرائیل - که یک دولت قدرتمند مسلمان را در شرق میانه نمی‌پسندد - مردم عراق را تهدید به نابودی و محکوم به فقر می‌کند و در سراسر جهان، فرماندهان و مدیران نالایق و خائن را، غرب بر سرنوشت ملت‌ها می‌گمارد، تا مغزهای ناراضی از شرایط ملی را به سوی خود بخواند و ثروت‌های مادی و معنوی یک سلسله از ملت‌ها را، به بهانه‌های مختلف، به خزانه خود ببرد.

تا زمانی که جهان، بر اثر رفتارهای مخرب اقتصادی و سیاسی غرب، در فقر و ناامنی و بیماری و ظلم و نابرابری می‌سوزد و تا زمانی که حاصل این رفتارها مردم جهان را هر روز فقیرتر و مریض‌تر و از امکانات ملی و بومی خود محروم‌تر می‌کند، مظاهر کنونی غرب نشانه پیشرفت، تمدن و یا دموکراسی نیست، زیرا آنان را می‌بینیم که گام به گام به خود کامگی دیرین متمایل‌تر و نزدیک‌تر می‌شوند و در همان زمان که از جهانی شدن سخن می‌گویند، ابزارهای سرکوب سیاسی، نظامی و اقتصادی خود را چندان توسعه می‌دهند و چنان تکمیل می‌کنند که عملاً به تدارکی برای تسلیم کردن جهان شبیه‌تر شده است!

امروز کلیسا و کنیسه، یعنی صاحبان دو سوم سرمایه جهان، متحدند تا مسلمین و مشرقیان را به زانو در آورند. انگیزه آنان انتقام‌کشی تاریخی از شکست‌های پیشین و تصرف منابع غنی شرق میانه است، تا تمام دارایی جهان را به خود منتقل کرده باشند! در طول تاریخ و هم امروز، مسلمین با فداکاری بی‌نظیر، هویت ملی، قومی و اعتقادی خود را حفظ کرده، تسلیم زیاده‌خواهی‌های کلیسا و کنیسه نشده‌اند. احترام به این پرچم مقاومت و کمک به افراشتن بیشتر آن، تنها راه مبارزه علیه زور‌گویی‌های ملی و جهانی در جغرافیای ملت‌های مسلمان است.

اما با افسوس بسیار می‌بینیم در همان حال که برنامه ریزان و مفسران سازمان‌های بزرگ جاسوسی و تحقیقاتی کلیسا و کنیسه، به اهمیت نقش اسلام در مقاومت تاریخی شرق میانه معترف‌اند، روشنفکری بی‌مایه‌ای در میان مسلمین، به ستیزه‌آیده تئولوژیک با اسلام و تمسخر آن مشغول است! این پدیده توضیحی ندارد مگر آن را بینشی موظف و سازمان یافته در جهت اهداف کلیسا و کنیسه بیان‌گاریم و بی‌تردید هر کس دیگر هم، در مجموعه حکومت‌های اسلامی، با توسل به هر بهانه، رفتاری خلاف توصیه‌های قرآن، برای بیزار کردن مردم از اسلام و فروگذار کردن این پرچم دوام، روا می‌دارد، درست صورت دیگری از همین مجموعه موظف است. از میان روشنفکر نمایان بی‌مایه ما نیز، کسانی در عین بی‌شهامتی، بسیار دور از عرصه دفاع عمومی مسلمین، با نگاهی منسوخ به تاریخ، مثلاً برای مردم افغانستان، نسخه‌های غربی بی‌خاصیت می‌پیچند و به قصد آلودن مقاومت

منطقه‌ای، صحنه‌های سینمایی قلابی و عقل فریب، مثلاً دربارهٔ قصور پر از حورعین ملاحمر تدارک می‌بینند، که در این عصر حضور همه جانبهٔ چشم‌های الکترونیک، حتی تصویر سیاه و سفیدی از ادعای آن‌ها دیده نشده است!!! این تبلیغات چنان غرب، بی‌شک، کمترین پیوندی با پیشینه و پسند و باور مردم منطقهٔ خویش ندارند و تنها با تأیید و اماندگان اطراف خویش روبه رویند.

اینک زمان دفاع با تمام توان، از هستی شرق میانه و از جمعیت مسلمین است. این حکمی ثبت شده در کتاب گشودهٔ تاریخ معاصر است و حاصلی که از مزرع بزرگ تجربه جنبش‌های استقلال خواهانهٔ منطقهٔ ما برداشت می‌شود. اینک که غریبان درصدمند ما را مستعمرهٔ خویش کنند، دفاع از مقاومت اسلامی تنها پناه است. اگر غریبان بازی ساقط کردن سرسختی شرق میانه را، که ظاهراً از افغانستان و عراق آغاز شده، برنده شوند، هیچ یک استوار و بر جای نخواهیم ماند و دیر نیست، به اجبار، منابع منطقه را، به رایگان تقدیمشان کنیم و از هستی و هویت کهن خویش دست بشویم. اینک ضرورت استواری را مسئولین عربستان سعودی نیز می‌دانند و با ایالات متحده اتمام حجت تاریخی می‌کنند، پس چه گونه روشنفکران بی‌مایهٔ حزب پروردهٔ ما، این گونه خوش خیال‌اند، اگر در واقع کاسه گردان کردن کشان جهانی نیستند و امیدی به حصه‌های چرب‌تر از سفرهٔ گسترده تری، که خواب آن را می‌بینند، ندارند؟

مورخ با درک حساسیت و دشواری شرایط عبور از این مرحلهٔ تاریخ شرق میانه، خود را در ورود به این مبحث معاصر ناگزیر می‌دید و در کتاب حاضر نیز می‌خواهد توطئهٔ آشکار دیگری در تاریخ نویسی ایران را برملا و معلوم کند که کلیسا و کنیسه، هدف اصلی خود، یعنی مبارزهٔ پنهان و غیرمستقیم تاریخی و فکری با اسلام را، تا چه حد جدی گرفته‌اند و برای تحریک مردم شرق میانه علیه یکدیگر، تا کجا رفته‌اند! شاید که انتشار مباحث این کتاب، مبلغین «توهم توطئه» را به توطئه آمیز بودن هیاهوی خویش واقف‌تر کند و شاید که نقاب آزادی خواهی و فرهنگ مداری دروغین و ناپیدا و روغن زدهٔ دنیای غرب، که اینک مردم از پای افتادهٔ جهان را، به باج خواهی مسلحانهٔ آشکار تهدید می‌کند، دریده‌تر شود.

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در شنبه بیست و پنجم شهریور ۱۳۸۵

۱

بیشترین کوشش دشمنان اسلام در کار پیوند دادن اندیشه اسلامی با کارآیی تیغه شمشیر گذشته است. ابزار دست این دشمنان حيله گر و در موارد بیشتری دوستان سهل انگار و آسان گیر، توسل به آیه‌های «قتال» در قرآن عظیم است که عمدتاً در سوره بقره دیده می‌شود.

اینک در گمان و بیان بسیاری از غیرمسلمانان و نیز مسلمانانی که داستان‌های رسوخ اسلام به جهان از مسیر شمشیرکشی‌های سرباز مسلمان عرب را پذیرفته‌اند، اسلام دین خون‌ریزی، مکافات‌دهی، دست‌بری، گردن‌زنی، رجم و تخریب جاهلانۀ فرهنگ ماقبل خویش شناخته می‌شود! در این می‌ان، با حیرت بسیار، ناسیونالیسم عرب در القاء چنین باوری به جهان، از همه حریص‌تر است. آن‌ها که در حال حاضر از ظهور تره‌های جدید تاریخی برای شرق میانه هراسان شده‌اند و مثلاً بدون امپراتوری ساسانیان دیگر قادر به تکرار افسانه‌های فتوح قادیسیه و جلولا و نه‌اوند نیستند و شمشیر فرضیشان را از کار افتاده می‌بینند، علیه کتاب‌های تاملی در بنیان تاریخ ایران، در منطقه تبلیغ می‌کنند، چنان‌که مراکز دانشگاهی باکو، پایتخت آذربایجان، لحظه‌ای از پریشان‌پراکنی درباره این کتاب‌ها کوتاه نمی‌آیند. در راس کشورهای عرب، که ورود جدید به مسایل صدر اسلام را غیرضروری، مجرمانه و اندکی آن‌سوتر کافرانۀ می‌بینند، صاحب‌نظران رسمی دولت عربستان سعودی نشسته‌اند. برای من این موضع‌گیری آن‌ها چندان هم ساده پندارانه، افسانه پرستانه، بی‌دلیل و غیرقابل فهم نیست. یک کشور اسلامی که در پرچم رسمی‌اش، شعار اصلی و اعتباری اسلام، یعنی «لا اله الا الله، محمد رسول الله» را با نمایش تیغه شمشیری در زیر آن تخریب می‌کند، نوع و ماهیت نگاه‌اش به اسلام قابل درک است و از میان این همه صاحب‌نظر و روشن‌فکر عالی‌جاه مسلمان کسی نیست تا از آن‌ها بپرسد: میان بیان لا اله الا الله با اشاره به شمشیر چه سنخیت و تناسبی است؟ آیا همین افزودن تیغه شمشیر بر شعار بنیانی مسلمین، شک رسوخ آن تفکر دست‌ساخت بیگانگان را در سرزمین کنونی کعبه بر نمی‌انگیزد که یک هزاره است هدایت‌های اسلام را با هراس از شمشیر مسلمین درهم می‌آمیزند و تبلیغ می‌کنند؟ ابزاری که امروز با نام تروریسم اسلامی در دست یهودیان می‌گردد و تفکری که به کلی ساخته کرسی‌های تفرقه افکنی و ترس میان مسلمین و میان مسلمان و غیرمسلمان است. و نباید از یاد برد که پرچم دار بزرگ تفکر شیعی، یعنی علی ابن ابی طالب را نیز مالک نوع دو دم همین شمشیرهای ساختگی کرده‌اند، آن‌هم در حالی که اثبات وجود ساده‌ترین آلت حرب نیز در صدر اسلام از نظر باستان‌شناسی ممکن نیست و بار دیگر بگویم که مورخ تنها و تنها بر سند همزمان با دوره تاریخی آن اعتبار می‌گذارد و تابع هیچ قول و بیان و روایتی نمی‌شود که غالباً با زمان خویش صدها سال فاصله دارد.

حقیقت اینکه نه فقط در قرآن عظیم، چنان‌که در اندازه امکان بازخواهم گفت، اشاره مستقیمی به جنگ‌های فراوان نیست، بل آن آیات «قتال» نیز غالباً اندازه مهربانی و تفاهم و تحمل تاثیرگرفته از سفارشات اکید قرآن عظیم را معلوم می‌کند و نشان می‌دهد که مراعات دیگران و پرهیز از کین‌توزی و مقابله به مثل تا آنجا از سوی پیامبر بزرگوار توصیه و تبلیغ می‌شده، که حتی اقدام به دفاع شخصی

نیز پیشاپیش نیازمند صدور اجازه و مجوزی از سوی قرآن بوده است.

« وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۱۹۰) »  
 وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا  
 تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ  
 الْكَافِرِينَ (۱۹۱) فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۹۲) وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ  
 فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۹۳) الشَّهْرُ الْحَرَامُ  
 بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتِ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى  
 عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۹۴) وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا  
 بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۹۵). آنکه قصد فتنه‌گری،  
 قتل و نفی شما را دارد، بکشید و نفی کنید، هرکجا که باشد، مشروط بر اینکه در  
 راه خدا و بدون زیاده روی انجام شود، که خداوند زیاده روی را نمی‌پسندد.  
 در کنار مسجدالحرام کسی را نکشید مگر اینکه در همان محل قصد قتل شما را  
 داشته باشند و اگر آن‌ها حرمت ماه‌های حرام را نگه نداشته‌اند شما هم نگه ندارید.  
**این مقابله تا مرحله‌ای است که آن‌ها از فتنه افروزی دست بدارند، آن‌گاه شما**  
**نیز دست بدارید.** برای استقرار دین خدا، فقط به آن اندازه مجاز به مقابله‌اید که  
 به شما ستم می‌شود. از خدا پروا کنید و پرهیزکاری را از یاد نبرید. **تمام این مراتب**  
**باید در راه و برای دین خدا باشد**، نباید خود را در معرض مهلکه قرار دهید و  
 فراموش نکنید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد». (بقره، آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵)

چکیده و روح این فرامین فقط به شرایط مقابله به مثل و دفاع از خویش باز می‌گردد، که با قید  
 احتیاط‌های لازم، و چند اما و اگر، در قرآن عظیم می‌گذرد. معلوم است عمل به این دستورات  
 نمی‌تواند شامل حوادثی شود که در آشفتگی یک جنگ رسمی بزرگ و عمومی می‌گذرد. در جنگ  
 رعایت انصاف می‌سر نیست و نمی‌توان ملاحظه کرد و منتظر بود تا دشمن ضربه را وارد کند تا برابر  
 دستورات درخشان این آیه‌ها به همان میزان تلافی شود. در جنگ رعایت و پرهیز از زیاده روی  
 معنا نمی‌گیرد و بل مرسوم و واجب است هرچه بیشتر، حتی اگر خالی هم بر صورت شما نشانده  
 باشند، دشمن بکشید. تمام این آموزه‌های عالی، با شروط لازم، فقط اجازه دفاع از خویش به‌هنگام  
 تبلیغ دین تا مرحله قتل فتنه‌گر و متجاوز، حتی در اطراف خانه خدا و در ماه‌های حرام را می‌دهد و  
 نمی‌توان این‌گونه آیات قتال را به جنگ عمومی تعبیر کرد. چنین است که در بررسی من هیچ یک  
 از آیه‌های قتال به یک میدان جنگ رسمی باز نمی‌گردد. این آیات فقط تکلیف فرد را در برخورد  
 با معاندین و فتنه‌گران معلوم می‌کند و اجماع و شمول جاری در نبردی همگانی را ندارد.

چنین دستورهایی از ظهور دوران جدیدی، که دوران مقابله با متعديان است، خبر می‌دهد. آیه  
 ۳۹ سوره حج اجازه کشتن به کسانی داده است که مورد ستم قرار می‌گیرند و خداوند آنان را به



حمایت خود دل‌گرم می‌کند. در آیه ۱۲ سوره آل‌عمران یادآوری می‌شود که کافران قریبا به زانو درمی‌آیند و به درک واصل می‌شوند. آیه ۱۱۱ همان سوره تاکید می‌کند که مخالفان قادر به عرض اندام زیاد نیستند و برای توسل به قتل از سوی مردم پشتیبانی نمی‌شوند، چنان که در آیه ۲۲ سوره فتح از ذلت و ناتوانی کافران در رویارویی با مسلمین خبر می‌دهد و سرانجام آیه ۱۹۵ سوره آل‌عمران تذکر می‌دهد که خداوند زنان و مردانی را که در راه خدا تاراندن شده، آزار کشیده و کشته شده‌اند به پاداش شایسته خواهد رساند. بدین ترتیب مرتبط کردن آیات «قتال» با جنگ رسمی نیازمند بازبینی و باریک‌اندیشی بیشتری است تا در هر دستور مقاومت فردی، پای شمشیرکشی و جنگ‌های وسیع به عرصه اسلام باز نشده باشد. در عین حال خداوند در آیات ۸ و ۹ سوره ممتحنه سفارش می‌کند که بی‌جهت نباید همه را دشمن فرض کرد و حتی رافت و ملاطفت و دوستی با غیرمومنی که عملا درمقابل با اسلام نکوشیده را سفارش می‌کند و حساب آن‌ها را از دشمنان کافر و مخالفان سیاسی و نظامی جدا نگه می‌دارد و این است نگاه واقعی اسلام به جوامع انسانی و سفارشات مکرر قرآن به رعایت دیگران و اجابت انصاف و بسط مهربانی و هماندیشی و پرهیز از جدال و خون‌ریزی، تا آنجا که ممکن باشد.

لغت «جنگ» در قرآن نه «قتال» که «حرب» است و نیاز به گفت‌وگوی دیگری دارد، که به توفیق الهی در پی خواهد آمد. (ادامه دارد).

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در دوشنبه هفتم فروردین ۱۳۸۵ و ساعت ۱۶: ۵۲

## ۲

گرفتاری‌های جاری زندگی، که وبال گردن همهٔ ماست، کار توان فرسای تالیف تک نفرهٔ بدون یاور، آن هم در زمینه‌ای چنین بی‌پیشینه، دشمنی‌های رنگ رنگ ناجوانمردانه، که به شرح نمی‌آید، ادارهٔ دشوار یک مرکز فرهنگی بی‌رونق و رمق و مورد غضب دستگاه‌های رسمی، و بسیاری از بی‌توازی‌های روزانه، که حاصل کار شکنی‌های این و آن است، تا اندازه‌ای که در محضر قاضی دادگستری و در ساده‌ترین تظلم متعارف نیز، به عیان می‌بینی که قصد انتقام کشی و تلافی دارد و همان نام تو او را به قساوت و حق کشی هدایت می‌کند، و بی‌عنایتی‌های بسیار، که پیوسته و مفتخرا حاصل و نصیب مستقیم و مسلم و معتاد سراینندگان نوای نواندیشی بوده است، و نیز ظرافت و حساسیت‌های بی‌حد، که منزلت ورود به آموزه‌های قرآنی می‌طلبد، مرا واداشت تا این بحث و بررسی بسیار روشنگر در موضوع پیراستن اسلام از ابزار شمشیر را به تاخیر اندازم و اینک گرچه هنوز آمادگی ضرور و مناسب را در دنبال کردن این مبحث دامنه دار در خود نمی‌بینم، اما از آنکه چند پیامی در طلب ادامهٔ مطلب گرفته‌ام، باری با پوزش از تاخیر به اختصار اجابت می‌کنم.

گفته شد که آیات قتال، در قرآن عظیم، به جنگ و خون ریزی بی‌منطق و گسترده متوجه نیست و تنها اجازهٔ دفاع متقابل است که با تذکراتی سخت گیرانه صادر می‌شود و مقدم بر همه به تکرار تاکید می‌شود که این اجازه، مجوز انتقام جویی بی‌لگام فردی و بهانهٔ حساب رسی‌های شخصی نیست و شرط نخست آن، ناگزیری در ایجاد امکان تبلیغ و دفاع از راه خداست. بدین ترتیب باید به چند واژه دیگر بپردازم که می‌گویند اشاره به جنگ‌های صدر اسلام در قرآن متین است: **حرب**، **جهاد و یوم**، که همانند «یوم حنین و بدر» و غیره، به معنای روز جنگ می‌گیرند. گمان می‌کنم بررسی هر یک از این لغات در قرآن، گفت‌وگوی مستقل و مفصلی را می‌طلبد که باریک بینی و باریک اندیشی، ویژگی اصلی آن است و از لغت «حرب» آغاز می‌کنم.

در کتاب خدا این لغت به فراوانی به کار نرفته است، کمتر از هفت مورد، و هیچ یک نیز قصد بیان یک جنگ جاری را ندارد و عمده‌ترین آن مواردی است که قرآن پاک در آیه‌های ۲۷۶ تا ۲۸۱ در ذم ربا می‌گوید و همین جا فرصت است تا یاد آوری کنم که در قرآن مبارک در موارد اندکی به حرمت رفتار و کردار و یا خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها اشاره رفته است و تقریباً در تمام آن‌ها شروطی برای اسقاط حرمت وجود دارد، الا ربا و شرک: «اگر ربا خوردید، پس چنان است که با خدا و رسول‌اش جنگ می‌کنید». در این بیان زبدهٔ بی‌گذشت، سایه‌ای از خشم تامل برانگیز الهی پدیدار است که در تمام قرآن همانند ندارد، به ضرب و زور هیچ تفسیری کم رنگ نمی‌شود و ناشایست دیگری نیست که سزاوار و در حد این تمثیل آمده باشد. به گمان من حرمت جدی ربا و نهی از مسکرات و دیگر حقه بازی‌های معمول و جاری جوامع، چون قمار و جایزه پراکنی و غیره، مبارزهٔ مستقیم و موکد قرآن با یهودیان و محروم کردن آن‌ها از امکان تخلیه کیسهٔ مسلمین به وسیلهٔ کارگزاران یهود است که از نخست جز ربا خواری و شراب فروشی و بسط بساط سرگرمی‌های تحمیق و تحقیر کننده، ممر درآمد و جایگاهی نداشته‌اند و آیا با وجود چنین دستور موکدی در حرمت

ربا، که همسان نبرد با خدا و رسول گفته شده، دریافت بهره‌های کلان را در بانک‌های زیر کلید حکومت‌های اسلامی چه گونه توجیه می‌کنند، آن‌گاه که پول‌های کوچکی را هم که مردم معمول خدا ترس، به امید اجابت دعوت قرآن، به صورت قرض الحسنه و بی چشم داشت در اختیار بانک‌ها می‌گذارند، با ربی نجومی و هزار دنگ و فنگ و منت و رشوه و رفت و آمد، به نیازمندان باز می‌گردانند، تا سود سالانه بانک‌ها سرسام بیاورد، تولیدگر نیازمند ناگزیر سهم ربح این بانک‌های اسلامی را بر بهای کالا بیافزاید، کمر مصرف کننده زیر این بار بشکند، تورم از مهار درآید و برای رنگین کردن این بساط، به جرم و نهی دیگری متوسل شوند که مسابقه افزایش بی‌لجام جوایز حساب‌های قرض الحسنه است!!!!

باری، جای دیگری نیز که قرآن عظیم به حرب اشاره دارد، در آیه ۶۴ سوره مائده است، که باز هم سخن از توطئه‌های یهود و از جمله کوشش آن‌ها برای جنگ افروزی است که صریح آیه در ناکامی آن‌ها در شعله ور کردن این آتش می‌گوید. در آیه ۵۵ و ۵۶ سوره انفال سخن از پیمان شکنان است، خداوند به پیامبر می‌گوید که اگر ناگزیر به جنگ با آنان شدی، چنان بر آنان بتاز و تار و مارشان کن که عبرت شود و بی‌گفت‌وگو معلوم است که در اینجا هم طرح احتمال جنگ است و نه خود جنگ. و سرانجام به آیه ۴ از سوره محمد می‌رسیم که در آن دستور یک جنگ بی‌ترحم جاری است و گرچه در این آیه هم سخن از «اگر» است و نه یک جنگ جاری و یا اجرا شده، اما تصویر مستتر در آن توصیه شقاوت در جنگ را القا می‌کند:

«فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَنتَحْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ (۴) اگر با کافران رو به رو شدید، گردن‌هایشان را بزنید، و اسیرشان کنید در بندهای محکم، و پس از آن با فدیة و یا منت رهاشان کنید تا بارهایشان را فرو گذارند. و اگر خدا اراده می‌کرد از آنان انتقام می‌گرفت ولی می‌خواست برخی از شما را بیازماید و اعمال آن‌ها که در راه خدا کشته می‌شوند، باطل نخواهد شد.» (محمد، ۴)

در میان ده‌ها ترجمه‌ای که اینک از این آیه به دست داریم، گرچه اختلاف‌های فاحش و مشخص دیده می‌شود، اما فی الجمله همگی همین برداشت را به بار آورده‌اند. آیا به راستی آیه شریفه قصد بیان همین الگو را دارد و اگر آیه تکلیفی عام است و مقطع و محدوده ندارد، پس آیا ما هنوز اگر با کافران رو به رو شویم وظیفه داریم گردنشان را بزنیم، در بندهای محکم اسیرشان کنیم تا فدیة بپردازند و از دارایی‌های خود بگذرند و آیا هرگز در قرآن فتوای دیگری با چنین مضمونی در برخورد با مخالفان دیده شده است؟ وانگهی مگر ممکن است ابتدا گردن کافران را زد، سپس آن‌ها را در بندهای گران‌نگه داشت و سرانجام با منت و یا با فدیة آزادشان کرد؟ و چرا رقبه و رقاب که در چند موضع دیگر قرآن فصیح به معنای برده و بنده به صورت مفرد و جمع آمده، در اینجا ناگهان معنای گردن به خود گرفته است و اگر الرقاب به معنای گردن هاست، چرا در آیه ۵ سوره مسد

«جید» و در آیه ۱۳ سوره اسرا «عنق» را به معنای گردن گرفته‌اند؟ پس آشکارا دیده می‌شود که در این آیه نیز مترجمین، درست همانند آیات قتال، سعی در تخریب وجهه قرآن و القای رواج گردن زنی در اسلام را داشته‌اند و همین جاست که اصرار می‌کنم مسلمین و تابعین قرآن باید زبان عرب بیاموزند و بی‌واسطه با قرآن مربوط شوند و تاکید دارم که اختراع زبان فارسی در قرون اولیه اسلامی، نه فقط با قصد ایجاد شکاف میان شرق و غرب جهان اسلام، بل عمدتا و در مرتبه نخست، با هدف دور کردن ایرانیان از درک مستقیم مفاهیم قرآنی بوده است. دنباله دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در دوشنبه هفتم فروردین ۱۳۸۵ و ساعت ۱۶:۵۲

## ۳

زمان ترک تعارفات فرا رسیده و بر صاحبان خرد فرض است تا شجاعانه، ستیزه آشکار با بی‌هویتی فرهنگی موجود و نبرد با ترتیبات و تنظیمات پوچ و بی‌پایه‌ای را، که اینک به باورهای ملی در زمینه‌هایی متنوع بدل شده، آغاز کنند و بی‌هراس از این همه مبتلا و مشغول به تکرار و تبلیغ و تلقین مطالبی موهوم دربارهٔ هویت و هستی و دین و دارایی تاریخی ما، با درک و دریافت عمیق از واقعیاتی، که از هنگام آغشته شدن به معجون جعلیات دانشگاه‌های کنیسه و کلیسای غرب، مسخ و مذاب شده، با کوشندگانی همراه شوند که به صورت سپاهیان منفرد و یا در مجموعه‌هایی کم شمار، به میدان جنگ با دروغ نویسی‌های مورخین، باستان‌شناسان، مراکز ایران‌شناسی کثیف و کهنه‌شیدانی عازماند که صد سال است در فضا و فرصتی بلا منازع، علیه هستی و هویت مردم ما و علیه فرهنگ قرآنی مسلمین، عربده می‌کشند، دستگاه‌های رسمی و ملی و تبلیغاتی و رسانه‌ای کشور را تا هم امروز در اختیار دارند، کف بر لب، علیه این سپاه تازه رزم، با تمام توان به میدان آمده‌اند و بنا بر رسم و سنت دشمنان حقیقت، در این هجوم جدید و برای ایجاد ارباب فرهنگی، بی‌شرمانه و به شیوهٔ یهودیان فقط بر حجم دروغ پردازی‌های خود افزوده‌اند!

مرکز و میدان و مقصد اصلی ستیز این ماموران کلیسا و کنیسه - که هزار سال است از تلاش علیه اسلام و پیامبر بزرگوار و انمانده و هرگز همانند صد سال اخیر در یکه تازی بی‌رقیب موفق نبوده‌اند - آلودن فرهنگ ملی ما، به این تصور واهی، بی‌منطق، نامنطبق با واقع و شوونیستی است که گویا ایران از زمان ظهور اسلام به قهقرا می‌رود، مسلمین عقب مانده‌اند و به فرمان قرآن، جز ریختن خون در تاریخ آدمی اثری نداشته‌اند. چنان که هنوز شاهدیم کسان بسیاری آشکارا قوم عرب را، که پیامبر والا مقام از می‌انسان برخاسته، جاهلانی مطلق و محض می‌گویند، زبان عرب را، که گزینه‌ای الهی برای بیان قرآن است، تحقیر می‌کنند، آموزه‌های الهی آن کتاب مبین را وام دار نبوغ و نبوت پنهان دیگرانی از قماش سلمان فارسی دروغین می‌شمارند و تاسف بزرگ آنجاست که دسته‌ای از همین‌ها به قرآن‌شناسی رو کرده‌اند تا از طریق ترجمه و تفسیرهای دل خواه و تاویل‌ها و تحریف‌های منحرف کننده، مسیر کهنهٔ یهودیان را همچنان باز نگه دارند، متن کبیر قرآن را به منویات و منظورهای قوم گرایانهٔ خود بیالایند، از جایگاه و در جای خداوند، کتاب سرمدی او را چنان توضیح دهند که خداوند در قرآن پارسیان را بستاید، پیامبر به فارسی سخن بگوید و از این قبیل مضامین آلوده به کفر، که اینجا و آنجا فراوان است. تاسف بزرگ‌تر اینکه همین سب کنندگان تمدن و توانایی‌های عرب و اسلام را، لمیده بر کرسی‌های استادی دانشگاه‌ها ملاقات می‌کنیم و طوماری از اسامی آن‌ها را در دست داریم که کلاس‌ها را علنا به تربیونی برای ستیزه با اسلام و قرآن تبدیل کرده‌اند!!! آیا آن‌ها به نبودن ناظری آگاه بر اعمال خود، در دستگاه فرهنگی این جمهوری، تا این اندازه واقف‌اند و یقین دارند!؟!!

«یهودیان بسیار زیرک‌تر و مکارتر از این بوده‌اند که بخواهند در سیمای یهودیگری مبادرت به اجرای نقشه‌های شوم خود کنند.، از این رو **عالم نمایان یهود** با درآمدن به کسوت اسلام و جا زدن خود به عنوان مسلمانانی مقدس مآب، به نشر خرافات و

ترهات خود در میان مسلمین پرداختند و با حسن ظنی که پاره‌ای از خلفا و حکام جور به آن‌ها داشتند، بازار دروغ پردازی‌هایشان روز به روز رونق گرفت، از این فرصت مغتنم نهایت بهره را بردند و **داستان‌های ساختگی خود را به نام تفسیر قرآن در میان مسلمانان پراکنده ساختند**. اسراییلیات گسترها به همراهی سایر داستان سرایان و خرافه پردازان درباره زندگی پیامبران الهی افسانه‌های فراوانی ساختند به گونه‌ای که سرگذشت زندگی انبیای عظام را هاله‌ای از گرافه گویی‌ها و دروغ پردازی‌ها احاطه کرده و همین افسانه‌های بی‌اساس در صدر اسلام، میان مسلمین سینه به سینه می‌گشت، تا اینکه در **قرن دوم هجری که نهضت تفسیر نویسی آغاز شد**، همین داستان‌ها و حکایت‌های خرافی که میان مردم شیوع یافته بود و به دست افرادی مغرض یا ساده اندیش و بی‌احتیاط، به صورت حدیث درآمد و به پیامبر اسلام و صحابه جلیل القدر رسول خدا همچون علی و ابن عباس و مانند ایشان نسبت داده شده بود، به کتب تفسیری راه یافت و **تفاسیر قرآن را مشحون از این خرافات و داستان‌های موهوم و موهون ساخت که سوگمندان باید گفت این قبیل مجعولات تا این زمان نیز در میان بسیاری از تفاسیر جای گرفته و گاه از ناحیه برخی کج اندیشان تلقی به قبول شده است**». (حمید محمد قاسمی، اسراییلیات و تاثیر آن بر داستان‌های انبیاء در تفاسیر قرآن، ص ۲)

گرچه به نظر می‌رسد که آقای قاسمی هنوز بر وسعت نفوذ اسراییلیات در فرهنگ عمومی و باورهای کنونی مسلمانان تا آن اندازه مشرف و مسلط نشده‌اند تا همچون استاد بزرگوار و بی‌مانند، علامه کبیر و شیخ عالی مقام، مرتضی عسکری، «۱۵۰ صحابه ساختگی» معرفی کنند و هنوز در این باورند که یهودیان بر مبنای موجودی سینه به سینه مسلمانان، در قرن دوم تفسیر قرآن نوشته‌اند و به این نقطه نرسیده‌اند که تمام ادعاهای وجود کتاب در جهان اسلام تا پیش از آغاز قرن چهارم یکسر جعل و در زمره تلقینات ابن ندیمی است و احتمالاً اشراف ندارند که خط عرب تا پایان قرن سوم اقتدار و استحکام و امکان کتاب نویسی را تا آن حد نداشته است که نخستین قرآن‌های مدون و محکم و به صورت کتاب را تنها از اواخر قرن چهارم هجری سراغ کرده‌ایم و احتمالاً هنوز به این یقین نرسیده‌اند که هیچ مکتوب پیش از قرن چهارم هجری را نمی‌توان بدون کارشناسی ناقدانه و بدون ظن جعل، به فهرست فرهنگ اسلامی وارد کرد، اما با این همه، تذکر ایشان در این باب که تفسیر نویسی بر قرآن مبین، تا هم امروز، ملهم و متأثر از موهومات و موهونات یهودیان و در کار پراکندن اباطیل آنان در پیکره کتاب عظیم خداوند است، از ظهور باب تازه‌ای از عقلانیت سخت گیر و دشمن شناسانه در تحقیقات اسلامی خبر می‌دهد، بایی که با این اشارات چراغ سان علامه عسکری به راه مسلمین گرفته و گشوده شده است:

**«آن قدر در حدیث و سیره پیامبر، دروغ و افسانه‌های زننده انباشته شده است که با وجود آن‌ها پی بردن به اسلام صحیح در حد محال و وجود آن احادیث دروغ باعث آن است که اسلام بد آموخته شود»**. (مرتضی عسکری، ۱۵۰ صحابه ساختگی، ص ۲۲)

اینک به تعیین و یقین می‌توان نادرست بودن بسیاری از داده‌ها را دربارهٔ حوادث صدر اسلام به اثبات رساند و از طریق غور در مطالب کتاب‌هایی که در کار فرقه سازی و تفرقه افکنی میان مسلمین بوده است، معلوم کرد که نه فقط نویسندگان بسیاری از این کتب، یهودیان به سیمای متفکران اسلامی درآمده‌اند، بل بخش عمده‌ای از این اسامی و آثار مطلقاً هويت تاریخی ندارند و همچون الفهرست ابن ندیم، در اصل و فرع ساخته‌ای از کارگاه‌های جدید در مکتب و صنعت جعل، در زیر زمین دانشگاه‌ها و موزه‌های کنیسه و کنیسه‌های غرب و یا مستقیماً در زمرهٔ سوغات و صنایع دستی اورشلیم‌اند، مصنوعات که تاکنون اصل آن‌ها به رویت هیچ کس نرسیده است.

«با آنچه از دروغ‌پردازی و افسانه سازی و انواع تحریف در احادیث سیف دیده‌ایم، احادیث او در متون اسلامی جای وسیعی برای خود باز نموده، در مدارک به اصطلاح معتبر اسلامی راه یافته و علمای بزرگ افسانه‌ها و احادیث او را با همه ریزه کاری‌های‌اش در کتب خود آورده‌اند. ما در این فصل برای نمودن این حقیقت تلخ و شگفت انگیز فهرست علمایی را که از سیف حدیث گرفته‌اند و همچنین فهرست کتب و مدارکی را که احادیث وی در آن‌ها راه یافته است، می‌آوریم.» (مرتضی عسکری، ۱۵۰ صحابهٔ ساختگی، ص ۱۰۰)

فهرستی را که علامه عسکری در ذیل این مقدمه می‌آورند، برای نقل در این وبلاگ، گرچه بسیار مطول است، اما از آنکه ما را با کثرت و جامعیت و جلوهٔ عام و وفور جعلیات در فرهنگ اسلامی، تا اندازه‌ای آشنا می‌کند و از جبروت نام‌های کلانی می‌کاهد که در گمان کسانی از استوانه‌های تدوین و تبلیغ و تحکیم فرهنگ اسلام‌اند، آن را به صورت مختصر شده، تنها با ذکر نام مولف و بدون اشاره به سال حیات و یا تالیفات آن‌ها در اینجا می‌آورم تا کسانی را که به کتاب استاد عسکری دست رسی ندارند به کارآید و آنان که کتاب را می‌شناسند، شرح مفصل آن را در صفحهٔ ۱۰۰ تا ۱۰۴ آن کتاب بیدار ساز خواهند یافت: «البغوی، ابن قانع، ابو علی بن السکن، ابن شاهین، ابن منده، ابونعیم، ابن عبدالبر، عبدالرحمان بن منده، ابن فتحون، ابوموسی، ابن اثیر، الذهبی، ابن حجر، ابوزکریا، ابوالشیخ، حمزة بن یوسف، ابونعیم، ابوبکر خطیب، ابن عساکر، ابن بدران، ابن حزم، سمعانی، مقدسی، ابن اثیر، رازی، ذهبی، ابن حجر، ابن الفقیه، حموی، عبدالرحمان، حمیری، ابومخنف، نصر بن مزاحم، شیخ مفید، ابن خیاط، بلاذری، طبری، ابن اثیر، ابن کثیر، ابن خلدون، سیوطی، ابن کلی، ابن اعرابی، العسکری، غندجانی، ابونعیم، بلقینی، قلقشندی، اصبهانی، ابن بدرون، ابن منظور، زبیدی، ترمذی، النجیرمی، ابن حجر، متقی هندی، عقیلی، ابن جوزی و سیوطی.

این تقریباً تمامی نام‌های معتبر در معرفی فرهنگ و تاریخ و ادب اسلامی، تا قرن دهم هجری است که استاد عسکری آن‌ها را متابعتین از جاعلین یهود معرفی می‌کند. ایشان در عین حال، شاعران ظاهراً بزرگ و نام‌داری چون مرزبانی، دارقطنی، ابوبکر خطیب، ابن ماکولا، رشاطی و ابن الدباغ را مخلوق ذهن سیف یهودی می‌شمارد و در پایان با افزودن جملهٔ «و هزاران کتاب دیگر از مولفین متقدم و متاخر و مستشرقین و اسلام‌شناسان غربی» دفتر فرهنگ مجعولات اسلامی را به گونه‌ای می‌بندد که ما را موظف و مجاب می‌کند تا دست از رسم تعصب و تلقین بشویم، به

نو اندیشی حفاظت گرانه از اسلام، پرهیز از مکاشفات مهمل این مکتوبات و توسل مطلق و محض و منفرد به مطمئن و متین ترین سند این تنها دین الهی، یعنی قرآن عالی بیان روی آوریم. اینک می‌خواهم بگویم که حتی فهرست استاد عسکری نیز نواقص خود را دارد که به آن خواهم پرداخت و بگویم که عرضه و ارائه کنندگان اطلاعات تاریخی و فرهنگی در آلودن اسلام به جدال و خون ریزی چه گونه استادانه و به گونه‌ای عمل کرده‌اند که اینک و در اثر ابتلا به ویروس دروغ سازی یهودیان، کافر کشی عام را، در زمره افتخارات مسلمین می‌انگاریم و بی‌اعتنا به توصیه‌های قرآن، گمان داریم که پیامبر خدا و یاران‌اش، دمی از ایام دعوت را، بی‌ضربه شمشیر برگزار نکرده‌اند، چنان که می‌گویند و می‌نویسند از زمان وفات پیامبر رفیع مرتبه تا پایان فتوحات اسلامی نیز، انتشار اسلام جز با توسل به تیغه شمشیر برگزار نشده است!!!

کار این بی‌اعتنایی جسورانه به آموزه‌های قرآنی، در روزگار ما، تا آنجا گسترش یافته است که در حکومت اسلامی، آشکارا و با ریحی مضاعف بر نرخ یهودیان، از مسلمین ربا می‌گیرند، در عین حال که قرآن مبارک شعر گویی و شعر خوانی را پیروی از رسم شیطان می‌شمارد، لجوجانه حتی کتاب خدا را هم به شعر در می‌آورند و بی‌توجه به فرمان الهی که تکلیف می‌کند، از زمانی معین، پیروان تورات و انجیل را مشرک و نجس بشماریم و از آن‌ها جزیه بگیریم، نه فقط به چند هزار یهودی و مسیحی در مجلس شورای اسلامی کرسی نمایندگی می‌دهند، بل با نام گذاری زردشتی بر چند هزار گیر دیگر، که در عرش انگلستان و با «تراب» یهودیان ساخته شده‌اند و دین و پیامبر و کتابشان قلابی است، برای آن‌ها با عنوان ایرانیان کهن پیرو راست کرداری در مجلس مسلمین مسند می‌گذارند تا علاوه بر این همه کاغذ که در طلب کاری از مسلمین سیاه و این همه تبلیغات آزاد ضد اسلام که اعمال می‌کنند، فرصت استفاده از تریبون قانون گذاری و رسمی کشور را نیز از دست ندهند و اگر بهانه می‌آورند که در روزگار ما به جای تبعیت از فرامین قرآن، باید که فضای دموکراتیک جهانی را منظور کنیم، آن‌گاه بپرسید اگر به ازای چند هزار تابع اوستا و تورات و انجیل، در مجلس اسلامی یک کرسی و تریبون قرار می‌دهید، پس برای میلیون‌ها مسلمان ساکن آلمان و فرانسه و انگلستان و آمریکا در این دموکراسی قلابی و ادعایی، که چشم و گوش شما را از قرآن برگردانده است، چند کرسی پارلمانی مقرر است؟!!!! و اگر بار دیگر بهانه بگیرند که خداوند در قرآن ما را به رعایت دیگران موظف شمرده، پس پاسخ بخواهید آن‌گاه که از این همه دستور موکد و مهم قرآنی اعراض می‌کنید و سر باز می‌زنید، اگر ریگی به کفش ندارید، چرا فقط رعایت حال یهودیان و گبران را از یاد نمی‌برید، واجب می‌شمارید و مشمول رعایت قرآنی قرار می‌دهید؟!!!! (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در سه شنبه هشتم فروردین ۱۳۸۵ و ساعت ۲۳: ۱



## ۴

در قرآن فصیح و کبیر، چند انحنای عبور نشده لفظی وجود دارد که حکمت استقرار آن‌ها هنوز بر مسلمان و غیر مسلمان آشکار نیست و در راس آن‌ها حروف مقطعه، همچون «کهیصص»، «ن»، «ص»، «الم»، «یس» و غیره قرار می‌گیرد که علی‌رغم انبوه کنجکاوانی که به آن توجه کرده‌اند و به دنبال گشایش قصد کاربرد آن بوده‌اند، تاکنون کسی به رمز این غمزه در بیان الهی پی نبرده و ادراک مقصود از نصب این نشانه‌های منفرد و مرکب از حروف، بر مدخل ۲۹ سوره از قرآن، با وجود انبوهی از گمانه‌ها، تاکنون می‌سر نبوده است. بررسی این انحناهای لفظی قرآن، به بحث ما در موضوع «اسلام و شمشیر»، بسیار مدد خواهد رساند.

انحنای دوم، در تعداد نسبتاً قابل اعتنایی از کلمات و ترکیبات عربی آمده در قرآن است، که تا امروز معنای محکم آن بر کسی معلوم نیست و غالباً بر این الفاظ، تصورات و تعیین‌هایی قرار داده‌اند که نه فقط نزد مترجمین و مفسرین به وحدت نمی‌رسد، بل و مهم‌تر اینکه توضیحات ارائه شده در باب این گونه‌گزینه‌ها، موجب و مورد یقین کسی نیست، اما در مقاطعی منجر به انحراف توجه خواننده از اشارات روشن قرآن و یا برداشت نادرست از این یا آن آیه می‌شود. اگر بخواهم تنها از ساده‌ترین آن‌ها مثال آورم، به شماره کثیر است، پس در اینجا به چند نمونه بسنده می‌کنم:

**روح القدس:** این ترکیب را در تورات نمی‌یابیم و با انجیل عرضه شده است. مفسرین کتاب مقدس برای آن معنای منفرد نداده‌اند و بیشتر به چنین شروحو برقرار کرده‌اند، که نارسا و مبهم است: «روح القدس اقنوم سوم از اقانیم ثلاثه الهی است...». این ترکیب چهار بار در قرآن تکرار شده، که سه بار آن در اشارات به مسیحیت و در زمرة عطایای الهی به مریم مقدس آمده و یک بار هم در آیه ۱۰۲ سوره نحل به عنوان حامل آیات قرآن معرفی شده، و مترجمین و مفسرین به «جبرئیل» فهم کرده‌اند که با سه روح القدس پیشین در قرآن و با روح القدس مذکور در انجیل متفاوت می‌شود. در باب معنای ترکیب «روح القدس»، بیش از این توان برداشت نیست و مفهوم و یا مفاهیم این ترکیب، همچنان نزد خداوند مکتوم است.

**طور:** این واژه را نام کوهی گرفته‌اند و حال آنکه در قرآن مجید، مجرد «طور» است بدون قید کوه، که معنای لغوی ندارد و منظور الهی از بیان آن پنهان است. اهمیت این لغت در قرآن، از اختصاص سوره‌ای با نام و آغاز «قسم به طور» تبیین می‌شود: «و الطور. و کتاب مسطور». مفسرین و مترجمین همه جا تبیین «طور» به عنوان نام کوه را چندان جدی گرفته و کار را چنان تمام شده پنداشته‌اند، که هرکجا اشاره به کوه نامعینی در قرآن آمده، از جمله در آیه ۱۷۱ سوره مبارکه «اعراف»، در پیرانته‌های معروفشان، چنان که بخواهند سقط نامی برای کوه را به خداوند یادآوری کنند، «طور» را به دنبال آن افزوده‌اند!!! و در مقابل، هر کجا هم به واژه مجرد «طور» برخورده‌اند، با بینش فرضی خود، آن را «کوه طور» معرفی کرده‌اند!!! اما در واقع امر تاکنون تشخیص معنا و مقصود و اشاره روشن خداوند از بیان این لغت در قرآن می‌سر نبوده و در زمرة اسرار بیان الهی قرار دارد.

**من و سلوی:** این ترکیب هم، که سه بار در قرآن و هر سه بار به عنوان اشاره به عنایت مخصوص

خداوند در تامین غذای بنی اسرائیل، پس از خروج از مصر آمده، بدون معنای لغوی باقی مانده است و مفسرین و مترجمین، چنان که دخالت در بیان قرآن را موجب بزرگ انگاری خویش بگیرند و نخواهند به ناهمپی موجود در درک کامل معانی پاره‌ای از لغات قرآنی گردن نهند، برای این دو واژه، از «بلدرچین» تا «عسل» و «گز انگبین» - همراه داستان‌هایی شیرین‌تر از این انتسابات بی‌بنیان - حدسیاتی آشکارا فضولانه آورده‌اند. آیا نباید از آن‌ها بپرسیم که اگر خداوند بیان عسل و یا بلدرچین را در عرضه «من و سلوی» اراده فرموده بود، به چه جهت ذکر مستقیم لغات شناخته آن را، چنان که در مورد عسل در آیه ۱۵ سوره محمد می‌خوانیم، صلاح ندیده است؟ تا نتیجه معلوم به دست آید که ما معنای مورد نظر خداوند از این نام گذاری بر آن عنایت ویژه بر قوم یهود، به هنگام سرگردانی را، نمی‌دانیم. از این دریچه شاید بتوان به این فرض رسید که مائده ارسالی خداوند بر آن مردم ناسپاس، چنان که صراحت دارد، هدیه‌ای رسیده از آسمان بوده است، که طبیعتاً نام شناخته شده زمینی نداشته و هنوز هم ندارد.

**سبعاً من المثنائی:** در توضیح این ترکیب، که به کلی بدون معنا مانده، توجیهاً به راستی حیرت آوری موجود است که هیچ کدام جز اطناب و اخلال نیست، جز بر سرگردانی دامن نمی‌زند و چندان آشفته و نامربوط است، که ذهن جست‌وجو گر را از دنبال کردن مطلب منصرف می‌کند. این ترکیب نیز، درست همانند لغت «کوثر»، فقط یک بار در قرآن عظیم آمده است، در آیه ۸۷ سوره حجر: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (۸۷)»، و در آیه اول سوره کوثر: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ (۲)». در مورد نخست، خداوند چنان بخششی را به پیامبر والا مقام یادآوری می‌کند که همپای قرآن و به وصف آیه بعد، از تمام دارایی‌های دیگر با ارزش‌تر است و در مورد دوم، به عطیه پایین دست تری اشاره است، که با مقیاس سپاس از خداوند و انجام قربانی پاسخ داده می‌شود. اینجا نیز، درست همانند «من و سلوی»، تنها می‌توان و باید گفت که عطیه و یا عطایای ویژه الهی، به پیامبر برگزیده‌اش، چندان ممتاز و متمایز و نوشناخت و مخصوص بوده است، که به طور طبیعی، زبان معمول و معهود و متعارف و آشنای عرب، به علت نبود پیشینه، برای آن خطاب و وصفی نداشته و نساخته بود.

به همین ترتیب ما هنوز نمی‌دانیم آتشی که خداوند بر کافران مقرر کرده و در آیه ۲۴ سوره بقره، «آتشی با هیزم انسان‌ها و سنگ‌ها» توصیف می‌شود، چه گونه پدیده‌ای است، منظور خداوند از دمیده شدن در «صور» که در ده آیه قرآنی، به اصرار و تعدد و تکرار، وقوع آن قطعی شده را نمی‌دانیم و با معنی لغوی صور در این اشارات آشنا نیستیم، زیرا علم و آگاهی نسبت به این اوصاف و القاب و ترکیبات تنها نزد خداست و ما را به مقولات و مراتب مرموز آسمانی هدایت می‌کند که زبان عرب به زمان نزول قرآن، در شناسایی و نام گذاری آن، به سبب فقدان سابقه قبلی، عاجز بوده است. در این صورت و بدون تعارف و مجامله و مخفی کاری، باید گفت که هر حدس و حاشیه و پرائنزه گذاری بر این کلمات و کنایات، جز پریشان نویسی شخصی و در مواردی دخالت ناموجه در متن و مفهوم قرآن مبارک نیست، زیرا بدون شک بیان الهی در قرآن مبین و فصیح و عظیم، از هدایت معنایی بندگان ناچیزش، در هر صورت و مقیاسی، بی‌نیاز است. این‌ها فقط مثال‌هایی اندک از مجموعه‌ای بود که به ما توجه می‌دهد تا قرآن مجید را جایگاه

جلوه‌گری خویش نگیریم، از حد خود تجاوز نکنیم و اگر از شناسایی مفهوم و معنایی در قرآن عاجزیم، به آن معترف شویم، خود را در جای مدد کار و مصحح فرموده‌های الهی نپنداریم، با حدسیاتی بی‌بنیان و ب‌ها، دست آویزی برای آشوبگران فراهم نسازیم که از مسیر همین تفسیرات و در امتداد عرب و اسلام ستیزی معمول خود، نزدیک است که قرآن فصیح را هم، صحیفه‌ای از فارسیان بگویند، چنان که بی‌شرمانه، ابراهیم ستوده را، زردشت سپتمان شناخته‌اند!!!

و بالاخره آخرین انحنای لغوی قرآن، آشکارترین حجت بر صحت مدخل باز هم تازه گشوده فوق است و آن، دوازده لغت و ترکیب لغوی در ده سوره قرآنی است، که خداوند بلافاصله پس از به کار گیری هر یک از این کلمات و ترکیبات، با قید «وَمَا أَدْرَاكَ؟» به پیامبر بزرگوار، به بندگان و دریافت کنندگان آیه، علنا و آشکارا تذکر می‌دهد که در درک معنای آن لغات و ترکیبات عاجز خواهند ماند، چنان که در مواردی، برای ایجاد امکان ادراک بیشتر، به دنبال تذکر «وَمَا أَدْرَاكَ» توضیح و تفصیل روشن تری برای آن کلمه و یا ترکیب ارائه می‌شود. نکته مکث و مهم آنجاست که تمامی این لغات و ترکیبات لغوی را، برای بار نخست، در سوره‌های کوتاه نازل شده در مکه می‌یابیم و اگر هر یک از این کلمات و یا ترکیبات، در متن قرآن و در سوره‌های جدیدتر، مکرر شده باشد، دیگر قید «وَمَا أَدْرَاكَ» را به دنبال ندارد، که خود ظرافت و دقت بیان قرآن را اعلام و آشکار می‌کند. به گمان من این شیوه مطمئنی است که از مسیر آن، تقدم و تاخر نزول برخی از آیات و شاید هم سوره‌ها، با دقت تمام، قابل تعیین است، که غالبا با تشخیص‌های موجود و کنونی انطباق ندارد و یکسان نیست. پس نخست به بررسی این لغات مشغول شوم:

**الحاقه:** تنها مورد کاربرد این واژه را، در ابتدای سوره‌ای به همین نام می‌خوانیم:

«الْحَاقَّةُ (۱) مَا الْحَاقَّةُ (۲). وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ (۳). حاقه، حاقه چیست. و از حاقه چه می‌فهمی؟».

سپس سوره از نابودی دو قوم عاد و ثمود در اثر هشت شبانه روز طوفان طولانی و سهمگین، خبر می‌دهد. آیا شدت و زمان زیاد این طوفان، که پیش از نزول قرآن، عرب تجربه نکرده بود، تا بر آن نامی گذارد، اسباب آن نامیدن ناآشنا و آن تذکر عدم ادراک بندگان شده است؟ خنده دارتر از این نیست که با وجود تاکید قرآن بر عدم آگاهی بندگان نسبت به معنای حاقه، اینک مترجمین و مفسرینی می‌شناسیم که به نازل کنندۀ قرآن یاد آوری کنند که آن‌ها معنی «حاقه» را، که «واقع شدنی و رخ دادنی» تشخیص داده‌اند، می‌دانسته‌اند!!!

**سقر:** این واژه را در آیات ۲۴ - ۳۰ سوره «مدثر» می‌یابیم:

«فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ (۲۴) إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ (۲۵) سَأُصَلِّيهِ سَقَرَ (۲۶) وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ (۲۷) لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ (۲۸) لَوْ أَحَاطَ لِلْبَشَرِ (۲۹) عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ (۳۰)» پس گفت این جز جادویی تاثیرگذار و جز سخنی از بشر نیست. به سقر فرستاده خواهد شد. و از سقر چه می‌فهمی؟ رها نمی‌کند و باقی نمی‌گذارد. آدمی را می‌سوزاند و سیاه می‌کند. بر او نوزده است.».

در اینجا نیز درست همان مراتب است. از کسانی سخن می‌رود که قرآن را چیزی جز حاصل قدرت بیان ساحرانۀ یکی از بشر نمی‌دانند. خداوند به آن‌ها وعده «سقر» می‌دهد و بلافاصله یادآوری می‌کند که کسی معنای سقر را نمی‌داند. و اینجا هم همانند «حاقه» شرح عذابی را می‌آورد، که موحش است و آن را با عدد نوزده مربوط می‌کند. معلوم است عرب برای این عذاب در زمان نزول قرآن لغت نداشته که خداوند، ضمن تذکر نادانی عمومی نسبت به فهم معنایی کلمه، بر آن عذاب، «سقر» نام نهاده است. اما کسانی از مفسرین و مترجمین، بی‌توجه به یادآوری الهی در فقدان اشراف به معنای سقر، آن را دوزخ معنی کرده‌اند که در قرآن مبین جهنم است. همین مفسرین و مترجمین معلوم نیست چه گونه آن عدد نوزده را هم تعداد نگهبانان دوزخ گرفته‌اند که آشکارا ایراد فضولی و زیاده‌گویی در معنای آیات قرآن و القای موزیانه نظر شخصی خویش به جای انتشار مودبانه آن متن کبیر ارزیابی و شناخته می‌شود. شیرین کاری دیگر برخی از مترجمین آنجاست که واژه «بشر» در آیه را، «بشره» به معنای چهره گرفته و «صورت‌هایشان را سیاه می‌کند»، ترجمه کرده‌اند!!! توجه روشنگر دیگری بیاورم که خداوند همین لغت سقر را در آیه ۴۸ سوره مبارکه «قمر»، اما بدون هیچ توضیح و تذکری تجدید کرده است. از این راه می‌توانیم لااقل به برداشت این حاصل برسیم که بی‌تردید سوره «قمر» از نظر زمانی، پس از «مدثر» نازل شده است. چنین راه نمایان بی‌صدا و مطمئنی، در قرآن کریم فراوان‌اند که با اندکی تامل، چه بس تصحیحات در مسائل مورد مناقشه را به آسانی می‌سر می‌کنند، که به امید حمایت الهی پرده‌هایی از آن را خواهم شکافت.

**یوم الفصل:** به این ترکیب در آیات ۱۲-۱۵ سورهٔ مرسلات بر می‌خوریم:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَوْمَ أُجِّلَتْ (۱۲) لِيَوْمِ الْفَصْلِ (۱۳) وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ (۱۴) وَيَلَّ

يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ (۱۵) تا چه زمان فرصت هست. تا روز فصل. و از روز فصل چه

می‌فهمی؟ در آن روز وای بر تکذیب کنندگان».

در اینجا نیز خداوند بر موعد اجرای یک عذاب مقرر دیگر، برای منکران و تکذیب کنندگان، با یادآوری ناآشنایی عمومی نسبت به معنای آن، «روز فصل» نام داده است. این ترکیب را قرآن عظیم، در آیه ۲۱ سوره صافات، در آیه ۴۰ سوره دخان و در آیه ۱۷ سوره نباء نیز بر همین عذاب، اما این بار بدون قید «وَمَا أَدْرَاكَ»، اطلاق کرده است. این نشانه‌ها به روشنی گواهی می‌دهد که زمان نزول سورهٔ مرسلات، بر سوره‌های صافات و دخان و نباء، مقدم است و نیز معلوم می‌کند که این اصرار در تنوع القاب و اسامی در قرآن مجید، بر مدارج و مناسک مختلف رخ داده‌ای قیامت، بر سبیل تضاد نیست و هر یک را باید فصل و نحوهٔ جداگانه‌ای از رفتار نهایی با گروه‌های متفاوت منحرفان گرفت. در اینجا نیز مفسران و مترجمینی، بر روز فصل، که خداوند ناتوانی در درک معنای آن را به صراحت بیان کرده، روز جدایی حق از باطل، روز داوری و روز واپسین معنا گذارده‌اند، که هر یک از این معانی در قرآن مبین واژهٔ مخصوص خود را صاحب است. آیا این حضرات چه می‌اندیشند و با چه جراتی بر کلام و پیام خدا ردیه می‌نویسند، به آن‌ها فضولانه و فضل فروشانه ورود می‌کنند و نادانی نسبت به درک معنای این لغات را، که قرآن موکد می‌کند، با عرضهٔ معنایی من در آوردی، منکر می‌شوند!!!

**یوم الدین:** به این ترکیب هم در آیه ۱۷ سوره مبارکه انفطار بر می‌خوریم:

« إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۱۳) وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ (۱۴) يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۵) وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ (۱۶) وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۷) ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ (۱۸) يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (۱۹) منزهان در نعمت و ناپاکان در جهنم خواهند بود. در روز دین معلوم می‌شود. و کسی از قلم نمی‌افتد. **و از روز دین چه می‌فهمی؟ پس، از روز دین چه می‌فهمی؟** روزی که کسی بر چیزی مالکیت ندارد و اختیارات به دست خداست». (انفطار، ۱۳ تا ۱۹)

ترکیب یوم الدین را به فراوانی و در آیات ۴ سوره فاتحه، آیه ۳۵ سوره حجر، آیه ۸۲ سوره شعراء، آیه ۲۰ سوره صافات، آیه ۷۸ سوره «ص»، آیه ۱۲ سوره ذاریات، آیه ۵۶ سوره واقعه، آیه ۲۶ سوره معارج، آیه ۴۶ سوره مدثر و سرانجام در آیه ۱۱ سوره مطففین نیز پیدا می‌کنیم. بدین ترتیب و عقلاً باید که زمان نزول سوره انفطار را، که قید و آیه « وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ » را دارد بر دیگر سوره‌ها، که این قید را ندارد، مقدم بگیریم که گرچه این امر ترتیب کنونی ادعاها در باب نزول سوره‌ها را بر هم خواهد زد، اما به زمانی دیگر، اگر خدا بخواهد، خواهیم نوشت که منافع این گونه بررسی‌ها در چیست. اینک و در اینجا هم مفسرین و مترجمین بسیاری را می‌شناسیم که برای روز دین و علی‌رغم اینکه خداوند قدیر، اشراف به درک آن را، حتی با تأکید دوباره، ممکن ندانسته، معانی بی‌مایه دیگر، از جمله «روز جزا» را آورده‌اند که بدین ترتیب در فرهنگ نامه اینان، معنای لغت دین، «جزا» خواهد شد!!!

**سجین و علیین:** با تنها کاربرد این دو لغت، در آیه ۷ و آیه ۱۸ سوره مطففین آشنا می‌شویم:

« يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۶) كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينَ (۷) وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينُ (۸) كِتَابٌ مَّرْقُومٌ (۹) ... كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيَيْنَ (۱۸) وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُونَ (۱۹) كِتَابٌ مَّرْقُومٌ (۲۰) آن روز که مردم در برابر خدای عالمین حاضر شوند. بدان که کرده‌های فاجرین در سجین ثبت است. **و از سجین چه می‌فهمی؟** نوشته‌هایی است... چنان که کرده‌های آزادگان در علیین ثبت است. **و از علیون چه می‌فهمی؟** نوشته‌هایی است». (مطففین، ۲۰-۱۸ و ۱۰-۶)

این توضیح الهی است درباره دو گنجینه اطلاعات، که کردارها و گفتارهای نیک و بد آدمیان، به صورتی جداگانه، در آن‌ها دسته بندی، ثبت و مصور است، همان که در اشارات دیگری در قرآن قویم، به «لوح محفوظ» هم تعبیر شده است. بی‌تردید سجین و علیین و لوح محفوظ نام گذاری الهی بر امکانات و ابزارهایی در عرش است، که اسنادی را برای ارائه در دادگاه قیامت آماده می‌کند، تا چنان که در آیات قرآن آمده، فاجرین را امکان تحاشی در پیشگاه خداوند نماند:

«الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۶۵)»  
 آن روز به حدسیات خاتمه داده می‌شود، دست‌ها به سخن در می‌آیند و پاها به آنچه کرده‌اند، شهادت می‌دهند. (یس، ۶۵). حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۰) و به محض رسیدن گوش و چشم و اعضایشان به اعمالشان گواهی خواهند داد». (فصلت، ۲۰)

و چون مسلم است که ذهن عرب با این لغات به طور طبیعی ناآشنا بوده، پس خداوند به درستی عدم ادراک نسبت به آن‌ها را یاد آوری می‌کند. خوش بختانه در اینجا خیال بافی مترجمین و مفسرین در معنا تراشی برای سجعین و علیین متوقف می‌ماند و تا آنجا که دیده‌ام به تذکر خداوند در باره نادانی نسبت به مفهوم این واژه‌ها اجبارا گردن گذارده‌اند! نکته دیگری که در باب و باره سوره مطفین می‌توان گفت اینکه چون در این سوره از ترکیب بدون توضیح «یوم الدین» استفاده شده، پس بی‌تردید نزول این سوره از سوره انفطار جدیدتر است، که در آن یوم الدین لغتی ناشناس معرفی می‌شود.

**طارق:** تنها مورد کاربرد این لغت منفرد را در ابتدای سوره‌ای با همین نام می‌یابیم:

«وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ (۲) النَّجْمُ الثَّاقِبُ (۳)»  
 و طارق. و از طارق چه می‌فهمی؟ ستاره‌ای است درخشانده».

در این سوره از عذاب الهی سخنی نیست، چکامه‌ای پس زیباست در ارتباط میان خلقت انسان، توان بازآفرینی خداوند، اعتبار و اصالت قرآن و در آن آیه شگفت انگیز «یوم تبلی السرائر» ضبط است که آدمی را به انتظار قیامت برای عیادت آن یوم مشتاق می‌کند. با این همه و در حالی که هنوز برای کسی مکان و موقع طارق در فلک پهناور، منطبق با تذکر الهی، معلوم نیست، اما برخی، و نمی‌دانیم از چه راه، آن را ستاره شباننده، (احتمالا برای جلوگیری از اختلاط با ستاره‌های روز آینده!) یا اختر شبگرد و از این قبیل شناخته‌اند!!  
**عقبه:** تنها مورد کاربرد این کلمه، در آیه ۱۱ سوره مبارکه «بلد» آمده است:

«أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸) وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ (۹) وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰) فَلَا اقْتَحَمَ الْعُقَبَةَ (۱۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعُقَبَةُ (۱۲) فَكُ رَقَبَةً (۱۳) أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ (۱۴) يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۵) أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (۱۶) آیا به او دو چشم ندادیم. و زبان و لب. و نمودیم راه دو وادی را. اما او عقبه را اختیار نکرد. و از عقبه چه می‌فهمی؟ آزاد کردن بنده‌ای. یا سیر کردن گرسنگان در زمان قحطی. یا یتیمی در اطراف خویش. یا ناتوانی به خاک افتاده». (بلد، ۱۶-۸)

پناه می‌برم به خداوند برای این همه متانت و فصاحت و انسانیت، در بیان قرآن. این قصیده آسمانی، که سوره مبارکه بلد نام دارد، به تنهایی بر تمام ادعاهای مندرج در بیانیه بی‌خاصیت حقوق بشر

افضل است. سخن از کسی است که لاف مال می‌زند، بی‌دریغ دارایی هدر می‌دهد و گمان نظاره بر اعمال‌اش را ندارد. قرآن می‌فرماید: آیا چشم و لب و زبان ندارد و راه درست را نمی‌داند که با مال‌اش عقبه‌ای بر جای نمی‌گذارد؟ و بدون مکث تذکر می‌دهد که معنای عقبه بر عموم روشن نیست، و توضیح می‌آورد که عقبه آثار اقدام به سلسله‌ای از نیکی‌ها به دیگران است: آزاد کردن بنده‌ای، سیرکردن گرسنگان به زمان تنگی، رسیدگی به یتیمان در اطراف خویش و یا دستگیری از مفلوک بر خاک افتاده‌ای است. آیا این آیه‌ها به ما نمی‌گویند که اسلام چه تحول شگرفی در رفتار مردم نجد و مسلمین به آنان پیوسته پدید آورد؟ آیا معلوم نمی‌کند که بنیان توجه به دیگران را اسلام گذارد، در زمانی که حتی معنای «عقبه» بر کسی از مخاطبین قرآن هم آشکار نبود؟ و البته به جز بر مفسرین و مترجمین، که خلاف تذکر و توضیح خداوند، بر «عقبه» معنای «گردنه» گذارده‌اند!!!!!! به راستی که قضاوتی نمی‌توان کرد جز اینکه بگوییم آن‌ها نه با کلیت کلام خداوند، که به طور نسبی با لغت، آن هم در اندازه روتق کاسی خویش آشنایند!!!

**لیلة القدر:** این ترکیب انحصاری را هم فقط یک بار و در ابتدای سوره «قدر» یافته‌ایم:

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا نَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴) ما در شب قدر نازل کرده‌ایم. و از شب قدر چه می‌فهمی؟ شب قدر بهتر از هزار ماه است. که در آن ملائکه و روح با اجازه خداوند برای تمام امور فرود می‌آیند.»

خداوند با ارائه ترکیب «لیلة القدر» به تصویری از مدیریت مسائل زمین، با ارسال مسئولینی که ملائکه و روح خوانده شده‌اند، در شبی معین سخن می‌گویند، که به فرمان پروردگار، تا طلوع فجر به امور رسیدگی می‌کنند. واژه به واژه این سوره گران قدر، متضمن حاکمیت و نظارت و سلطه مطلق الهی بر جزئیات امور جهان است. در این بیانات گره‌هایی نهفته است که هنوز هم برای آدمی فهم مسائل شب قدر ممکن نیست و نمی‌دانیم چرا فضیلت و قیمت این شب، از هزار ماه، یعنی قریب ۹۰ سال، افزون‌تر است. آیا این زمان را فاصله میان ادوار نزول و حضور مستقیم مامورین الهی بر زمین بدانیم؟ به هر حال مسلم است که مخاطبان قرآن، به زمان پیامبر، از این تصاویر اجرایی در آن شبی که قرآن شب قدر نام می‌دهد، چیزی ندانند و نغمه‌مند و به همین سبب خداوند بی‌ادراکی نسبت به مسائل و مراتب این شب را با قید «وَمَا أَدْرَاكَ» مسجل می‌کند. تقریباً كافة مفسرین و مترجمین در اینجا نیز این ترتیبات مقدرات الهی را، معلوم نیست با کدام دلیل، به نزول قرآن در شب قدر مربوط کرده‌اند؟! آیا قرآنی را که خداوند در طی ۲۳ سال بر پیامبر اعظم، آیه به آیه فرستاده و خود این همه ادعا در باب مراتب و منازل و مقاطع نزول هر آیه و سوره مقرر و مورخ می‌کنند، چه گونه، تنها به قصد فاضل‌نمایی، در یک شب فرود می‌آورند؟

**قارعه و هاویه:** این دو لغت را نیز در آیه‌های دوم و دهم سوره مبارکه قارعه یافته‌ایم:

«الْقَارِعَةُ (۱) مَا الْقَارِعَةُ (۲) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (۳) يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ

الْمَبْتُوثِ (۴) وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵) فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷) وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸) فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (۹) وَمَا أَذْرَاكَ مَا هِيَ (۱۰) نَارٌ حَامِيَةٌ (۱۱) قارعه. قارعه چیست. و از قارعه چه می فهمی؟ روزی است که مردم چون پروانگان پراکنده شوند. و کوهها به صورت پشم حلاجی شده در آیند. پس آنان که موازنه مثبت نشان دهند. پس در عیش و رضایت اند. و آنان که موازنه منفی نشان دهند. پس از اصحاب هاویه اند. که از ماهیت آن بی خبری. آتش سوزانی است.»

این سوره نیز زمان و صورتی از حساب و عقاب را «قارعه» می خواند با این تذکر که کسی معنای قارعه را درک نمی کند و توضیح می دهد که قارعه روزی است که مردم پراکنده و کوهها چون پشم حلاجی شده اند. از نصیب صالحان که زندگی مومنانه کرده اند می گوید که در آن روز در رضایت و عیش اند و از فاجران که به «هاویه» سپرده می شوند و باز هم همان تذکر که ماهیت «هاویه» بر کسی آشکار نیست و همان توضیح که آتش شعله وری است. مفسرین و مترجمین ما در این سوره شاه کارها بروز داده اند. نخست اینکه برای «قارعه» ای که خداوند وصفی از حوادث یک روز معین گرفته است، معنایی به صورت «درهم کوب» تراشیده اند!!! و از آن باور نکردنی تر اینکه برخی از آنان لغت «منفوش» در آیه پنجم با معنای حلاجی شده را، «منقوش» خوانده و «رنگین» ترجمه کرده اند. آیا نباید کسی این همه سهل انگاری در فهم قرآن را، حتی از سوی مترجمین و مفسرین، جایی متوقف کند؟! و بالاخره در قرآن مبین، لغت قارعه، اما بدون قید «وَمَا أَذْرَاكَ» در آیه ۳۱ سوره «رعد» و نیز در آیه ۴ سوره «حاقه» تکرار شده و بدین ترتیب معلوم می شود که سوره مبارکه «قارعه» از «رعد» و «حاقه» نیز قدیم تر است.

**حطمه:** کاربرد اختصاصی و نامکرر این لغت را هم، فقط در آیه ۴ سوره «همزه» یافته ایم:

«يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطْمَةِ (۴) وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ (۵) نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ (۶) الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ (۷) حساب می کرد که مال اش آرامش می آورد. نه، بی تردید در حطمه خواهد بود. و از حطمه چه می فهمی؟ آتشی خدا افروخته است. که در قلوب زیانه می کشد.» (همزه، ۷-۳)

در تمام این ۱۲ مورد، نوع سؤال قرآن، یعنی «وَمَا أَذْرَاكَ؟»، به کمال مبین آن است، که در آن زمان، معنای لغت در نظر عرب مکشوف نبوده و هنوز هم نیست. اما در اینجا هم، حتی بی توجه به توضیح و تشریح مجدد قرآن، که معنای لغت «حطمه» را آتشی خدا افروخته در دلها می شناساند، مفسرین و مترجمینی داریم که مایلند «حطمه» را به دل خواه خویش «درهم شکن» معرفی می کنند!!! آیا اینها سوره را تا پایان نمی خوانند!!!  
یادداشت طولی شد، که مقدمه ای است بر ورود در عنوان اصلی این مدخل، یعنی «اسلام و شمشیر». می خواستم بنویسم و بگویم که کلام خدا مداخله بردار نیست و هیچ کس، در هیچ



مرتبه‌ای، محق و مختار و مجاز نیست که به هیچ صورت و اندازه‌ای، در متن کبیر قرآن، با تعبیر و تفسیر و نصب پرائتز و تدارک ترجمه‌های بی‌اساس، دخالت موضوعی و معنایی کند و موجب هدایت برداشت از آیه‌های قرآن شود، زیرا به راستی نه تنها تایید و تحکیم صلاح و سلامت این مداخله کنندگان و مضمون این مداخلات، از هیچ مسیری می‌سر نیست، بل کاربران هر یک از این موارد، احتمالاً خود را در اندازه دست یار خداوند در تدوین و تنزیل و تفهیم قرآن تصور کرده‌اند!!!

قرآن عظیم در صورت و ماهیت، بلیغ، فصیح، صریح و روشن است و باری تعالی برای بیان هدایت‌ها، نصیحت‌ها، هشدارها، دعوت‌ها و وعده‌های دوزخ و بهشت، چشم به ویراستاری بندگان ناچیز نداشته است، که گمان‌های شخصی و اشارات بی‌هویت ناسره را، به مثابه و عنوان مقصد اصلی خداوند، در بیان این و یا آن کلمه و آیه و سوره می‌گنجانند. همین دخالت‌های نامربوط، چنان که اکنون با عواقب آن‌ها مواجهیم، کورش در تاریخ شرق میانه تا سده پیش ناشناس را، در جای ذوالقرنین قرآن قرار داده و صدها به‌تان و داستان نادرست و بی‌سند و ناپسند و توطئه آمیز دیگر را، به کتاب خدا وارد کرده، که هنوز صلاح در سکوت نسبی است. واللہ خیر الماکرین. (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در پنجشنبه دهم فروردین ۱۳۸۵ و ساعت ۲۳:۳۰

## ۵

مقصود از عرضهٔ مقدمات قبل، این بود تا معلوم شود که قرآن، در زمرهٔ مهجور و محبوس‌ترین متونی است که در میان مسلمانان و معتقدان ایران، صرفاً برای تبرک و تظاهر، در مراسم خانوادگی و رسمی و اداری، به سفره و تاقچه و میز کار و قفسهٔ کتابی سپرده می‌شود و از آنکه زبان قرآن، از نظر زبندگان ما نیز، متعلق به عرب متجاوز و دشمن خوست، که گویا با برباد دادن تمدن دروغین ایران باستان، با زور و تزویر، ما را به پذیرفتن اسلام مجبور کرده و از آنکه دانستن زبان دشمن هم، موجب بی‌اعتباری روشن‌فکری کند ذهن کنونی است، پس درک‌کنندهٔ مستقیم و درست و بی‌واسطهٔ متن قرآن، در اقلیم ایران و میان اقوام غیر عرب زبان، چندان به ندرت یافت می‌شود که می‌توان گفت هیچ نداریم و نمی‌شناسیم و این نکتهٔ آنجا علامت‌گذاری و عیان می‌شود، که با نمونه‌های عرضه شده در یادداشت‌های قبل و آنچه از این پس خواهد آمد، می‌بینیم مترجمینی که قرآن را، به نیاز لایه‌ای از عامی‌ترین مردم، به فهم و زبان فارسی زبانان تغییر شکل و محتوا داده‌اند، خود از آیه‌های قرآن، غالباً درک درستی نداشته‌اند:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَكَلَّمْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ» (انعام، آیه ۸۹)

این آیه‌ای است از سوره مبارکه «انعام»، که خداوند پس از ذکر مقدماتی در موضوع‌گزینش پیامبران، از ابراهیم تا یوسف و موسی و عیسی و یونس و زکریا و لوط و دیگران، سرانجام می‌فرماید که حتی اگر همین پیامبران، که کتاب و حکم نبوت دارند، به وظایف خود کافر شوند، به جای آن‌ها کسانی را خواهد گمارد که به ماموریت و نبوت خود درست عمل کنند. هرکس که به میزان یک صاحب دیپلم معمول هم، زبان قرآن بداند، با خواندن متن اصلی آیه‌های ۸۳ تا ۹۰ سورهٔ انعام، به سادگی بر مضمون این آیات مسلط خواهد شد که انحصاراً گفت‌وگویی خداوند دربارهٔ رسولان و انبیا و پیامبران اعزامی صاحب کتاب و حکم و نبوت است، اما آن‌ها که کتاب خدا را دست مایهٔ قوم پرستی و کاسی خود گرفته‌اند و مایل‌اند این آیه را اشارهٔ الهی به نالایقی قوم عرب، در حفاظت از اسلام و انتقال این ماموریت به ایرانیان قلمداد کنند، ناگزیر این پیام به راستی مهم قرآن را، که معلوم می‌کند قضاوت الهی دربارهٔ تمام بندگان، از پیامبر و رسول و نبی و غیر آن یکسان است، در ترجمهٔ فارسی، مفهوم و منظور آیه را به صورت زیر مسخ کرده و به استخدام و انتخاب علائق خویش درآورده‌اند:

«اینان کسانی هستند که بدیشان کتاب و حکمت و نبوت بخشیدیم، پس اگر اینان (معاصران پیامبر) به آن (شریعت الهی) کفر ورزند، قومی را بر آن گماریم که به آن کافر نباشند». (قرآن کریم، سورهٔ انعام، آیه ۸۹، ترجمهٔ بهاء الدین خرم شاهی)

ملاحظه کنید که ترجمه، آیه را به چه صورت آماده‌ای برای بهره‌برداری قوم پرستان درآورده و چه گونه با منظور خداوند متفاوت شده است! نخست آن لغت «حکم»، که معنای محکم انتساب

و ماموریت را دارد، در ترجمه به «حکمت» مبدل شده، سپس «اینان»، که آیه آشکارا پیامبران صاحب کتاب و حکم و نبوت را می‌گوید، در پراگماتیک به سوی «معاصران پیامبر»، یعنی «اعراب» فلش زده شده و آن‌گاه نوبت اشاره به «آن» است که گرچه منظور واضح آیه، همان ماموریت و کتاب و نبوت است، در ترجمه به «شریعت الهی»، یعنی «دین اسلام» برگشت داده شده، تا سرانجام با استعانت به این ترجمه و برداشت دل به خواه، استدلال کنند که چون اعراب لایق حفظ شریعت اسلام نبوده‌اند و خداوند هم، طبیعتاً به این ناتوانی اشراف داشته، پس پیشاپیش تذکر داده است که آن را، یعنی دین اسلام را، به دیگران، یعنی ایرانیان خواهد سپرد که قدر شریعت الهی را می‌دانند!

«آن‌ها کسانی بودند که که ما آن‌ها را کتاب و فرمان و نبوت عطا کردیم، پس اگر این قوم به آن کافر شوند، ما قومی را که هرگز کافر نشوند (و همیشه از دل و جان مانند علی علیه السلام و شیعیان او ایمان دارند) برگماریم». (قرآن کریم، سوره انعام، آیه ۸۹، ترجمه مهدی الهی قمشاهی)

و این هم ترجمه قمشاهی، که تعارفات را به سوی نهاده و آیه را آشکارا و علنی به استخدام کامل تعلقات مذهبی و قومی خویش درآورده است. آیا گمان نمی‌برند که این کتاب خداست و آیا این همنوایی و هم‌انگیزی بدون رهبر ارکس‌تر اجرا می‌شود؟ از دو حال خارج نیست، یا این مدعیان، زبان عرب نمی‌دانند و از آن ناباب‌تر، قرآن را به صورت آیه‌های مجرد می‌شناسند و به جمع مباحث آن بی‌توجه‌اند، که در این صورت چرا به دنبال حرفه‌م‌تر دیگری نمی‌روند و یا می‌دانند که به چه کار مشغول‌اند، که قضاوت در باب آن‌ها به خداوند محول است، اما در هر دو حال آن تذکر من سر بلند می‌کند که می‌گویم کسی در حوزه غیر عرب زبان سرزمین ما، متن شریف و متین قرآن را مستقیماً نمی‌فهمد و ملاک مصادر و ملوک و مجتهدین ما، در هزاره سال گذشته، نه غور در کتاب خدا، که قرائت و خوش نویسی و طلا اندازی و تذهیب و تابلو سازی و وادار کردن چند کودک به از برکردن آن بوده و لحظه‌ای درنگ نکرده‌اند که اگر دهه‌هایی می‌گذرد که در خانواده‌های معتقد و مسلمان ایران نیز، عرب ستیزی، سنتی جاری است، پس چه گونه جوانان رغبتی به آموزش قرآن نشان خواهند داد، که آن را متنی عربی می‌شناسند و بیش از همه آن‌ها را به یاد بی‌داد دروغینی می‌اندازد که ظاهراً اعراب مسلمان بر اجداد باستانی او روا داشته‌اند؟ آن‌ها بدون پی بردن عمیق به عمق آشوبی که یهودیان، از جمله با توسل به تفسیرها و ترجمه‌های مغرضانه و هدفمند، به راه انداخته‌اند و موجب شده‌اند تا مسئولیت تخریب تمدن شرق میانه در ماجرای پلید پوریم، از گردۀ آن‌ها برداشته و به دوش عرب مسلمان منتقل شود، و بدون چاره اندیشی برای این باور بدتر از جنام کنونی، که اسلام را مبتکر و مبدع خون ریزی و کتاب سوزی و تخریب تمدن باستانی ایرانیان می‌گوید و معرفی می‌کند، بدنه معصوم و مومن مردم ایران را واگذاشته‌اند که محصور و مشغول به زندان اندیشه‌های باستان ستایانه، که تبلیغ آن شبانه روز از در و دیوار این سرزمین به اصطلاح اسلامی می‌بارد، قرآن را در زمره وسایل سفره عقد و عزا و تاقچه خانه جدید بچینند، آیه‌های آن را از زبان روضه خوان محله بشنوند، به ترجمه و تفسیرهای هدف دار نیازمند شوند و از آنکه لسان کتاب را مستقیماً نمی‌دانند و نمی‌فهمند، ارتباط عمده‌ای با آموزه‌های اصلی و عمده آن نداشته باشند!

«عُلِبَتِ الرُّومُ» (۲) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (۳) فِي بَضْعِ سِنِينَ ... شکست خورد روم. در همین حوالی و پس از شکست دوباره غلبه خواهند کرد. در سال‌های نزدیک...». (قرآن سوره روم، آیه ۲ و ۳)

این متن صریح و روشن قرآن مبین، اشاره‌ای به شکست کوتاه مدت روم در این منطقه و پیروزی سریع و دوباره آن‌ها دارد. در متن قرآن، چنان که می‌خوانیم، محل و زمان شکست، چه گونگی غلبه دوباره و مشخصات طرف جنگ با رومیان معلوم نیست، اما انبوه تهمت‌هایی که مفسران و مترجمین، از هزار سال پیش تاکنون، بر این آیات مبارک بسته‌اند، در عین حال که خجالت آور است ما را به نتایجی می‌رساند، تا واضح و بی‌تردید، آغاز کنندگان و ادامه دهندگان این گونه افزوده‌ها بر آیات الهی را، به کمال شناسایی کنیم.

«قصه غلبه پارسیان بر روم و غلبه رومیان بر پارسیان: آن بود پیش از روزگار پیغامبر ما صلی الله علیه، میان فارس و روم حرب‌ها و وقایع بسیار بودی. در آن وقت که پیغامبر علیه السلام به مکه دعوی پیغامبری کرد، غلبه‌ای افتاد پارسیان را بر رومیان سخت، چنان که شام و یمن و جزایر عرب همه از دست رومیان بیرون کردند، و مشرکان خاصه قریش، بدان شادی کردند و بر مسلمانان شماتت کردند که شما می‌گفتید که نصرت، اهل کتاب را خواهد بود، پدید آمد که پارسیان، نه از اهل کتاب‌اند و روم اهل کتاب، چه گونه غلبه کردند پارسیان بر روم. ابی خلف جمعی بوبکر را گفت: پدید آمد دروغ یار شما که می‌گفت غلبه اهل کتاب را خواهد بود. بوبکر گفت: ببینی که زود بود که روم بر پارسیان غلبه کنند یکبارگی. ابی گفت: هرگز این نتواند بود با چنان غلبه که پارسیان بر روم کردند. ابوبکر گفت: تا ببینی. ابی گفت: گرو بندی؟ ابوبکر گفت: بندم. گرو بستند به پنج شتر تا پنج سال که گر تا پنج سال روم را بر فرس غلبه نبود، ابوبکر پنج شتر به ابی بدهد و اگر نه، بستاند. چون ابوبکر گرو بیست پیامد رسول خدا را خبر کرد، رسول گفت: یا ابابکر، «زد فی الخطر و زد فی الاجل». اشتر به هفت رسان و سال هم به هفت رسان. ابوبکر چنان کرد، هفتم سال خبر آمد که رومیان بر پارسیان غلبه گرفتند. ابوبکر به مدینه بود نامه نبشت به پسر خویش به مکه تا اشتر از پسر ابی خلف بستند». (قصص قرآن مجید، تفسیر ابوبکر عتیق نیشاپوری، مشهور به سور آبادی، ص ۳۱۰)

اینک آن آیات صریح قرآن را، کسی منتسب به یکی از مراکز بزرگ تجمع یهود در ایران، یعنی نیشاپور، که فقط خداوند بر احوال اصلی او مسلط است، در ۱۰۰۰ سال پیش، به صورتی درآورده که می‌خوانید، با همان شگرد شناخته یهودیان که در دروغ خویش خلقی را شریک می‌کنند و شاهد می‌گیرند تا جدال با دروغشان دشوار شود، چنان که نیشاپوری در اینجا، بر شکست و فتح رومیان و پارسیان، که جاعلان در جمع قصص قرآن آورده، با پنج صفحه شرح حوادث و مکالمات، رسول

خدا و ابوبکر را هم حاضر و شاهد و با خبر گرفته، تا مغایرت آن با صریح آیه کتاب خدا معلوم نباشد! تشریح همین تصورات، صاحب خرد را به دور ریختن این گونه مبطلات وا می‌دارد. در این قصه ساخت نیشاپوری ما، رومیان صاحب کتاب، و پارسیان مشرک قلمداد می‌شوند! پس دو مدخل نو گشوده شد: نخست اینکه پیرسیم این رومیان مسیحی، به اوائل قرن هفتم میلادی، در کجا زیست می‌کرده‌اند؟ زیرا آن رومیان شناخته و مشهور، تا پایان حیات و هستی خود، لجوجانه و بدون اندک انحراف، بر هلنیسم مقید و پای بند بوده‌اند! و دیگر که، اگر این نیشاپوری، در نیمه قرن پنجم هجری، پارسیان را مشرک و بدون کتاب می‌شناسد، پس آن زردشتیان پارسی نیک کردار و بنیان گذار پندار و گفتار و رفتار خوش، که کتاب اوستای فرا آسمانی با شش هزار سال قدمت داشته‌اند، چرا پیامبر و کتاب و دین خود را، به اندیشه این مفسر و شبه مورخ در نیشاپور معرفی نکرده‌اند، که می‌گویند یکی از سه آتشکده بزرگ زمان ساسانیان در آن شهر برپا بوده است!!

«غلبه کردند رومیان بر پارسیان. اندر نزدیک‌ترین زمینی و ایشان از پس آنکه غلبه کردند بر ایشان، غلبه کردند بر پارسیان». (محمد جعفر یاحقی، ترجمه قرآن، نسخه مورخ ۵۵۶ هجری، ص ۴۰۱)

آنچه در بالا خواندید، تفسیر مفصلی سراپا دروغ و افترا بر قرآن بود در پنج صفحه، از هزار سال و این هم ترجمه‌ای است کوتاه و باز هم سراپا دروغ و افترا بر قرآن، از ۹۰۰ سال پیش. ترجمه‌ای که نام و محل زیست و انتساب صاحب آن را نمی‌دانیم و نگفته‌اند، که از قبیل یعقوب و داود و سلیمان همدانی و کاشانی و اصفهانی و نیشابوری دیگری بوده است، به احتمال زیاد.

«سیغلبون، از «زهري» است که مشرکین در مکه با مسلمین ستیزه کردند که رومیان اهل کتاب‌اند، شما نیز خویش را اهل کتاب می‌دانید، پس همچنان که فارسیان که از اهل کتاب نیستند، بر رومیان از اهل کتاب چیره شدند، ما نیز بر شما غلبه خواهیم یافتن. پس در این باره این آیت فرود آمد. و عبدالله بن عتبه بن مسعود چنین مرا خبر داد که ابوبکر، پیش از اینکه قمار تحریم گردد، با بعضی از مشرکین گرو بست بر اینکه اگر روم تا هفت سال دیگر بر فارس چیره نشد، چیزی بدان مشرک بدهکار باشد و چون پیغمبر بر این داستان آگاه شد، بدو گفت چرا هفت سال تعیین کردی؟ با آنکه عدد هرچه کمتر از ده باشد، «بضع» خوانند و سپس چنان افتاد که غلبه فارس بر روم تا نه سال به طول انجامید و به هنگام غزوه حدیبیه بود که خداوند روم را بر فارس پیروز گردانید و مسلمین به غلبه اهل کتاب شاد و خرسند شدند. و نیز از «عطیه» است که «ابا سعید خدری» را از این داستان پرسیدم گفت ما با مشرکین عرب از در ستیزه در آمدیم و روم با فارس و چون خداوند، پیامبر و مسلمین را بر مشرکین نصرت داد و روم را بر فارس، ما بدین دو پیروزی، که از برای اهل کتاب بر غیر اهل کتاب نصیب گردید، خرسند شدیم». (قرآن کریم، ترجمه و تفسیر محمد کاظم معیری، حاشیه تفسیری بر آیات نخستین سوره روم)

میان آن تفسیر سور آبادی و این تفسیر معیری، گرچه ۹۵۰ سال فاصله است، اما به جز اسامی راویان و گرو بندان و مدت زمان شکست رومیان تا غلبهٔ مجدد آن‌ها، تفاوتی پیدا نیست و بدانید که علی رغم جست‌وجوی بسیار، هنوز تفسیر و ترجمه‌ای را نیافته‌ام، که بی‌اعتنا به آیات اصلی قرآن، گفتار آغازین سورهٔ روم را با مخاصمات میان رومیان و پارسیان مخلوط نکرده باشد. زیرا تایید وقوع جنگ‌های ایران و روم، از زبان قرآن، هر تصویری دربارهٔ رخ داد پلید پوریم را ابطال و قصه‌های یهود ساختهٔ شاه نامه را ابرام و اثبات می‌کند!

«در آغاز باید گفت که ترجمهٔ قرآن، اصولاً کاری غیر ممکن است و هیچ ترجمه‌ای هرگز قرآن نخواهد بود. تنها قرآن واقعی، قرآن عربی است، آخرین کتاب آسمانی که از طریق آخرین پیامبر، برای راه نمایی بشر نازل شد... برخی از پیروان قرآن بر این عقیده‌اند که برای جلوگیری از دخول عقاید شخصی و تعبیر و تفسیر در قرآن و همچنین برای جلوگیری از کم و زیاد نمودن آن، قرآن فقط باید تحت اللفظی ترجمه شود و هر چیز دیگری، از پراگماتیک گرفته تا نقطه گذاری و علامت سؤال و غیره را اضافه کردن بر قرآن تلقی می‌کنند. ولی به نظر می‌رسد ترجمهٔ تحت اللفظی به این صورت، از هدف اصلی ترجمهٔ قرآن جلوگیری می‌کند، چون فهم آن را بسیار مشکل می‌سازد.»  
(حسین علی کوثری، قرآن مجید، همراه با ترجمه و تحشیهٔ فارسی، مقدمه).

باید ببینیم چه گونه همان مترجم و حاشیه نویس بر قرآن، که معتقد است «تنها قرآن واقعی، قرآن عربی است»، از افزوده‌هایی بر ترجمهٔ فارسی آن حمایت می‌کند و آن هدف اصلی قرآنکه به اعتقاد ایشان، ترجمهٔ تحت اللفظی برآورده نمی‌سازد، چه مقصدی است و آن فهمی که کوثری قصد انتقال آن را به خواننده دارد، چه محتوایی دارد؟!.

«سورهٔ روم، آیهٔ ۲ تا ۵: اشاره به شکست امپراتوری روم توسط ساسانیان است که حتی به سوریه و فلسطین (سرزمین‌های نزدیک) نیز دست یافتند. و بالاخره در سال ۶۱۶ میلادی پای تخت روم را محاصره کردند. این آیات حدود ۶۱۶ میلادی، (هفتم قبل از هجرت) نازل شده‌اند. «در ظرف چند سال: فی بضع سنین» در عربی اشاره به ۳ تا ده سال دارد و درست هفت و یا هشت سال پس از نزول این آیات، همان طور که خداوند متعال فرمود، باز رومیان پیروز شدند و بالاخره در سال ۶۲۴ به دروازه‌های امپراتوری ساسانیان حمله بردند.» (قرآن مجید، ترجمهٔ حسین علی کوثری، حاشیه نویسی بر سورهٔ روم، در پایان کتاب).

پس معلوم شد که دفاع کوثری از ضرورت افزودن بر آیات و کلمات قرآن، محتوای اثبات دولت ساسانی را دارد، که به بیان دیگر رد زیرکانهٔ رخ داد پلید پوریم حساب می‌شود! این سیاست مشخصی بوده است، که از آغاز، با محروم کردن حوزهٔ شرقی اسلام، از آموزش و گزینش زبان عرب، که به فرصت عمر و خواست خداوند، تفصیل اجرای آن را باز خواهیم نوشت، کار انتقال منظور و متن قرآن، به واسطگانی سپرده شد که نه فقط فضا را برای تفسیر نویسی ناسالم بر متن معصوم و فروتنانه

و اصیل و صریح قرآن مناسب بیابند، بل با گشودن سرفصل‌های به ظاهر فاضلان‌های چون منطوق و نص و مؤول و مفهوم و خطاب و مشروط و محصور و منسوخ و ناسخ و غایت و غیره، وانمود کنند که درک و دریافت از قرآن، پیشاپیش نیازمند فرسایش خواهنده در پیشگاه مساند و معاریفی است که کار فهماندن قرآن به خلق الناس به آن‌ها محول است! آدمی در می‌ماند که پس این چه فریاد اعجاب و شوقی است که از گلوی یک کارگر و فلاح و خانه دار و دانشگاهی و کاسب کار معمول عرب، بی‌نشست دو زانو و دراز مدت در محضر علمای قرآن گو، پس از شنیدن آیه‌ای از زبان قاری قرآنی، بی‌اختیار جاری می‌شود؟!!

اینک زمام انتقال حاصل قرآن، به مخلوق ایرانی مسلمان، به مفسرین و معمرین و مترجمین واگذار است که نمونه کار مطرح‌ترین آن‌ها را دیدیم که گاه دانه‌ای از میان خرمنی از اشتباهات آن‌ها بود و بقیه نیز سخت در کار تصحیح مخرج «عین» و «غین» در نماز یک کشاورز خاک آلود مشغول نیایش‌اند، که تلفظ عربی بر او دشوار است و معنی لغات قرآن را با صحیح‌ترین و غلیظ‌ترین تلفظ هم نمی‌داند، و به قدر ارزنی همت ندارند تا در ابتدا معلوم کنیم چه کسانی، چه گونه و از چه زمان و مسیر مانع شدند تا زبان قرآن میان ایرانیان نیز، همانند این همه ملت غیر عرب و مسلمان شده جهان جاری شود و نمی‌خواهند در باب ماجرای «پوریم» یهودیان سخنی به میان اندازیم تا تکلیف یکجا و کلیت یکسره آن دروغ‌ها معلوم شود، که به نام تاریخ و حوادث صدر اسلام، تاریخ و حوادث غزوات و سرایا و دیگر تواریخ و حوادث دوران پیامبر مسالمت و رافت و رحمت، با قصد آلودن بنیان اسلام، به کینه و ستیزه و مقام خواهی و قبیله پرستی و قوم خویش بازی و خون ریزی، نشر داده‌اند و قرآن سلیم پشتیان و مصرح هیچ یک نیست و کلام و عددی از آن‌ها را تایید نمی‌کند.

اینک اسلام را به ما از زبان و بیان و قول و غمزه گروهی ناقل و راوی و محدث و شاعر و فلسفی و سیره نویس و رجال‌شناس و مغازی شمار و سخن سرا و زبان‌دان و شیمیست و ساحر و طیب و مفسر و فرقه باز و مورخ و مغنی و مطرب، منتقل می‌کنند که چیزی از شخص آن‌ها نمی‌دانیم و نوشته‌هایشان را از زمانی می‌گویند که هنوز جهان عربی اسلام، شکل فرهنگی و حتی سیاسی معینی نداشت، تا زبده صاحب کتابی از میان خراسانی و مصری و مغربی و شامی و کوفی و غیره ظهور کند، و نشانی ندارند و نمی‌دهند که اسلام را از زبان قرآن بگویند و بشناسانند که ارزنی درصحت و امانت و صداقت آن شبهه نیست و در جای آن شاهدیم که صدها مرکز و محفل فرهنگی و نمایشی و فرهنگ سرا، فیلم احمق فریب «شکوه تخت جمشید» را به پرده می‌کشاند و همت شبکه عمومی و اول تلویزیون جمهوری اسلامی به تبلیغ تمدن دروغین ایران باستان متوجه و مصروف است، که بدون هیچ فاصله‌ای ستیز با عرب و اسلام محسوب می‌شود و کارگاهی دایر کرده‌اند که از جیب مردم مسلمان و معصوم ایران، شال و رشته دراز شعوبیه را می‌بافند و به محفلی مربوط‌اند که ذره‌ای به بنیان‌شناسی اسلام و ایران توجه ندارد و برای معلوم کردن حد آلودگی در باب تاریخ و حوادث صدر اسلام و حیات پیامبر، کافی است نگاهی به اسناد و ادعاهای سرپا دروغی بیاندازم، که در باب شمشیر کشی‌های رسول خدا، داد سخن داده و صحنه ساخته‌اند. (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در سه شنبه پانزدهم فروردین ۱۳۸۵ و ساعت ۲۲:۳۰

## ۶

پس ملاک ما در شناخت همه چیز اسلام، از جمله جنگ‌های آغازین آن و به خصوص ستیزه‌هایی که در آن‌ها شمشیر را به دست مبارک پیامبر رحمت و واسطهٔ ابلاغ آیات الهی می‌سپارند، قرآن است و بس. زیرا که گفته‌ام زمان بیان شرح‌های موجود و مکتوب بر حوادث صدر اسلام، لااقل ۳۰۰ سال از بروز آن‌ها دورتر است و نه تنها این شروع، در غالب موارد، قابل اعتنای عقل و مورد تایید قرآن نیستند، بل شخص این شرح‌آوران را هم نمی‌شناسیم، از تعلقات قومی و دینی و پذیرش‌ها و دل بستگی‌های آنان بی‌خبریم، چنان که نمی‌دانیم آن کتاب‌های کهنه را، که به نام این و آن، و غالباً در سدهٔ اخیر، در موضوع فرهنگ و تاریخ و رخ دادهای نخستین دهه‌های ابلاغ و انتشار و اقتدار اسلام، به ما قالب زده‌اند، در واقع امر، کدام کس و چه زمانی نوشته است، زیرا که از رویت اصل تقریباً تمامی آن‌ها بی‌نصیب و گویی ناگزیر بوده‌ایم هر تدارک و تبلیغ و تمهیدی را که به ما انتقال داده‌اند، بدون هیچ اما و اگر بی‌پذیریم. در عرصهٔ فرهنگ سخت گیر آدمی، این تبعیت مطلق و محض از مطالبی، که سطری ردیه بر آن‌ها ننگاشته‌اند و ندیده‌ایم، جز گوش به فرمانی مزدورانه و حساب شدهٔ روشن فکری قرن اخیر ایران، تعبیر نمی‌شود!

به گواهی متن متین و اصیل و یگانهٔ قرآن، پیامبر خدا مکرراً به نرم خوبی و استدلال و زبان خوش و جلب قلوب و بردباری و انتظار، دعوت شده و به میزان کافی تذکر الهی را شنیده است که فقط مامور و مسئول ابلاغ کلام و پیام، با رعایت کامل مهربانی و فروتنی است و از شتاب و عتاب برای ملاحظهٔ نتایج و حاصل تبلیغ پرهیز شنیده است. ما به این گونه آیات، حتی در سوره‌هایی که می‌گویند در مدینه نازل شده نیز، بر می‌خوریم. همین جا وقت است تا اشاره کنم بدون تردید و از مسیر بررسی عقلایی و هدایتی و تاریخی، تقسیم بندی موجود در ترتیب نزول سوره‌های قرآن مبارک، در موارد متعدد، نادرست است و اگر خداوند صلاح را در ادامهٔ بیان ببیند و مهلت عمر را تمدید کند، در یادداشت‌های بعدی «اسلام و شمشیر» به آن‌ها اشاراتی خواهم داشت.

«فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ ۚ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَحَرِحَ بِهَا وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ (۴۸) اگر نپذیرند تو را بر آن‌ها قیام نگمارده‌ایم و بر تو جز ابلاغ نیست. آدمی اگر رحمتی ببیند شاد و اگر سختی بچشد سرکش می‌شود. به راستی که آدمی به کفران متمایل است (شوری، ۴۸). وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۶۴) و ما کتاب را بر تو نفرستادیم جز اینکه در مسائل مورد اختلاف راه نما و هدایتگری مهربان برای مومنین باشد (نحل، ۶۴). اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ... با برهان و زبان خوش آن‌ها را به راه خدا بخوان و در نهایت خوش رفتاری مجادله کن (نحل، ۱۲۵). وَتَنْزِيلُ



مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (۸۲) و قرآن را فرو فرستادیم جز آنکه موجب رحمت و علاج مومنان و خسارت زیاده خواهان شود (اسراء، ۸۲). وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۱۰۵) به حق فرو فرستادیم و فرود آمد و تو را هم جز برای بشارت و انذار معین نکرده‌ایم (اسراء، ۱۰۵). وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (۱۰۷) و تو را جز برای نیکی به جهانیان نفرستادیم (انبیاء، ۱۰۷). وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۸) اگر همانند گذشتگان دروغ پنداشتند، بدان که کار رسول فقط ابلاغ و تبیین است (عنکبوت ۱۸)».

این آیات، که گزیده‌ای به تصادف، از مکررات متعدد در این مقوله در قرآن عظیم است، آشکارا نوع و حد اختیار رسول گرامی در انتقال پیام الهی و تقابل با منکران را بیان و روشن می‌کند که حکمت خداوند بر نیاز باز سازی انسان، از راه متابعت از پیام‌های قرآن، به دعوت صبورانه دراز مدت و توأم با بزرگواری و رحمت، مشرف و مسلط و آگاه بوده و هر انکار و جدال و رد و طرد و مزاحمتی نسبت به آموزه‌های نوین اسلامی را، از سوی ظالمان و مشرکان و منکران طبیعی می‌گرفته است. به راستی که ما در سراسر کتاب خدا نه فقط توسل به اجبار را، در پذیرش راه نمایی‌های قرآن و دین مبین اسلام نمی‌یابیم، بل سایه‌هایی از همین دست توصیه و سفارش اکید به رعایت و بیان صبورانه را در سوره‌های مدنی نیز سراغ داریم، که دو نمونه زیر را از سوره بقره می‌آورم که می‌گویند نخستین سوره‌ای است که پس از استقرار در مدینه، بر رسول خدا فرود آمده است:

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا ... تو را فرستادیم تا بشارت دهنده راه حق و منذر باشی (بقره ۱۱۹). كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۱۵۱) چنان که از میان شما رسولی فرستادم تا آیات مرا بر شما بخواند، کتاب و حکمت و مراتبی را بیاموزاند که نمی‌دانستید (بقره، ۱۵۱)».

این یاد آوری‌های الهی به رسول منادی حق و رحمت، در آغاز دور جدید و در شرایط و محیط نو ورود مدینه است، برای انجام و اجرای ماموریت الهی، با همان روش مسالمت و بشارت پیشین. دستورات مندرج در سوره بقره، به راستی که مبین سیاست گفت‌وگو و استدلال و در عین حال ترسیم نخستین خطوط استقلال در باورهای گزیده، تدوین فقه و تعیین قبله مخصوص مسلمین است و هرچند نشانه‌های جدی و جدیدی از برخورد پیامبر با خراب کاران یهود در آن دیده می‌شود، ولی این برخوردها از حد یاد آوری اشتراکات اعتقادی و انحرافات فرهنگی و ایمانی یهودیان دورتر نمی‌رود:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَن آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ

صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲). آن‌ها که به خدا ایمان آورده و هدایت شده‌اند، از نصاری و صابئین، که عمل نیک انجام می‌دهند و روز بازپسین و بازگشت را پذیرفته‌اند، نزد خدا ماجورند، نباید بترسند و دچار اندوه شوند (بقره، ۶۲). وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا تُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ... و اگر به آن‌ها بگویید که به آنچه از سوی خدا آمده مومن شوید می‌گویند ما به دستورات قبلی ایمان داریم و جز آن را نمی‌پذیریم، حال آنکه درستی این مطالب را کتاب آن‌ها هم، تصدیق می‌کند. (بقره، ۹۱).

به راستی که این آیات شیواترین شیوه داد و ستد عقلی و اندیشگی و احتجاج و پدید آوردن فرصت نزدیکی و جلب قلوب و بخشیدن اطمینان و آرامش به مخالفان مسلمین است، که پیامبر اسلام به طور طبیعی، در آغاز ورود به محیط فرهنگی مدینه، به آن نیاز داشته است. اما در حال حاضر اسناد و اوراقی را میان ما پراکنده‌اند که تلقین می‌کند پیامبر عقل و استدلال و رحمت و منطق وحی و وحدانیت، همان به محض ورود به مدینه، مستقیم و مع الواسطه، صرفاً برای غارت، دست به شمشیر برده است!!!

«به گفته واقدی در همین سال در ماه رمضان و هفت ماه پس از هجرت، پیامبر پرچم سفیدی برای حمزه بن عبدالمطلب بست و او را با سی تن از مهاجران فرستاد تا راه کاروان قریش را ببندند... و هم به گفته او در همین سال، هشت ماه پس از هجرت، در ماه شوال، پیامبر خدا پرچم سفیدی برای عبیده بن حارث بن مطلب بن عبد مناف بست و گفت سوی درهٔ رابع رود... و گوید در ذی قعدة همین سال پیامبر پرچم سفیدی برای سعد بن ابی وقاص بست و او را سوی خرار فرستاد... پیامبر در ماه صفر، که دوازده ماه از هجرت وی گذشته بود، به قصد غذا بیرون شد و تا ودان برفت و به طلب قرشیان و بنی ضمره بن بکر بود و این را غزوه ابوا گویند... پس از آن پیامبر به مدینه بازگشت و عبیده بن حارث بن مطلب را با هشتاد یا شصت سوار از مهاجران بفرستاد... گوید و در همین اثنا که پیامبر در مدینه بود حمزه بن عبدالمطلب را با سی کس از مهاجران به ساحل دریا و به ناحیه عیص فرستاد... گوید پس از آن در ماه ربیع الآخر پیامبر به آهنگ غذا و به طلب قریش بیرون شد و تا بواط رفت که در ناحیه رضوی بود... و بار دیگر پیامبر به آهنگ غذا و به طلب قرشیان بیرون شد و از راه تنگه بنی دینار برفت تا به دره ابن ازهر زیر درختی فرود آمد... پس از آن پیامبر به مدینه بازگشت و سعد بن ابی وقاص را با هشت کس به غذا فرستاد». (تاریخ طبری، جلد سوم، حوادث سال اول هجرت).

و بدین ترتیب طبری، از زبان واقدی و قریب به او، که قبلاً معرفی کرده‌ام، پیامبر خدا را، هنوز به کمال در مدینه مستقر نشده، ده بار در طلب جنگ می‌فرستد و او هنوز در میان دیگر ناقلان حیات پیامبر صلح و مسالمت و سلام، نسبتاً منصف‌تر است، زیرا که کل جنگ‌های زمان حضور پیامبر

در مدینه را ۴۳ جنگ می‌شمارد، که ۳۳ نوبت آن غزوه و با حضور شمشیر به دست شخص پیامبر خداست، در کتاب مغازی تعداد این جنگ‌ها ۷۵ شماره ثبت شده که ۳۵ حادثه آن با حضور پیامبر در میدان نبرد بوده و در «طبقات الکبیر» تعدد این زد و خوردها تا ۸۳ نبرد افزایش یافته که غزوات با حضور پیامبر را تا ۲۸ می‌شمارد تا گمان کنیم پیامبر خدا، هر سال دوران نسبتاً کوتاه حضور و حیات در مدینه را، لااقل با تدارک هشت جنگ گذرانده است!!!! آیا عقل سلیمی - خصوصاً زمانی که حتی یکی از این نبردها را قرآن عظیم تأیید نمی‌کند - سراغ دارید که این اباطیل شاخ دار را پایه پراکنده شدن پندار سلطه اسلام به وسیله شمشیر نشمارد؟

«ابوسفیان با کاروان قریش از شام بیامد و عبورشان از ساحل دریا بود و چون پیامبر این بشنید، با یاران خود از مال کاروان و تعداد کم مردان آن بگفت و بیرون شدند و به طلب ابوسفیان و کاروان او بودند و آن را غنیمت خود می‌دانستند و گمان نداشتند وقتی به آن‌ها رسند، جنگی سخت رخ دهد». (طبری، جلد سوم، ص ۹۴۵).

گرچه خشم راه نفس را هم می‌بندد، اما نمی‌بینید سیمایی را که در این مجموعه جعلیات یهود، که نام تاریخ و سیره و مغازی و مجموعه روایات و احادیث دوران حیات پیامبر تا قرن چهارم هجری را یدک می‌کشد، از عالیترین نمونه ملاحظت و مردم داری و هشدار دهنده و برحذر خوان تجاوز و زیاده خواهی ارائه می‌دهند؟ پیامبری که با ذوق زدگی، به یاران خود خبر می‌دهد که کاروانی با مال فراوان و مدافع اندک سراغ کرده، و تدارک و تشویق می‌کند تا به غارت سهل و ساده آن بروند و چنین است مضمون اصلی و اولیه تمام سرایا و غزوات نخستین سال‌های ورود پیامبر به مدینه!

«چون ماه دیگر در آمد، جمادی الاولی بود، بار دیگر پیامبر برفت و ابو سلمه بن عبدالاسد را بر مدینه خلیفت کرد و علم وی بدین غرو حمزه داشت و منزلی است به نزدیک مدینه «ذات العشیره» خوانند. پس پیامبر را خبر آمد که کاروان از این راه نیاید. پس بر دست راست این منزل برفتند و به بادیه اندر شدند به منزلی دیگر که آنجا نیز ره گذر کاروان بود، هم نیافتند. و از آنجا به منزلی دیگر رفتند نام آن منزل سقا النخل. و آنجا درختی هست بزرگ آن را ذات... (کذا) پس به سایه آن درخت فرود آمدند به طلب کاروان و نیافتند. پس دیگر روز برفتند و به طلب کاروان شدند به منزلی دیگر و از آنجا به جایگاهی دیگر شدند نام‌اش ضبوعه. پس به منزلی دیگر آمدند نام‌اش صخیرات الیمام، باز به دیگر چاهی آمدند نام‌اش مشیرب و از آن آب بخوردند. باز به صخیر آمدند و اندر همه بادیه هیچ منزل و چاه آبی نماند که دانستند که کاروان گذر کند که نه آنجا همه بگشتند و هیچ جای اثر کاروان نیافتند». (بلعمی، تاریخ نامه طبری، جلد اول، ص ۹۶).

اینک نیک بنگرید این تصویر از پیامبر اسلام را، که بی‌توجه به دشمن و دوست و قریش و مشرک و غیره، به جست‌وجوی کاروانی برای غارت، در به در بیابان هاست، در کمین شکار کاروانی از این چاه آب به چاه آب دیگری می‌رود و چنان که به دنبال خواهیم آورد در این راه بری و کاروان زنی،

آن طور که این مورخین بی شرم نوشته‌اند، ماه حرام و مجاز هم نمی‌شناسد!!! آیا آشکارتر از این، رد پا و اثر انگشت یهودیان را در تدوین مشکوک این همه نگارش‌های تا قرن چهارم هجری می‌توان شناخت، که به نام تاریخ و تفسیر و سیره و مغازی و روایت و فهرست و غیره، به تخریب سیمای سلیم اسلام و محمد ستوده دست زده‌اند؟! (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در جمعه هجدهم فروردین ۱۳۸۵ و ساعت ۹: ۱۰

## ۷

واقعیات بس آموزنده و سازنده دین مبین اسلام، که تنها و تنها در کتاب مجید قرآن مستتر و مسطور است، در انبوه تبلیغات و تعقیدات و تقلیدات و تظاهرات و رسومات پنهان مانده و دینی که به راستی نخستین و آخرین بیان کامل الهی در هدایت آدمی است و با چنان صراحت و سادگی اجزاء هستی را تبیین و مسیر رهایی را تعیین می‌کند که جان‌های جورکشیده و جویا را به اندک تعمق و تاملی مشتاق و شیفته کرده، به تبعیت و می‌دارد، در انبوهی خرده کاری‌های آیینی از جلوه جهانی باز مانده است، در حالی که می‌توان به صراحت و بی‌ذره‌ای تردید مدعی شد آن کس که دینی را جز اسلام گزیده، از آن است که هنوز قرآن را نخوانده و مستقیم و بدون واسطه با آن متن متین و الهی آشنا نیست.

اینک در دنبال مبحث «اسلام و شمشیر» و به عنوان مقدمه‌ای ضرور برای مقال و مقوله‌ای که به دنبال خواهد آمد، و درست مرتبط با موضوع غزوات و سیره و رفتار پیامبر بزرگوار، چنان که در منابع کنونی ثبت است، می‌خواهم مطالبی را عنوان و عرضه کنم که به گمانم با چنین منظری کس بدان ورود نکرده و اساسی‌ترین مطلب اسلام، یعنی باب نبوت و رسالت آن تنها به اجمال و ابهام و تعارف و چراغانی برگزار شده است. می‌خواهم سیمای پیامبر گرامی را، چنان که در قرآن عظیم ظبط است و مراحل تربیت این برگزیده الهی را، آن گونه که خداوند بیان می‌کند، با هم مرور کنیم و آن‌گاه جهان اسلام را بخوانیم تا این چهره سرانجام مقبول خداوند را، با آن شمشیر به دستی مقایسه کنند که به روایت چند غزوه و سیره نویس ناآشنا، شبانه روز و به قصد کسب غنائم در صحاری نجد کمین می‌کرده است!!! روایاتی که عمده ترینشان با نام مولفین ناشناس قرن اول و دوم هجری، از قماش ابن هشام و ابن اسحاق و واقدی و وهب ابن منبه و کتاب‌هایی منتسب به زمانی ضبط است که خط عرب به علت نقائص نگارشی، قدرت تحریر سطری مطلب عمومی و غیر بومی و بیرون از حوزه محلی و شخصی را نداشته است. تا شاید سرانجام باور کنیم که تنها راه تجدید وحدت بر باد رفته اسلامی، پرهیز از پذیرش عمده تلقیناتی است که در عناوینی از دست ساخته‌های فرهنگی معجول و مملو از اسرائیلیات کهنه و نو، گرد آورده‌اند، که گرچه به قرون نخست اسلامی باز می‌گردانند، اما همانند الفهرست ابن ندیم، غالباً در همین اواخر مکتوب و منتشر شده است!

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۱۶۴)» به درستی که خداوند بر مومنین منت گذارد که یکی را از آن میانه برانگیخت تا آیات الهی را بر آنان بخواند و بر کسانی کتاب و حکمت تعلیم کند که پیش از آن در گمراهی آشکار قرار داشتند». (آل عمران، ۱۶۴)

این آیه‌ای است صریح از سوره‌ای مکی در این باب که پیامبر ستوده اسلام، برگزیده‌ای از میان جمع مردم معمول بوده است. هیچ توضیحی در قرآن نمی‌خوانیم که سبب این انتخاب را به روشنی و یا به اجمال بیان کرده باشد و شاید تا ابد با علل این گزینش الهی آشنا نشویم، به خصوص که

آیات بعد معلوم می‌کند که هدایت و تربیت این منتخب رسالت و مامور ابلاغ آیات الهی، چندان سهل نبوده و به تحقیق می‌توان گفت بخش قابل اعتنایی از آیات قرآنی، در راه نمایی مقطعی و یا ماهوی شخص رسول الله نازل شده است.

«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱) هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲) آنچه در زمین و آسمان است خداوند مالک متبرکات و دانای عالی جاه را می‌ستایند. همان که از میان نازموده‌ترین مردم کسی را برانگیخت تا آیات الهی را بر آنان بخواند و بر کسانی کتاب و حکمت تعلیم کند، که پیش از آن در گمراهی آشکار قرار داشتند». (جمعه، ۲-۱)

این بیانی است روشن در آیه‌ای از سوره جمعه، که مدنی معرفی می‌کند. در اینجا نیز توصیف الهی از برگزیده خویش، نسبت به آیه پیش، قید نازمودگی، ناخواندگی و تعلق به جمع «امیین» را هم اضافه دارد، تا ویل ناآگاهی ما از سبب این گزینش به خصوص، عمیق‌تر و سرفصلی گشوده شود که مدعیان را به غور بیشتر در اقیانوس مطهر قرآن برای یافتن کنایه‌ای از علت این اصابت قرعه الهی به محمد امی تشویق کند که به گمان من غواص را بدون غنیمتی گوهروار باز نخواهد گرداند. محل آن است یاد آوری کنم که این بررسی از جمله جاده‌های گشوده‌ای است که ما را سهل و بدون راه گم کردگی به مقصد کشف زمان واقعی نزول بخشی از سوره‌ها و آیات می‌رساند. چنان که از متن سوره جمعه و از جمله همین آیه و نیز آیات پایانی آن، که مومنین را سرزنش می‌کند که برای رسیدگی به داد و ستد خویش پیامبر را در صف نماز جمعه در حال قیام به انتظار می‌گذارند، منطبق با موقعیت و فطرت آن مومنین نیست که مجموعه‌ای از پاک باختگان مهاجر و انصار بوده‌اند! اگر ما سوره جمعه را مدنی و چنان که شماره زده‌اند، در زمره ۴ سوره نازل شده نهایی قرآن به شمار آوریم، که به ایام آخر حیات پیامبر اعظم متصل است، پس پذیرفته‌ایم که برگزاری نماز جمعه تا سال‌های آخر حضور جسمانی پیامبر در جمع مسلمین مقرر نبوده است، امری که در تناقض با متن دیگری از قرآن مبارک قرار می‌گیرد که به بحث دیگری خواهیم گنجاند تا از بیان دیگر مقدمات این بحث حاضر، بیش از این، باز نمانم. از پس این گزینه است که آیات بی‌شماری از قرآن هادی را مشغول و مصروف راه نمایی، تذکر، تربیت، اخطار، انکار، تعیین حدود و وظیفه، دعوت به صبر و استقامت و پرهیز از بی‌گیری عاقبت کار و بیرون راندن خوف و حزن از دل آن برگزیده می‌بینیم که گام به گام، آن امی مندرج در متن مردم را، به فاتح مکه و بنیان گذار موفق دین آسمانی اسلام مبدل می‌کند:

«عَبَسَ وَتَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزَكَّى (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذَّكْرَى (۴) أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) رو ترش کردی و سرتافتی زمانی که آن کور به نزد تو آمد و از پاک دلی او بی‌خبر بودی و تذکری ندادی که به

ایمان و ذکر نفعی رساند. اما آن مستغنی که رسید پس به او پرداختی». (عبس ۱، ۶).

این نمونه رفتار همان عامی در ابتدای راه پیامبری است که خداوند با اندکی تلخ گویی به او تذکر می‌دهد، تا کار سترگ هدایت خلق را بیاموزد و در مقام آخرین برگزیده رهایی بخش، در مواجهه، خود را با فرو دست‌ترین مردم، برابر بگیرد. باید با صبر و حوصله بسیار، که شاید این یادداشت‌های اسلام و شمشیر را در اندازه کتابی متورم کند، مرا مجاز کنید تا این مراحل باز سازی پیامبر را، تنها و با توسل به آیات قرآن، بر شمرم تا معلوم شود که خداوند چه صبر و حوصله بزرگوارانه‌ای در تربیت مرحله‌ای انسان و از جمله پیامبران و برگزیدگان خویش به کار برده است و مسلمین چه غبنی می‌کنند اگر لحظه‌ای از توجه به این ذات یگانه حاکم بر سماوات و ارض غافل می‌مانند و دست توسل و نیاز به سوی بندگانی دراز می‌کنند که در عالیترین مقام هم، جز بشری برگزیده و راه نمایی شده در مکتب خداوند منان نیستند. خداوندی که قرآن برگگی از کتاب تجلی حکمت و اخلاق و آموزه‌های نجات بخش او، و پیامبر عظیم الشان، تنها بشری واسطه انتقال و ابلاغ آیه‌های آن است.

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (۱۱۰) بگو همانند شما بشرم که به من وحی می‌شود خدا یکی است و اگر کسی امید لقا و درک او را دارد پس نیکویی پیشه کند و در پرستش او کسی را شریک نگیرد». (کهف، ۱۱۰)

اینجایگاه واقعی پیامبر بر مبنای اشارات قرآن است، جایگاهی که دست کم و چنان که بیاورم پنجاه بار و در مقاطع و به اشکال مختلف به رسول گرامی اسلام تذکر داده می‌شود و او را در حد یک مبلغ احکام و آیات الهی متوقف نگه می‌دارد. آیا چه پنداریم. خداوند نگران بوده است که برگزیده گرامی‌اش استعداد لازم را برای اجرای ماموریت الهی نشان ندهد؟ قرینه‌های بسیاری در قرآن مبین، به این نگرانی گواه است.

«وَلَئِن شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أُوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا (۸۶) إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا (۸۷) و اگر بخواهیم، از میان می‌بریم آنچه را به تو وحی فرستاده‌ایم و در آن صورت دیگر پشتیبانی نخواهی داشت مگر به تجدید رحمت الهی که در حق تو بسیار زیاد است». (اسراء، ۸۶ و ۸۷)

پس خداوند بی‌نیاز است و محتاج هیچ بشری، حتی از میان برگزیدگان خویش نیست. زیرا باری تعالی بر گرفتاری‌های انسان در باب آرزو و زیاده خواهی و بی‌انصافی و سرکشی و ظلم و کبر و جهل و کفر، که محصول ناتوانی آدمی است، اشراف دارد و آیات قرآن شاهدهی است که خداوند با نهایت همراهی با رسولان‌اش و از جمله پیامبر بزرگوار اسلام می‌کوشد تا کسانی را از میان این خیل ضعیف آدمی تا استقرار بر کرسی نبوت الهی برکشد و بلند مرتبه کند و این سعی در باب پیامبر گرامی اسلام بسیار کریمانه و دراز مدت انجام شده است:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَفْرٍ (۶) أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى (۷) بخوان به نام آن پروردگار گرامی که انسان را از خون بسته آفرید و به قدرت قلم او را به دانایی رساند با این همه انسان طغیانگر است هرگاه که احساس توانایی کند». (علق، ۱ تا ۷)

این سوره را نخستین خطاب پروردگار به پیامبر برگزیده و نخستین توصیف و برداشت خداوند از آدمی می‌دانند که به رسول گرامی منتقل می‌شود. زبان پر از نوازش و سازش و ستایش فرهنگ، در این مکالمه آغازین خداوند با رسول منتخب خویش جاری و حاکم است چنان که نفوذ نادانی و برتری جویی را در ذات آدمی نهادینه می‌بیند. این سوره‌ای است که به تلویح راه دشوار زدودن بد نهادی از بطن آدمی را به مدد یاد گیری یاد آوری می‌کند که ناچیزی او را، در آفریده شدن از علق مثال زده است. چنان که در آیات قرآن، به تکرار شاهدیم که خداوند با تمهیدات مختلف و با شیوه‌ها و شروط گوناگون، به پیامبر اکرم تذکر می‌دهد که خود را تا پایه یک پیامبر ترکیه کند و ترفیع دهد.

«وَالضُّحَىٰ (۱) وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ (۲) مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ (۳) وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ (۴) وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ (۵) أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ (۶) وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ (۷) وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ (۸) فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (۹) وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (۱۰) وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱) به روز درخشنده و به شب آرام کننده که گفته‌ها و وعده‌ها برجاست و سرانجام تو از شروع آن بهتر خواهد شد و خداوند به زودی با عطایای اش راضیت خواهد کرد. مگر یتیم نبودی و مستقر شدی. و گمراه نبودی و هدایت شدی و بی چیز نبودی و توانگر شدی. پس با یتیم تندی نکن و درخواست کننده را مران و ذاکر نعمت‌های خداوندت باش». (ضحی، تمام سوره)

این آیه‌ها حکایت آشکاری است از اینکه خداوند منان، احتمالاً با قهر و بی‌توجهی، تنها به سبب کوتاهی در رسیدگی به یتیم و گدا، پیامبر گرامی را انذار داده است که نظایر کافی دیگری از آن در آیات متعدد قرآن ثبت است و به آن‌ها در مقاطع مختلف خواهیم رسید. پس شاهدیم که پیامبر والا مقام ما از مرتبه یک بشر معمول و خطا کار، به سعی و آموزش و تذکر و تنبیه الهی، ذره به ذره و مرتبه به مرتبه، تا پایه‌ای صعود می‌کند که بعدها مستوجب و مستعد حمد خداوند و ملائکه آسمان‌ها معرفی شود، چنان که باز بینی و بررسی خواهیم کرد.

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ (۲) الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳) وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴) فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶) فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ



(۷) وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ (۸) آیا سینهات را گشاده نکردیم. و باری را که می‌رفت پشتمت را بشکنند از دوشات بر نداشتیم. و آوازهات را بلند نکردیم. پس همراه هر ناتوانی توان است. بله همراه هر ناتوانی توان است. **پس در فراغت‌ها به سوی پروردگارت بگرای.** (انشراح، تمام سوره)

می‌بینید بیان الهی با پیامبر گزیده‌اش را که چه گونه مراحم خود را به یاد او می‌آورد و تلویحا تذکر می‌دهد که در حالت رهایی از بند مشکلات و به زمان «یسر» پس از «عسر»، به خداوند روی آورد و از الطاف او یاد کند. ضرورت این یاد آوری‌های الهی، بدون تردید و از آنجا که نزول سوره را همانند عیب و ضحی و انشراح به سال‌های نخست بعثت و ماموریت پیامبر، زمان می‌گذارند، آشکار می‌کند که خداوند بنده‌ای عامی و عادی را به مکتب بزرگواری خویش می‌پروراند تا از او پیامبری بر هم زنده و بر باد دهنده کفر و ظلم و شرک بسازد. در بررسی‌های بعد خواهیم دید که درهای اعانت اصلی خداوند بر روی پیامبر برگزیده‌اش و ارسال آیات فتح تا زمانی به درازا می‌کشد و به تعویق افکنده می‌شود که رسول خدا از مراتب خود سازی گذشته است و مقبول کامل درگاه الهی است.

«يَا أَيُّهَا الْمَزْمِلُ (۱) قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا (۲) نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا (۳) أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا (۴) إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا (۵) إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا (۶) إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا (۷) ای چیزی بر خود پیچیده. شب را به کار باش جز کم و بیش نمی از آن. و قرآن را به ترتیب بخوان. ما نقل و باری سنگین بر تو منتقل کرده‌ایم. که شب برای فهم استوارتر آن مناسب‌تر است. زیرا که روز به کار و کوشش مداومی». (مزمل، ۱، ۷)

چه تصویر درخشانی است از ابتلایی که پذیرش ماموریت انتقال پیام الهی بر رسول اکرم مستولی کرده و چه تکلیف نوسازانه‌ای است که خداوند رسول گزیده خود را به اجرای آن موظف می‌کند. می‌گویند که مزمل سوره سوم به ترتیب نزول بوده و عیان است که هم در آغاز راه، خداوند پیامبر را از بستر خواب بر می‌کند تا تذکر دهد که دوران زندگی بی‌تعهد او سپری شده و آرامش شب فرصتی است تا لااقل نیمی از آن را در آیات الهی بیاندیشد و صریح است که او بر دوش گیرنده باری شده، که با خفتن تمام و بی‌خیالانه در شب مغایر است تا بر خوانندگان امروزین و دیروزین قرآن معلوم شود که خداوند در آماده سازی رسول خود و کسب کفایت ابلاغ چه ظرائفی را گذرانده، که ظاهرا در خوی نخستین و متعادل محمد گزیده و ستوده نبوده است.

«لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (۱۶) إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ (۱۷) فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۸) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (۱۹) در بیان مطالب شتاب نکن. که ترتیب و قرائت آن بر عهده ماست و چون خواندیم از آن متابعت کن سپس بدان که افاده مقصود نیز با ماست». (قیامت. ۱۶ تا ۱۹)

این تذکرات هم در یکی از سوره‌های نازل شده آغازین ضبط است و نوشته‌اند که نوعی آموزش الهی در نحوه شنیدن بی‌شتاب آیات الهی و انتقال درست و قرائت و متابعت صحیح از متن و بطن آن است و به صراحت هر دستی را از تصرف در آن آیه‌ها کوتاه می‌گیرد. بعدها به وسعت و تکرار و تنوع این آموزه‌های الهی، برای مهیا ساختن رسول گرامی، در به عهده گرفتن وظیفه بس دشوار پیامبری خواهم نوشت، که مراتب و مصالحی بسیار شنیدنی و پند آموز دارد. (ادامه)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در یکشنبه بیست و هفتم فروردین ۱۳۸۵ و ساعت ۲:۰۰



به راستی که قرآن پاکیزه، قطعی‌ترین و قانع‌کننده‌ترین سند شناخت تاریخ صدر اسلام، در زمان حیات پیامبر گرامی است و از میان آیات آن برداشت از گردش‌های عمده تاریخی و اجتماعی و سیاسی و عقیدتی در سال‌های نخست دعوت، تا رحلت پیامبر گرامی، به سهولت می‌سر است. با نهایت افسوس جهان اسلام و روشنفکر و مولف مسلمان، در هیچ زمان، به ویژه در سده‌های اخیر، قرآن را به عنوان سند تاریخی نکاویده و در این باب رجوع به چند تالیف آشکارا مشکوک و معیوب و مجعول را، حتی بدون بازخوانی انتقادی، بسنده دیده، مثنی عناوین مکتوب ظاهرا کهن، با نام سیره و مغازی پیامبر و نیز تشریح فتوحات خراب کارانه و خون‌ریزانه مسلمین نخستین و انتساب مجموعه‌ای از برادر کشی و مقام پرستی‌های متعدد در میان آغاز کنندگان و مجریان مدیریت اسلامی و سران و برگزیدگان این دین سلامت و امنیت را، پس از وفات پیامبر اکرم، بدون انکار و بدون درخواست مستند و مدرک مطمئن، پذیرفته و کمترین حاصل آن تفرقه‌های فرقوی موجود و دشمنی لاعلاجی است که موجب پریشانی عظیم کنونی در میان صفوف مسلمین و بروز چنان عداوت بی‌دلیل و پر خشونت است، که متعصبین و منحرفین هر فرقه، حتی نماز گزاران فرقه دیگر را، در محراب عبادت الهی، پاره پاره می‌کنند!!!

عجیب است که شیوه و شگرد این تفرقه اندازان میان مسلمین، در تدارک این گونه متون، درست خلاف محققین راستین مسلمان، رجوع به کتاب خدا بوده است و در پس هر ادعای جنگ و خون‌ریزی و به دنبال عرضه هر شکاف و جدایی و تفرقه، چند آیه‌ای را، که در اغلب موارد، کمترین ارتباط مضمونی و گفتاری با طرح مسئله ندارد، به عنوان شاهد تاریخی و ایمانی عرضه کرده‌اند و هیچ صاحب قلم و نظر مسلمان و هیچ اهل خرد و اندیشه را نمی‌شناسم که با ورود به مفهوم و مضامین و زمان منطقی نزول این آیه‌ها، بی‌ارتباطی قرآن با ادعاهای آنان را عرضه کند، چه رسد به اینکه با ورود مومنانه به کتاب خدا، آیات مغایر و مردود کننده این مهملات رخنه کرده در اعتقادات عمومی ما را باطل بشناسد. بررسی کش دار و کشنده کنونی در این سلسله یادداشت‌های «اسلام و شمشیر» می‌کوشد که به این وظیفه وفات یافته، در اندازه می‌سر، زندگی بخشد و از جمله نشان دهد خداوندی که با پیامبر گزیده خویش، بی‌کمترین اغماض و ارفاقی، مجدانه و معلوم برخورد سازنده می‌کند، چه گونه ممکن است قرآن را از تبعات و حاصل نخستین کشمکش‌های میان مومنین و کافران خالی گذارده باشد؟! و اگر موظف شویم آثار حوادث و نشانه‌ها و علل رشد و گسترش و یا توقف دعوت پیامبر را از میان آیات الهی بیرون کشیم، آیا باورهای متعصبانه کنونی میان فرقه‌های اسلامی، بر جا می‌ماند و آیا باز هم مسلمانان با قرینه امروز، فرصت‌های ستیز با دشمن غدار را به جنگ میان خویش بدل می‌کنند!!!

باور کردنی نیست که بر این همه تاریخ تراشی برای سده‌های نخستین حضور تفکر اسلامی و نیز برای این همه تهمت بر قرآن و اتهام بر پیامبر خدا، در زمینه‌های شخصی و اجتماعی و تاریخی و نظامی و حتی خصوصی و خانوادگی، که در کتاب‌هایی محصول کنکاش و کار محققین سه سده نخستین اسلامی می‌گویند، و با ادله محکم و مقطوع، بطلان تمام آن‌ها با ارائه ساده‌ترین ادله، یعنی

فقدان امکانات نگارش عمومی، در فرهنگ عربی - اسلامی پیش از قرن چهارم هجری، اثبات شده است، نه تنها ردیه‌ای ننوشته باشند، بل لجوجانه و هنوز هم، همان مردودات را، به عنوان عناصر فرهنگ اسلامی، در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها تدریس می‌کنند، چنان که پس از اعلام رسمی و کارشناسانه نیمه کاره بودن مجموعه ابنیه تخت جمشید، هنوز هم کتاب‌های درسی نوآموزان بزرگ و کوچک ما، از دبستان تا عالیترین مراتب دانشگاهی، از ادعا و عنوان برگزاری باشکوه جشن‌های نوروز و سده، در آن ویرانه‌ها و از گمان آتش زدن سنگ‌های پراکنده آن مخروبه‌ها به دست اسکندر، لبریز است!!! رعب آور است که این همه فرقه اسلامی، که سطری از منقولات تاریخی و مذهبی یکدیگر را به جد نمی‌گیرند و قبول ندارند، در باور دربست و بهره برداری ناشایست از این مجموعه مکتوبات بی‌هویت و ارزش، که با نام سیره و مغازی و فتوح در زمانی نامعین و با دست مولفینی ناشناس به بازار ریخته‌اند، ذره‌ای با یکدیگر مجادله و اختلاف ندارند و هنوز هم سال‌ها پس از اینکه بی‌بهای کتاب الفهرست و بی‌اعتباری و فقدان هویت موجودی با نام ابن ندیم اثبات مطلق شده، هنوز هم عالیترین مراجع حوزوی و دانشگاهی و تحقیقاتی و دائرة المعارفی، از میان ارکان فرهنگی تمام فرق اسلامی، این کتاب را در صدر مراجع خود می‌نشانند و این مراتب، با وضوح تمام، می‌گویند که جاعلین این مکتوبات و مهملات فرهنگی تفرقه افکن، همان بنیان گذاران فرق و مبدعین پریشانی و دشمنی میان مسلمین، در مسیر زمان و در حال حاضرند!!!

باری به کار و کنکاش خویش برگردم و آثار برخورد سازنده خداوند، با پیامبر خویش در قرآن را، دنبال کنم. می‌نوشتیم که باری تعالی در قرآن مبین، که بایستی برترین سند رجوع ما مسلمین باشد و با تاسف بسیار نیست، پیامبر مکرم را به عنوان مرجع شناخت اسلام به رسمیت نمی‌شناسد و به او جز مقام ابلاغ را نمی‌بخشد. اصرار مکرر الهی، در تذکر این مقال، به پیامبر بزرگوار، خود اهمیت این یاد آوری را تایید می‌کند و از آنکه آیات الهی، هم در زمان ظهور و نزول، ظاهراً بدون هیچ فاصله‌ای، به دوست و دشمن و مشرک و مومن منتقل می‌شده، پس این گونه گفت‌وگوی مقام گذارانه میان خداوند و پیامبرش در خفا و به صورت خصوصی مبادله نمی‌شده و هنگامی که این بخش از بررسی‌های یادداشت‌های اسلام و شمشیر تمام شد، بر همه معلوم خواهد شد که خداوند در کار انتشار دین مبارک اسلام، حتی نسبت به پیامبر برگزیده‌اش کمترین ارفاق رفیقانه و سرورانه نداشته و بی‌اعتنا به این مطلب که اخطار و اندازهای مکرر و گاه درشت گویانه و حتی تهدید کننده نسبت به پیامبر گرامی، احتمال سوء استفاده دشمنان و کاربرد حربه گونه از این تذکرات را ممکن می‌کند، با صریح‌ترین بیان، هر نادرستی و لغزش کوچک و بزرگی را در شیوه‌های بیان و رفتار پیامبر بی‌کم و کاست و آشکار در معرض قضاوت عمومی قرار می‌دهد و اگر سر دم داران کنونی مسلمین، اندکی استعداد آموزش از قرآن را داشته باشند، آن‌گاه این چرخه دوست بازی متعفن کنونی از حرکت می‌ماند و محیط‌های مدیریت اسلامی اندکی بوی تفکرات الهی و قرآنی را به خود می‌گیرد.

می‌خواهم از این فرصت پیش آمده سود برم و در پاسخ مهمل نویسانی از قماش شجاع الدین شفا و پیروان مطلقاً بی‌سواد او، که در همه جا پراکنده‌اند و گاه اصلیت این جمهوری را به دست دارند و رد پای پلیدشان را در صحفه امورات فرهنگی کشور، در حساسترین محیط‌های

آموزشی و تبلیغاتی شاهدیم و دیدیم که چه گونه در تعطیلات نوروزی با نمایش متعنی از تختگاه تخت جمشید، در شبکه اصلی و عمومی تلویزیون جمهوری اسلامی، لااقل دو صد دروغ تاریخی نوظهور بر هزاران دروغ یهود ساخته پیشین افزودند و به خورد امت و عوام دادند، همین صراحت قرآن در خطاب به مقام عالی پیامبرش را، دلیل بگیرم و بپرسم که اگر قرآن را دست نوشته شخصی پیامبر می‌انگارند و کثیف‌تر از این پندار، آن را تالیفی مرکب از تلقینات شخصیت موهومی به نام سلمان فارسی تبلیغ می‌کنند، پس چه گونه این همه پرخاش به خویش را، در آن تالیف، از سوی پیامبر اکرم توضیح می‌دهند!!!

پس به قرآن قویم باز گردم و این بار، گرچه بسیار طویل می‌شود، اما قرینه‌هایی از اعمال و اعلام محدوده عمل و تعیین حدود و حوزه پیامبر را از سوی خداوند در آیه‌های آسمانی قرآن آشکار کنم، که برای پرهیز از تطویل، فقط ترجمه به اختصار و نشانی‌های قرآنی آن را بیان خواهم کرد:

ای پیامبر، آنچه را خداوند بر تو نازل می‌کند، ابلاغ کن و اگر تعلل کنی، وظیفه رسالت را انجام ندهای. بدان که خداوند تو را از آسیب مردم حفظ خواهد کرد. (مائده، ۶۷)

رسول جز ابلاغ کننده پیام الهی نیست و خداوند از آشکار و پنهان با خبر است. (مائده، ۹۹).

مباد که برخی از آیات وحی شده را متروک گذاری و ابلاغ نکنی. (هود، ۱۲).

بر تو ابلاغ و بر ما رسیدگی به حساب هاست. (رعد، ۴۰).

پس آشکار کن اوامر ما را و از مشرکین دور شو. (حجر، ۹۴).

اگر گوش شنوا نبودی، مسئولیت تو فقط ابلاغ آیات است. (نحل، ۸۲).

بگو من فقط وحی را منتقل می‌کنم که خدای شما یگانه است. (انبیاء ۷-۱۰۸).

به مردم بگو که تو فقط هشدار دهنده‌ای از سوی خداوندی. (حج، ۴۹).

مردم را به راه پروردگار بخوان. (حج، ۶۷).

و بر رسول وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار نیست. (نور، ۵۴).

و ما تو را جز برای دادن هشدار و بشارت نفرستاده‌ایم. (فرقان، ۵۶).

به راه یافته و گم راه بگو که من فقط توجه دهنده‌ام. (نمل، ۹۲).

بر عهده پیامبر جز ابلاغ آشکار نیست. (عنکبوت، ۱۸).

بگو من معجزه‌ای ندارم و جز هشدار دهنده‌ای آشکار نیستم. (عنکبوت، ۵۰).

ای پیامبر تو را فرستادیم تا گواه و مزده بخش و هشدار دهنده باشی. (احزاب، ۴۵).

و تو را جز مژده و هشدار دهنده‌ای بر تمام مردم مامور نکردیم. (سبأ، ۴۸).  
 تو جز هشدار دهنده‌ای بر حق نیستی. (فاطر، ۲۳ و ۲۴).  
 هشدار تو کسی را جذب می‌کند که خدا ترس باشد. (یس، ۱۱).  
 بگو من فقط هشدار دهنده‌ام. (ص، ۶۵)  
 به من وحی می‌شود تا آشکارا به شما هشدار دهم و از بارگاه الهی بی‌اطلاعم. (ص، ۶۹ و ۷۰).  
 تو مسئول چیزی جز ابلاغ نیستی. (شوری، ۴۸).  
 از پیامبری که فقط مامور ابلاغ آشکار است، اطاعت کنید. (تغابن، ۱۲).  
 دانایی و آگاهی از خداوند است و من فقط مامور هشدار دادن آشکارم. (ملک، ۳۶).  
 بگو من رسولی مامور ابلاغم و جز خدا پناهی ندارم. (جن، ۲۴).

به حقیقت که درک علت این همه تاکید صریح دشوار است و اگر می‌خواستیم از آیاتی که به اشاره نیز محدوده عمل پیامبر را تصریح و تاکید و تعیین می‌کند، نمونه‌هایی بیاورم، به شماره بسیار افزون می‌شد. جای تعجب است که بیشتر، بل تمام این تذکر و تاکید، در سوره‌های مکی آمده است و اگر در نمونه‌های بالا یکی دو سوره مدنی نیز، چون مائده و رعد بیابید، با یقین کامل اعلام می‌کنم که اثبات مطمئن و متقن مکی بودن این سوره‌ها و به خصوص سوره بلند مائده نیز، دشوار نیست، که در جای خود به آن خواهیم پرداخت.

منظور از تحقیق در آیاتی که آشکارا درس نامه‌ای الهی است برای اصلاح و ترفیع خلق و خو و ظرائف رفتاری و گفتاری و دمیدن یقین و پرهیز از لغزش و حتی تنظیم امورات معمول زندگی رسول الله، تبیین این مطلب است که راز رسوخ قرآن عظیم در قلوب این همه مردم دور از هم، که حامل فرهنگ‌هایی نه چندان هم‌مطراز بودند و سرشادابی و سرزندگی همیشگی این متن متین و فاخر در این است که کتاب خدا امانت و درس نامه سلیم و سترگی است تا نه فقط رسول او، بل تمامی گردانندگان معمول امورات مدیریتی دنیا، از مسلم و غیر آن، بدانند که تطهیر بی‌دلیل و سرپوش گذاری پنهان کارانه بر ندانم کاری و عیوب کارگزاران و نمایندگان و استانداران، تا کجا نه تنها خلاف آموزه‌های قرآنی است، بل تا چه حد بر سلامت روابط میان حاکم و تابع اثر می‌گذارد و اگر قرآن در جزئیات هم، نظارت الهی در روابط با برگزیده‌ترین رسول پروردگار را، به صدای بلند آیات بر همگان می‌خواند، پس هر صاحب مقامی که در پستو با همکاران خویش می‌نشیند و از آوار نابه سامانی‌ها و ندانم کاری‌ها می‌گوید، اما خلاف الگوی بزرگ قرآن، در سخنان علنی و خطاب‌های رسمی با مردم، می‌کوشد تا ناشایست‌ترین عوامل خویش را به خصالی بیاراید که در خمیره آن‌ها نیست، پس راه او از راه خدا جداست و جزایی خواهد برد که قرآن عظیم به ظالمین و طغیان کنندگان و ضالین وعده داده است:

«به همراه کسانی که تابع تو شده‌اند، چنان که امر کرده‌ام ثابت قدمی کنید، سرکش مباشید و بدانید که خداوند ناظر بر اعمال شماست. به ستم کاران مایل نشوید و به آتش نروید، مقامی را برتر از خدا نیانگارید، که بی‌یاور می‌مانید، در آغاز و انجام روز و زمانی از شب را نماز بگزارید که اعمال نیک بدی‌ها را خواهد سترد». (هود، ۱۱۲-۱۱۴)

این خطاب صریح و بدون سفارش خداوند به پیامبر، گروندگان و ایمان آورندگان نخستین به آیات الهی است. ذره‌ای ملاحظه کاری نوپایی مومنین در آن نمی‌بینیم، از تذکرات نه چندان با زبان خوش سرشار است، به توبیخ می‌ماند و این نه توبیخی در خفا، که قرار گرفته در مسیر چشم و گوش و قضاوت دوست و دشمن است و اگر آیات بسیاری را بیاورم که خداوند، لاینقطع و حتی در مدینه، پیامبر را به دل داری و امید به آینده مستقیم نگه می‌دارد، آن‌گاه معلوم می‌شود که ایمان بی‌انتظار به اسلام و قبول جان فشانی تمام در راه آن، که از پس نزول کامل قرآن، تا روزگار ما، این همه جان باز و سرسپرده، که بدون واهمه و رعایت خان و خانه و ایل و تبار و ضیاع و عقار، جان و مال خود در ستیز با دشمن مشرک و غدار و حریص به آسانی نثار می‌کنند، جز پرتوی از تسلیم به آیات کامل قرآن شمرده نمی‌شود و صریح حرف خود را بیاورم که پیامبر خدا هم تا رسیدن به مقامی که خدا و فرشتگان و بندگان به پیشگاه او صلوات بفرستند راه درازی پیموده و آیه به آیه تربیت و تکمیل شده است، پس به کتاب خدا پشت نگیریم، قدر قرآن کامل و شامل را بدانیم، راه نما قرار دهیم و برداشت از آن را به غرض دنیا نیالاییم.

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در سه شنبه بیست و نهم فروردین ۱۳۸۵ و ساعت ۰ : ۵

## ۹

یادداشت‌های «اسلام و شمشیر»، که به اجازه الهی، ممکن است بسیار هم مطول شود، در پی اثبات این است که حکایت شمشیر کشی‌های آغازین مسلمین، به روی یکدیگر، به روی کفار و بت پرستان مکه و مدینه و یهودیان و طبیعتاً به روی مردمی که پس از رحلت پیامبر رحمت و معدلت، به اسلام پیوسته‌اند، مدارک قرآنی ندارد و غالب بل تمامی آن‌ها افسانه‌هایی است آمده در یک سلسله کتاب، که زمان تالیف و حضور تاریخی و فرهنگی مولفان آن‌ها فاقد سند اثباتی متقن است و امروز با عناوین کلی سیره و مغازی و فتوح و مجموعه‌هایی از روایات و احادیث معرفی می‌شوند.

این یادداشت‌ها در عین حال می‌خواهد بیان کند که در قرون متمادی، مسئولین عقیدتی مسلمین، در هر رده که بوده‌اند، نه فقط مجدانه به ارزیابی صحت و سقم داده‌ها و ادعاهای این کتاب‌ها ورود نکرده‌اند، بل تا آنجا که در دسترس است، در هزاره اخیر، فرهنگ اسلامی جز به تایید این گونه نوشته‌ها تظاهر نداشته و تقریباً تمامی مفسرین و مترجمین جز در جهت تمدید و مدد به مطالب این محصولات بی‌صاحب سخنی نگفته و نوشته‌اند! این یادداشت‌ها فقط از مسیر باز خوانی بیانات قرآن، در عین حال به دنبال اشاره و انتشار این مدخل است که قرآن عظیم، در تمام امور، صریح‌تر و امین‌تر از آن است که نیازمند تفسیر و تعبیر بدانیم و با برجسته کردن مکالمات و مخاطبات الهی، با گزیده‌ترین پیامبرش، محمد ستوده، صلوات الله، توجه می‌دهد که اگر خداوند حتی بدون رعایت کمترین ملاحظه‌ای نسبت به موقعیت رسول اکرم، که در میان منکران و دشمنان احاطه شده بود، در دفعات مکرر و متعدد و به صورتی محکم و مسلم، به رسول خود تذکر اصلاح و حتی وعده عذاب و عقاب می‌دهد، پس این کتابی نیست که دست آویز حمایت از دست نوشته‌های آدمیان ناشناسی قرار دهیم که قصد کلی آلودن دین مشفقانه اسلام به تجاوز و خون ریزی و تخریب و بی‌ترحمی داشته‌اند و بدون استثنا و تمامی آن‌ها تدارک ابرار و آمپولی است که قوم یهود برای تزریق اسراییلیات خود در رگ مسلمین فراهم کرده‌اند و برای پذیرش این تردید و رد کلی و عمومی و دربست و بدون استثنای این مکتوبات، کافی است به آن دلیل فنی پیش گفته توجه کنیم که خط عرب در سال‌هایی که از تالیف این کتاب‌ها و حضور این مولفین خبر می‌دهند هنوز استعداد عرضه هیچ متنی، حتی قرآن را، به صورت کتاب در جهان اسلام نداشته است.

«مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ ۖ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ ۗ<sup>۴</sup>  
 وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا (۳۸) الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ  
 أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ ۗ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (۳۹) پیغمبر در امری که خدا بر او مقرر فرموده  
 (ازدواج با زینب) مسئولیتی ندارد. رویه الهی در بین اقوام گذشته نیز همین بوده  
 و امر خدا مقدر و واجب الاجراست. نیت خدا درباره کسانی که امر او را ابلاغ  
 می‌کنند همین است که استثنائات و مزایاتی در توسعه امر نکاح و حلال بودن  
 بعضی از امور حرام درباره انبیاء و مأموران خود که فقط از او می‌ترسند و از  
 احدی بیم و باک ندارند مقرر می‌دارد و تنها خدا برای حساب اعمال خلق و مراقبت



کار آن‌ها کافی است». (احزاب، ۳۸ و ۳۹، خلیل الله صبری، طبقات آیات ص (۸۶)

ملاحظه کنید یکی از آیات روشن الهی در باب فرض رعایت‌هایی در سنت و دستورات خداوند برای انبیاء، در ترجمه فارسی به چه صورتی در آمده و چه گونه تعبیر شده است!!! این حکم عام و آموزنده، در اینجا به اجازه ازدواجی محدود شده و سرانجام به آن حد از برجسب و به‌تان به قرآن رسیده است که با افزودن سطوری بر آیه، مدعی شود خداوند درباره انبیاء خود قائل به اختصاصات و استثنائاتی بوده که در حد عدم رعایت محرمات نیز مجاز بوده‌اند و از آنکه کلامی از این برداشت سخیفانه و سبک و حتی کافرانه در متن و بطن مبارک آیه نیست، پس بپذیرید که مفسرین و مترجمین قرآن، گاه در کنار نص صحیح و صریح کتاب خداوند، برای منظوره‌ای معینی که غالباً تایید تدارکات کتاب‌های سیره و مغازی و فتوح پیش گفته است، از خود، به نام باری تعالی، آیه نازل کرده و به قرآن مبارک افزوده‌اند!!!

یادداشت‌های «اسلام و شمشیر»، با عرضه مستقیم و بدون پیرایه‌های معمول در آیات قرآن، توجه می‌دهد که اگر خداوند در قرآن مبین چهره پیامبر گزیده‌اش را نیاراسته، او را خاص و بی‌خطا نگفته و در بیان لغزش‌های کوچک و بزرگ رسول خود بی‌گذشت و حتی سخت‌گیر و حساب‌رس بوده، پس این چه مصیبتی است که گریبان مسلمین را به صورت باور حواشی افزوده بر این تنها متن اصلی و قابل‌ارائه و صحیح دین اسلام، گرفته است؟ و اگر خداوند با فشار و تذکر و ترنم آیات فصیح و فراوان، رسول خود را به دوری از انحراف می‌خواند، پس این صداقت و صراحت قرآن در بیان هدایت‌های رسول معلوم می‌کند که آدمی در مرتبه یک بشر عادی و حتی امی هم، با تبعیت از دستورات الهی و با حمایت او، قادر است تا مقام عالی‌جایه‌ترین پیامبر خدا صعود کند. ما از طریق دنبال کردن آیاتی که در آن‌ها خداوند به پیامبرش در درجات متفاوت هشدار و اخطار می‌دهد، لااقل می‌آموزیم که کسی معصوم بالفطره و بی‌نیاز از ستیز با نابه‌سامانی‌های پیچ در پیچ زندگی، در زمینه‌های اقتصاد و اخلاق، به دنیا نمی‌آید و حتی با مراقبت و هدایت مستمر خداوند، این انسان ظلوم و جهول قادر نیست که مطلقاً از آسیب‌ها و انحرافات مصون بماند و وعده مکرر بخشش، در مکالمات الهی در قرآن، سببی جز این شناخت الهی از بطن و متن زندگی این جهانی انسان ندارد.

«رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا (۲۵)

خداوند از باطن شما آگاه است و اگر نیکوکار شوید، پس نسبت به توبه کاران مرحمت خواهد داشت». (اسراء ۲۵)

اکنون به گفت‌وگوی خویش باز آیم و از پس ارائه آیاتی که رسول را فقط مامور ابلاغ می‌شناخت، آیاتی را اضافه و برجسته کنم که خداوند پیامبرش را می‌خواند تا در پی تاثیر آیات قرآن بر مردم اطراف خویش نباشد و او را در یک سلسله از تاکیدات فراوان، از تظاهر به وکالت و نیابت از سوی خداوند برای بازپرسی عقیدتی مردم، از مومن و مشرک، برحذر می‌دارد! آنچه در سطور بعد این بررسی‌ها می‌آید خردمند را به این تامل می‌خواند که از مسیر این فرمایشات الهی به اوضاع اجتماعی

عصر و حوزه تولد اسلام بی ببرد و اسیر تلقیناتی نباشد و نشود، که به طور معمول، از درون کوزه همان کتاب‌های پیش گفته بی اعتبار بیرون می‌تراود.

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ۚ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۵۶) اجباری در دین نیست راه و گمراهی بیان می‌شود آن کس که از سرکشی دست کشید و به خداوند گرایید، تکیه گاهی مطمئن و استوار گزیده است و خداوند شنوای داناست». (بقره، ۲۵۶).

یادداشت‌های اسلام و شمشیر، با ارائه ادله کافی از قرآن، در پی آن است تا ثابت کند این پیام واضح الهی در گزینش آزادانه دین، تا پایان نزول آخرین آیه قرآن، به قدر لغتی معارض ندارد و آن‌گاه که مباحث و مبانی اصلی و پایانی این سطور را عرضه کردم، شاید کسانی به این اندیشه مایل شوند که رسیدن به مسند پیشگامی و اجتهاد در اسلام، موکول و مکفی به حل مشکلات و مبطلات نماز و آداب طهارت و طلاق نیست و دعوت عام به پیراستن فرهنگ اسلامی از انبوه تلقینات یهودیان و تبلیغ اسرائیلیات، به خصوص در اوایل امر، نخستین وظیفه آن معمر و مجتهدی است که بخواهد قدر قسم خداوند به «عصر» را رعایت کند. اگر می‌پذیریم و مدعی می‌شویم که آیه بالا در مدینه نازل شده، و همان کتاب‌ها، حضور پیامبر گرامی در مدینه را، با آغاز شمشیر کشی‌های ایشان مقارن کرده‌اند، در این صورت نمی‌گویند که پیامبر بزرگوار نخستین ناقض آیات الهی بوده است!!!

هرکس از رسول اطاعت کند، در حقیقت از من اطاعت کرده است، و اگر سرپیچید، تو را بر او نگهبان نکرده‌ایم. (نساء، ۸۰)

اگر خداوند اراده داشت، مشرکی نبود، و ما تو را بر کسی نگهبان نکرده‌ایم و تو بر آن‌ها وکالت نداری. (انعام، ۱۰۷)

اگر خدا اراده می‌کرد مردم سراسر زمین ایمان می‌آوردند و تو می‌خواهی که به زور و اکراه مومن بسازی؟ (یونس، ۹۹)

پروردگار بر احوال همه آگاه است می‌داند چه کسی را عذاب و بر چه کسی رحمت کند. و ما تو را به وکالت کسی نفرساده‌ایم. (اسراء، ۵۴)

ما از طریق تو این کتاب بر حق را برای مردم فرستاده‌ایم. اگر کسی هدایت شد خود را رهانده و اگر گمراه ماند ضلالت به او بر می‌گردد و تو بر کسی وکیل نیستی. (زمر، ۴۱)

کار کسانی که جز خدا را می‌پرستند با ماست و تو وکیل آن‌ها نیستی. (شوری، ۶)

من از روی بسیاری از آیات مشابه عبور کرده‌ام، که با همین زبان نه چندان نرم، پیامبر را از دخالت در امور دیگران و در کار خداوند نهی کرده است. چنان که آیه ۸۰ سوره مبارکه نساء که در نمونه

آیات بالا خوانده شد، عتابی است تا رسول الله اطاعت از آیات الهی را به حساب اطاعت از خود نگذارد. اینها نشانه اقتدار و تسلط و علم و آگاهی و علامت استحکام مهارت است که در باب تمامی امور عالم به دست خداوند است. آنان که قرآن را نه برای کسب ثواب در ایامی معین، بل برای تربیت خویش و اجابت فرمان الهی برای حضور فداکارانه در پهنه پرورش آدمی می‌خوانند، نیک دریافته‌اند که خداوند، اگر بر مبنای شناسایی ذات لایزال او در قرآن کریم قضاوت کنیم، هرگز پیامبر خود را مجاز نمی‌داشت تا بر قول کتاب‌های مشکوک و مملو از اسرایلیات، در موضوع مغازی و سیره و غیره، به قصد کسب غنائم، کنار چاه‌های آب صحاری کمین بنشیند و کاروان‌های عبوری را غارت و کشتار کند. (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در جمعه یکم اردیبهشت ۱۳۸۵ و ساعت ۳:۳۰

## ۱۰

اینک به مراتب اصلی در این بررسی‌ها نزدیک می‌شویم که مبین نگاه و نظارت دائم خداوند بر اعمال رسولان خویش و به ویژه پیامبر والا مقام اسلام است تا به فارغ شدگان و عبور کردگان از مسیر تعصب معلوم و مفهوم کند که فاصله میان انسان ناموخته و خام، با راه یافته‌ای خداشناس و خالص، چنان که آیات پر تعداد بعدی حکایت می‌کند و گواهی می‌دهد، مستلزم طی چه مراتب سلسلی از خود سازی است و از آنکه طبیعت بشر، اگر پیامبر خدا هم باشد، متمایل و متوجه منافع شخصی است، پس به ویژه گذر از سطح آدمی امی و بدون تکلیف، به شاخص و نمونه و الگویی از اخلاق و آداب و گفتار و رفتار یک مومن مورد ستایش خداوند، که مسئولیت انتقال پیام الهی را هم بر گردن دارد، امری مندرج در طینت و طبیعت هیچ کس نیست و چنین پدیده‌ای روایت نشده که کسی بی‌هدایت خاص خداوند و بدون گذر از مدارج آموزش‌های ضرور و تصحیح پلکانی خویش، یکباره به مقامات وحدانی پریده و پذیرفته شده باشد و همه می‌دانیم که کسب این منزلت‌ها، لااقل و به عنوان ساده‌ترین پیش نیاز، به باز سازی ذهن، در خلوتی فارغ از امورات و سوسه انگیز دنیوی، نیازمند است و این اصل بریدن از خلق و دور شدن از روابط عادی و تعلقات این جهانی، از انزوا گزینی پیامبر خداوند در غار حرا، تا گوشه گیری سالیان دراز عابدی در انتظار مستجاب الدعوی و ریاضت کشی منفرد یک جوکی و مرتاض هندی، که خواهان تصرف در اجزایی از علوم طبیعی و در اختیار گرفتن نفس و نیازهای خویش است، مصداق دارد.

اعجاب اصلی برای یک محقق و حتی قاری قرآن، چنان که پیش‌تر به اشاره آوردم، آنجا بروز می‌کند و وجه تامل انگیزی به خود می‌گیرد که می‌بینیم تذکرات الهی به پیامبر گزیده‌اش، در خفا و به صورت مکالمه پنهان صورت نگرفته است، قرآن مبارک روابط الهی با بنده‌ای امی و محمد نام را، که می‌باید تا مقام منتقل کننده وحی و مراد مومنین بالا کشیده شود، آشکارا در منظر عام کافر و مشرک و مومن، بدون هیچ رعایت ویژه‌ای قرار می‌دهد و در کمتر سوره‌ای از قرآن قدرتمند و قانع کننده است که به آیه و کلامی از این تذکرات الهی به پیامبر گرامی مزین نباشد. این آیات از جمله به خواهان آن تذکر می‌دهد که هیچ کس، حتی رسول گرامی اسلام، عالم به احوال و امورات و مقدرات غیب نیست، احاطه به آینده ندارد و دست رسی به اخبار غیب مختص بارگاه الهی است و مسلمان و غیر مسلمان فقط می‌توانند و مختارند که وجود عالمی به نام غیب را بپذیرند یا منکر شوند. اگر ما تابع اشارات موکد قرآن در این باره باشیم، پس قادر نخواهیم بود در تسلط بر عالم غیب، هیچ کس را شریک دستگاه الهی بیانگاریم و به دل خواه خویش، آدمیان را، در هر مرتبه‌ای که قرار دهیم، با علم خاص خداوند مربوط و شریک بگیریم.

اینک نخست بخشی از پیام‌های آموزشی خداوند به رسول اکرم را، با رعایت اختصار، مرور کنیم و سپس به نتیجه گیری نهایی از این مجموعه مقدمات مشغول شویم.

یهود و نصاری از تو مگر به پیروی و پیوند با آن‌ها خشنود نخواهند شد، به آن‌ها بگو که هدایت مختص خداوند است و اگر پس از آگاهی‌هایی که گرفته‌ای، از هواها و

خیالات آن‌ها پیروی کنی، از حمایت الهی محروم خواهی شد. (بقره، ۱۲۰)

اگر هر نشان و بینه‌ای برای صاحبان کتاب بیاوری، تابع قبله تو نخواهند شد، چنان که تو تابع قبله آن‌ها نمی‌شوی، و آنان به قبله یکدیگر هم رو نمی‌کنند و بدان که از پس این همه دانایی که بر تو فرستاده‌ایم اگر بخواهی از آرزوهای آنان تبعیت کنی در زمره ظالمین خواهی بود. (بقره، ۱۴۵)

حق از جانب خداست، دو دل مباش. (بقره، ۱۴۷)

ما بر تو کتابی بر حق فرستادیم تا بین مردم به میل و اراده خدا حکم کنی. **مدافع خائنین نباش، نزد خدا استغفار کن**، که آمرزنده‌ای مهربان است. (نساء، ۱۰۵ و ۱۰۶)

و اگر خدا از تو حمایت نمی‌کرد، گروهی تو را به گم راهی کشانده بودند. (نساء، ۱۱۳)

و اگر تکبر آنان را گران می‌بینی، اگر می‌توانی نقبی در زمین بزن و یا نردبانی به آسمان بگذار بل نشانه‌ای برای ارضای آنان به دست آوری و بدان که **هدایت به اختیار خداوند است**، پس در زمره جاهلان مباش. (انعام، ۳۵)

**بگو خزائن الهی در اختیار من نیست، از غیب خبر ندارم**، در زمره فرشتگان نیستیم و از چیزی جز وحی الهی تبعیت نمی‌کنیم. (انعام، ۵۰)

**دوری کن از آنان که دین را بازیچه می‌پندارند و غره به دنیای خویش‌اند.** (انعام، ۷۰)

**پیرو وحی باش، خدایی جز او نیست و از مشرکین فاصله بگیر.** (انعام، ۱۰۶)

اگر دنبال خلق الناس به راه افتی، تو را از مسیر خدا دور خواهند کرد. (انعام، ۱۱۶)

از هوی و خیالات آنان که آیات ما را تکذیب می‌کنند، آخرت را قبول ندارند و برای خداوند شریک قائل‌اند، پیروی مکن. (انعام، ۱۵۰)

عفو پیشه کن، به عرف فرمان بده، از جاهلین دور شو و اگر از سوی شیطان وسوسه شدی، به خدا پناه ببر که دانا و شنواست. (اعراف، ۱۹۹ و ۲۰۰)

از ذکر پروردگارت، در درون خود و بدون هیاهو، صبح و شام، غافل مشو. (اعراف، ۲۰۵)

و اگر در صحت آنچه به تو وحی می‌فرستیم شک داری، از آنان که کتاب‌های پیشینیان را خوانده‌اند سؤال کن تا بر تو معلوم شود که این سخنان بر حق است، **مردد مباش، و آیات الهی را انکار مکن که زیان خواهی دید.** (یونس، ۹۴ و ۹۵)

**مشرک مباش، با دل پاک به دین حق رو کن**، به جز خدای یکتا را مپرست ورنه ستم کار خواهی بود. (یونس، ۱۰۵ و ۱۰۶)

صبور باش، از وحی تبعیت کن تا زمان قضاوت الهی فرارسد، که برترین حکم کننده است. (یونس، ۱۰۹)

پس تو و تابعینات برابر دستور استقامت کنید، سرکش مباشید که خدا بر آنچه می‌کنید، ناظر است. (هود، ۱۱۲)

به آنچه بر کسانی بهره داده‌ایم، چشم مدوز، غم مخور و با مومنین بد خلقی مکن. (حجر، ۸۸)

این‌ها که بر تو وحی می‌شود، در زمره حکمت‌های الهی است، برای خدا هم‌تا مگیر که سرانجام سرزنش شده و مطرود راهی جهنم خواهی شد. (اسراء، ۳۹)

چیزی نمانده بود که مطلبی جز وحی را بر ما ببندی، تا تو را دوست خود بگیرند. اگر ثبات قدم به تو نداده بودیم، مایل به آن‌ها شده بودی آن‌گاه در دنیا و آخرت عذاب مضاعف می‌چشیدی و از حمایت ما محروم می‌ماندی. (اسراء، ۷۳ و ۷۴)

نمازت را نه با فریاد و نه به پیچ‌پیچه بخوان و صدایی میان این دو را برگزین. (اسراء، ۱۱۰)

کلمات آنچه را از کتاب خداوند بر تو وحی می‌فرستیم تغییر مده، که جز او پناهی نخواهی یافت... صبر داشته باش، چشم دنیا خواه را از آن‌ها که صبح و شام به ذکر پروردگارند، بر مگیر و به غافلی مدوز که به دنبال نفس خود می‌رود و اسراف می‌کند. (کهف، ۲۷ و ۲۸)

با آنان که شب و روز به یاد خداوندند، مدارا کن و به طلب زینت دنیا از آنان رو بر مگردان و به دنبال آنان مرو که قلبی غافل دارند، در پی خیالات خویش‌اند و کارشان تباه است. (کهف، ۲۸)

اگر از آنان اجری بطلی، بدان که برترین اجر نزد خداوند و بالاترین روزی دهنده است. (مومنون، ۷۲ و ۷۳)

مطیع کافران شو و با آنان سخت ستیزه کن. (فرقان، ۵۲)

بر خدا شریک مگیر که عذاب خواهی شد و به نزدیکانت نیز توجه ده. (شعراء، ۲۱۳ و ۲۱۴)

این رحمتی بود که کتاب را بر تو فرستادیم، پس پشتیبان کفار مشو، از آیات نازل شده باز نمان، به جانب خدا رو کن، از مشرکین مباش و برای خدا شریک مگیر. (قصص، ۸۶ و ۸۷ و ۸۸)

مبادا بی‌ایمانان تو را از راه به در کنند، صبور باش و بدان که وعده الهی بر حق است. (روم، مکی)

ای پیامبر، راه خدا را برو، پیرو کافران و منافقین مباش، که خداوند دانا و حکیم است. تابع آیات وحی باش که خدا از آنچه می‌کنید، با خبر است و به

**خداوند تکیه کن که برای کارسازی کافی است.** (احزاب، ۱ و ۲ و ۳)

از این پس زنی بر تو حلال نیست، هرچند که از زیبایی او به عجب افتی، مگر کسی که خود را به تو ببخشد. و بدان که خدا ناظر بر همه چیز است. (احزاب، ۵۲)

**و به راستی که بر تو و بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم که اگر مشرک شوند، سقوط خواهند کرد و زیان کار خواهند شد.** (زمر، ۶۵)

امر دعوت را پیش ببر، برابر دستور استقامت کن، و از هوی و خیالات آنان پیروی مکن. (شوری، ۱۵)

از آیاتی که بر تو نازل می‌شود، یاری بجو و بدان که بر حقی. (زخرف، ۳۴)

تابع این دستورات باش و از خیالات نادانان پیروی مکن. (جاشیه، ۱۸ و ۱۹)

عجول مباش و مانند پیامبران پیشین صبر پیشه کن. (احقاف، ۳۵)

**پس بدان که خدایی جز خدای واحد نیست از گناه خود و آن مومنین زن و مرد استغفار کن** که خداوند از زیر و روی شما با خبر است. (محمد، ۱۹)

دوری کن از کسی که خداوند را یاد نمی‌کند و جز دنیا را نمی‌طلبد. (نجم، ۲۹)

پایداری کن و منتظر دستور باش. (قلم، ۴۶)

بر حکم پروردگارت صبور باش و از هیچ کافر و گناه کاری تبعیت نکن. (انسان، ۲۴)

و اگر پیامبر از قول ما سخنانی به تاویل می‌گفت، با قدرت او را فرو می‌گرفتیم، سپس رگ دل‌اش را می‌شکافتیم و هیچ کس یارای جلوگیری نداشت. (حاقه، ۴۵ تا ۴۸)

این‌ها و بسیاری دیگر، نص صریح آیات الهی در قرآن کریم است و کلامی کسر و زیاده ندارد. این آیات هم غالباً و به جز چند استثنای قابل تردید، مکی است و معلوم می‌کند که زمان حضور پیامبر گرامی در مکه، به نوعی دوران آمادگی و آموزش و آزمایش بوده است. به آن چند آیه‌ای که با حروف سیاه برجسته شده، توجه کنید که به وضوح خطاب آمیخته با خشونت خداوند به پیامبر خاتم‌اش را نشان می‌دهد. غور در این آیات و آنچه در پی خواهد آمد، فاصله عظیم میان بارگاه الهی و عناوین آدمی را عرضه و معلوم می‌کند که انسان در مقیاسی نیست که به اشتراک و اعانت در امور ملکوت خوانده شود، خداوند مالک زمین و آسمان و تمام کائنات را نمی‌توان وام دار کسی دانست و مثلاً مدعی شد که بنای پر عظمت عرش کبریایی و سراسر هستی را به حرمت و اعتبار این و آن بر پا کرده‌اند! شیفتگی، غالباً ما را از ادراک خالق یکتا غافل می‌کند و به گفتارهای پر خطا و گناه قرین کفر می‌کشاند.

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا (۴۲) فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا (۴۳) إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا

(۴۴) از تو درباره زمان ظهور قیامت می‌پرسند. تو را چه به ذکر از موضوعی که به خداوند ختم می‌شود». (نازعات، ۴۲ و ۴۳ و ۴۴)

این خطاب و سخن گفتن خداوند با خاص‌ترین بنده خود، در عرصه آفرینش آدمی است، تا معلوم شود آنجا که گفت و گوی حوزه الهی است، پای هیچ بنده‌ای را بدان باز نمی‌کنند و حقوق دخالت در امور بارگاه کبریایی بر فرشتگان نیز مقرر نیست، چه رسد به این یا آن آدمی زاده، که با هزار مرحمت الهی، از عذاب دوزخ نجات داده خواهد شد. پس، از راه اسلام و خداشناسی خالص گذر کنیم، از فواصل میان مسلمین، با رد مطالب و مکتوبات و مندرجات مشکوک منتسب به قرون اولیه اسلام بکاهیم و جز خداوند و قرآن و پیامبر خاتم‌اش را نستاییم، که اصول دین ما بر آن‌ها استوار است. زیرا پیام زیر در آیات الهی معلوم می‌کند که پیامبران و رسولان خداوند نه فقط به هنگام حضور در عرصه دنیوی ابلاغ، بل در آخرت و در پیشگاه الهی نیز همانند هر بنده دیگر باز پرس می‌شوند:

«فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ (۶) از آن‌ها که پیامبری برایشان فرستادیم و نیز از خود رسولان سؤال خواهیم کرد». (اعراف، ۶)

بزرگ است خدایی که مرکز و موازنه جهان هستی و والا مقام‌ترین مجری و مبلغ و معلم عدالت و برابری است. (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در شنبه دوم اردیبهشت ۱۳۸۵ و ساعت ۶: ۳۰



## ۱۱

پیش از ورود به موضوع اصلی این یادداشت‌ها، یعنی اثبات پوچ بودن تمام داده‌هایی که به عنوان تاریخ و حوادث صدر اسلام و احوال و رفتار پیامبر مرسل، در مجموعه نوشته‌های مشکوک سیره‌ها و مغازی و فتوحات و فهارس و رجال و غیره آمده، می‌خواهم بحث و بخش و فصل دیگری را بگشایم، که چون چراغی، نور لازم را بر تاریکی و ناشناختگی گوشه‌هایی از مسائل صدر اسلام می‌تاباند و آن هم اشاره به آیات متعددی است که قرآن راهنما، به سؤالات مردم از پیامبر، «یسنلونک»، و نحوه پاسخ به آن‌ها می‌پردازد. دقت در این آیه‌ها به راستی چشم آدمی را بر حقایق پنهان مانده‌ای می‌گشاید، که اعجاب آور است و ضرورت مذاقه در باب آن‌ها را ضمن بازگویی هریک از آیه‌ها خواهم آورد، با این یاد آوری که طرح سؤالات مردم از پیامبر اکرم، در قرآن مبین، به صورت‌های گوناگون مندرج است که به خاطر اهمیت آن‌ها در روشن کردن محیط اجتماعی و فرهنگی زمان طلوع اسلام، می‌کوشم، تا حد ممکن، به غالب آن‌ها اشاراتی بیاورم و اعجاب خود را با طرح این سؤال بیان کنم که چرا صاحب نظران اسلامی، به ظرائف قرآن بی‌توجهی کرده‌اند و به جای ایجاد یقین محققانه، کار را به اجمال و احتمال سپرده‌اند؟!

این سؤال و جواب‌ها، در قرآن مبین، که تعدادی نیز بی‌جواب می‌ماند، چندان متعدد و متنوع نیست، از ۱۷ نمونه افزون نمی‌شود و اگر بخواهیم سؤالات مکرر شده در بابتی خاص را، واحد بشماریم، بیش از دوازده سؤال نمی‌ماند: سؤال درباره هلال ماه. سؤال درباره بخشش به دیگران، که دو بار تکرار شده است. سؤال درباره قتال در ماه‌های حرام. سؤال درباره شراب و قمار. سؤال درباره رفتار با یتیم. سؤال درباره عادت ماهانه زنان. سؤال درباره خوردنی‌های حلال. سؤال درباره قیامت، که پنج بار تکرار می‌شود. سؤال درباره انفال. سؤال درباره روح. سؤال درباره ذوالقرنین و بالاخره سؤال درباره کوه‌ها.

مطالعه و تمرکز بر روی این سؤال‌های محدود از پیامبر، و بررسی پاسخ آن‌ها، ما را به گشودن رازهای دیگری از قرآن عظیم و دریافت امداد از آیات الهی برای درک شرایط اجتماعی و محیط طلوع و رسوخ اسلام کمک بزرگی می‌کند و اجزایی را به مباحثه و مذاقه و حتی مقابله می‌گذارد، که در مجموع نشان می‌دهد جدای از آن میراث و مکتوبات مشکوک چند قرن نخست اسلامی، و تقریباً در یک هزار سال اخیر، بالنسبه کار تازه‌ای بر روی کسب اطلاعات و آگاهی‌های اجتماعی از متن مستقیم قرآن انجام نشده و گویی اصرار بر این بوده است که همان تلقینات مملو از نادرستی نخستین، بدون تعرض بماند، که در زمره آنان ترتیب و زمان و سبب نزول بسیاری از سوره‌ها و آیات قرار می‌گیرد، ترتیب و تنظیمی که در مواجهه عقلی و اسنادی و سنجش مراتب تاریخی و عبادی، که قرآن ما را به فهم آن راه نمایی می‌کند، غالباً صورت موجود آن‌ها قابل قبول نیست.

اینک بدون اندک تزلزلی می‌توان یاد آور شد که طفره زدن از مراجعه مستقیم و مقرر به متن قدرتمند و راه نما و بی‌غرض قرآن، که فصیح و صریح و ساده‌ترین بیانیه‌ای است که در سراسر دوران استقرار حیات، برای تنزیه آدمی، از سوی خداوند نازل شده و تا هم امروز، حتی به قرینه،

جمله‌ای مشابه آن را در هیچ تدوین و تالیف دیگر زمینی یا آسمانی نیافته‌ایم و خارج کردن این متن و محتوای عظیم، از الزام مداخلات منطقی و بررسی‌های اجتماعی، دور نگهداشتن این مجموعه ندهای فرهنگی، از چرخه اندیشه‌های عمومی است، که می‌تواند بر امورات آدمی، در تمام عصرها و امکانات ناظر باشد و در عین حال منزوی و منحصر کردن فهم و برداشت از آن، به حوزه اختیارات معدود و محدود مفسرین است تا به خصوص در محیط شرقی حضور اسلام، کتاب خدا را به متنی وهم آور، دور از دسترس و خارج از اختیار و عرصه ادراک مردمی بدل کرده‌اند که پیامبر و کتاب، برای اصلاح آنان فراهم و فرستاده شده است و کسانی در این راه تا آنجا مجدند و مغلطه می‌کنند، که با ارائه تعبیراتی ساده گیرانه از آیات قرآن، شاید به عمد، مردم را حتی از لمس بدون تشریفات آن نیز برحذر می‌دارند:

«إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (۷۷) فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ (۷۸) لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۷۹) تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ (۸۰) أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ (۸۱) این است قرآن، کتابی سرشار از مکنونات، فرو فرستاده از سوی خداوند دو عالم، که جز پاکان لمس و جذب نمی‌کنند. چه گونه چنین متنی را سرسری می‌گیرید؟ (واقعه، ۷۷ تا ۸۱).

به راستی که این آیات وصف الحال امروزیین ماست، که به سعی هزار ساله یهود، با مراتب و لوازم متعدد، از تلقین ستیزه با قوم و زبان عرب، تا بغرنج وانمود کردن مفاهیم آیات، ما را از غورآموزشی در قرآن کریم باز داشته‌اند تا این متن مکنون و مطهر را زینت طاقچه و گنجه‌هایمان کنیم، گاهی مسافری را از زیر حجم آن عبور دهیم، بر بالین بیماری رو به موت گذاریم و بر جنازه‌ای قرائت کنیم که احتمالاً به حیات‌اش، برگی از آن را، به مفهوم، لمس نکرده بود و چه بسا که بر من خرده بگیرند که به کدام دلیل مطهرون را، نه پاکان جسمی، که پاک فطرتان فرض کرده‌ام؟ تا پاسخ دهم که مسلماً بسیار شایسته است با نظافت جسمی هم به زیارت و نزدیکی قرآن رویم، اما آیا داشتن وضو و غسل، چیزی بر درک مفاهیم و معانی و برداشت‌های ما از این کتاب مبارک و مکنون خواهد افزود و یا نداشتن آن چیزی از آن مفاهیم متعالی خواهد کاست که کسانی صرف طهارت دست و پا را، و شاید هم به قصد شاق کردن گشوده شدن اوراق قرآن بر مردم معمول، به اصرار تمام، طهارت مورد نظر در آیه بالا گرفته‌اند و آیا در قریب ده مورد دیگری، که در کتاب خدا، لغت و مشتقی از مطهر و مطهرین و مطهرون آمده، هیچ یک قابل تعبیر به تطهیر جسمی بوده است و مثلاً اشاره آیات الهی به «ازواج مطهره» سخن از ازواجی است که حمام کرده باشند؟!!

هنوز تا ورود به نتیجه گیری نهایی از این دراز نویسی‌ها، چند نکته دیگر در امتداد مباحث پیشین باقی است. نخست اینکه حتی در این پرسش‌های معمول و متعارف و خالی از غموض نیز، خداوند اختیار پاسخ گویی را به پیامبر بزرگوار واگذار نمی‌کند و برای هر یک از سؤالات که صلاح بداند، عرضه پاسخ معینی، که ذات باری تعالی مناسب می‌شورد، به پیامبر تلقین و تکلیف می‌شود و در مواردی نیز امر به سکوت در برابر سؤال مقرر است، که به آن‌ها خواهیم رسید. آیا چنین حضور و مواظبت و نظارت دائم و مستمر الهی، در تمام امور اولیة پیشرفت اسلام، تا آنجا که سایه پیش

رونده نوعی بی‌اعتمادی بر مدیریت رسول الله نیز در آن قابل مشاهده و تایید است، به خوبی اهمیت پایه ریزی صحیح و گسترش سالم و مطابق با مشیت الهی دین حنیف را باز نمی‌گوید و به دوست و دشمن تفهیم نمی‌کند که اسلام دین و مسلک دردانه الهی است که با وسواس و حراست تمام به قلب و عقل و بیان و زبان مستعد و ممتازترین مردم آن روزگار ودیعه داده است؟ آیا رواست بپنداریم این سعی جمیل الهی، بلافاصله پس از مرگ پیامبر خدا عقیم مانده و تابعین و نزدیکان دست اول رسول خدا و مومنین و معتقدین به قرآن، تقریباً بلا استثنا و یا با استثنائاتی اندک، راهی خلاف آموزه‌های قرآن را، برای کسب قدرتی غاصبانه انتخاب کرده‌اند، آن هم قدرتی که، بنا بر مشهور، هر یک از آن‌ها، پیش از طلوع اسلام، به طور طبیعی و سنتی در چنگ خویش داشته‌اند!!!

و عجیب‌تر اینکه، قریب نیمی از این پرسش‌ها را، که کتاب خدا ذکر می‌کند، مندرج در سوره بقره می‌بینیم که می‌نویسند مدنی است: سؤال در باب هلال ماه، سؤال در باب نحوه بخشش، سؤال در باب ماه‌های حرام، سؤال در باب شراب و قمار و سؤال در باب رفتار با یتیمان. ثبت این سؤالات نخستین در سوره‌ای مدنی، به خصوص که ذکر خلقت آدم، سرکشی شیطان، احکام روزه، وصیت، حج، ازدواج و طلاق و حرمت ربا و بسیاری از دیگر امور اولیة مسلمین را نیز در همین سوره می‌یابیم، تردید مدنی بودن سوره بقره را به وجه قابل دفاعی محکم می‌کند. وجه دیگر و روی مقابل این بررسی می‌گوید که اگر تمام توجهات و تذکرات و اشارات دیگر به روزه گرفتن را، در سوره‌های مبارکه نساء و مائده و مجادله مندرج می‌بینیم، که آن‌ها را هم مدنی تشخیص داده‌اند، پس نتیجه روشنی که می‌بریم این است که مسلمین، پیش از هجرت رسول خدا به مدینه، روزه نمی‌گرفته‌اند! اما از آنکه در سوره مائده نیز، که مدنی می‌گویند، باز هم به آیات اولیة‌ای در باب اعمال حج و مجازات محارب و مفسد و نهی قتل و نحوه غسل و وضو و تیمم و حد سارق و نیز داستان فرزندان آدم بر می‌خوریم و می‌نویسند که مائده صد و دوازدهمین سوره قرآن است و نزول آیات و دستورات آن را به سال آخر عمر شریف پیامبر می‌کشاند، اگر بنا را بر قبول این تلقینات بگیریم، پس ذهن محقق به این بی‌راهه می‌رود که مسلمین، تا آخرین روزها و ماه‌های حیات رسول الله نماز هم نمی‌خوانده‌اند!!! اما اشکال این تصور آنجاست که خداوند در سوره‌های مکی بسیاری، از جمله در انعام، اعراف، یونس، هود، ابراهیم، اسراء، مریم، طه، انبیاء، نمل، عنکبوت، روم، لقمان، فاطر، شوری، لیل و حتی آیه بیستم سوره مبارکه مزمل، که به درستی از نخستین سوره‌های نازل شده قرآنی در اوائل طلوع اسلام است، پیامبر و مردم را به اقامه نماز فراخوانده است، پس می‌ماند گمان کنیم که شاید نمازهای مسلمین در مکه و پیش از نزول سوره مدنی مائده، بدون دانستن آداب وضو اقامه و انجام می‌شده است!!! آیا بهتر نیست به جای در هم ریختن نحوه و زمان آداب عبادات اسلامی، راه کوتاه بررسی خردمندانه تری برای کشف زمان دقیق‌تر نزول سوره‌ها و آیات الهی را انتخاب کنیم، به تلقینات و تمهیدات موجود در کتب ناشناس غزوات و سیره و فتوحات و غیره توجه نداشته باشیم و نقش نادرست برخی از فرق اسلامی را، که نیازمند تایید و تثبیتی از میان آیات الهی در موضوعی خاص بوده‌اند، در این تقسیم بندی زمانی نزول سوره‌ها و آیات، ندیده بگیریم.

و بالاخره با نگاهی به فهرست سؤالات مردم از رسول خدا، از خود بپرسیم که چرا مومنین

نخستین تا این حد به رفع ساده‌ترین مسائل انسانی، مثلاً تعیین تکلیف با عادات ماهانه زنان، خوردنی‌ها، کوه، روح، نحوه بخشش مال، رعایت یتیم، انفال و غیره توجه نشان داده‌اند و چرا فرضا در باب معانی حروف مقطع در آغاز برخی از سوره‌ها پرسشی نداشته‌اند، مستقیماً در باب اجبار و اختیار سؤالی نداده‌اند، درباره طلوع و غروب خورشید و تشکیل ابرها و وزیدن باد و پیچیدگی‌های رفتاری در طبیعت کنجکاوی نکرده‌اند و یا دست کم در باب نحوه ازدیاد مال و لزوم گسترش داد و ستد و دیگر امور یک جامعه در حال دگرگونی راه‌نمایی نخواستند؟ هنگامی که این خلاء پرسش در باب امور معهود و مقرر دنیوی و مدرسوی را با نگرانی مومنین و مردم در باره قیامت و روز جزا و توجه به واجبات و منهیات، پهلو به پهلو قرار می‌دهیم، با تب و تاب ایمان و بروز تحول معنوی در جامعه زمان رسالت پیامبر، بر اثر تاثیر آیات مبین قرآن، آشنا و از آن راه آگاه می‌شویم که قبول بازگشت به تفرقه و مقام پرستی و دنیا خواهی، در میان مردم و مومنین و برگزیدگان دین جدید، آن هم بلافاصله و در همان روز رحلت رسول خدا، منتفی و ناممکن بوده است و اصرار بر اثبات خلاف آن، حاصلی جز پوسته‌ای و قابل گسست کردن سریع و سهل ایمان اسلامی از همان آغاز، نادیده گرفتن توجه عمومی به ره‌نمودهای قرآن و بی‌باری آموزه‌های الهی به وسیله پیامبر اعظم نخواهد داشت. (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در چهارشنبه ششم اردیبهشت ۱۳۸۵ و ساعت ۴:۳۰

## ۱۲

منظور من از تدبر و تحقیق در آیاتی که آشکارا درس نامه‌ای الهی است برای اصلاح و ترفیع خلق و خو و ظرائف رفتاری و گفتاری و دمیدن یقین و پرهیز از لغزش و حتی تنظیم امورات معمول زندگی رسول الله، تبیین این مطلب است که راز رسوخ قرآن عظیم در قلوب این همه مردم دور از هم، که حامل فرهنگ‌هایی نه چندان همطرازند و رمز و سرشادابی و سرزندگی همیشگی این متن متین و فاخر، در این است که کتاب خدا امانت و آموزش نامه سلیم و سترگی است تا نه فقط رسول او، بل تمامی گردانندگان معمول امورات مدیریتی دنیا، از مسلم و غیر آن، بدانند که تطهیر بی دلیل و سرپوش گذاری پنهان کارانه بر ندانم کاری و عیوب کارگزاران و نمایندگان و استان داران و نان خوران و فرمان بران، نه تنها خلاف آموزه‌های قرآن است، بل بر سلامت روابط میان حاکم و تابع اثر می‌گذارد و اگر قرآن در جزئیات هم، نظارت الهی در روابط با برگزیده‌ترین رسول را، به صدای بلند آیات بر همگان می‌خواند، پس هر صاحب مقامی که در پستو با همکاران خویش می‌نشیند و از آوار نابه سامانی‌ها و ندانم کاری‌ها و ستم‌های جاری بر خلق خدا می‌گوید، اما خلاف الگوی بزرگ قرآن، در آشکار و به هنگام ادای خطابه‌های رسمی و مصلحتی با مردم، می‌کوشد تا ناشایست و ناشی‌ترین عوامل خویش را، به خصالی بیاراید که در خمیره آن‌ها نیست، پس راه او از راه خدا جداست و جزایی خواهد برد که قرآن عظیم به ظالمین و طغیان کنندگان و ضالین وعده داده است.

«ستم کاران و از قماش آنان را، با مقتدایشان، که به جای خدا گرفته‌اند، گرد آورید، باز دارید و به درک بفرستید، تا بدانند که مسؤل اعمال خویش‌اند». (صافات، ۲۴-۲۲)

پس عقوبت و مرحمت الهی را جدی بگیریم، به وظایف این جهانی خویش، برابر آموزه‌های قرآن وفادار و پایدار بمانیم و اگر در مسند قبول مسئولیت مردم نشستیم، شک نداشته باشیم که چنان قدرتی ناظر بر جزئی‌ترین اعمال ماست، که کمترین ملاحظه کاری را حتی در باب پیامبر خویش مراعات نکرده است و در ابواب جمعی خود بدمیم که خداوند حامی سالکان ایمان است و چنان که خواهیم آورد، دستور می‌دهد که بی‌ترس و بیم و اندوه و حزن و بی‌کم و کاست، همیشه و در هر زمان و همه جا، راه مستقیم تبعیت از قرآن‌جویدان را گزینش کنیم.

«به همراه کسانی که تابع تو شده‌اند، چنان که امر کرده‌ام ثابت قدمی کنید، سرکش مباشید و بدانید که خداوند ناظر بر اعمال شماست. به ستم کاران مایل نشوید و به آتش نروید، مقامی را برتر از خدا نیانگارید، که بی‌یاور می‌مانید، در آغاز و انجام روز و زمانی از شب را نماز بگزارید که اعمال نیک بدی‌ها را خواهد سترد». (هود، ۱۱۲-۱۱۴)

این خطاب صریح و بدون سفارش خداوند به پیامبر و نیز نخستین گروندگان و ایمان آورندگان به آیات الهی است. ذره‌ای ملاحظه کاری نوپایی مومنین در آن نمی‌بینیم، از تذکرات نه چندان با زبان

خوش سرشار است، به توییخ می ماند و این نه توییخی در خفا، که قرار گرفته در مسیر چشم و گوش و قضاوت دوست و دشمن است و اگر آیات بسیاری را بخوانیم که خداوند، لاینقطع و حتی در مدینه، پیامبر را به دل داری و امید به آینده مستقیم و مطمئن نگه می دارد، آن گاه معلوم می شود که ایمان و انتظار بی چشم داشت به اسلام و قبول جان فشانی تمام در راه آن، که از پس نزول کامل قرآن، تا روزگار ما، این همه پاک باز و سرسپرده، که بی کمترین واهمه و یا رعایت خان و خانه و ایل و تبار و ضیاع و عقار، جان و مال خویش در ستیز با دشمن مشرک و غدار و حریص به آسانی نثار می کنند، پرتوی از ایمان و اثری از قبول مطلق آیات کامل قرآن اند و صریح حرف خود را بیاورم که پیامبر خدا هم تا رسیدن به مقامی که خدا و فرشتگان و مومنین به پیشگاه او صلوات بفرستند، راه درازی پیموده و آیه به آیه تربیت و تکمیل شده است:

«خدا و فرشتگان اش بر پیامبر صلوات می فرستند. ای ایمان آورندگان، بر او با خلوص و قبول تمام سلام کنید و صلوات فرستید». (احزاب، ۵۶)

بی فوت فرصت بار دیگر بگویم که نگاه مورخانه و سخت گیر، که تابع و سرسپرده مقلدانه داده های موجود نباشد و از لباس و مکاسب پیروی نکند، به قاری و مقید قرآن اجازه نمی دهد قبول کند خداوند برترین آیه ستایش از پیامبر والا را، در همان سوره ای قرار داده باشد که در آغاز و میانه آن، سخت ترین انذارهای عتاب آلود به پیامبر نیز مندرج است! پس رجوع و رسیدگی عالمانه به کتاب الهی، این اساس نامه ایمان به ملکوت و شناس نامه رجوع به تاریخ و هویت اسلام را، خصوص اگر ادعای سرپرستی دینی و فرهنگی مسلمین داریم، در شمار وظایف روز مره خویش گذاریم، به کتاب خدا پشت نگیریم، سرسری نیانگاریم، قدر قرآن کامل و شامل را بدانیم، راه نما قرار دهیم، برداشت از آن را به غرض دنیا نیالاییم، مظاهر و مقامات و نعم روزگار فرییمان ندهد، فرامین الهی را اسباب ارتزاق و عوام فریبی نپنداریم، خود را در جای مستحق جزا و عذاب الهی نگذاریم و بی واهمه به وظیفه امروزمین هر مدعی زعامت امورات مسلمین گردن گذاریم که در تارک آن رسیدگی به درستی و نادرستی اسنادی می نشیند که هزار سال است اتکای متعصبانه به آن ها جز جدایی روز افزون و آلوده به خصومت و خشم نسبت به مومنی دیگر، ثمری نداده است و آدمی در می ماند که کدام دست این اوراق به راستی ضاله را، که کم و بیش با صفت اسرائیلیات می شناسیم، همچنان در مجامع و مکاتب و مدارس اسلامی به عنوان مستنداتی در موضوع شناخت تاریخ و تمدن و فرهنگ دین مبین زنده نگه می دارد و اجازه اخراج نهایی آن ها صادر نمی شود؟!!

باری چند گامی دیگر در این بررسی ها مرا همراه شوید، تا به هنگام برداشت نهایی از فرموده ها و فرامین قرآن، زمینه های نسبی همانندیشی فراهم باشد و بدون گره زدن بر ابرو و بی دنبال کشی و توسل به عتاب تعصب آلود، قادر شویم به قدر خردلی راه بازگشت به قرآن و گذر به جنت و اقتدار اتحاد دوباره اسلامی را بگشاییم و از آن مسیر خارج شویم که باری تعالی، به صراحت و مکرر، عبور از آن را وصول به دایره کفر و شرک می شمارد:

«کار آنان که در دین تفرقه می‌اندازند و شعبه شعبه می‌کنند با خداست تا به تبعات آن آگاه‌شان کند. (انعام، ۱۵۹) منادی او و پرهیز کار و نماز گزار باشید و در زمره **مشرکین نشوید** که دین را فرقه فرقه و شعبه شعبه می‌کنند و هر یک به داشته‌های خویش دل خوش‌اند». (روم، ۳۱ و ۳۲)

چرا چنین خطاب‌های روشن بی‌ابهامی پشت هیچ یک از ما را نمی‌لرزاند و از خیالمان گذر نمی‌کند که اشاره الهی متوجه حال و روزگار ماست؟ آیا آنچه که امروز در میان مسلمین می‌گذرد منطبق با آیاتی از سوره روم و انعام نیست که در نقل‌های فوق آمده است؟ آیا مگر تفرقه و شعبه گرفتن در دین جز این است که هر فرقه‌ای خود را تابع نام‌هایی می‌داند، که در سالم‌ترین صورت خود دون خداوندند؟ و آیا خداوندی که برترین رسول خود را فقط در قدر و اندازه آدمیان دیگر به رسمیت می‌شناسد، ما را بدون مجازات می‌گذارد اگر به اقتدای کسانی، نه دون خداوند، که دون رسول او هم رضایت می‌دهیم. به نام‌هایی رجوع کنید که تابعین هر شعبه دین، خود را دنباله رو و مومن و مرید آنان می‌شمارند، آیا جز آدمیان‌اند و مگر قرآنی به همراه آورده‌اند؟! ابتلای رعب آور و سقوط به سافلینی که امروز مسلمین بدان دچارند، در این بین معلوم است که آیات قرآن مایه وحدت را، آن هم با تعبیر و تفسیر و ترجمه‌هایی که جان مایه قرآن از آن جداست، علیه یکدیگر و در گسترش اختلاف به کار می‌برند!!!

سخن دیگران تو را به حزن دچار نکند تمام عزت از آن خداست که شنوا و داناست. (یونس، ۶۵)

بر تو حکایات رسولان و انبیا را می‌خوانیم تا قوی دل شوی و این کتاب بر حق برای موعظه و تذکر به مومنین است. (هود، ۱۲۰)

**به آنچه مامور شده‌ای با صراحت اعلام کن و از مشرکین دور شو.** مسخره کنندگان را به ما واگذار. گرچه می‌دانیم از گفتار آنان دل تنگی. به ستایش پروردگار بپرداز و بر او سجده بیاور و خدا را بندگی کن تا زمانی که به یقین برسی. (حجر، ۹۲ به بعد)

به مدد الهی صبور باش، دل تنگ مشو و از مکر آن‌ها خود را در تنگی مگیر. (حجر، ۱۲۷)

صبر کن که وعده الهی درست است، از گناهان خود استغفار کن و بامداد و شامگاه به تسبیح و ستایش خداوند باش. (مومن، ۵۵)

در همین چند آیه تامل کنید که به تصادف گزیده‌ام و مشابه بسیار دارد، تا آن سخن من گواهی بیابد که هیچ دون خدایی مقام متابعت ندارد و اگر بخواهیم قضاوتی برابر قرآن کنیم، باید به این قبول بگراییم که پیامبر والا مقام نیز در اجرای فرامین الهی و در برابر مکاری‌ها و شگردها و وعده‌های بت پرستان و مشرکین و یهودیان و نصاری، به طور دائم و پیوسته نیازمند دل داری و اطمینان و قوت قلبی بوده است که مضمون گروهی از آیات را تشکیل می‌دهد، آیاتی که به روشنی سایه‌ای از تردید

و ترس را در قلب رسول الله منعکس می‌کند. تردید و ترسی که تنها به قدرت قرآن، نه فقط در سینه پیامبر خدا باقی نمی‌ماند، بل به روزگار ما، کمترین ردی از آن، در ضمیر کودکی نیست که به تانک دشمن آزادی و دین، سنگ پرتاب می‌کند.

پس معلوم بدانید که قرآن راه نما به اشخاص نمی‌پردازد، کسی را بر دیگری برتر نمی‌گوید و به تعدد و تکرار توجه می‌دهد که دون خداوند جز آفریده‌ای نیست و مقامی ندارد، مگر به تقوی و اسلام و تزکیه و انفاق و پاکی و صلوة و رعایت حق دیگران، و اطاعت و پیروی و پرستش را خاص ذات باری می‌داند، در این مسئله میان فرشته و انسان و رسول و تابع تفاوتی قرار نمی‌دهد، چنان که اجابت درخواست‌ها را با مراجعه مستقیم به درگاه خود می‌سر می‌داند، کسی را واسطهٔ مرحم الهی نمی‌شناسد و شفاعت دون خویش را در جای علم و آگاهی وحدانی نمی‌گذارد و وجود شفیع را در آستان حساب رسی قیامت نفی می‌کند.

«آن کس از میان بشر که به او کتاب و فرمان و نبوت داده‌ایم، در اندازه‌ای نیست که بگوید به جای خداوند مرا بپرستید و انبیاء و فرشتگان را خدا بپندارید، این دعوت به کفر پس از قبول اسلام است». (آل عمران، ۷۹ و ۸۰) «به آنان که از روز حشر و حضور در پیشگاه الهی هراسان‌اند یاد آوری کن که تقوی پیشه کنند زیرا جز خداوند یاور و شفیی نخواهد بود». (انعام، ۵۱)

راستی که قرآن عدالت مطلق است و می‌توان گواهان بسیار از میان آیات احضار کرد تا بر عدل بی‌ارفاق و استثنا و خاصه شماری خداوند شهادت دهند. بندگان، از دیدگاه الهی، عناصری خام و ناآزموده و با طبیعت مستعد لغزش‌اند و پروردگار در مراتب متعدد توجه می‌دهد که غرض از رسالت و نبوت، کاستن از عیوب آدمیان و ارائهٔ آموزش است، مهربانانه راه بازگشت به حق را گشوده می‌گذارد و توبه را، به لفظ و به کردار، نافی انحرافات ناخواسته و از روی نادانی می‌داند، چنان که قبول نمی‌کند کسی پس از ایمان و علم و اعتقاد به اسلام، از راه درست برگردد، زیرا که او را فاسق و در ضلالت آگاهانه می‌داند و نه خطا کاری جاهل و مستحق ارفاق.

«از آن‌ها که پس از ایمان، منکر شدند و بر کفر خود افزودند، توبه قبول نمی‌شود و در زمرهٔ گم راهان قرار می‌گیرند». (آل عمران، ۹۰)

این تاکید الهی مبین آن است که در دیدگاه خداوند، قبول اسلام مندرج در قرآن، وصول به آگاهی مطلق است و بازگشت از این ایمان، انکار مغرضانه و کافرانۀ کلام خداست. پس مسلمان را راه نمایی جز قرآن نیست، اطاعت از فرامین مستقیم الهی باید که فرض او باشد و بداند که کتاب خدا سرشار از بیان دسیسه‌هایی است که عامل آن‌ها را یهودیان معرفی می‌کند تا آنجا که قرآن را به درجاتی می‌توان یک کتاب انذار و پرهیز از یهود و نصاری گرفت، چنان که سرانجام و پس از بارها دعوت به گفت‌وگو و مراجعه به اسناد پیشینیان و یاد آوری اشتراکات، آن‌گاه که زمینه‌های هدایت را در میان صاحبان پیشین کتاب منتفی می‌بیند و آن‌ها را دشمنی آگاه و غرض ورز و خبیث می‌یابد، سرانجام فرمان نهایی خداوند صادر می‌شود و یهود و نصاری را در زمرهٔ مشرکان نجس و ملزم به پرداخت جزیه قرار می‌دهد.



«ای ایمان آورندگان مشرکان نجس‌اند و بعد این سال به مسجد الحرام وارد نشوند... با اهل کتابی که به خدا و روز بازگشت ایمان نمی‌آورند، حرام خدا و رسول‌اش را قبول ندارند و دین حق را نمی‌پذیرند، ستیزه کنید، تا به مذلت جزیه دهند. یهود عزیز و نصاری عیسی را پسر خدا می‌دانند. این گفتار با سخن کافران پیشین برابر است. خدا جانشان را بستاند که ایجاد انحراف می‌کنند. رهبانان و احبار، دون خداوندی چون مسیح پسر مریم را به خدایی می‌گیرند و حال آنکه حکم شده بود فقط خداوند سبحان بی‌شریک را پرستند. چنان است که بخواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند». (توبه، ۳۲-۲۸). (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در یکشنبه دهم اردیبهشت ۱۳۸۵ و ساعت ۳: ۳۵

## ۱۳

به دشوار و طولانی‌ترین بخش این بررسی‌ها ورود می‌کنم و از خداوند استدعای عنایت و مدد دارم تا از عهده برآیم و آن، رسیدگی به مجموعه خطاب‌هایی است که در قرآن مبین در باب یهود و نصاری و اهل کتاب آمده است تا سیر و سلوک و سرانجام ستیز ناگزیری را دنبال کنم که پیامبر اسلام با دو دین بزرگ پیش از خود در مقابل داشته است. بررسی آیات مربوط به این سیر، جدای از شناخت بهتر تاریخ و مسائل و مراتب افت و خیز در روابط اجتماعی و عقیدتی صدر اسلام، از صادق‌ترین راه نمایانی است که ما را به نظم و ترتیب و تاریخ گذاری منطقی تری در موضوع نزول سوره‌ها و آیات الهی هدایت می‌کند و در نهایت با شناخت سیما و سایه اهل کتاب در قرآن کریم، به بنیان نحوه مقابله با ویرانگری‌های یهود و نصاری در آغاز طلوع اسلام ورود خواهیم کرد و با حصه‌ای از موزیانه و موثرترین اعمال آن‌ها، یعنی سند سازی معجول و مکتوب، در همان دوران حیات پیامبر خدا آشنا خواهیم شد. این بررسی، در آغاز، اندکی به هویت‌شناسی قوم یهود می‌پردازد و از زاویه تازه‌ای به ظهور یهودیت به عنوان یک قوم و نیز کهن‌ترین دین غیر زمینی در تاریخ تمدن انسان، می‌نگرد. زاویه‌ای که چندان فراخ نیست و کسان بسیاری از آن عبور نکرده‌اند.

«و به یاد آورید که از آل فرعون نجاتتان دادیم، که از او در فشار و عذاب بودید، پسرانتان را می‌کشتند و زنانتان را نگه می‌داشتند، و این آزمون بزرگ الهی بود. و دریا را شکافتیم تا نجات یابید و فرعونیان را غرق کردیم در حالی که خود نظاره می‌کردید». (بقره، ۴۹ و ۵۰)

این حکایت خروج آدمیانی از مصر، به رهبری موسی پیامبر خداست که مأمور نجات آن مردم از ستم فرعونیان شده بود. تاریخ نگار می‌پرسد این گروه، که به نشانه نحوه برخورد سیاسی و اجتماعی با آنان، ظاهراً قبطی و از بومیان و مردم مصر نبوده‌اند، تعلق به کدام قوم و پیش از رسالت موسی، چه دینی داشته‌اند؟ زیرا بی‌شک قبل از عرضه ده فرمان و نزول کتاب تورات، که در صحرا و پس از خروج از مصر انجام شده، نمی‌توان از یهودیت به عنوان یک دین و پیروان آن، چیزی گفت. به زبان ساده‌تر، **موسی یهودیان را از ستم فرعون نجات نداد**، بل گروهی را در خروج از مصر سرپرستی کرد که می‌باید بعدها با قبول آموزه‌های الهی در تورات و عمل به ده فرمان اولیه، یهودی شوند!

«و آن کتاب را به موسی دادیم تا راه نمای بنی اسرائیل شود که کمتر از مرا به کار سازی نگیرند». (اسراء، ۲)

پس ارائه و عرضه کتاب به موسی آغاز هدایت بنی اسرائیل به خدا پرستی است، که آیه می‌گوید دون خدا را به کار سازی می‌گرفته و به خدایی می‌پذیرفته‌اند. اما این بیان الهی، گرچه تلویحا به بت پرستی آن قوم، پیش از هدایت‌های تورات اشاره دارد، اما متضمن شناخت زبان، نژاد، تعلقات قومی این ستم دیدگان از فشار فرعون نمی‌شود. اگر چنان که یهودیان مرسوم کرده‌اند و مدعی می‌شوند،

آن‌ها را از نژاد و نسل ابراهیم و یعقوب بدانیم، خطای بزرگی مرتکب شده‌ایم، زیرا قرآن صادق، با شدت تمام، این انتساب را مردود می‌شمارد.

«ای اهل کتاب در باب ابراهیم جای مجادله نیست. مگر نمی‌اندیشید که تورات و انجیل پس از او نازل شده است؟ در چیزی مجادله می‌کنید که شما نمی‌دانید ولی خدا می‌داند. ابراهیم یهودی و نصرانی و مشرک نبود، مسلمانی پاک بود». (آل عمران، ۶۷-۶۵)

در همین آیه، صورت زنده‌ای از تبادل احتجاج و ادعا میان رسول خدا و خاخام‌ها و کشیشان شبه جزیره ثبت است و پرده را از مرحله‌ای در گفت‌وگوهای میان ادیان در زمان حیات رسول الله بر می‌کشد. در برابر این نص و تصریح و بیان بین خداوند در قرآن، هیچ مجمل و توسل دیگری به کار نمی‌آید. قرآن فصیح و مجید، با اندکی تند، انتساب و ارتباط ابراهیم به غیر مسلم را مردود می‌داند و از این نیز عبور می‌کند و خانواده و فرزندان و نوادگان و اخلاف ابراهیم را نیز مسلم و غیر یهود و غیر نصرانی می‌شناساند:

«و خانه را مکان امنی برای گرد آمدن مردم مقرر کردیم، مقام ابراهیم را محل نماز بدانید و از ابراهیم و اسماعیل عهد گرفتیم که این مکان را برای مردم محل و طواف کنندگان و سجده بران پاکیزه نگهدارند. و چون ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه را بالا بردند گفتند ای خدای دانا و شنوا از ما بپذیر». (بقره، ۱۲۵ به بعد)

در اینکه منظور خداوند در آیات فوق از ذکر «خانه» همان کعبه معروف و شناخته شده در شهر مکه است، تردیدی نداریم، زیرا که قرآن در این باره توضیح روشنی دارد:

«نخستین خانه برای مردم در مکه بنا شد، که مایه برکت و هدایت عالمیان است. در آنجا نشانه‌ها و مقام ابراهیم قرار دارد و هرکه بدان وارد شود در امان است. و خدا بر کسانی از مردم که استطاعت داشته باشند، حج این خانه را واجب کرده است». (آل عمران، ۹۵ و ۹۶)

معلوم است که رسالت ابراهیم نه فقط در مکه، بل طبیعتاً زمان درازی پیش از ظهور موسی و دین یهود صورت گرفته است، چنان که تعهد فرزندان و نوادگان ابراهیم بر بقای به اسلام، به دورانی است که هنوز دین یهود ظهور نکرده بود و اگر بنا بر روایات یهودیان در تورات‌های کنونی، به نحوی قبول کنیم که فرزندان ابراهیم بانی بنیان‌های یهودیت بوده‌اند، با چند ابهام و خلاف مواجهیم، نخست باید که آن قوم تحت ستم و شخص موسی را، از اخلاف مستقیم ابراهیم بدانیم، که کمترین مستند قرآنی ندارد و دوم اگر فرض را بر این امکان بگیریم، پس آن کسان از دنباله و پشت ابراهیم، که تعهد اجدادی خویش، به پذیرش ابدی اسلام را ندیده انگاشته‌اند، چنان که در بررسی‌های بعد خواهیم آورد، کافر شناخته می‌شوند و آخرین راه برای رفع این ابهامات، اینکه دین یهود مندرج در تورات

اولیه و نازل شده را، در هدایت‌ها و تکالیف و آموزه‌های انسانی، برابر و معادل اسلام بیانگاریم و گرچه چنین تاکیدی، نه چندان به وضوح، در قرآن مبین مسطور است، اما از آنکه یهودیان از تورات نازل شده چیزی باقی نگذارده‌اند، رسیدن به یقین مطلق در این باب، در مرحله کنونی ناممکن است. همین جا بگویم که تورات به معنای آن فرو فرستاده نخستین الهی، در پایان حیات موسای پیامبر بسته می‌شود و آن کتاب‌ها که در ذیل تورات آمده، چنان که از نام مولفین آن‌ها، ارمیا و اشعیا و دانیال و استر و غیره برمی‌آید، روایت‌هایی از تاریخ قوم یهود پس از درگذشت موسی است، که به وجه حیرت‌آوری منضبط، منطبق با یافته‌های نوین باستان‌شناسی در شرق میانه و قابل استناد است.

«ابراهیم به یعقوب و فرزندان‌اش وصیت کرد که خداوند دینی بر آنان مقرر کرده و گفت مبدا بمیرید و مسلمان نباشید. آیا شما به هنگام فوت یعقوب حاضر بودید که از فرزندان خود پرسید: پس از من که را خواهید پرستید؟ گفتند خدای تو و خدای نیاکان تو، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را به یکتایی خواهیم پرستید و تسلیم او خواهیم بود». (بقره، ۱۳۲ و ۱۳۳)

خداوند این سخنان اندکی به تلخی آمیخته را خطاب به یهودیان و نصاری می‌گوید که دین و باورهای خود به زمان طلوع اسلام را، ادامه یکتا پرستی ابراهیم معرفی کرده‌اند. در این آیات و آیات متعدد دیگر، قرآن این ادعا را مردود می‌داند و تنها مسلمانان را ادامه دهنده دین حنیف ابراهیم و مبلغ راستین یکتا پرستی مطلق می‌گوید. هنگامی که تاریخچه این مجادله بین صاحبان کتاب و پیامبر خدا را در این سلسله یادداشت‌ها به پایان بردم، آن‌گاه به نیکی معلوم خواهد شد که از آغاز، اصلیتین سبب اختلاف و ستیز میان مسلمانان و دیگر صاحبان کتاب، عمدتاً بر سر وحدانیت الهی بوده است و نه نحوه برگزاری مراسم و مناسک و چه گونگی عبادات و سبک ساختمان کنیسه و کلیسا و مسجد و غیر آن.

«مشرق و مغرب از آن خداست، پس به هر جانب رو کنید، به وجه خدا رو کرده‌اید که دانایی او بی‌منتهاست. و می‌گویند که او فرزندی گرفته است. سبحان الله! هرچه در زمین و آسمان است ملک اوست و فرمان او را می‌برد». (بقره، ۱۱۵، ۱۱۶)

همین دو آیه در اثبات این مطلب کافی است که خداوند گونه گونی مظاهر و مناسک دینی و حتی گردش در قبله را پایه نمی‌گیرد و دغدغه باری تعالی در باب اهل کتاب، چنان که در قرآن صدیق و کریم ضبط است و پس از این به تفصیل خواهد آمد، دور شدن یهود و نصاری از آموزه‌های اولیه و یکتا پرستانه تورات و انجیل و برگشت آنان به سوی دوآلیسم و تثلیث و شرک و کفر بوده است.

«به یاد آورید از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستند، به مادر و پدر و خویشان و بی‌پدران و ناداران نیکی کنند، با مردم زبان خوش به کار برند، نماز بگذارند و زکوت دهند، اما جز اندکی تابع نبودید و در زمره روی گردانان درآمدید.

(بقره، ۸۳) و از آنان که خود را نصرانی می‌گویند پیمان گرفتیم، اما حصه‌ای از اندرزهای ما را نادیده گرفتند». (مائده، ۱۴)

این همان دستورات اولیه‌ای است که اساس ادیان الهی بر آن قرار گرفته است: پرستش خدای یکتا و رعایت نظامات و الزامات زندگی جمعی، برابر با اصول همزیستی و همراهی و مشابه همانی است که قرآن متین، پیروان اسلام را بدان می‌خواند. خداوند در این آیات یادآور می‌شود که بنی اسرائیل و مسیحیان تابع کامل دستورات نبوده‌اند و تذکر می‌دهد که رسالت و بعثت پیامبر اکرم، اصلاح انحرافات آنان و ارائه دین کاملی است که نور هدایت نهایی را بر همگان بتاباند.

«ای اهل کتاب، رسول آمده است تا آنچه را از کتاب به نسیان سپرده‌اید و مخفی می‌کنید به یادتان آورد، از مطالب بسیاری در گذرد و از جانب خداوند کتابی روشنگر برایتان بیاورد، تا هرکس که طالب خشنودی خداوند است با تبعیت از آن از تاریکی بیرون آید و به بهشت و روشنایی و راه راست هدایت شود. (مائده، ۱۶) ای اهل کتاب پس از دورانی فترت، بر شما رسولی آمده است تا آگاه شوید و نگویید که هشدار و بشارت دهنده‌ای نبود. اینک آن هشدار و بشارت دهنده، و خداوند قادر مطلق است». (مائده، ۱۹)

در اینجا، خارج از مسیر موضوع، تذکر مطلب شگفت ندیده گرفته شده‌ای را ضرور می‌دانم که در بنیان‌شناسی ادیان، بر مبنای توسل به قرآن، نقش و ارزش عظیمی دارد و شهادت می‌دهد که در عین حال و از نظر خداوند، تورات و انجیل و قرآن یکی نیست، در معرفی آن‌ها زبان و وصف برابری به کار برده نمی‌شود و گرچه در پیشگاه مترجمین، بی‌توجه به اشارات دقیق قرآن، رعایت چنین تفاوتی به طور معمول ندیده گرفته شده و هر لغت «کتاب» را، شاید هم به عمد و برای خلط مبحث، «کتاب خدا» ترجمه کرده‌اند، اما این واقعیت هشدار دهنده و شگفتی است که قرآن هرگز و در هیچ صورتی، آنجا که مستقیم و غیر مستقیم، به تورات و انجیلی که در اختیار سرکردگان یهود و نصاری، به عهد حضور رسول خدا، اشاره می‌رود، عامدانه و به اصرار، آن کتاب‌ها را «آسمانی» نخوانده و با ترکیب لغوی «کتاب الله»، که به تکرار در باره قرآن به کار رفته، وصف نکرده است.

«به موسی کتابی داده‌ایم و تردید نکن که تکیه‌گاه هدایت بنی اسرائیل است. (سجده، ۲۳). به موسی مقام هدایت و به بنی اسرائیل کتابی به میراث سپردیم، که هدایت و تذکارتی برای صاحبان خرد است». (مومن، ۵۳ و ۵۴)

این بیان مستقیم، به آسمانی بودن و ارسال و نزول کتاب بر بنی اسرائیل، از جانب خداوند گواه است. مفهوم دیگر خطاب و کنایه‌هایی که خداوند در قرآن مجید در باره تورات و انجیل بعدی، یعنی آن کتابی که مورد استناد یهودیان و مسیحیان، در محاجه و مواجهه با قرآن و ماموریت رسول الله است، چشم و گوش اصحاب خرد را بر ظرافت‌های صادقانه قرآن در بیان و تبیین و تظاهر معلوم می‌کند و به ما می‌آموزد که با این متن کبیر و متین، برابر حدسیات و تمایلات انسانی خود برخورد نکنیم و اگر اراده ورود به گوشه‌ای از این اوقیانوس فصاحت و خردمندی و آموزه‌های ممتاز به آدمی را داریم، نخست نحوه غواصی و غوطه زنی در آب‌های ژرف این پهنه آرام را بیاموزیم تا ناخواسته و خواسته به مرداب تاویل و تصورات خام‌نژاد پرستانه کشیده نشویم.

«ندیدی بهره برندگان از کتاب را، که چون به قضاوت کتاب خدا خوانده شدند، گروهی از آنان سر باز زدند و نپذیرفتند. بدان سبب که می‌گفتند آتش دوزخ بر ما پایدار نیست و تکیه‌گاهشان افترا بی بود که بر دین خود بسته بودند». (آل عمران، ۲۳ و ۲۴)

این آیه نیز پرده از مرحله دیگری از مکالمات میان ادیان در زمان پیامبر را می‌گشاید و معلوم می‌کند که درجات و مراتب این گونه داد و ستدهای کلامی چه گونه پیش می‌رفته و از چه مراحل می‌گذشته است. نکته پس آموزنده آنجا نهفته است که می‌بینیم اصرار خداوند در عدم انتساب تورات و انجیل به بارگاه و بیان خویش، منحصر به زمانی است که سخن از تورات و انجیل مورد قبول یهودیان و مسیحیان در عهد طلوع اسلام در میان است، نه تورات و انجیل فرو فرستاده از آسمان، در زمان ظهور و عرضه ادیان یهود و نصاری.

«و چون رسولی از جانب خدا آمد که کتابشان هم گواهی می‌داد، گروهی از آنان کتاب خدا را، چنان که از آن بی‌خبر باشند، ندیده گرفتند». (بقره، ۱۰۰) ما تورات را نازل کردیم که در آن نور هدایت است و مرجع حکم انبیایی بود که به آن ایمان داشتند و احبار و ربی‌ها به حفظ کتاب خدا می‌کوشیدند و بر آن گواه بودند. بترسید و آیات الهی را نازل نفرشید که ندیده انگاران آیات نازل شده از جانب خدا در زمره کافران اند». (مائده، ۴۴)

پس واضح است که خداوند در قرآن مبین، تورات و انجیل را با دو نوع خطاب می‌خواند: «کتاب الله»، آن زمان که از متن نازل شده و نخستین آن‌ها سخن می‌رود و مجرد «کتاب»، بدون انتساب به بارگاه الهی، آن‌گاه که یهود و نصاری از تورات و انجیل در دست خویش به زمان رسالت و حیات پیامبر می‌گویند. این می‌رساند که تورات و انجیل زمان رسول الله، درست همانند آنچه امروز مورد قبول کنیسه و کلیساست، اعتبار آسمانی ندارد. چنان که در بررسی‌های بعد، و تنها به مدد راه نمایی‌های قرآن، معلوم خواهیم کرد که یهود و نصاری در کدام بخش‌های تورات و انجیل، به چه سبب و هدف و چه گونه دست برده‌اند و در هر مرحله عکس العمل قرآن در برابر سعی آنان در ایجاد انحراف در فهم تحولات مورد نیاز دوران و عصر چه بوده است؟

تذکر دهم که این مبحث مفصلی است مشغول تعارض با تلقیناتی که هزار سال است در قرآن کریم به دنبال ناسخ و منسوخ و تغییر و تبدیل می‌گردد و کسانی زمینه می‌سازند تا بگویند کتاب خدا مغشوش و متناقض است چنان که مدعی می‌شوند دستورات الهی در آموزه‌های ادیان یهود و نصاری و اسلام برابر نیست و دزدیده و زیر لب و حتی آشکارا زمزمه می‌کنند که خداوند بندگان خویش را به تفرقه و تقابل کشانده و ستیزه‌های دینی به راه انداخته است. بررسی من به جنگ مبانی و مسئولین این تبلیغات می‌رود تا معلوم شود که تورات و انجیل اولیه و قرآن مجید و شکوه‌مند، در خطوط اصلی، جز به کار هدایت یکسان بندگان نبوده است، چنان که در قرآن فصیح و امین دو تلقین و تکلیف مغایر وجود ندارد و چنین برداشتهایی را کسانی تدارک می‌بینند که قصد گم راه کردن آدمیان از مسیر مستقیم هدایت با منظور مبدل کردن آنان به اسباب بهره کشی دنیوی را دارند. پس به بازبینی

و شناسایی قومی برگردیم که به هدایت الهی از ستم فرعون مصر گریختند، در صحرای سینا به کتاب تورات و دین یهود دعوت شدند و اینک آنان را پیروان چنان یهودیتی می‌شناسیم که خداوند در قرآن منحرف شدگان از دستورات اولیه و اصلی تورات معرفی می‌کند. (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در یکشنبه هفدهم اردیبهشت ۱۳۸۵ و ساعت ۰:۳۰

## ۱۴

از بشارت‌ها و تحذیرها و توصیه‌ها و وعده‌ها و اخلاقیات و مناسک و مراتب ذکر و عبودیت و عبادت‌ها و بیان صفات الهی و قصص که بگذریم، قرآن قدرتمند به راستی یک کتاب گفت‌وگویی میان ادیان است. در آنجا مسیری ترسیم می‌شود که پیامبر اسلام، به راه نمایی خداوند منان، در مرحله نخست، با یاد آوری اشتراکات اعتقادی و به خصوص یکتا پرستی مندرج در کتاب‌های آسمانی و سپس ارجاع به تذکراتی ثبت شده در تورات و انجیل، که طلوع اسلام و ظهور پیامبری محمد نام را وعده داده بود، آن‌گاه پس از انتقال این جدل، به بیان تغییراتی که کاهنان مسیحی و رابی‌های یهود، برای رد منصب خاتم الانبیاء بودن پیامبر والا مرتبه و تردید در حقانیت اسلام و تاکید بر باورهای خود، در تورات و انجیل به وجود آورده بودند، سرانجام زمانی که صاحبان پیشین کتاب، در جریان این داد و ستد بیانی و بنیانی، ناگزیر و به اصرار و برای رد مطالب و آیات کتاب الله قرآن، خداوند را صاحب خانواده و فرزند و شریک شمردند و کار را به کفر مطلق و محض کشاندند، آن‌گاه فرمان الهی مبنی بر ورود صاحبان تورات و انجیل به سلک مشرکین صادر شد و در زمره پردازندگان جزیه قرار گرفتند.

اینک می‌خواهم با طی دوباره این مسیر گفتار در قرآن بزرگوار، نخست انحصاری بودن یکتا پرستی مطلق مسلمین را مسجل و سپس با تعقیب مراحل برخورد و رفتار و گفتار، میان مسلمین و دیگر صاحبان کتاب، معلوم کنم که با تفکیک و انتساب آسان آیات قرآن، به هریک از این مراحل، می‌توان تقدم و تاخر زمان نزول آیات را با دقتی ریاضی وار تعیین کرد و بالاخره تذکر دهم که اساس اقتباس رفتار اسلامی، که نزد خداوند تا حد اعتبار تقوی به رسمیت شناخته شود، راهی جز پیروی کامل و در تمام جهات از توصیه‌ها و سرمشق‌های آشکار و در پرده نگه داشته شده قرآن ندارد و هر سند و نقل و روایتی را که در زمره آموزش‌ها و باورها و سنن و تجارب و یادگارهای اسلامی در جای قرآن معرفی می‌کنند، دون کتاب خدا قرار می‌گیرد و در زمره لوازم دین داری نیست.

اما هنوز و پیش از ورود به این مبحث بسیار جذاب قرآنی، که نمایی از عالیترین برخوردهای آزاد منشانه نسبت به حقوق دیگران و حتی کسانی از اهل کتاب است، که از مرحله‌ای به بعد، آشکارا به شمایل دشمن مسلمین عمل کرده‌اند، باید بحث قبل را دنبال کنم که یافتن راهی برای اشراف به ویژگی‌های قومی بود، که بعدها یهودی خوانده شده‌اند.

بدون تعارف کشف هویت مردمی که به مدد الهی و با سرپرستی موسای پیامبر، از سرزمین مصر و ستم فرعونیان گریختند، بسی دشوار و در اجزایی شاید که هرگز ممکن نباشد. پیچیدگی عمومی و اولیه در این است که موسای پیامبر در آغاز ماموریت خویش و در دربار فرعون، به نام پیامبر دین یهود ظاهر نشده، فرعون را به پذیرش تورات نخوانده و رسالت او برای ابلاغ دین یهود و نزول تورات و فرمان‌های ده گانه بر او، امری است که پس از خروج از مصر حادث شده است. پس سؤال نخستین و اصلی در همین مرحله بروز می‌کند: مردمی که در مصر مورد ستم فرعون بوده‌اند، پیش از ظهور موسی، چه تعلق قومی و چه باور دینی و مذهبی داشته‌اند، به کدام دلیل مورد ستم ویژه فرعونیان قرار گرفته‌اند، چرا خداوند موسی را برای استقامت و هدایت آن قوم در همان مصر مامور



نکرد، ضرورت خروج آن‌ها از سرزمین مصر چه بود و چرا موسی، همانند عیسای پیامبر، که در برابر فتنهٔ خاخام‌ها و نظامیان روم، با پیروانی معدود، استقامت کرد، موظف نشد تا برابر دربار فرعون بایستد و سراسر مصر و سپس مردم دیگر را به دین یهود بخواند؟ در حال حاضر نه فقط برای این سؤالات اولیه دربارهٔ قومی که بعدها یهودی خوانده شدند، پاسخی وجود ندارد، بل اصولاً طرح این سؤال‌ها در دستور روز و روی می‌زکار محققان و دین‌شناسان قرار نداشته است.

به راستی دسترسی به این آگاهی، که به کدام ضرورت خداوند قومی را از جهان جدا می‌کند، برای هدایت آن‌ها پیامبری مخصوص می‌فرستد که فقط مأمور ابلاغ و تبلیغ یک قوم معین به هدایت‌های کتاب تورات است، از پیچیده‌ترین مدخل‌های مطالعات دین‌شناسی است. در سنت الهی و ارسال انبیاء و رسل و پیامبران صاحب کتاب، انحصاری که در باب قوم یهود رعایت شده، بی‌سابقه و اعجاب آور است، زیرا از جهات متفاوت و با دلایل متعدد معین می‌شود که مقصود خداوند از بعثت موسی و ارسال تورات، تدارک و تبلیغ یک دین عمومی و جهانی نیست که مسئول و مدعی هدایت تمام آدمیان باشد و از سراسر تورات استنباط می‌شود که موسای پیامبر برای راه نمایی و نجات قومی معین و نه تمام مصریان، از ستم فرعون و در مرحلهٔ بعد دعوت همان قوم به دستورات و آموزه‌های تورات است.

«ما به موسی مقام هدایت دادیم و کتابی را به بنی اسرائیل میراث سپردیم». (مومن، ۵۳)

تمام مطالب قرآن، در باب مسائل یهود و کتاب تورات، در قالب خطاب به بنی اسرائیل انجام می‌شود و نه چون انجیل و قرآن، با خطاب عام به آدمیان! ما در قرآن با حضور دیگر رسولان قومی، چون اقوام عاد و ثمود و لوط و هدایتگرانی چون نوح و یونس و صالح هم مواجهیم، اما تفاوت درجات آن‌ها با موسای پیامبر در ارسال کتاب است، که انبیاء پیش از او نداشته‌اند. این پدیده در نظام‌شناسی ادیان، به خصوص که هنوز هم یهودیت را یک اندیشهٔ قومی‌نژاد پرستانه می‌شناسیم که نه در کار اصلاح انسان، بل در اندیشهٔ به خدمت گرفتن دیگران، در جهت منافع یک قوم، بدون رعایت کمترین آموزه‌های الهی و حتی مناسبات مصطلح و قانونی در جوامع انسانی عمل می‌کند، بسیار قابل تأمل است. به گمان من اگر دانسته‌های امروز، دربارهٔ تأثیرات ضد تمدنی و آزمندانۀ آن قوم خارج شده از مصر، یعنی یهودیان کنونی را، در قضاوت تاریخی در باب ادیان دخالت دهیم، این فرض پذیرفتنی است که ذات باری تعالی با اشراف کامل به ماهیت و نهاد این گروه از مخلوقات خویش، آنان را با اقتداری معین، در مسیر روند طبیعی و سالم و صلح‌خواه زندگی آدمیان قرار داد تا با اخلال در تلاش موجه انسان، پروسهٔ اصلاح و تربیت آدمیان، در جریان مبارزهٔ دائم با این گروه‌نژاد پرست و توطئه‌گر کامل شود، که پیوسته موفقیت دیگران را شکست خود پنداشته‌اند و علیه مجامعی عمل کرده‌اند که بیرون از حیطهٔ اقتدار آنان به مراتبی از رشد می‌رسیده‌اند!

«و ما بنی اسرائیل را از فرعون زیاده خواه و از غذایی خوار کننده رهانیدیم. و آگاهانه بر جهانیان برتری دادیم و نشانه‌هایی که ابزار آزمایش آنان بود». (دخان، ۳۰ تا ۳۳)

اینک نیز تکرار همان داستان کهن را می‌شنویم: زمانی که می‌کوشم فصل کوتاهی از ماهیت رفتارهای یهودیان در شرق میانه کهن و اکنون را باز گویم، که به سعی دروغ پردازانه و جاعلانۀ یهود دگرگونه جلوه گرفته است، همان توطئه‌گری معهود یهود، با کثیف‌ترین ابزارها و از جمله افزودن دیوانه وار و مکرر بر حجم دروغ سازی‌های پیشین، از همان تریبون‌های رسوا شده، و با به خدمت گرفتن تمام عوامل نقاب دار و بی‌نقاب خود، از رواج و مذاقه در این سخنان ممانعت می‌کند! تا جایی که در زمان ما، هر انسان صاحب فرهنگ و تجربه آموخته از روند تمدن، نیک دریافته است که راه صلاح بشر و بازگشت به مدنیت ادیان، پرهیز از یهودیان و نفی روش‌های متعارف آن‌ها در عرصه‌های سیاست و فرهنگ و اقتصاد است، تجربه‌ای که برای بی‌بنیان نشان دادن، بر آن مارک «یهود ستیزی متعصبانه» می‌زنند. آنان هم که می‌کوشند یهودیت و صهیونیسم را دو مفهوم جدا از هم بدانند از یاد می‌برند که صهیونیسم یک ظهور جدید و بی‌پرده پوشی در اعمال همان اعمال کثیفی است که یهودیان در زمان‌های مختلف، به گونه‌های متفاوت، و در مراحل حتی به صورت مظلومین زمین، از کهن‌ترین زمان، نسبت به تمدن انسان، انجام داده‌اند و رفتار صهیونیستی از اجزاء و جلوه‌های یهودیت دور شده از تورات نخستین و پیوسته به تلمود، یعنی یهودیت موجود است.

«در آن کتاب به بنی اسرائیل خبر دادیم که از سر بزرگ انگاری و سرکشی، دو بار در زمین فساد عظیم خواهید کرد. در وعده نخست، گروهی از بندگان نیرومند خویش را، علیه شما برانگیختم تا حتی درون خانه‌هایتان رخنه کنند و وعده ما عملی شد. سپس آنان را عقب رانیدید و شما را به ازدیاد مال و فرزند مدد کردیم و بر نفرت شما افزودیم. نیکی و بدی به خود شما بر می‌گردد و چون نوبت دوم فرا رسید، کسانی را بر سرتان فرستادیم که چون بار اول به عبادتگاه‌هایتان درآیند و هرچه را می‌یابند معدوم کنند». (اسراء، ۴ تا ۷)

چه قدر این تصاویر با آن حوادثی تطبیق می‌کند که در دو بار حمله بزرگ آشوریان و بابلیان به اورشلیم و تخریب معابد سلیمان، به تایید تورات و تصدیق تاریخ، گذشته است. آنچه را مورخ از این آیات برداشت می‌کند کلیدی است در علت یابی هجوم تجمع‌های بزرگ بین النهرین، به یهودیان، که تاکنون سبب آن ناشناخته بود. چنان که این آیات گواهی می‌دهد، فساد یهودیان در زمین موجب اقدام به آن نزاع مکرری بوده است که مردم بین النهرین اجبارا و برای رفع فساد یهودیان انجام داده‌اند. آنچه را تاریخ از این نزاع‌ها مجسم می‌کند نشان می‌دهد که همسایگان اورشلیم، تنها راه توقف اعمال مفسدانۀ یهودیان در منطقه را تصرف و تخریب اورشلیم و تبعید عمومی مردم آن به دورترین نقطه، تا اعماق افغانستان دیده‌اند. این همان فساد است که مکررا یهودیان در زمین به راه انداخته‌اند و می‌اندازند که نابود سازی افتخارات دیرینه و مانده‌های ارزشمند تاریخی مردم مسلمان عراق و نسل کشی و حرمت شکنی انسان در فلسطین و افغانستان و عراق، در زمره آشکارترین آن‌هاست. مورخ معتقد است که برپایی تمام نزاع‌های زمین، از تجاوزات منجر به نزاع در بین النهرین و از قتل عام پوریم تا نابودی یونان و کشتار سرخ پوستان آمریکای شمالی و جنوبی

و آن حوادث خونین و غیر انسانی که در دو جنگ بین المللی و بزرگ اول و دوم گذشت و نیز هزاران آسیب دیگری که بر بدنه تمدن آدمی، در ۴۰۰ سال گذشته، به صورت هجوم خون خوارانه و غارتگرانه پول و پلیدی، بر آسیا و آفریقا و آمریکا وارد شده، با دخالت واضحی از توطئه گری‌های یهود و اثر انگشتی از آنان، قابل رد یابی روشن و بی معارض است.

«ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و پیامبرانی بر ایشان فرستادیم. هر پیامبری که با هواهای نفسانی آن‌ها همراه نمی‌شد، یا تکذیب می‌کردند و یا می‌کشتند».  
(مائده، ۷۰)

خداوند قومی را در برابر انسان قرار داده است که با پیامبر و کتاب هم اصلاح نشد، از می‌انشان مومنی یکتا پرست برنخاست، آدمی جز زیان از آنان ندید، تا به امروز که راه برون رفت از مصائب رمین، پرهیز از تشابه به آن هاست. آیا چنین قومی را، که بر موسای پیامبر نیز، که پیش چشمشان راه نیل را به مدد الهی بر آنان گشود، وفادار نماندند و در همان آغاز ورود به سینا، به پرستش گوساله بازگشتند، و خداوند تصریح دارد که پیامبر کثی و سرکشی دائم کرده‌اند، می‌توان پیشاپیش و در زمانی که در مصر و زیر تسلط و ستم فرعون بوده‌اند، یکتا پرست و پیرو خدای واحد دانست؟ (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در دوشنبه بیست و پنجم اردیبهشت ۱۳۸۵ و ساعت ۴:۰

## ۱۵

«همین که بنی اسرائیل را از دریا گذرانندیم، به قومی رسیدند که با بت‌های خود مشغول بودند، گفتند یا موسی برای ما نیز همانند این‌ها، بت‌هایی قرار بده. موسی گفت: عجب قوم نادانی هستید!» (اعراف، ۱۳۷)

با بیان این آیه، که گویاترین و کوتاه‌ترین معرف و مشخصه بنی اسرائیل، از زبان موسای پیامبر است، به مدخلی ورود می‌کنم، که گرچه از عمده مباحث قرآنی در گفت‌وگوی بین ادیان است، اما با افسوس و حیرت تمام، و با اصرار و ابرامی درک ناشدنی، مقدم بر این نوشته‌ها، ندیده‌ام که کسی قصد دخول به آن را کرده باشد.

پیش‌تر خواندیم که خداوند به دفعات و گاه با تندی، کوشش یهودیان و نصاری برای منسوب کردن خود به ابراهیم و اسحاق و اسماعیل و یعقوب و فرزندان و ذریه آن‌ها را مردود می‌داند. تکرر و تصریح آیات الهی در این قضیه، به میزانی کثیر و فصیح است، که از هیچ راه نمی‌توان اندک خدشه و تشکیک و اشکالی بر آن وارد آورد. در این باب و در آیات ۱۲۰ تا ۱۳۶ سوره بقره، گفت‌وگوی آشکاری است، که ضمن آن، ابراهیم و اسحاق و اسماعیل و یعقوب و فرزندان و نوادگان و ذریه آن‌ها از دین نصاری و یهود جدا می‌شوند، ولی تورات، با اصرار تمام، یهودیت را دین و میراث ابراهیم و اسحاق و یعقوب معرفی می‌کند! و از آنکه قوم مورد حمایت خداوند در مصر، پیوسته بنی اسرائیل خوانده شده، پس آن‌گاه رابی‌های جاعل، برای یکی کردن اسرائیل و یعقوب، و با تمسک به معنای لغوی اسرائیل، که در عبرانی «بر خدا پیروز شده» معنا داده‌اند، داستان مطلقاً کفرآمیزی در یکی شمردن اسرائیل و یعقوب ساخته‌اند، تا بدان وسیله خود را از بی‌هویتی بنیانی و الهی خلاص کنند.

**«یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می‌گرفت. و چون دید که بر وی غلبه نمی‌یابد، کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد. پس گفت: «مرا رها کن زیرا که فجر می‌شکافد». گفت: «تا مرا برکت ندهی، تو را رها نکنم». به وی گفت: «نام تو چیست؟» گفت: «یعقوب». گفت: «از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بل که اسرائیل، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و پیروز شدی». یعقوب از او سؤال کرد: «مرا از نام خود آگاه ساز». گفت: «چرا نام مرا می‌پرسی؟» و او را در آنجا برکت داد. و یعقوب آن مکان را فنئیل نامید و گفت: «زیرا خداوند را رو به رو دیدم و جانم رستگار شد». (عهد عتیق، پیدایش، فصل ۳۲، آیات ۲۵ تا ۳۱)**

این مطالب شرک آمیز ناباب درباره یعقوب و خداوند، با کمال تاسف مورد تایید مترجمین و مفسرین قرآن عظیم بوده است، تقریباً بدون استثنا، همه جا اشاره به اسرائیل در قرآن فصیح را، اشاره به یعقوب گفته، بدین ترتیب باور خود به افسانه‌های تورات و به خصوص افسانه مشرکانه کشتی گرفتن یعقوب و مکالمه او با خداوند و نام بخشی الهی به او را، با بی‌مسئولیتی تمام، به عنوان یک آگاهی قرآنی اعلام کرده‌اند!

«**یعقوب:** فرزند اسحاق، فرزند ابراهیم خلیل، ملقب به اسرائیل است. این نام عربی و از ریشهٔ عقب نیست، بل که عبری است. فرزندان اسرائیل را که همان عبرانیان یا قوم یهود باشند، بنی اسرائیل می‌نامند. **بنی اسرائیل همان اسباط دوازده گانه‌اند که زاد و رود دوازده فرزند یعقوب هستند و لذا یعقوب جد بنی اسرائیل است**» (!؟). (بهاء الدین خرم شاهی، دانشنامهٔ قرآن، ذیل واژهٔ یعقوب)

ملاحظه کنید این قرآن پژوه مسلمان، چه گونه با آیات صریح قرآن، در رد انتساب یعقوب به یهود و نصاری، درافتاده و چه گونه علی رغم اعلام مکرر کلام خدا، تبلیغ می‌کند که اسباط ۱۲ گانهٔ یهود از زاد و رود یعقوب‌اند و یعقوب را جد بنی اسرائیل می‌شناساند! چه طور ممکن است که یک قرآن پژوه، قرآن را نخوانده باشد، از حکم‌های صریح آن بی‌خبر باشد تا در این گونه موارد، لااقل یادآوری کند که چنین ادعایی را بر مبنای مطالب تورات و نه قرآن آورده است!!! او اربابۀ قرآن پژوهی این چنینی را، در اینجا هم متوقف نمی‌بیند و چنان می‌تازد که در ترجمهٔ قرآن‌اش، از جمله در آیات ۹۳ سورهٔ آل عمران و ۵۸ سورهٔ مریم، در برابر نام اسرائیل، (= یعقوب) گذارده است!!!

اینگونه مترجمین با سهل انگاری و اختلاط و امتزاج اطلاعات عرضه شده در تورات، با منظوره‌های الهی در قرآن، به نظر می‌رسد که ندانند قرآن فصیح، به دفعات و در آیات مکرر، یعقوب پیامبر را به نام خوانده و اندک نشانه‌ای مویذ افسانهٔ تورات در باب یعقوب، در قرآن فخریم نیافته‌ایم، پس جای تامل و پرسش بسیار است که چرا بسیاری از مترجمین قرآن، در موضوع تکرار نام اسرائیل در آن کتاب کامل، این گونه توراتی اندیشیده‌اند و چرا مترجم توانایی چون آقای آیتی نیز، در عنوان سورهٔ اسراء می‌آورد: «سورهٔ بنی اسرائیل، فرزندان یعقوب»!!!! و در مکان‌های چند دیگری، همین برداشت را به صور گوناگون، تایید و تکرار می‌کند!؟

«**بگو به خداوند و اوامری که بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او و بر موسی و عیسی و دیگر پیامبران نازل کرده، بدون تفکیک و ترجیح یکی بر دیگری، ایمان آورده و تسلیم او هستیم.**» (آل عمران، ۸۴)

بدین ترتیب خداوند یعقوب را در میان پیامبران و برگزیدگان الهی به نام می‌خواند که خطایی سخت مکرر و در سراسر قرآن مکرم پراکنده است. می‌پرسم با وجود چنین محکماتی که یعقوب در تمام متن قرآن به نام شناخته شدهٔ خود خوانده می‌شود، آیا چه گونه و از چه بابت روا داشته‌اند که در این باب داده‌های تورات را به باورهای قرآن منتقل و با آن مخلوط کنند؟! اما اینک جای این گونه پرسش‌ها و ده‌ها نظیر آن نیست، باید در قرآن کریم و فصیح، آن‌گاه که قبول نداریم و نمی‌توانیم بپذیریم که قرآن مبین نیز، همانند تورات، یعقوب و اسرائیل را یکی گرفته باشد، به دنبال اسرائیل بگردیم، زیرا بدون اشراف به موقعیت و ماهیت نامی که قوم مورد حمایت خداوند در مصر بدان منتسب است، قادر نخواهیم بود در مبانی یهودیت کنونی ورود کنیم و نگفته پیداست که همانند گذشته، تنها متن مورد پذیرش و اعتنای ما، در این گفت‌وگوی از ادیان الهی، به دلایل مفصل و متعددی که پس از این عرضه خواهم کرد، قرآن مجید است و بس!

«ما به تو، چنان که به نوح و پیامبران پس از او، به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و وابستگان به آنها و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان، وحی کردیم و به داود زبور دادیم. (نساء، ۱۶۳) و به او (به ابراهیم) اسحاق و یعقوب را بخشیدیم که هدایت شده بودند و نوح که از قبل هدایت شده بود و نیز فرزندان او، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را. چنین جزا می‌دهیم به نیکوکاران. و زکریا و یحیی و عیسی که تماما از صالحین بودند و اسماعیل و الیاس و یونس و لوط که همگی را بر جهانیان برتری دادیم». (انعام، ۸۴ تا ۸۶)

گرچه در این آیات، فهرستی از برجسته‌ترین رسولان الهی، از نوح تا داود و عیسی ذکر می‌شود و در آیات دیگری نام ادريس و ذوالکفل و ذوالنون نیز مضبوط است، اما در میان آنها اسم اسرائیل را نمی‌بینیم و بدانید که قرآن کریم، به جز یک استثنای نیمه آشکار، هرگز اسرائیل نامی را به پیامبری نخوانده است، که بدان خواهیم رسید، اما اینک فرصت را فراهم می‌بینم، به دلیلی که در زیر می‌آید، به زبور داود توجه دهم، که یک اسم جمع است و نخست عنوان کنم که نمی‌توانیم زبور را با قاطعیت تمام کتاب الهی بنامیم، زیرا نه فقط قید کتاب بر زبور در قرآن بسیط نیست، بل خداوند در مراتب متعدد، از جمله در بخشش «کوثر» به پیامبر والا مقام، واژگانی به کار برده است که به گمان من، همانند ده‌ها و ده‌ها مورد دیگر، چنان که بحث آن گذشت، واژگانی از دائرة المعارف آسمانی است. ما در کتاب خدا به سه اشاره بر زبور بر می‌خوریم: در آیه بالا، در آیه ۵۵ سوره اسراء، که متضمن قید درجات برتری پیامبران و فخامت یکی بر دیگری در نزد خداوند است و در آن داود، تلویحا به سبب دریافت زبور برتر شمرده شده و بالاخره در آیه ۱۰۵ سوره انبیاء، که از جمله شامل تاکید خدا بر وراثت نهایی صالحین بر زمین است.

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (۱۰۵) به درستی که در زبور، پس از ذکر، قید شده است که زمین را به میراث بندگان صالح خواهیم سپرد». (انبیاء، ۱۰۵)

در قرآن مبارک و متین، بیش از ۲۵۰ بار، لغت ذکر با معانی یاد و یاد خداوند و هشدار دادن و توجه به امری معین و اشاره‌ای عمومی به آموزه‌های آسمانی، آمده است، ولی استثنائاً در این آیه، با حیرتی به پهنای آسمان، می‌خوانیم که تمام مترجمین، معنای لغت «ذکر» را «تورات» گفته‌اند، تا زبور را مکملی بر آن کتاب شمرده باشند!!! حال آنکه خداوند از کاربرد لغت کتاب برای زبور، از آن دست که بارها درباره تورات و انجیل و قرآن به کار رفته، پرهیز کرده و چنان که در پیش آوردم، نه فقط هنوز نتوانسته‌ایم با دقت و یقین لازم، معنای کاملی برای کتاب و کتابت درقرآن کریم فراهم کنیم، بل در اینجا نیز منظور خداوند را از ذکر لغت زبور نمی‌دانیم. چنان که در این آیه آشکارا، «کتبنا» با مفهوم نوشتن نیست، اما اگر کتبنا را نوشتن هم گمان کنیم محملی بر این ادعا نخواهد شد که «ذکر» را تورات بدانیم، پس این تسلسل مسامحه کارانه از کجا و به کدام قصد آغاز شده است که هنوز هم لغت «ذکر» را در این آیه «تورات» معنا می‌کنند!!! در جست‌وجوی مکتوبات

منتسب به دادود به تورات می‌رسیم که از مجموع ۱۵۰ مزامیر، ۶۷ سرود و دعا و مزمور را از داود می‌داند. مجموعه‌ای که بدون تردید تاریخ تدوین آن نامعین و بل متاخر است، زیرا مطالب متنوعی از دوران‌های مختلف تاریخ قوم یهود را شامل می‌شود و برای نمونه به «سرود تبعیدیان» در باب اسارت یهودیان در بابل گوش کنید که از نظر غنای بیان و تصاویر تاریخ، نخبه است:

«کنار نهرهای بابل نشستیم و چون صهیون را به یاد آوردیم، گریستیم. بربط‌های خود را بر درختان بید کنار آب آویختیم، زیرا به اسیری برندگان و تاراج کنندگان، از ما ترانه می‌خواستند که: «یکی از سرودهای صهیون را برای ما بخوانید!» چه گونه سرود خداوند را در زمین بیگانه بخوانیم؟ اگر تو را ای اورشلیم فراموش کنم پس دست راست‌ام مرا فراموش کند، اگر تو را به یاد نیآورم، پس زبان به کام‌ام بچسبد. ای دختر بابل که خراب خواهی شد، خوشا به حال آنکه تو را جزا دهد، از آن دست که تو بر ما روا داشتی، خوشا به حال اطفال تو را بگیرد و بر صخره‌ها بکوبد».

همین دو جمله پایانی، شهادت می‌دهد که این یک سرود یهودی است و به سبب مضمون و زمان، طبیعی می‌نماید که تورات آن را سرود داود نداند، اما ادعیه و سرودها و مزامیر منتسب به داود نیز، حتی در موضوع جنگ، چنان که در «سرود طلب کمک» می‌خوانیم، در غنای زبان و روانی و لطافت بیان و نیز خشونت رفتار، از همین روال برخوردار است.

«ای خدا، من قوی دلام، می‌سرایم و می‌خوانم، ای عود و بربط، همراه من در سحرگاه بیدار شوید. ای خدا جلال تو بر زمین و بر آسمان‌ها متعالی باد! خدا در قدوس خود مقرر کرده است، پس نشاط خواهم کرد. شکیم را دوپاره می‌کنم و از وادی سکوت می‌گذرم، جلعاد و منسی از آن من خواهد شد. افرایم سر من و موآب ظرف شست و شوی من است. نعلین خود را بر ادم خواهم راند و بر فلسطین سلطنت خواهم کرد. کیست تا مرا به ادم و حصین در آورد، جز توای خدا که مرا ترک کرده‌ای و با لشکریان من همراه نمی‌شوی؟ مرا در کارزار کمک کن، که امداد آدمیان باطل است».

در این سرود توسل داود بر خدای یهود، از باب تصرف دارایی و سرزمین‌های دیگران است، چنان که نفرین‌های خاص قوم یهود را نیز، در سرود دیگری از داود می‌خوانیم:

«خاموش مباش، ای خدای تسبیح من، زیرا به کینه و فریب و دروغ با من سخن می‌گویند، در جای محبت با من می‌جنگند و در جواب دعا، دغل می‌کنند. مرد شیریری را بر او بگمار و از محکمه خطاکار بیرون آور، عمر او را کوتاه کن و مقام‌اش را به دیگری ببخش، فرزندان‌اش یتیم و زن‌اش بیوه شوند، تا گدایی کنند و در خرابه‌ها قوت بجویند. طلب کار اموال‌اش را تاراج کند و یتیمان‌اش رنگ مهربانی را نبینند، خدا گناه پدر و مادرش را نبخشد. لعنت چون ردایی بر تن، چون آب در

شکم و چون چربی در استخوان‌اش بگردد. اما ای یهوه، مرا به رحمت خود بنواز، که فقیرم، چون سایه از زمین برچیده و چون ملخ رانده می‌شوم...»

آیا می‌سراسر است، این نشان آشکار فرهنگ بی‌رحمی و خشم و خشونت و نفرین و نفی یهود را، که تماماً بیان منویات شخصی داود است، همان زیوری بدانیم که خداوند در قرآن سلیم و متین به داود واگذار کرده و اگر این مزامیر مختصر، مکمل چیزی نیست، پس چه گونه و چرا «ذکر» را «تورات» معنا می‌کنند؟!!

باری، به شناسایی اسراییل در اشارات قرآن عظیم باز گردم. تا شاید سرانجام معلوم ما شود که آن قوم هدایت شده از سوی خداوند به بیرون از خاک مصر، پیش از نزول تورات و هدایت‌های ده فرمان چه آیینی داشته‌اند، کدام خدا را می‌پرستیده‌اند و از آنکه در تمام خطاب‌ها «بنی اسراییل» نام گرفته‌اند، پس «اسراییل» در قرآن کامل چه کسی است و در نزد خداوند چه مقامی دارد؟

«ای بنی اسراییل شما را از جنگ دشمنان رهانیدیم، و وعده گذاردیم با شما در جانب طور ایمن و بر شما من و سلوی را فرستادیم. بخورید از طعام‌های پاکیزه‌ای که نصیب شما کردیم، طغیان نکنید و خشم مرا بر خود حلال و روا مدارید.» (طه، ۲۰)

خطاب الهی بر آن قوم را، که از همان نخست با تذکر و اتمام حجت همراه است، با نام بنی اسراییل می‌خوانیم. در اینجا نیز، چنان که پیش‌تر شرح آن آمد، با چند واژه از دائرة المعارف آسمانی آشنا می‌شویم: «طور ایمن»، «من» و «سلوی». شاید کسانی کنایه کنند که چنین مراجعاتی به لغات قرآن را چه نیاز و نتیجه‌ای است؟ کمترین حاصل آن، اثبات اصالت و الهی و آسمانی بودن کتاب خداست که ساده‌تر از این ممکن نیست.

«موسی گفت ای فرعون من رسولی از جانب خداوند عالمیانم. با نشانه‌هایی آمده‌ام و از قول او جز به راستی نمی‌گویم. پس بنی اسراییل را با من روانه کن.» (اعراف، ۱۰۵ و ۱۰۶)

در این آیات، موسی نیز قومی را که به نجات آن‌ها از ستم فرعونیان مامور شده، بنی اسراییل می‌خواند و فرعون را دعوت می‌کند تا بنا بر فرمان الهی اختیار آن قوم را به دست او بسپارد.

«و چون بر آن‌ها آن وقایع خوار کننده حادث شد، گفتند ای موسی خدایی را که با تو عهد بسته بخوان که اگر این مذلت را از ما دور کند، به او ایمان خواهیم آورد و بنی اسراییل را با تو روانه خواهیم کرد.» (اعراف، ۱۳۴)

این هم شناسایی فرعون از آن قوم و باز هم با همان نام «بنی اسراییل»، اینک در چرخه‌ی دوری در موضوع شناخت «اسراییل»، یعنی کسی که مردم قوم بعدها یهود شده، نام نخستین خود را از انتساب به او برداشته‌اند، در گردشیم و آنچه از «اسراییل» می‌دانیم تنها در این حد است که یهودیان



او را همان یعقوب می‌شناسند و قرآن قویم، با قیدی موکد، این شناسایی را رد می‌کند و چندان که در اختیار دارم، نخوانده‌ام که جایی کسی به دنبال آشنایی و معرفی اسرائیل رفته باشد، و بر من عجیب و سخت آمد که در آخرین متن ضخیم و دو جلدی، اما نیم بند و آبکی منتشره به فارسی، که در باب اشتراکات قرآن و کتاب مقدس، از خانم دنیز ماسون خواندم، گرچه باب مفصلی در معرفی پیامبران پیش از طلوع اسلام داشت، اما در آن نه فقط اسرائیل را در زمره پیامبران نگفته بود، بل نامی نیز از او دیده نمی‌شد!!! (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در سه شنبه دوم خرداد ۱۳۸۵ و ساعت ۱۷:۳۰

## ۱۶

تا اظهار نظر نهایی در باره ذکر نام اسرائیل در قرآن مجید، هنوز ناگفته‌هایی در پیش است، که استحکام توأم با ظرافت بیان قرآن را نشان می‌دهد و معلوم می‌کند که در کتاب خدا برای کاربرد هر لغت و مقصد و منظور، چه وسواس آشکار و پنهانی به کار رفته و چه گونه می‌توان با دنبال کردن این ریزه کاری‌های سخن الهی، باب‌های به نظر مسدودی را بر خود گشود و از عجیب‌ترین آن‌ها خطاب‌هایی است که قرآن مبین در نامیدن قومی به کار برده است، که امروز یهودیان شناسایی می‌کنیم:

«ای بنی اسرائیل به یاد آورید نعمت‌هایی را که از آن برخوردار شدید، به عهده‌ی که با من بسته‌اید وفا کنید، تا به عهده‌ی که با شما بسته‌ام وفا کنم. از من بترسید، به این فرو فرستاده که تایید می‌کند فرو فرستاده‌ای را که با شماست، ایمان بیاورید، نخستین منکر آن نباشید، به بهای نازل نفروشید، بترسید، بر حق لباس باطل نپوشانید و حقیقتی را که بر آن آگاهید، کتمان نکنید». (بقره، ۴۰ تا ۴۲)

قرآن عظیم، قریب چهل بار، گروهی را که بعداً یهودی می‌خواند، آن هم در مواردی که اراده اشاره به گذشته، تذکر و تهدید و اتمام حجت و یادآوری نزول نعمت و حکمت و کتاب و بیان خلاف و قدر ناشناسی و بت پرستی و کلاشی و دست کاری در احکام الهی و سرکشی و سرزنش آنان را داشته، «بنی اسرائیل» نامیده است. در این خطاب‌ها هرگز به موردی بر نمی‌خوریم که خداوند بنی اسرائیل را با زبان معمول و بدون عتاب بخواند و آیه‌ای نداریم که متضمن ذکر امید و انتظار اطاعت و اصلاحی از بنی اسرائیل باشد! چندان که به نظر می‌رسد عنوان بنی اسرائیل در کتاب خدا، نوعی نام گذاری توأم با مفاهیم حقارت، ضعف، اصلاح ناپذیری، آشوب آفرینی، زیاده خواهی و شیطنت بوده است. در این آیات خداوند منزلتی برای بنی اسرائیل قائل نیست و جای بسی تامل است که قرآن قدرتمند، از آغاز، نگاه خداوند به قومی را که در کار رهاندن آنان از ستم سرکشان و فرعونیان است، بی‌مقدار قلمداد می‌کند و تا ظهور موسای پیامبر پیرو رسولی خاص نمی‌داند.

«ای بنی اسرائیل، یاد کنید نعمت‌ها و جایگاه برتری را که در میان جهانیان به شما بخشیدم، بترسید از روزی که کسی آن دیگری را به چیزی نگیرد، شفاعتی را نپذیرند، جای گزینی قبول نشود و یاری کننده‌ای نباشد (بقره، ۴۷ و ۴۸). از نشانه‌های روشنگری که به بنی اسرائیل عطا کردیم، بپرس. هرکس نعم الهی را دگرگون کند، بداند که کیفر خداوند سخت است. (بقره، ۲۱۱). و بدین ترتیب بر بنی اسرائیل مقرر کردیم که اگر کسی را نه به سبب کشتن دیگری و یا ارتکاب فساد در زمین، به قتل رسانند، چنان است که همه را بکشند و اگر زندگی بخشند چنان است که بر همگان زندگی بخشند و پیامبرانی بر آن‌ها مبعوث شد که نشانه‌های آشکاری به همراه داشتند و با این همه بسیاری از آن‌ها در زمین از حد خود خارج شدند». (مائده، ۳۲).

این حقیقت است که آیات قرآن، بنی اسرائیل را به عنوان گروندگان به ایمان الهی و یا صاحبان معتقدات یکتا پرستانه و آسمانی نشناخته و اگر کتاب خدا را بکاویم، به بیانی بر نخواهیم خورد که در آن یاد بنی اسرائیل به نیکویی گذشته باشد. چنان که آرام‌ترین آیات الهی درباره آن‌ها، ابتدا به شرح بخشش نعمات و بلافاصله و به دنبال، از ناسپاسی بنی اسرائیل می‌گوید، که تمام عنایت‌ها و هدایت‌ها را ندیده گرفته‌اند!

«خدا با بنی اسرائیل پیمان بست، بر آن‌ها دوازده سرپرست گمارد و گفت من همراه شما خواهم بود و اگر نماز بخوانید و زکات ادا کنید، به رسولان من ایمان آورید، یاریشان کنید و به خدا قرض الحسنه دهید، بدی‌ها را از شما دور می‌کنم و به بهشتی داخل می‌شوید که در آن جوی‌ها جاری است. از این پس اگر کسی ناسپاسی و کفر کند، به راه خطا افتاده است. **پس همان‌ها پیمان‌هایشان را شکستند، کلمات را تغییر دادند، لعنتشان کردیم و قلب‌هایشان سخت شد.**» (مائده، ۱۲ و ۱۳)

آن دسته از آیات قرآن، که با خطاب بنی اسرائیل توأم است، یا شرح احوال و قصه نجات آن‌ها است که در مواردی چند یاد آوری می‌شود و یا گفتار اندر خیانت به رسولان، قتل و آزار دیگران، بد عهدی و آسیب رسانی آن‌ها به مسیح، دامن زدن به اختلافات قومی در میان اسباط خود، ارتکاب جعل و ناسپاسی نسبت به نعم الهی و حواله کردن عاقبت آن‌ها به روز جزای الهی است. در مجموع اشارات به قوم بنی اسرائیل در قرآن، متوجه مردمی منزوی و بی‌اقتدار است، که به هر مهلت و بهانه، چرخشی در رفتار و اعتقادات و اعمال آنان پدید می‌آید و خطاب خداوند به آن‌ها با خفیف انگاری و کوچک شماری و بی‌اعتمادی آشکاری توأم است.

«خداوند به عیسی بن مریم گفت به یاد آور نعمتی را که به تو و مادرت دادیم و به یاری روح القدس با مردم از گهواره تا بزرگی سخن گفتی و به تو کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختیم و از گل پرنده‌ای ساختی که به اجازه الهی با دمیدن در آن به پرواز در آمد و به اذن من کور و برص گرفته را شفا دادی و مرده را زنده کردی و چون بر بنی اسرائیل با این نشانه‌ها ظهور کردی نگذاشتم که بر تو آسیب رسانند می‌گفتند که ما باور نداریم و این‌ها همه جز جادویی آشکار نیست.» (مائده، ۱۱۰)

همین ادبیات خوارکننده درباره بنی اسرائیل، آن‌گاه که شرحی در باب آن‌ها، ولی بدون ذکر عنوان بنی اسرائیل در قرآن کریم آمده نیز، رعایت شده و در گفت‌وگوی الهی از قوم نجات داده شده از خاک مصر و از ستم فرعونیان، ذره‌ای احتمال تصحیح در موضوع رفتار و باور آن قوم دیده نمی‌شود.

«گفتند یا موسی ما تحمل یک طعام واحد را نداریم، از خدایت بخواه تا به ما خوراک‌هایی برساند که از زمین می‌روید: سبزی، خیار، سیر، عدس، و پیاز. موسی گفت: بهتر را با بدتر معاوضه می‌کنید؟ به مصر بازگردید که در آنجا خواست‌هایتان

برآورده می‌شود! پس خشم خدا و بی‌چارگی و مذلت بر آنان مقرر شد، چرا که نشانه‌های الهی را منکر شدند، پیامبرانشان را به ناحق کشتند، نافرمانی کردند و به سلک متجاوزین درآمدند (بقره، ۶۱). موسی با ادله‌ای روشن نزد شما آمد، اما پس از او گوساله پرستی را انتخاب کردید. و شما در ظلمت‌اید. با شما پیمان بستم، طور را فراز سرتان افراشتم، آنچه را برایتان قرار داده‌ام بگیریید و حرف شنوی کنید. گفتند می‌شنویم ولی رد می‌کنیم. کفر موجب علاقه‌آنان به پرستش گوساله می‌شد». (بقره، ۹۲ و ۹۳)

این الگو و تیپ ثابت مکالمه‌ خداوند با قوم بیرون فرستاده شده از مصر است، که محقق را در ارائه نظر پیش‌راسخ‌تر می‌کند که مدد الهی برای خروج این قوم از انزوا و گسیل آن‌ها به مهد کهن تمدن بشر، یعنی منطقه شرق میانه، از ارکان تربیت و تمدن و از اجزاء و ابزارهای آموزشی آدمی در پرهیز از شبیه شدن به بنی اسرائیل است! محقق در عین حال برای اشاره به پیامبر کشی ناحق این قوم، که به دفعات در زمره نادانی‌ها و گناهان بنی اسرائیل در قرآن مبین ذکر شده، از آنجا که خداوند پیامبری جز موسی بر امر نجات آن‌ها نگماشته، توضیح روشنی جز این ندارد که سؤال کند: آیا بنی اسرائیل سرانجام موسای پیامبر را به قتل رسانده‌اند و یا این، اشاره‌ای به شرکت قوم بنی اسرائیل در قتل عیسی مسیح است؟! در عین حال آیات فوق آسمانی بودن مائده «من و سلوی» را محرز می‌کند، زیرا بنی اسرائیل از موسی خوراک‌های زمینی می‌طلبند که به خوردن آن‌ها معتاد بوده‌اند! باری، گذشته از خطاب بنی اسرائیل، خداوند در قرآن قویم، در موارد معدودی، بنی اسرائیل را با نام یهود نیز می‌خواند که محتوای دیگری دارد و متضمن رعایت‌هایی است که در خطاب‌های بنی اسرائیل منظور نبوده و دیده نشده است. در این نام‌گذاری نوین، هرگز به تاریخ و پیشینه بنی اسرائیل رجوع نمی‌شود، از بیان و تذکر عنایات نخستین الهی نسبت به آنان نشانی نیست و هرچند در اینجا هم غالباً مسلمین و پیامبر از نزدیکی با آنان نهی می‌شوند و در مجموع یهودیان نیز، همانند بنی اسرائیل مورد غضب و سرزنش خداوندند، اما با عنوان رقیب سیاسی و آیینی به آن‌ها نگاه می‌شود که در حد خطاب و گفت و شنود و مباحثه و مبادله‌اند، و از آن حقارت و بی‌هویتی که در بیان الهی نسبت به بنی اسرائیل وجود داشت، نشان روشنی نمی‌بینیم.

«و یهود می‌گویند که نصاری را نباید به چیزی گرفت و نصاری می‌گویند که یهود را نباید به چیزی گرفت و هر دو هم کتاب الهی را می‌خوانند چنان که بی‌خبران نیز همین سخن را تکرار می‌کنند. خداوند در باب این اختلافات و ادعاها در قیامت میان آن‌ها داوری خواهد کرد (بقره، ۱۱۳). یهود و نصاری از تو خشنود نمی‌شوند مگر زمانی که به آن‌ها پیوندی. بگو هدایت از جانب پروردگار است و اگر پس از آگاهی به خواسته‌های آن‌ها گردن‌گذاری، از جانب خدا مدد نخواهی شد». (بقره، ۱۲۰)

ملاحظه می‌کنید که از آن خطاب‌های ذلت‌آمیز، که قرآن عظیم در باب بنی اسرائیل به کار می‌برد، در اینجا خبری نیست. اینک با نیرویی رو به روییم که همزمان با پیامبر، در محیط رشد اسلام

عرض اندام و قدرت نمایی می کند. این ها آن بهانه گیران همراه موسی نیستند که برای آب و نان و تنوع غذایی و نبودن بت برای پرستش و میل به همراهی با موسی برای دیدار با خدا و ناپختگی های دیگری که خاص بی ایمانان و به یقین نرسیدگان است، بهانه گیری کنند، کار را به گوساله سازی برسانند و به یکدیگر نیز رحم نکنند. در آیات با خطاب یهود، با مومنین به دین مشخصی رو به روییم که خداوند بر آن نام «یهود» نهاده و با تمام توان از باورها و حق قدمت خود در دریافت پیامبر آسمانی ستیزه می کنند و به هر امکان و توسل و توطئه ای متوسل اند تا پیامبر و دین جدید و باور دارندگان به آن را از پیش پای و مقابل خویش بردارند. این ها به شگرد و شیوه یک جمع هماهنگ و به بلوغ رسیده و حتی با فرهنگ عمل می کنند و پس از این با تلاش آنان آشنا می شویم که چه طور برای از میدان به در بردن پیامبر، به شگردهایی دست می زنند که حاصل و برآیند تجارب دوران دراز ادامه حیات باورمند و خرد آموخته خود در منطقه و در میان ملت های مختلف است، تا آنجا که خداوند به مومنین هشدار می دهد که از همصحبتی با آنان پرهیز کنند.

«ای ایمان آورندگان، یهود و نصاری را به دوستی نگیرید که یکی همانند آن دیگری است. و اگر به آن ها نزدیک شوید پس در زمره ایشان خواهید شد. و خداوند ستم کاران را به حال خود می گذارد.» (مائده، ۵۱)

این آیه، در عین حال، از قدرت نفوذ کلام و شاید هم توانایی های دیگر و هماهنگ یهود و نصاری در زمان طلوع اسلام و ظهور پیامبر خبر می دهد، تا آنجا که خداوند مومنین ناپخته و نو پا را از همکلامی با آنان برحذر می دارد. ما از سبب نام گذاری «یهود» بر قومی که پیش از آن در قرآن محیط، بنی اسرائیل خطاب می شدند، بی خبریم و شاید که تا مدت ها نیز در این بی خبری باقی بمانیم، و عجیب تر اینکه تورات، دینی به نام یهودیت را نام نمی برد و به رسمیت نمی شناسد. یهودا در تورات نام شخص است، ترکیبی از چند سبط است، سرزمینی است و نام یکی از فرزندان یعقوب نیز گفته اند، چنان که مسیحیان نیز، «یهودا» و نه یهودیان را، خائن و نفوذی میان نخستین پیروان مسیح و مجرم و مسبب قتل عیسای پیامبر می گویند، در حالی که قرآن متین این نام را بر پیروان دینی نهاده است که رسول و منادی و مبشر آن را، موسی کلیم الله می شناسیم. به راستی که درک راز درون این نام گذاری الهی بر سر سخت ترین مخالفان رسالت پیامبر خدا و حقانیت اسلام، بسی دشوار می نماید و دشوارتر زمانی است که با آیاتی چنین رو به رو می شویم.

«یهود گفت دست خدا بسته است. بسته باد دست هایشان که به سبب این گفتار لعنت شدند. چرا که دستان خدا گشوده است، روزی می دهد به کیفیتی که اراده می کند. تا قیامت میان آنان عداوت و کینه افکنندیم، بر کفر و طغیان شان افزودیم و فرو نشاندیم آتش حربی را که آنان برافروختند که سعیشان مصروف ایجاد فساد در زمین است و خدا مفسدین را نمی پسندد.» (مائده، ۶۴)

این آیه نیز از توانایی مفرط یهود به زمان طلوع اسلام حکایت می کند و معلوم است که آن ها از چنان قدرت عملی در زمینه های مختلف و متعدد برخوردار بوده اند و چنان شیوه های نابابی را در مواجهه

با اسلام به کار زده‌اند و به چنان شعارهای عوام‌فریبانه‌ای متوسل شده‌اند، که خشم عظیم و ابدی خداوند را متوجه آنان می‌بینیم. این خشم، که گاه صورتی از نفرت و طرد پیدا می‌کند، چنان در کلام الهی و در نقاط چندی از کتاب خدا آشکار است که می‌توان گفت که آیات قرآن سلیم و متین، در گوشه‌هایی، به صورت یک رسالهٔ یهود ستیز جلوه می‌کند.

«دشمن‌ترین مردم نسبت به مومنین را یهودیان و مشرکین می‌یابی، چنان که نزدیک‌ترین دوستان آن‌ها کسانی هستند که خود را نصرانی می‌خوانند و در می‌انسان کشیشان و راهبانی هستند که کبر نمی‌ورزند». (مائده، ۸۲)

به زودی و با خواست خداوند، به مراحل و مراتبی وارد می‌شوم که قرآن کریم ادوار مختلف ستیز پیامبر و مومنین نخستین با اهل کتاب را تصویر می‌کند. شناخت این ابواب و مراتب ما را با بنیان‌سازگاری دراز مدت تاریخی و کنونی و همه‌جانبه و جهانی کلیسا و کنیسه با جهان اسلام آشنا و معین می‌کند تمام هیاهوهای فرهنگی و سیاسی و نظامی غرب علیه مسلمین و جهان اسلام، ریشه در جبران شکست نخستین آنان دارد که راه نمایی‌های الهی در قرآن مبین، علی‌رغم اقتدار و اتحاد یهود و نصاری و مشرکین، کمترین موفقیتی در اطفاء نور الهی نصیب آنان نکرد و در آیهٔ بالا معلوم است که برخورد و قضاوت الهی در باب یهود، حتی زمانی که قرآن قدرتمند هنوز نصاری را مشرک نمی‌خواند، همسنگ مشرکین است و همراه کافران، دشمن‌ترین مردم نسبت به مومنین معرفی می‌شوند.

«ابراهیم یهودی و نصرانی و مشرک نبود، بل موحدی مسلمان بود». (آل عمران، ۶۷)

شاید اکنون ادراک آن اصرار الهی در جدا کردن یهود و نصاری از دین حنیف ابراهیمی آسان‌تر شده باشد و اگر مسلمانیم تشکیک نکنیم که جهان مسیحی و یهودی، دشمنان آشکار و دیرین آخرین دین الهی و پیام آور و پیروان آن‌اند و این مطلبی نیست که با نشست و تعارف میان ادیان و فرهنگ‌ها قابل حل و رفع و مشمول مسامحه شود، زیرا نمی‌توان برای بیان الهی حوزه و محدوده و فرصت و فسخ قائل شد. این ستیز از آغاز دعوت اسلام، به صورت‌های مختلف جاری و پیوسته غلبه با مسلمین بوده است. چنان که امروز هم اتحاد بزرگی از کلیسا و کنیسه و مشرکین نمی‌توانند بر یک شهرک عراق به نام فلوجه غلبه کنند و کوه نشینان افغانستان، در صد سال اخیر، دماغ سپاه ملکهٔ انگلیس، لشکریان قدرتمند ارتش سرخ و واحدهای فوق مسلح اتحاد نظامی آمریکای جنایت کار را به خاک مالیده‌اند! تاریخ ۵۰۰ سال اخیر جهان گواهی می‌دهد که گرچه خون خواری بی‌پایان غربیان توانست مردم آمریکا و آفریقا و چین و هند را برای دورانی تسلیم و مغلوب کند، اما جهان اسلام هرگز و در هیچ نقطه‌ای به آنان تسلیم نشد و یک لحظه از مبارزه دست نکشید، چنان که الگوی کنونی فلسطین را در برابر داریم و این انگیزهٔ آن غضبی است که راه نمای اجرا و اعمال خشونت و سبیت و خون‌خواری، از سوی به اصطلاح متمدنین غربی و پیروان اصلی کنیسه و

کلیسا، در رویارویی با دنیای اسلام است، آن طور که ماجرای دیروز زندان ابوغریب و تمام رخ دادهای عراق نشان داد و حوادث این روزهای کابل بیان دیگری از آن است! (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در چهارشنبه دهم خرداد ۱۳۸۵ و ساعت ۲:۰۰

## ۱۷

اکنون به راه نمایی قرآن عالی مقام ادراک می‌کنیم که قومی فاقد قوه تمییز مدنیت و ایمان، به مدد الهی، در قرون دور، به حوزه مرکزی تمدن کهن جهان، یعنی شرق میانه، فرستاده شده‌اند. توصیف این قوم از زبان قرآن کامل، جز در جوانب نادرستی و نفی نیست و تصاویری از آنان منعکس است که ذره‌ای نشان از فرهنگ و آموزش و آدمیت و ایمان در آن‌ها پدید نمی‌بینیم و چنان که خواندیم، حتی بروز حادثه شگرف و شگفتی چون شکافتن دریا، برای عبور به سلامت آنان نیز، موجب درک و دریافت عظمت حضور خداوند در قلوب آن‌ها نمی‌شود و بلافاصله پس از گذشتن از آب و تماشای غرق دشمنان خویش، از موسای پیامبر تقاضای تدارک بت برای پرستش‌های خویش می‌کنند!!! آن‌گاه لجاجت‌های دیگر آن‌ها در عدم تبعیت از موسی و بهانه‌گیری‌هایشان از باب گرمای آفتاب و غذا و چشمه‌های آب مجزا، در همان حال که به وسیله خداوند تامین و برطرف می‌شود، اما چنین شمول فضل و رحمت الهی نیز چشم و گوش آن‌ها را نمی‌گشاید و علی‌رغم عهدشان با خداوند، که آنان را به سر به راهی می‌خواند، سرانجام هم در غیبت کوتاه مدت موسای پیامبر، بار دیگر بتی به صورت گوساله می‌سازند و سجده کنان به پرستش آن مشغول می‌شوند! این همان دوران است که قرآن مبارک آنان را بنی اسرائیل می‌نامد گرونده به فسق می‌گوید و به ترتیب زیر از آنان قطع امید می‌کند:

«و موسی به قوم خود گفت ای قوم چرا مرا می‌آزارید حال آنکه می‌دانید من فرستاده‌ای از جانب خدا بر شما هستم. چون خیره سر بودند، پس پروردگار دل‌هایشان را بگرداند و خدا هدایت کننده مردم فاسق نیست». (صف، ۵)

سپس خداوند نقش و تصویر اجتماعی همین قوم را، در قرآن متین، به زمان ظهور پیامبر اکرم و طلوع اسلام نیز، به صورت مردمی نمایش می‌دهد که به سبب محرومیت از هدایت الهی، در پروراندن نقاط منفی خویش و اصرار در بقای به جهالت و رد کردن حقیقت و درافتادن با احکام پاک و تحریف سخن الهی، اعم از تورات و انجیل و قرآن، به نهایت استادی و ورزیدگی رسیده بودند. قرآن عظیم در این دوران بر آن‌ها نام یهود می‌گذارد و گرچه علت و معنای دقیق این نوحوانی نام، اینک بر ما معین نیست، اما در منظر الهی و در توصیفات قرآنی، این مرحله‌ای است که آن قوم، در روابط خود با مسلمین و با رسول خدا، سرانجام به مرتبه‌ای از بی‌لیاقتی و اندیشه ستیزی عمده می‌رسند، که خداوند آن‌ها را مستوجب و شایسته و لایق پرهیز و طرد و نفی ابدی می‌شمرد و در هیچ آیه‌ای از کتاب الهی به اشاره‌ای بر نمی‌خوریم که بر باقی ماندگان به اعمال و کردار و روش‌های یهودیت، امید بازگشت به رفتار مومنانه ثبت شده باشد.

«و چون بر آنان از جانب خدا کتابی آمد که تصدیق می‌کرد آنچه را از پیش با آنان بود و گرچه پیش‌تر طالب پیروزی بر کفار بودند، اما از روی کفر به آن گردن ننهاندند، پس لعنت خدا بر کافران باد. به خویش بد کردند آن‌گاه که از فرط حسد به کتاب خدا کافر شدند و از اینکه خداوند فضل و کرم خویش را به هر یک از بندگان ارزانی



دارد، دچار بخل و مستحق خشم مکرر شدند و بر کافران عذابی خوار کننده مقرر است». (بقره، ۸۹ و ۹۰)

به گمان من صدور چنین حکم اختصاصی، مبنی بر کفر و شرک و ربا خواری یهودیان، در آیات فوق و آیاتی دیگر، از آنکه ارتکاب به شرک و ربا، حتی به قید توبه نیز شامل بخشش الهی نمی‌شود، پایان گفت‌وگو و دیالوگ‌های متداول قرآن با یهودیان است، به قسمی که در آیات مکرری، متضمن صدور احکام ملایم تری در باب گروه‌های عقیدتی دیگر، قرآن کریم عامدانه از ذکر نام یهودیان طفره رفته است.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲) ازمیان آنان که ایمان آوردند و هدایت شدند و نصاری و صابئین، اگر به خدا و روز جزا مومن بمانند و عمل نیک انجام دهند، نزد خدا ماجورند و نباید بیمناک و محزون باشند».

(بقره، ۶۲)

از این نقطه به یکی از کلان‌ترین مباحث و ظرایف قرآن ورود می‌کنم و ضمن آرزوی عنایت الهی برای مدد در بیان این مطلب بس تعیین کننده، بار دیگر موافق و مخالف و دوست و دشمن را می‌خوانم که به ریشه سخن برسند و خود را دست خوش توهامات مخالف خوانی از سر تعصب نسازند. آیه فوق محتوای بسیار بزرگوارانه‌ای، در تعیین مبانی یکتا پرستی و دین دارد. آیه با فرض قبول لغزش‌های کوچک و مصطلح آدمی، حتی مومنین و هدایت شدگان، از مسلمان و غیر آن، به استثنای یهودیان، شرط ماجور ماندن در پیشگاه الهی را، بقای بر پذیرش وحدانیت، قبول بازگشت در روز حساب و نیز اعمال نیکی‌های متعارف گفته است و این اطمینان را، چنان که آیه صراحت دارد، بر غیر مسلمینی چون نصاری و صابئین و در آیات دیگری مجوسان نیز سرایت می‌دهد و واضح است که خداوند یهودیان را در زمره این عنایت خویش، که قریب ده بار در قرآن مظهر تکرار می‌شود، نیاورده است.

توجه نخست به این آیه از این بابت است که برای آن سؤال کهن که آیا خداوند بهشت را تنها برای برخورداری مسلمین آماده کرده، پاسخ منفی می‌دهد، زیرا ماجور شناختن معتقدین به توحید و روز جزا، که به نیکی‌های معمول انسانی نیز عمل می‌کنند، حتی در میان مجوس و صابئین، که کتاب آسمانی ندارند، آشکارا نشان می‌دهد که منظور خداوند از ارسال این همه رسول و نبی و پیامبر اعظم مسلمین، اصلاح و تربیت آدمی است و نه تدارک حزب‌هایی که غالباً محل تجمع چنان متعصبینی است که چون پیروان کنونی کلیسا و کنیسه، علی رجم دستگاه و بارگاه زر و زیور آلوده خود، هنوز بر اظهار وحدانیت خدا نیز قادر نشده‌اند! آن‌گاه بروز و ابراز چنین بی‌اعتنایی مطلق بر یهود، در این گونه آیات حمایت و رعایت، از زمانی معین، کسانی را مکلف کرده است که بدون عرضه کمترین دلیل و برهان لغوی و کلامی و یا پیشینه بیان قرآنی، واژه «هادوا» را، در این آیه و در آیات نظیر آن را، با تعجب تمام، «یهودیان» ترجمه و تبلیغ کنند و بدین ترتیب، علاوه بر ترکیب «بنی اسرائیل» و عنوان «یهود»، «هادوا» را نیز صورت دیگری از خطاب به یهود در قرآن کریم

می‌شمارند، بی‌اندیشه در این باب که «هادوا» در دستور زبان عرب، هرگز نمی‌تواند در جای اسم بنشیند!!!  
 اکنون برای عبور از این راه ناشناس و پر دست انداز و سنگلاخ، پس از توسل به امداد الهی، از دوست و دشمن و منکر و موافق بخواهم که از پوستهٔ تعصب دو سویه بیرون روند و فضایی را فراهم آورند تا بر مبانی و مسائلی که اینک در مقابل مسلمین قرار داده شده مسلط شویم، شاید که آغازی بر راه یابی در این مسیر شود که این همه چاه‌های سرپوشیده و عمیق اختلاف در آن کنده‌اند، مملو از خزندگانی که یک سده است، از هر سو به کوشندگان این برون رفت، نیش‌های پیاپی اتهام می‌نشانند و نخست باید که از ریشه‌شناسی «هادوا» شروع کنم که «هاد» و «هدی» است:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (۷)

آن‌ها که منکرند می‌گویند چرا نشانه‌ای از سوی خدا بر او نازل نمی‌شود؟ جز این نیست که تو بیم دهنده و هدایت کنندهٔ تمام اقوامی؟ (رعد، ۷).

أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلُوبَهُمْ أَمْ تُتَّبَعُونَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ وَصَدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۳) آیا برای آن کس که بر تمام نفوس و آنچه به دست می‌آوردند، مسلط است، شریک قرار می‌دهند و برای خداوندی شرکایی قایل شده‌اند که بر تمام نفوس و حاصل اعمال مسلط است. معین کنید شاید می‌خواهید او را از چیزی در زمین آگاه سازید یا زبان آرایی می‌کنید شاید به نظر کافران مکرشان زبینه آمده که از راه به در شده‌اند و آن را که خدا گم راه کند، راه نمایی نخواهد داشت». (رعد، ۳۳).

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا (۳۱) و چنین بر تمام انبیاء از میان بزه کاران دشمنانی قرار دادیم، و پروردگارت برای یاری و راه نمایی کافی است (فرقان، ۳۱).

وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمِّيِّ عَن ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۵۳) تو کوران را به بیرون از تاریکی هدایت نمی‌کنی. به تو گوش نمی‌دهند مگر کسانی که به آیات ما ایمان آورده‌اند و مسلم‌اند (روم، ۵۳).

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۲۳) خدا بهترین بیان را به صورت کتابی بدون نقیض و با توضیحات دوجانبه چنان که بدن ترسندگان از خدا به لرزه در می‌آید و آن‌گاه آرام می‌گیرد قلب‌ها و بدن‌هایشان از یاد آوری خدا. چنین هدایت می‌کند خداوند هرکس را که بخواهد

و آن را که خدا گم راه کند راه نمایی نخواهد داشت. (زمر، ۲۳).

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ  
(۳۶) آیا خدا برای بندگانش کافی نیست که تو را به کمتر از او می ترسانند؟ و آن  
را که خدا گم راه کند راه نمایی نخواهد داشت (زمر، ۳۶)

يَوْمَ تُولُونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۳)  
روزی که پشت کرده می گریزید و کسی حافظ شما نیست و آن را که خدا گم راه  
کند راه نمایی نخواهد داشت. « (غافر، ۳۳).

این آیات تنها مختصری از بیان ریشه لغت «هادوا» در قرآن مبین بود و اگر می خواستم ترکیبات آن را نیز ذکر کنم، پس به صدها آیه می رسید. ریشه «هاد» در لغت عرب، به معنای «توبه» نیز آمده است و گرچه میان هدایت شده و توبه کرده تعارض معنایی نیست، اما از آنکه با مفهوم مستقیم توبه در قرآن متین برابر نیست، پس از توجه و تاکید بر آن کناره می گیرم و همین قدر مصرم که «هادوا» در قرآن مجید جز هدایت شدگان، و برابر با «آمنوا» نیست، که به معنای ایمان آورندگان است. آیا می توان از زبان قرآن و با انتساب به آن، مدعی شد که هدایت شدگان همان یهودیان اند؟! (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در جمعه دوازدهم خرداد ۱۳۸۵ و ساعت ۵: ۲۳

## ۱۸

در مجرای کنونی آنچه می‌گذرد چنین است که می‌بینیم در هر حفرة بی‌توضیح و غیر آشکار قرآنی، یک داستان مورد نیاز یهود نشانده‌اند: در آغاز سوره روم، طرف مقابل جنگ، که قرآن مشخص نکرده، به گمان گروهی، پارسیان‌اند! در آیه ۱۰۳ سوره نحل، بی‌توجه به مفهوم شرک آمیز ادعا، که آدمی را به جای خدا می‌گذارد، پیامبر را دروغ گو و قرآن را زمینی می‌شمارد، می‌گویند آن عجمی که به پیامبر قرآن تلقین می‌کرده، سلمان فارسی بوده است! مردم نامشخصی که در آیه ۱۳۳ سوره نساء وعده جانشینی بر نافرمانان می‌گیرند، پارسیان‌اند! اشاره نامشخص آیه ۸۹ سوره انعام را اشاره به پارسیان شمرده‌اند! ذوالقرنین قرآن کورش پارسی امی شود و قس علی هذا. زیرا یهودیان به تاریخی نیاز دارند، که از هر طریق، وجود و حضور قدرتمند پارسیان و ایرانیان را در پیش و پس از اسلام ثابت کند تا نتایج اقدام پلید آن‌ها در نسل کشی پوریم معلوم نباشد و یکی از ابزارهای این قبیل تلقینات دروغ را، توسل به آیه‌هایی در قرآن مبین گرفته‌اند، که وضوح اخباری ندارد، چنان که «هادوا» را ابهام دیگری انگاشته‌اند تا خود را در صف مردمی قرار دهند که مورد رعایت خداوندند! و ظاهراً بی‌غرض‌ترین مترجمینی که یعقوب قرآنی را اسراییل قبیطی می‌شناسانند، از خود نپرسیده‌اند مگر «آمنوا» را می‌توان حبشیان و یا هندیان ترجمه کرد، که «هادوا» را یهود می‌گیریم؟ کسی در نشستی مدعی بود از رسول خدا حدیث است که فارسیان اگر علم در ثریا باشد، بدان دست خواهند یافت. ادعایی که از زبان وزارت ارشاد اسلامی نیز در پارچه نویسی‌های مدخل نمایشگاه کتاب امسال خواندیم! پاسخ دادم اگر پارسیان مورد اشاره این حدیث، امروز هیچ گونه علمی را حمل و حمایت نمی‌کنند، احتمالاً از این روست که علم در روی زمین است و به ثریا نبرده‌اند!!!

نخستین بی‌تناسبی که در یهود گرفتن معنای «هادوا» بروز می‌کند، جدا از مشکلات لغوی و بیانی، اینکه اگر رعایت‌های مندرج در این گونه آیه‌ها را، که خداوند منان مشمول نصاری و صابئین و حتی مجوس و تمام ایمان آورندگان و هدایت شدگان کرده است، بر یهودیان هم جاری بدانیم، پس این آیات به کلی با فرهنگ مصطلح قرآن در باب یهودیان، به تعارض می‌افتد، که هر کجا یهودیان را با عناوین آشنا و روشن بنی اسراییل و یهود می‌نامد، جز ذم آنان را به میان نمی‌آورد. بدین ترتیب نبود ذکر یهودیان در آیات رعایت یک بی‌اعتنایی آشکار و عامدانه خداوند به یهودیان است که پیش‌تر آن‌ها را به انواع جرم‌های فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و انسانی منتسب کرده بود و تاکید قرآنی داریم که یهودیان تا ابد منفور و مطرود و مورد بغض خداوندند، پس نمی‌توانند مشمول عنایت‌های این گونه آیات شوند، زیرا که طرد ابدی آنان منسوخ و مردود و مورد تجدید نظر قرار می‌گیرد، که در قرآن بی‌سابقه است.

آن‌گاه باید به عدم ثبات این دریافت، در ترجمه‌های کهن قرآن پرداخت و سؤال کرد که آیا تمام مترجمین کهن، «هادوا» را یهود دانسته‌اند؟ که پاسخ آن منفی است: در فرهنگ نامه قرآنی دو نسخه ترجمه دار بس قدیم و قرن چهارمی معرفی شده، که شماره ۲ و شماره ۱۱۹ است، در هر دوی این نسخه‌ها «هادوا» را «برگشته» و «آمنوا» را «گرویده» معنا کرده‌اند، که به گمانم در این

صورت از خطاب ابتدای آیه ۶۲ سوره بقره، چنین برداشت می‌شود: «ای گرویدگان وای به توبه باز گشتگان» و از آنکه «هاد» در لغت امروز عرب، هنوز با معنای «توبه» کاربرد دارد، پس ترکیب قابل قبولی ارائه شده است، به خصوص که به توبه باز گشته، در معنا و منظور، تفاوتی با هدایت شده ندارد.

بدین ترتیب برابر عرف و رسم تحقیق، کاملاً مجازم که فقط کهن‌ترین نسخه را ملاک بگیریم، حتی اگر ده‌ها نسخه جدیدتر از آن، معنای «هادوا» را «یهود» ثبت کرده باشد و اگر این گزینش من مورد اعتراض واقع شود پاسخ می‌دهم یهودیان که، با دلایل آتی، بهترین فارسی دانان و احتمالاً مترجمان قدیم قرآن بوده‌اند، از زمانی معین، در ترجمه‌ها اعمال نظر کرده، پس از دورانی، چنین ترجمه‌هایی، بدون بررسی لازم، پذیرفته و نقل مسلسل شده است، چنان که هنوز هم به همین روال است و این یادداشت‌ها تنها و نخستین نقد و رد قبول «هادوا» به معنای یهود و چند مقوله دیگر است.

به علاوه، دکتر محمد طنطاوی، در کتاب شایسته و پرشکوه خویش، «معجم اعراب الفاظ القرآن الکریم»، همه جا و در تمام موارد، «هادوا» را، درست برابر «آمنوا»، «فعل ماضی مبنی بر ضمه الظاهره» شناخته است، که بر گردان آن به «یهود»، لا اقل مستلزم این است که یهودیان را در زمره «به توبه بازگشتگان» بیاوریم، که سراسر قرآن چنین عقلانیت و ایمانی را از یهود و بنی اسرائیل دور دانسته و سلب کرده و اینجان مطلب است که اگر ما «هادوا» را یهود بگیریم، در فرهنگ جاری قرآن دست برده و نسبت نسخ و عدول داده‌ایم.

حالا کار را آسان‌تر می‌گیریم و آیات با «آمنوا» یا «هادوا» ی مورد مباحثه را، با این فرض بررسی می‌کنم که معنای آن «گرونده» و «بازگشته» باشد، و اگر چنین کاربردی به معنا و مقصود و مفاهیم آن آیات آسیب نزد، پس سؤال می‌دهم بر مبنای چه ضرورتی باید که هادوا را یهود بگیریم، چنان که می‌پرسم آیا برداشت کنونی از «هادوا» با معنای «یهود»، برداشت مستقیم و یا گمانه‌پردازی و تعبیر است؟ پاسخ مسلم را می‌دانیم: یهود شمردن «هادوا» معنای مستقیم کلمه نیست، بل تصویری است که در خوش بینانه‌ترین صورت، از برخی اشارات مشترک این آیات با آنچه در آیاتی با خطاب صریح یهود وجود دارد، کسب شده است و نه هیچ سبب قابل قبول دیگر! در این صورت اجازه دهید من هم، نه با یهود دانستن «هادوا»، بل با تعبیر خود، که با معنای مستقیم لغت هم برابر است، آیات مورد نظر را بخوانم و به شرح بنویسم. آیا پسندیده و منصفانه نیست؟

«مَنْ الدِّينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لِيَّا بِالْأَسْنَتِهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۴۶) کسانی از میان به توبه بازگشتگان کلمات را جا به جا می‌کنند و می‌گویند شنیدیم و نپذیرفتیم، سرسری بشنو و ندیده بگیر و با چنین چرخش‌های زبانی به دین طعنه می‌زنند، گرچه باید و بهتر و محکمتر است بگویند شنیدم و مطیعم و بشنو و مورد نظر قرار بده. اما

خدا به جهت این کفر لعنتشان کرد و جز قلیلی ایمان نمی‌آورند». (نساء، ۴۶)

موضوع و مضمون مندرج در این آیه بسیار روشن است: مثل همیشه، کسانی با وارونه و افزون و کم کردن کلماتی، که در زمره اصطلاحات و مبادلات دینی آن زمان بوده، زخم زبان‌هایی برای ریشخند مسلمین می‌ساخته‌اند که به طور طبیعی جزییات آن امروز بر ما آشکار نیست، این گونه دلفک‌های لات کردار و متلک ساز، که ظهور آن‌ها در هر موقعیت ویژه اجتماعی عادی است و ارتکاب چنین جرائمی را نمی‌توان محض و مختص یهود گرفت، در آیه مورد لعن خدا قرار گرفته‌اند، با این قید که ایمان آوردن کار هرکسی نیست، که شامل یهود مطلقاً بی‌ایمان نمی‌شود، چنان که در آیه مشابهی، قرآن قدرتمند، مومنین و گروندگان را نیز از بر زبان آوردن این گونه متلک‌ها برحذر داشته است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنًا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ  
(۱۰۴) ای گروندگان نگویید گوش کن، بل بگویید بشنو و توجه کن و بر کافران  
عذابی دردناک مقرر است». (بقره، ۱۰۴)

این آیه نیز تذکر همان مطلب است و این بار به مومنین، با همان قید و قرار که مبادا کافر شمرده شوند. تمام مضمون آیه نوعی تصحیح بیان در کاربرد لغت است که محترمانه‌تر و مودبانه‌تر می‌نماید و بوی هیچ توطئه یهودی از آن بلند نیست، زیرا توسل به آن در تمام جوامع در حال تغییر سیاسی و یا اعتقادی، طبیعی بوده است. آیا در کشور خودمان با چه میزان از این لغزخوانی‌های لفظی گاه سبک مایه، که معمولاً محتوا و ظرفیت سیاسی و آیینی دارد، از صد سال پیش به این سو، آشنا هستید؟ اما آنان که می‌خواهند «هادوا» را با هر چسب و سریشی به ریش یهود ببندند، بدون ارائه هیچ مثال و نمونه و منبع و مدرکی، با یهودی گفتن لغت «راعنا»، تفسیر و ترجمه‌های غیر قابل درکی ارائه می‌دهند که همه جا مکتوب و قابل رجوع است!

«یعنی به جای «راعنا» بگویید «انظرنا»، که اگر چنین نکنید، همین خود کفری است از شما... این کلمه در بین یهودیان یک قسم نفرین و فحش بوده و معنایش «بشنو خدا تو را کر کند» بوده است. اتفاقاً مسلمانان وقتی کلام رسول خدا را درست ملتفت نمی‌شدند، به خاطر اینکه ایشان گاهی به سرعت صحبت می‌کرد، از ایشان خواهش می‌کردند کمی شمرده‌تر صحبت کنند که ایشان متوجه شوند و این خواهش خود را با کلمه «راعنا»، که عبارتی کوتاه است، اداء می‌کردند، چون معنای این کلمه «مراعات حال ما را بکن» است، ولی همان طور که گفتیم، این کلمه در بین یهود یک رقم ناسزا بود». (حسین فعال عراقی، یهود در المیزان، ص ۳۰۶)

به کدام نیاز باید دنبال خیالات بالا به راه اهتیم تا سرانجام یهود شناختن «هادوا» سهل‌تر شود!!! چنین توضیحی بر آیه، آیا همراه ادله‌ای بیان شد؟ خیر. برابر معمول باید فرض کنیم که «راعنا» در لغت یهود نوعی ناسزاست، که نیست. باید فرض کنیم که پیامبر والا مقام سریع صحبت می‌کرده و لاجرم مسلمین کلمات را خوب نمی‌گرفته‌اند، که مدلل نیست. آیا چنین گمان‌هایی برای یهود پنداشتن «هادوا» کفایت می‌کند؟ نقض این مطلب آن‌گاه مسلم و محکم‌تر می‌شود که می‌بینیم

اشارات اطراف هر دو آیه فوق، موضوعا در اطراف قوم یهود نیست و مثلا در مورد آیه ۴۶ سوره نساء، دستور پرهیز از گزاردن نماز به هنگام مستی است با این منع که تلفظ نماز صحیح برگزار نمی‌شود و نیز موضوع غسل جنابت و غیره است، که بی‌نیاز به حضور یهود، تمام آن‌ها صورت آموزش در محیط خودی و در بین مسلمین را دارد، چنان که در آیه ۱۰۴ سوره بقره نیز آیات گرداگرد آن، به مسئله جادو و عهد سلیمان و دیوها و بخشش و فضل الهی و نسخ مربوط است، که از موضوع آن هم برداشت درستی به دست نداریم.

«فَيُظْلَمُ مَنِ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا (۱۶۰) وَأَخَذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۶۱)» و به سبب ستمی که برخی از بازگشتگان روا می‌داشتند و مزاحمت بسیاری که در راه خدا ایجاد می‌کردند، و گرفتن ربا که از آن منع شده بودند و نیز خوردن بدون دلیل مال مردم، پاکیزه‌های حلالی را بر آن‌ها حرام کردیم و بر کافر شدگان آن‌ها عذاب دردناکی مقرر است». (نساء، ۱۶۰ و ۱۶۱)

در اینجا نیز مطلب به وضوح در ارتباط با مردمی است، که در اطراف پیامبر بوده‌اند و نه یهودیان. زیرا آیه صراحت دارد که آن‌ها ربا می‌گرفته‌اند در حالی که از آن نهی شده بودند و می‌دانیم که آیات نهی ربا خطاب به مسلمین است و نه یهودیان، زیرا اصولا چنین نهی‌ای، از جانب یهود به طور طبیعی به جد گرفته نمی‌شد و آن‌ها منطقا پیرو فرموده‌های قرآن نبوده‌اند و به تورات خود عمل می‌کرده‌اند که در آن نهی موکدی به دریافت ربا نیست، چنان که دستور حرمت پاکیزه‌هایی، که نمی‌دانیم چیست، نمی‌تواند در وجه و شامل یهود باشد، که به چنین اوامر قرآن مطلقا بی‌اعتنا بوده‌اند و این دستورات منعی برای آنان نمی‌تراشید. وانگهی مگر ممکن نیست که به ضرورت نظم اجتماعی و جلوگیری از رشد فساد، محدوده‌هایی قائل شد، مثلا معامله‌ مشروعی را مشروط و حتی ممنوع کرد، چنان که امروز ممکن است ورود و فروش کالای خارجی منع شود، امکان آمد و رفت بهتر و وسائل انتقال، موکول به رعایت‌هایی شود و از این گونه امور. چرا نباید نظیر چنین اقداماتی را، به نحوی مناسب زمان، در صدر اسلام، که فضا از کینه توزی و توطئه در تمام زاویه‌های زندگی مملو بود، ضرور بدانیم که خداوند برای عرضه هشدار، نهی‌های نوی برقرار کرده باشد و مگر آیه نمی‌گوید که خوردن مال مردم و سنگ اندازی در راه خدا بسیار شده بود؟ اقدام به این گونه امور را نمی‌توان به یهود منحصر کرد، آن‌گاه که می‌بینیم گروه بسیاری از مردم با ظاهر مسلمان نیز ربا می‌خورند، مال مردم را به باد می‌دهند و در راه اجرای دستورات الهی مانع می‌تراشند. به گمان شما اگر مقرر شود که امروز خداوند خطابی برای این انبوه انگلانی که ظاهر مسلمان صادر کند، چیزی سوای دو آیه فوق خواهد شد؟ و مگر نه اینکه بسیاری از این گروه، در هر سفر حج نیز، برای چندمین بار توبه می‌کنند!!! آن‌گاه جز «و الذین هادوا»، بدون اینکه یهود باشند، چه خطابی می‌شنوند؟ و نمی‌توان اعلام کرد در زمان پیامبر نظیر چنین مردمی به کار نبوده‌اند، الا اینکه یهودی باشند، آن هم با این قصد بی‌ربط که «هادوا» را یهود معنی کنند!!!

« يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ ۙ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا ۙ سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۴۱) ای رسول، محزون مباش به خاطر آنان که با شتاب به سوی کفر می‌روند، به زبان می‌گویند مومنین و به ضمیر ایمانی ندارند و آن به توبه بازگشتگان که جاسوسان قوم دیگرند که تو آن‌ها را ندیده‌ای و سخن کذب می‌برند. آن‌ها سخن را در موضع خود به کار نمی‌برند، می‌گویند اگر چنین چیزی گفت، بپذیرید و غیر آن را نه. و اگر خدا کسی را فتنه انگیز بخواهد، پس نصیب و بهره الهی نخواهد داشت و برای کسانی که خدا به تطهیر قلوبشان مصمم نباشد، در دنیا خواری و در آخرت عذاب بزرگ مقرر است.»  
(مائده، ۴۱)

به سهولت پیدا است که تصاویر این آیه متوجه دشمنان داخلی اسلام است: کسانی که به زبان مومن‌اند و در باطن برای قومی که پیامبر با آنان رو به رو نشده، آن‌ها با انتقال نقل‌های نادرست، جاسوسی می‌کنند. مایلیم بخشی از این تصویر را مذاکره مشروطی میان پیامبر و فرستادگانی بشناسم، که پذیرش سخنان پیامبر را موکول به قبول تقاضاها و تغییراتی می‌دانند. مسلم است نه آن‌ها را که به زبان مومن‌اند و نه آن قوم را که با پیامبر رو به رو نشده‌اند، نمی‌توان از یهود گفت، زیرا یهود هرگز و به هیچ صورتی مومن نبوده و قوم آن‌ها نیز از نخست برای پیامبر خدا آشنا و شناسا گفته شده است، و دنباله آیه هم، که خداوند قلوب این فتنه‌گران خودی را ناپاک و آنان را مستحق خفت دنیوی و عذاب اخروی می‌شمرد، برابر توصیف پیشین، در آیات اولیه بقره، مطابق و منطبق با منافقان است، که نیروی دو چهره خودی محسوب می‌شوند و به یهود باز نمی‌گردد (ادامه دارد)  
+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در یکشنبه چهاردهم خرداد ۱۳۸۵ و ساعت ۳:۳



«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ  
وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنَا  
وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِنَا ثَمَنًا قَلِيلًا ۚ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ  
(۴۴) فرو فرستادیم تورات را که در آن نور و هدایت است تا به آن حکم کنند انبیای  
یکتا پرست، بر به توبه بازگشتگان و ربی‌های (یهودی) و احبار (مسیحی) که حفظ  
کنند کتاب خدا را و بر آن گواه باشند. پس، از مردمان بیم نکنید و بترسید از خدا و  
نشانه‌های مرا نازل نفروشید و هرکس بر اساس فرو فرستاده‌های خداوند حکم نکند،  
از کافران است». (مائده، ۴۴)

برای رد «هادوا» خواندن یهود، گواه صادق تری از این آیه نداریم. هرکس که اندک اعتنا و اشتیاقی  
به دریافت حقیقت داشته باشد، از مضمون این آیه، تغذیه و آگاه خواهد شد. زیرا در فهرست کسانی  
که باید از جانب انبیاء، بر اساس تورات مورد قضاوت قرار گیرند، رابی‌های یهود، جدای از «هادوا»  
و درست پس از آن، ذکر شده‌اند. در واقع، آیه به سه گروه مختلف خطاب می‌کند: به «هادوا»،  
روحانیون یهود و روحانیون نصاری. اگر «هادوا» را یهود قبول کنیم، آن‌گاه ذکر جدای «ربانیون»  
زمانی طبیعی می‌شود که در کنار «احبار» نام نصاری نیز می‌آید. اگر کسی به نشانه و اشاره این  
آیه جدا بودن مشمولین «هادوا» با یهود را ادراک نکند، پس دنبال کردن این نوشته‌ها به او سودی  
نخواهد رساند. اینک می‌توان دادۀ آن خوانندۀ قرآن را پذیرفت که معتقد بود: در این گونه آیات،  
«آمنوا» اشاره به مومنین واقعی و «هادوا» اشاره به تظاهر کنندگان به ایمان دارد. در عین حال  
در این آیه نشان و مدخل قدرتمندی بر آن بحث مقدماتی قبل هم وجود دارد، که خداوند برای  
برگزیدگان به هدایت آدمی، تائیدیۀ دائم نداده است و چنان که پیش‌تر استدلال آن بیان شد، در  
اینجا نیز شاهدیم که باری تعالی سود بردن از تورات برای حکم کردن میان خلق را، به عهدۀ انبیاء  
یکتا پرست و اسلام آورده، قرار داده است و شرط «الَّذِينَ اسْلَمُوا» به ما می‌گوید که درجات میان  
انبیاء، چنان که شاهدان دیگر آن در پیش عرضه شد، یک حقیقت آیینی است.

«هر آینه از میان گروندگان و به توبه بازگشتگان و صابثان و نصاری، هر که به یکتایی  
خداوند و روز قیامت ایمان داشته باشد و نیکی کند، بیمی بر او نیست و محزون  
نمی‌شود». (مائده، ۶۹)

شبهات نسبتا کامل این آیه، با متن مندرج در آیه ۶۲ سوره مبارکه بقره، که پیش‌تر به شرح درآمد،  
گفت‌وگویی دوباره درباره آن را غیر ضرور می‌کند.

«وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا  
مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبِعْثِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ

(۱۴۶) و بر باز گشتگان به توبه به جرم و جزای سرکشیشان، حرام کردیم هر حیوان صاحب ناخن و پیه گاو و گوسفند را، به جز آنچه بر پشت و یا چرب روده آن هاست یا بر استخوانشان چسبیده، و ما راست گویانیم». (انعام، ۱۴۶)

دستورات بالا در انتهای هشت آیه‌ای نشسته است، که به امور حلال و حرام و مطهر و ناپاک در خورد و خوراک مسلمین پرداخته می‌شود. لا اقل امروز، نه در میان مسلمین و نه یهود و نصاری چنین حکمی جاری نیست و رعایت نمی‌شود و به نشانه ساده‌ای منطقی باید پذیرفت که این نه حکمی برای انبوه پیروان یک دین، بل مجازات موقت گروهی سرکش است که خداوند با قید انتهای آیه، جدی بودن آن را تذکر می‌دهد. زیرا تمام ماکیان، از مرغ و خروس و کبوتر و دراج و تیهو و بوقلمون، که معمول‌ترین خوراک معتقدین به تمام ادیان است، صاحب ناخن‌اند! وانگهی یهود در مصرف پیه حکم قاطعی دارد، که شامل هیچ استثنایی نیست:

«**قانون در مورد پیه و خون:** و خداوند موسی را خطاب کرد و گفت: **به بنی اسرائیل بگو هیچ پیه گاو و گوسفند و بز را نخورید.** پیه مردار و پیه حیوان دریده شده موارد استعمال متعدد دارد، اما هرگز خورده نشود. **زیرا هر که پیه جانوری که از آن «هدیه آتشین» برای خداوند می‌گذرانند بخورد، آن کس از قوم خود منقطع شود.** و هیچ خون را خواه از مرغ، خواه از بهایم، در تمام مسکن‌های خود نخورید. هرکسی که از هر قسم خون بخورد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد». (عهد عتیق، لاویان، ۷: ۲۲ تا ۲۷).

در سفر لاویان که در زمره پنج کتاب نخست تورات است، خون ذبیحه‌های قربانی را باید بر آستان و در و دیوار معابد و یا بر آسمان پاشید و پیه ذبیحه‌ها نیز باید سوزانده شود، زیرا که علی الظاهر عطر پیه سوخته به دماغ یهوه خوش می‌آید!

«و از ذبیحه سلامتی، **هدیه آتشین** برای خداوند بگذارند، یعنی پیهی که احشا را می‌پوشاند و همه پیه را که بر احشاست و دو گرده و پیه که بر دو تهیگاه است و سفیدی را که بر جگر است با گرده‌ها جدا کنند و پسران هارون آن را بر مذبح یا قربانی سوختنی بر هیزمی که بر آتش است بسوزانند. **این هدیه آتشین و عطر خوش بو به جهت خداوند است.**» (عهد عتیق، لاویان، ۳: ۴ تا ۶)

تمام فصل ۱۱ کتاب لاویان در تورات، که بسیار مشبع و مفصل است، با عنوان «**غذای نجس و طاهر**»، و نه با دستورات کلی، بل با نام بردن جداگانه از تمام خوردنی‌های مطهر و مذموم، تکلیف یهودیان با خوراک را تعیین می‌کند، که برای دریافت حد و سواس در این اوامر، به جاست که چند سطر از آن مجموعه چند برگی را به اینجا منتقل کنم:

«از همه آنچه در آب است، این‌ها را بخورید، **هرچه پر و فلس دارد** در آب، خواه در دریا و خواه در نهرها، آن‌ها را بخورید. و **هرچه پر و فلس ندارد**، در دریا یا در نهرها، از تمام حشرات آب و همه جانورانی که در آب‌اند، این‌ها در نزد شما مکروه

باشند از گوشت آن‌ها نخورید و لاش‌های آن را مکروه دارید. و از مرغان، این‌ها را نخورید و مکروه دارید: عقاب و استخوان خوار و نشربحر و کرکس و تمام انواع غراب و لاشخور و شتر مرغ و جغد و مرغ دریایی و باز و بوم و غواص و بوتیمار و قاز و مرغ سقا و رخم و لک لک و کلنگ و هدهد و شبیره و تمام انواع حشرات بال دار که بر چهارپا می‌روند بر شما مکروه باشند و خورده نشوند. لیکن این‌ها را بخورید: از همه حشرات بال دار که بر چهار پا می‌روند و هرکدام که پاهایی برای جستن دارند، از تمام انواع ملخ و دبابه و حرجوان و حذب، این‌ها را بخورید». (عهد عتیق، لایوان، ۱۱: ۹ تا ۲۳)

در اسلام دستور حرام و حلال خوراک مردم، فهرست تفصیلی ندارد، که چون دستورات تورات، به یاد نگه داشتن آن نیز، از فرط ریز کردن امور، دشوار است و خورنده یهود را در هر صبح و ظهر و شام، نیازمند رجوع به خاخام می‌کند. در اسلام تقریباً خوردن هر پاکیزه‌ای طیب و حلال است، دستورات نهی کلی صادر شده و جز مردار و خون و خوک و جانوری که بدون ذکر نام خدا ذبح شده باشد و شکار ایام حج و یکی دو مورد دیگر را شامل نمی‌شود و صریح آیه داریم که هرچه از دریا به دست آید، پاکیزه و حلال است و آدمی در می‌ماند که این همه جنجال، در باب نهی مسلمین، از خوردن حیوان بی‌فلس دریایی، از کجا جز کتاب تورات درآمده است؟! در عین حال، خدای مسلمین به بوی پیه معابد هم نیاز ندارد که مصرف آن را از مردم دریغ کند و به خود اختصاص دهد!

«أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحَرَّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدَ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۹۶) صید و خوردن جانوران دریا بر شما و بر مسافران حلال شد، چنان که صید در بیابان در حالی که محرم هستید، مجاز نیست و از خدایی بترسید که به پیشگاه او حاضر خواهید شد». (مائده، ۹۶)

پس ملاحظه می‌کنید که دستورات الهی مندرج در آیه ۱۴۶ سوره مبارکه انعام، در باب یهودیان و یا پیروان عام دیگر ادیان نیست و پرهیزی است احتمالاً موقت، که با قصد جزا، در وجه گروهی که ظالم و سرکش خوانده شده‌اند، صادر شده است.

«وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۸) و بر به توبه بازگشتگان، حرام کردیم آنچه را که پیش‌تر بر تو خواندیم، و بر آن‌ها ستم نشد، بل خود بر خود ستم کردند». (نحل، ۱۱۸)

راستی که این آیه چندان با آیه قبل مرتبط می‌نماید، که می‌توان آن را توضیحی برگفتار پیشین شمرد. در آیات ۱۱۴ تا ۱۱۷ سوره نحل، خداوند خوردن مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را بی‌ذکر نام و یاد خدا ذبح کرده باشند، حرام می‌خواند و می‌فرماید گروهی، با بستن دروغ و افترا بر خداوند، برای کسب اندک نفعی، در این فهرست حلال و حرام دست می‌برند و اسامی را کم و زیاد می‌کنند، که رستگار نمی‌شوند و جزا خواهند دید. بوی خطاب به مفت خوران و فرصت طلبان تاجر و کاسبی،

که برای سوء استفاده مالی از مسلمین، به حلال و حرام کردن مفتریانه این یا آن خوراک مشغول‌اند، از این آیه متصاعد است و کمترین اشاره‌ای در باب یهود از مجموعه این بیانات برداشت نمی‌شود. جذاب‌ترین قسمت این مطلب آنجاست که جزای این گروه را هم، مرتبط با خوراک می‌بینیم و به شرح آیه ششم سوره مبارکه انعام، پیه و حیوانات ناخن دار بر آن‌ها قبیح و حرام گفته شده است. آیا این گروه مرغ و یا پیه فروش بازار مسلمین بوده‌اند!!!

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۷) خداوند در قیامت جایگاه گروندگان و به توبه برگشتگان و صابئین و نصاری و مجوس و مشرکین را تعیین می‌کند. زیرا ناظر بر تمام امور است.» (حج، ۱۷)

سرشکستگی بزرگی برای یهود است که خداوند در این آیه حتی مجوس و مشرکین را مورد اشاره قرار داده، اما عامدانه و با بی‌اعتنایی تمام، از یهودیان تا ابد منفور نزد بارگاه الهی، یاد نمی‌کند، زیرا از پیش جایگاه آن‌ها، یعنی قعر جهنم، تعیین شده است و همین مطلب چنین کوشش کلان و هزار ساله را برای تاویل «هادوا» به «یهود» توجیه می‌کند.

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۷) آن‌ها که عهد و ایمان الهی را با اندک بها معامله کردند، در آخرت از خداوند روی خوش نمی‌بینند، طرف صحبت الهی نخواهند بود، عنایتی نخواهند دید، پاکیزه نمی‌شوند و عذاب دردناکی بر آن‌هاست.» (آل عمران، ۷۷).

دو دلیل واضح قابل عرضه است که این آیه خطاب و در وجه یهود صادر شده است. نخست اینکه در آیه پیش خواندیم خداوند در روز حساب، به جز یهود، میان تمام بندگان، از ایمان آورده تا مجوس و مشرک حکم خواهد کرد و آیه بالا شرح و حد و علت بی‌اعتنایی مطلق خدا بر جماعتی است که در آیه پیش نام برده نشده‌اند و می‌خوانید که بایکوت و به حساب نیاوردن آن‌ها، حتی در روز جزا، تا چه میزان وسیع است که خداوند آن‌ها را لایق و در اندازه سؤال و جواب هم نمی‌شمارد! وانگهی به زودی بیان خواهیم کرد که «يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا» جز یهود نبوده است! (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در دوشنبه پانزدهم خرداد ۱۳۸۵ و ساعت ۱۴: ۲۷

۲۰

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۶) وَلَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۷) قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنسِبُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸) ای هدایت شدگان اگر به حقیقت خود را تنها دوستان خدا می‌دانید، پس آرزوی مرگ کنید. و به سبب اعمال گذشته، چنین آرزوی نخواهید کرد و خدا ظالمین را می‌شناسد. بگو آن مرگی که از آن می‌گریزید، خواهد رسید، به پیشگاه آن دانای بر عالم غیب حاضر می‌شوید، تا نسبت به کارهایی که انجام داده‌اید، آگاه‌تان کند». (جمعه، ۶ تا ۸)

آن کسان که «هادوا» را یهود می‌گیرند، محکمترین حجت خود را از میان این سه آیه گزیده‌اند و بر مبنای آیات مشابه، که گمان می‌کنند دربارهٔ یهود است، می‌خواهند سرانجام «هادوا» و «یهود» را یکی شمارند! نخستین تناقض این گمان، آنجا بروز می‌کند که در آیات فوق می‌خوانیم که خداوند مظاهر خطاب را، به حساب رسی روز قیامت وعده می‌دهد، حال آنکه پیش‌تر و در آیهٔ ۷۷ سورهٔ آل عمران خواندیم که ذات باری فرموده بود: «روی خوش نمی‌بینند، طرف صحبت الهی نخواهند بود، عنایتی نخواهند دید، پاکیزه نمی‌شوند و عذاب دردناکی بر آن هاست». پس با دو نحوهٔ انداز و دو تصویر و ترسیم متفاوت از عقوبت و عاقبت رو به روئیم، که منطقی نمی‌تواند مشمول یک گروه شود و از آنکه آشکارا تذکر بی‌اعتنایی محض الهی در روز حساب را، در آیات دیگری نیز متوجهٔ یهود دیده‌ایم، پس «هادوا» ی آیهٔ بالا یهود نیست و هنوز به این گفتار نرسیده‌ام، که بر مبنای ساختار زبان عرب، چنان که آقای حاتم نیز یاد آوری کرده‌اند، به دنبال «الذین» نمی‌توان اسم خاص گذارد و اگر خلاف این اساس، «هادوا» را یهود بگیریم، عکس صریح آیات، لا اقل آن‌ها را هدایت شده لقب داده‌ایم. آنچه را که یهود پنداران «هادوا» از نظر حذف می‌کنند، این مطلب بدون ابهام است که خداوند در این سلسله آیات، نام یهود را نیاورده و بر اساس عرف و منطق و عقلانیت، از آن‌ها که «هادوا» را یهود گفته و شناخته‌اند، برای علت اینجا به جایی الفاظ در قرآن کریم، باید دلایل روشن‌گرانه خواست، زیرا مدعی آنان‌اند و ارأئهٔ بینة با خودشان است، با این همه و گرچه چرخ‌های این ارابه معکوس می‌گردد، باز هم به راندن ادامه می‌دهم.

«قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۴) وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۹۵) وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرَحِّزٍ بِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۹۶) بگو اگر به راستی سرای آخرت و الهی را ملک خالص و طلق خود می‌دانید، پس آرزوی مرگ کنید.

اما به سبب پیشینه اعمال خود ایدا چنین آرزویی نخواهند کرد و خدا به امور ظالمین آگاه است. آنان از دیگران، حتی از مشرکین، به زندگی حریص ترند و گرچه عمر دراز آنان را از عذاب دور نمی‌کند، اما هر یک آرزو دارند که کاش عمرشان به هزار سال می‌رسید و خدا ناظر به کارهای آنان است» (بقره، ۹۴ تا ۹۶).

راستی که این آیات شبیه‌ترین متن و نزدیک‌ترین بیان را به مضمون آیه ششم سوره جمعه دارد، این آیات و دنباله آن تا شماره ۱۰۰، به خصوص که حسابشان از مشرکین اهل کتاب جدا شده، بدون کمترین تردید، معلوم می‌کند که این مجموعه آیات، نه در خطاب به یهود، که متوجه به توبه بازگشتگان پیمان شکن و بی‌ایمانی ماهوی آنها است، آن‌گاه باید به آیات دیگری رو کنیم، که با شباهت مبهم‌تر، در مواردی با آیه ششم سوره جمعه هم‌زمانی می‌کند:

«وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۱۱) می‌گویند کسی به بهشت نمی‌رود مگر هدایت شده و یا نصاری باشد، چه آرزویی. بگو برهان بیاورید اگر راست می‌گویید (بقره، ۱۱۱).

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۳۵) می‌گویند باید هدایت شده، یا نصاری باشید تا رستگار شوید. بگو مشرک نیستیم و در زمره ملت ابراهیم قرار داریم». (بقره، ۱۳۵).

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۰) می‌گویید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و اسباط هدایت شده یا نصاری بوده‌اند؟ بگو شما آگاه‌ترید یا خدا؟ و گم‌راه‌ترین مردم کسی است که حقیقتی را که می‌داند از خدا پنهان نگه می‌دارد. و خدا از اعمال شما بی‌خبر نیست». (بقره، ۱۴۰).

سبحان الله از این کتاب عظیم و ظریف! عجیب‌تر از این نیست که در آیات بالا هم، که برخی از آنها شباهتی به آیه ۶ سوره جمعه و آیه ۶۷ سوره آل عمران دارد، یهودیان خود را با نام و لقب **هود** خوانده‌اند، اما قرآن مبارک با اصرار و عمدی معین و معلوم، آنها را نه **هود** که **یهود** گفته است. آیا شخص و یا مجمعی از فصحای عرب، سرانجام به معنای لغوی و توصیفی **هود** و تغییر و تبدیلی خواهند پرداخت که افزودن حرف **ی** بر ابتدای **هود** از جانب خداوند، احتمالاً آن را به لفظ تحقیر و حتی ناسزا تبدیل کرده است؟! مسلم است که یهودیان با نصب نام **هود**، که به گونه‌ای با هادوا هم‌ریشه است، قصد ممتاز کردن خود را داشته‌اند، و خداوند با افزودن حرفی بر ابتدا، منظور آنان را خنثی و منتفی و یا حتی معکوس کرده است. پس چه گونه قبول کنیم **هادوا** در قرآن خطایی برای قوم یهود است؟! آیات بالا در عین حال ما را قانع می‌کند که قرآن از اصالت و سلامت کامل برخوردار است، زیرا این همه سال در میان دوست و دشمن و به خصوص یهودیان،

که کارگزار و استاد جعل‌اند، حضور داشته و دست به دست شده، باز هم نتوانسته‌اند آن حرف ی بر ابتدای یهود را حذف کنند تا نیتشان اعمال شده باشد. آیا منبع رجوع این همه مواظبت، جدای از حفاظت آسمانی، سینه هزاران قاری و حافظ مومن قرآن نبوده است که از صحت مکان استقرار هر حرف «واو» ی در آن کتاب والا صیانت کرده‌اند؟!

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ (۹۶) اول خانه‌ای که مردم بنا شد، در بکه مبارکه بود تا راه نمای جهانیان باشد». (آل عمران، ۹۶)

شاید کسانی اشکال کنند که در قرآن مبین، مثلاً در آیه فوق، به جای «مکه» نیز «بکه» قرار گرفته است و آن را دلیلی بدانند که به این یا آن علت نامعلوم، گاه خداوند در قرآن تفنن و تفاوت‌های لفظی به کار برده، بی‌اینکه به مقصد اصلی، زیان وارد شود. اینان آیات را احتمالاً مقطع و منفرد می‌خوانند و شاید نمی‌دانند که ذات باری، درست برای رفع این گونه شبهات، بلافاصله و در آیه بعد، یکی بودن «مکه» و «بکه» را ثبت کرده است تا چون مورد «هادوا» و «هود» دچار اغتشاش اندیشه نباشیم:

«فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مِّمَّا مَنِعَ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۹۷) که در آن نشانه‌های آشکار مقام ابراهیم است. وارد شونده بدان در امان می‌ماند و هرکس از عهده برآید، باید برای خدا حج این خانه کند و هرکه نپذیرد، بداند که خداوند بی‌نیاز از مردم است». (آل عمران، ۹۷)

پس به درک دقایق و ظرایف قرآن بی‌اعتنا نمانیم و بدانیم که در پس این ظرایف نکاتی است که اتفاقاً و با تاسف تمام، دشمنان از آن آگاه‌ترند و مورد سوء استفاده قرار می‌دهند. بدین ترتیب تنها مجازیم اعلام کنیم که منظور و معنای کاربردی «هادوا»، در قرآن مجید، همانند موارد دیگری که اندک هم نیست، نزد قرائت‌کنندگان کنونی آن نامعلوم است، اما اگر به هر بهانه، در جای آن، یهود قرار دهیم، با دست بردن در الفاظ قرآن کریم برابر است.

«كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۳) تمام طعام‌ها بر بنی اسرائیل حلال بود به جز خوراک‌هایی که اسرائیل پیش از نزول تورات بر خود حرام کرده بود. بگو اگر راست می‌گویید بیاورید تورات را و بخوانید». (آل عمران، ۹۳)

از این نقطه گفتار دیگری می‌کشایم، که قسمت نهایی مختصر بحث موجود، در شناخت بنیان‌های یهود و آن بررسی دو آیه‌ای است که در قرآن متین نام «اسرائیل» آمده است. آیه بالا دقیق‌ترین و امین‌ترین شناسنامه بنی اسرائیل و شخص اسرائیل است و به سه صورت، معلوم می‌کند که پیش از

فرود تورات، اسراییل و قبیله و فرقه او، بت پرست بوده‌اند و با یعقوب و فرزندان و ذریه او، چنان که قرآن نیز، در آیات متعدد تأیید می‌کند، ارتباطی ندارند. آیه بالا نیز یکی دیگر از معجزات بیان در قرآن مبارک است و ظریف‌ترین نکات در باره بنی اسراییل و اسراییل را، در کلماتی کوتاه و موجز قرار داده است.

نخست می‌فرماید بنی اسراییل، بدون محدودیت، از تمام خوراک‌ها استفاده می‌کرده‌اند تا ساده‌ترین حجت بر این مطلب مهم فراهم شود که بر بنی اسراییل، تا زمان نزول تورات، هیچ محدودیت الهی در مصرف خوراک وضع نشده بود، و از آنکه در تمام ادیان الهی، تذکر و تنظیم و ذکر حلال و حرام اغذیه مردم و گروندگان، در زمره نخستین سفارشات بوده، پس اشاره روشن قرآن در نبود چنین نهی و قبولی، در میان بنی اسراییل، بی‌پیوندی آن قوم را با بارگاه آسمانی اثبات می‌کند.

در ثانی آیه توجه می‌دهد که شخص اسراییل نیز به دل خواه خود، و نه به تبعیت از دستورات الهی، برخی طعام‌ها را نمی‌خورده است و نیک می‌دانیم که حلال و حرام موهبات الهی در خوراک، از حساسترین فرمان‌های خداوند در تمام ادیان است، که بارها دست بردن در عناوین آن، در قرآن مبین، نهی شده و خواننده‌ایم که خداوند در باب پرهیز پیش خود و بدون رعایت دستور از جانب پیامبر اکرم، در مصرف برخی از خوراک‌ها، چه گونه عکس العمل نشان داده است! پس اگر اسراییل خود را مجاز می‌دانسته تا خوردن طعام‌هایی را، از روی میل شخصی و بی‌دستور الهی بر خود حرام کند، پس او سرکرده معمولی قومی است که از هیچ ضابطه دینی پیروی نمی‌کنند و نمی‌توان و نباید او را نبی و فرستاده و ماموری از جانب خدا شناخت.

ثالثاً اگر خداوند، در دنباله آیه، این روند را با نزول تورات مقطوع و منقطع می‌گوید، پس تورات نخستین مجموعه فرامین وارد شده بر بنی اسراییل است و اگر به یاد آوریم تقاضای این قوم را، که به محض عبور از آب، مطالبه بت برای پرستش کرده‌اند و نیز اگر به فراموشی نسپرده باشیم ساخت و پرستش گوساله در غیاب موسی به وسیله بنی اسراییل را، آن‌گاه دقت گفتار قرآن مجید معلوم می‌شود که در آیه بالا، بنی اسراییل و اسراییل را، پیش از فرود تورات، چنین سر خود و بی‌کنترل و بدون هدایت معرفی می‌کند. از این طریق بت پرستی بنی اسراییل و نیز موقعیت ایمانی و عدم انتساب به خاندان یعقوب آن اسراییلی را شناسایی می‌کنیم که در آیه بالا، در قرآن مقتدر، سرپرست قوم بنی اسراییل معرفی شده است.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا (۵۸) اینان گروهی از انبیاء از فرزندان آدم و آنان که با نوح حمل شدند و از فرزندان ابراهیم و اسراییل‌اند که برگزیده و هدایت شده بودند چنان که اگر آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می‌شد، گریان به خاک و سجده می‌افتادند». (مریم، ۵۸)

اما در این آیه، با اسراییلی رو به روییم که پیامبر هدایت شده و خاشع پروردگار است و جز نام، اندک



شبهاتی به آن اسرائیل منتسب شده به بنی اسرائیل ندارد، که در آیهٔ پیش معرفی شده بود. (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در چهارشنبه هفدهم خرداد ۱۳۸۵ و ساعت ۰: ۴۵

## ۲۱

هنوز یک معبر دیگر در مقابل دارم، تا راه برای گذر به مبحث اصلی این یادداشت‌ها، یعنی مقوله «اسلام و شمشیر» باز شود، که گوشه‌هایی از آن را در همین سطور عرضه خواهم کرد و آن عبارت از این تذکر است که مورخ، گرچه از عهده فهم کامل هیچ مدخل و مرحله‌ای بر نمی‌آید، چه رسد به ادراک زبان قرآن، اما می‌تواند اطمینان دهد که از مدعیان این عرصه عقب نمی‌ماند و می‌داند که قطع ارتباط نوآموزان این سرزمین با زبان عرب، از جمله تدارکات رضا شاهی بود که هنوز هم با جدیت تمام دنبال می‌شود و از آنکه سال‌های نخست آموزش خویش را در مدرسه جعفریه «جامعه تعلیمات اسلامی»، در خانه آقای کبیری، که آموزش الهی بر او باد، درست در قلب محله کلیمیان تهران گذرانده‌ام، به تجربه می‌دانم که یادگیری زبان عرب در کودکی، حتی با آن سیستم «نصاب الصبانی» و آن نبود امکانات و کتاب و لغت نامه و متون متنوع و کامپیوتر و معلمان ورزیده، می‌تواند نوآموزان ما را، در انتهای دوران دبستان هم، در حد برداشت مستقیم از قرآن، در فهم زبان عرب توانا و از مراجعه به ترجمه‌ها و تفسیرهای هدفمند بی‌نیاز کند. آن‌ها که فرهنگ نشت کرده از خواسته‌های رضا شاه را، همچنان بدون تغییر امتداد می‌دهند، که حذف جدی زبان عرب از مواد آموزش اولیه کودکان، فقط یکی از آن‌هاست، در اندیشه و عمل از همان قماش‌اند، که ظاهری برابر مطالبات محاسبه گرایانه روز به خود گرفته‌اند.

مورخ که قرآن را، به عنوان تنها سند دست اول و درست و همزمان، برای کشف مسائل و رخ دادهای صدر اسلام، با ایمان تمام، مطالعه و بررسی می‌کند، اینک به یقین رسیده است که نگارش صدها تفسیر، که برخی از آن‌ها تا ۶۰ جلد و بیشتر متورم است، بر قرآن مبارک، که خود کتاب مطولی نیست، به خصوص که تحریر غالب آن‌ها به زمانی باز می‌گردد که زبان فرهنگ سراسر جهان اسلام عربی بود، به اضافه صدها عنوان دیگر در باب سیره و جنگ‌ها و غیره، نه با مدد از متن متین و کبیر قرآن، که تصویر کاملی از مسائل صدر اسلام تا زمان وفات پیامبر را با امانت تمام، عرضه می‌کند، بل غالباً به وسیله دشمنانی پنهان، لااقل سه سده پس از بروز حوادث آن زمان تدارک شده، با این قصد که تاریخ و سیاست و فرهنگ اسلام را به ستیزه خویی و حق کشی و تخریب و تحریق و قتل عام و معبد و مدرسه سوزی بیالایند.

«پس از این سخنان می‌پرسیم که مقاتل در چه سالی به دنیا آمده است؟ عبید بن سلیمان می‌گوید که تفسیر **مقاتل بن سلیمان** بر ضحاک بن مزاحم (وفات: ۱۰۲ هجری) عرضه شد. آن را نپسندید و گفت: مقاتل قرآن را حرف به حرف تفسیر و در این کار افراط کرده است. از این روایت بر می‌آید که **مقاتل در حدود سال‌های ۷۰ هجری به دنیا آمده باشد**، زیرا تفسیر خود را در سال‌هایی که ضحاک زنده بوده نوشته است. خلیلی می‌گوید مقاتل از سال خوردگان و معمران است و در سال ۱۵۰ هجری وفات یافته، یعنی حدود سال‌های ۷۰ هجری به دنیا آمده است، که در این صورت باید گفت مقاتل در زمان فوت ۸۰ سال داشته است... **در آغاز تفسیر مقاتل آمده است که وی از سفیان ثوری روایت کرده، با آنکه مقاتل از سفیان**

**ثوری بزرگ‌تر بوده است.** سبب آن است که مقاتل از معمران بوده و از صغار و کبار سخن آورده است». (مقاتل بن سلیمان بلخی، الاشباه و النظائر فی القرآن الکریم، مقدمه، ص ۱۱)

گرچه این گونه مقدمه نویسی‌ها، سر مویی مستندات همزمان ندارد و تکرار داده‌های بی‌اساسی است که بدون کمترین نقد و نقابتی، از چند کتاب و روایت کهنه بدون صاحب نقل می‌شود، با این همه ببینید این «ابن سلیمان»‌ها چه آشوبی در فرهنگ اسلامی به راه انداخته‌اند: بر مبنای نقل فوق ظاهراً کسی به نام مقاتل، در اواخر قرن اول هجری، زمانی که بنا بر یافته‌های تاکنون، هنوز نگارش لت نوشته‌های قرآنی نیز آغاز نشده بود، تفسیری حرف به حرف بر قرآن نگاشته، که در نظر ابن مزاحم، درگذشته به سال ۱۰۲ هجری، افراطی نموده است و می‌گویند در این تفسیر، که منطقی باید درحوالی ۱۰۰ هجری بر ابن مزاحم عرضه شده باشد، از تفسیر سفیان ثوری نیز نقل‌هایی داشته، که این سفیان ثوری، در سال ۹۷ هجری، و چنان که اعداد و رقم سال‌ها هدایت می‌کند، احتمالاً همراه تفسیر خود، به دنیا آمده است، تا برداشت از آن، در فاصله‌ای چنان اندک، بر مقاتل می‌سر شود!!!

«مقاتل می‌کوشید تا به نزد خلفای عباسی تقرب یابد و اعلام کرد که آماده است برای آنان حدیث وضع کند. منصور کاتب از ابو عبید الله روایت کرده و او از امیر المومنین عبدی نقل کرده که چون خبر وفات مقاتل به ما رسید، سخت بر ما گران آمد، ابو جعفر، امیر المومنین را از واقعه آگاه کردم. گفت: این مرگ بر تو گران نباشد، زیرا مقاتل کسی بود که به من پیشنهاد می‌کرد و می‌گفت: «بنگر چه حدیثی دوست داری، بگو تا آن را برای اختراع کنم». و نوشته‌اند مقاتل به مهدی خلیفه عباسی می‌گفت: «اگر بخواهی می‌توانم به سود تو احادیثی در باره عباس بسازم». مهدی گفت نیازی به این احادیث ندارم». (مقاتل بن سلیمان بلخی، الاشباه و النظائر فی القرآن الکریم، مقدمه، ص ۲۱)

کاری به این ندارم که بر مبنای همین داده‌های معیوب، در آغاز خلافت مهدی، ۸ سال از مرگ مقاتل می‌گذشته است و از درون قبر هم نمی‌توان سفارش جعل حدیث گرفت، و خدا را شکر، که مجموع این بافته‌ها را یکجا دور ریختنی می‌دانم، اما اگر کسی به صحت این سطور و صفحات باور داشته باشد، پس باید بر مبنای آن، از شنیدن و انتقال متن هر حدیثی دوری کند!!! باری با چنین اوضاعی مواجهیم و از قرن چهارم، مجموعه‌ای از ترجمه و تشریح و تفسیر و دیوان شعر و تاریخ داریم، که می‌خواهم به یکی دو نمونه کوچک از آن‌ها ورود کنم تا مقدمه‌ای بر مطالب فصول بعد شود، که در پی خواهد آمد.

«وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَعْتُمْ فِي الْأُمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِّنْكُمْ مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَّن يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ

صَرَفَكُم عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۱۵۲) خدا در وعده خود صادق بود، در اینکه به اذن او (؟؟؟) کنید. تا اینکه در آن موضوع دچار تنازع و سستی شدید و نافرمانی کردید پس از اینکه معلوم شد دل خواهان چیست. برخی به جهت دنیا و برخی به جهت آخرت. سپس برای پرهیز از درد سرهای آن به کلی منصرف شدید. و خدا عفو کرد چرا که بر مومنین عنایت دارد». (آل عمران، ۱۵۲)

همین آیه یک تصویر تاریخی از حوادث صدر اسلام است ولی فهم کامل موضوع و مباحث مندرج در آن، به این سبب ممکن نیست که برای «تحسونهم»، با ضمه بر «ح» و «س»، معنایی نیافته‌ایم. واژه‌ای که فقط یک بار در قرآن مجید به کار رفته و ریشه‌ای در زبان عرب امروز ندارد. جماعتی که پیوسته از این ابهامات لغوی قرآن به سود تلقینات فرقوی و دینی خویش برداشت کرده‌اند و مراتب و مثال‌های قابل ذکر متعدد دارد، بلافاصله آیه را، با معنا کردن «تحسونهم» به کشتار و قتل عام و به هزیمت در آوردن و کارزار و از این قبیل، که به راستی نمی‌دانیم علم به آن را چه گونه کسب کرده‌اند، از ترجمه‌های هزار سال پیش به این سو، سرانجام کار را به جایی رسانده‌اند که محتاط‌ترین مترجم معاصر قرآن، برداشت از این آیه را به صورت زیر در آورده است:

«خدا به وعده‌ای که با شما نهاده بود وفا کرد. آن‌گاه که به اذن او دشمن را می‌کشتید و چون غنیمتی را که هوای آن را در سر داشتید به شما نشان داد، سستی کردید و در آن امر به منازعه پرداختید و عصیان ورزیدید. بعضی خواستار دنیا شدند و بعضی خواستار آخرت. سپس تا شما را به بلایی مبتلا کند، به هزیمت واداشت. اینک شما را ببخشود که او را به مومنان بخشایشی است». (قرآن مجید، ترجمه عبدالحمید آیتی، ترجمه آیه ۱۵۲ آل عمران، صفحه ۷۰)

آن گفتار و کلمات برجسته شده، در ترجمه بالا، معلوم است که در آیه نیست، اما از اینکه همین ترجمه نیز، برای فهم و انتقال منظور جنگ آفرینان در قرآن و بین مسلمانان، به نظر ناقص و ناکامل می‌رسیده است، آن‌گاه بر انتهای ترجمه فوق عدد پاورقی می‌بینیم تا برای تکمیل این گونه معلومات قرآنی، بخوانیم:

«اشاره است به جنگ احد، که مسلمانان نخست پیروز شدند و دشمن را باز پس راندند ولی گروهی از تیر اندازان که می‌بایست موضع خود را نگاه دارند، به هوای غنیمت، از سنگرهای خود بیرون آمدند و همین امر موجب شد که مشرکان باز گردند، مسلمانان را محاصره کنند تا در لشکر اسلام شکست افتد و سپاهیان اسلام به کوه بگریزند». (قرآن مجید، ترجمه عبدالحمید آیتی، ترجمه آیه ۱۵۲ آل عمران، صفحه ۷۰، پاورقی).

بدین ترتیب و از مسیر این گونه ترجمه‌ها و پاورقی گذاری‌ها، واقعیت آن رخ داد تاریخی به صورت این افسانه مبهم و آشفته در آمده، که کمترین انطباقی با آیه اصلی ندارد و مورخ را از فهم درست

مسائل صدر اسلام باز می‌دارد. اما سازندگان این داستان، در حال حاضر مسلمانان را صاحب جنگی با حضور پیامبر کرده‌اند، به نام «افحفد» و گرچه قرآن عالی مقام چنین نامی را نمی‌شناسد و بر وقوع چنین جنگی صحه نمی‌گذارد، اما همین مترجمین، و باز هم نمی‌دانیم از چه طریق، حتی با خبرند که در آن جنگ، مومنین کمان دار برای بی‌نصیب نماندن از تقسیم غنائم، کمان‌ها را به کناری گذارده و جنگ را رها کرده‌اند تا شکست بخورند و بدین ترتیب یک جنگ غارتگرانهٔ دیگر، به نام پیامبر بزرگوار ثبت شده است تا بر اساس آن بگویند مسلمینی که مردم محیط اطراف خود را، احتمالاً بر سر کسب تکه‌ای از ران سوسمار، چنین سر از پا ناشناخته چپاول می‌کرده‌اند، پس با همسایگان و ایرانیان ثروتمند، که به بیان نظایر زرین کوب‌ها، فقط یزدگرد سوم در خزانه و صندوقچه‌اش، چند میلیارد سکه انباشته داشت، چه اعمالی مرتکب شده‌اند؟!!!

اینجا و در حضور تمام مراجعه کنندگان به این وبلاگ، از آن‌ها که باید جواب دهند، می‌پرسم این شروح از چه منابعی برداشت شده، چه گونه صحت آن‌ها مسلم می‌شود و چه کسانی، در چه زمان و برای کدام منافع و منظور، از زبان قرآن مبارک و با توسل خیال پردازانه به مفاهیم و لغات و آیات آن، چنین افسانه‌های شاه نامه‌ای را بافته و چنین ادعاهای کلان بی‌مدرکی را به نام قرآن ثبت کرده‌اند و نیز در زمان ما تکلیف جست‌وجو گر در تاریخ اسلام، اگر نخواهد که چنین قصه‌های بی‌سر و تهی را بپذیرد، چیست و چه گونه باید قانع و یا ارشاد شود؟!!! (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در شنبه بیستم خرداد ۱۳۸۵ و ساعت ۱: ۳۰

۲۲

«وَكَايِنَ مِّنْ نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (۱۴۶) وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۱۴۷)» و بوده‌اند «ربیون» کثیری که با پیامبران طعن و لعن شده‌اند و در راه خدا توهین شنیده‌اند، بی‌اینکه از خود سستی نشان دهند و از پای درآیند و خدا صابران را دوست دارد. آن‌ها سخنی نداشتند جز اینکه خداوندا گناهان و زیاده روی‌های ما را ندیده بگیر، ما را با بر جا نگه دار و در برابر کافران یاری کن». (آل عمران، ۱۴۶ و ۱۴۷)

لغت ربیون، به کسر «ر» در اوایل آیه ۱۴۶ سوره مبارکه آل عمران، درست همانند «تحسونهم» در آیه ۱۵۲ همین سوره، در عربی امروز معنای معین و مسلمی ندارد و درست به همین دلیل، اینجا نیز همانند مورد قبل، کوشیده‌اند از این لغت برای گسترده کردن امور جنگ در اسلام سود برند و مثلاً «آیتی» در معنای آیه آورده است: «چه بسا پیامبرانی که **خدا دوستان** بسیار همراه آنان به **جنگ** رفتند»، که «خدا دوستان» و «جنگ» در این معنا افزوده و تصویری و معلوم است که ربیون را به فتح «ر» و «قاتل» را هم جنگ خوانده است، آن هم در حالی که قرآن مبین و متین در آیه توضیحی دنبال، اساس این همراهی با انبیاء را آشکارا بر تبلیغ اصول و تقاضای عنایت الهی قرار داده است، نه قدرت بازو برای شمشیر کشی! رمز این علاقه که چرا هر اشاره از قرآن مجید را، که معنای عرفی آن نزد ما معین نیست، چنان که موارد دیگر آن را بیاورم، بدل به جنگی عمومی می‌کنند، به سادگی و سهولت گشوده نیست، به خصوص که **قاتل** و **یقاتل** و **مقاتله**، همه جا با فتح «ت»، در زبان عرب معانی دیگری نیز به خود می‌گیرد، که مورد عنایت مترجمین و مفسرین نبوده است، از جمله «لعنت و تحقیر» چون قاتلکم الله، که «خدا لعنت کند شما را» معنی می‌شود و نه «بکشد خدا شما را»، زیرا به ساده‌ترین زبان، خداوند قاتل نیست و کسی را با مفهوم جاری و موجود نمی‌کشد، چنان که عرب همین لغت و ترکیبات آن را، با معنای سخت کوشی و جهد نیز به کار می‌برد و مثلاً می‌گوید: استقتل فی الامور. اما اگر مصدر به صورت «قتل»، با سکون «ت» بیان شد، پس معنا و مقصد از آن کشتن است، چنان که در آیه ۱۵۴ سوره آل عمران «کتب علیهم القتل»، در باب کسانی آمده که کشته شدن در سرنوشت آنان است و در آیه ۱۷۸ سوره بقره خداوند قصاص را موکول به قتل می‌داند و نه قتال: «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر و العبد بالعبد...»، ولی تمایل اولیه و معمول و مصطلح موجود، همه جا در کاربرد مفهوم و معنای جنگ و قتل و کشتار برای لغت قرآنی «مقاتله» و جانشین کردن آن با مجرد «قتل بدون هدف» و یا از روی منفعت طلبی و کسب غنیمت و منازعه شخصی است!

«ربیون» در ریشه و معنای این کلمه میان مفسرین و فرهنگ نویسان اختلاف نظر است: الف. عده‌ای آن را به «جمع» یا «جمع» یا «جماعات کثیره» یا «هزاران» معنی کرده‌اند (ابن مسعود، فراء، طبری، ابو عبیده، ابن قتیبه، سجستانی،

نسفی، ابوالفتوح، قرطبی، فیروز آبادی ابن ملقن، طریحی). ب. عده‌ای آن را «خدا پرستان» یا «خدا ترسان» معنی کرده‌اند: (زمخشری، لسان التنزیل، تراجم الاعاجم، ترجمان القرآن). در راس این گروه، جز ابن عباس که هردو قول از او نقل شده، اخفش است، ولی ثعلب به او ایراد گرفته است که منسوب به «رب» باید به فتح اول باشد. در پاسخ این ایراد گفته‌اند که گاه نسبت باعث تغییر حرکت می‌شود. قرطبی گوید: «الربیون به کسر راء قرائت اکثریت است و قرائت علی بن ابی طالب (ع) به ضم راء است و قرائت ابن عباس به فتح آن. پ. عده‌ای هر دو قول را نقل کرده و جایز شمرده‌اند. (شیخ طوسی، میبدی، ابن منظور، بخاری صاحب المستخلص در لغات قرآن، طبرسی و ابوالفتوح). محتمل است این کلمه با «ربا» که در اصل به معنای زیادتی و افزایش است، هم‌ریشه باشد. از زبان شناسان معاصر، آرتور جفری آن را به معنای «الف» می‌گیرد و سریانی می‌داند. (بهاء الدین خرمشاهی، قرآن کریم، ترجمه، توضیحات و واژه نامه، صفحه ۶۸)

انبوهی حدس و گمان و ایجاد یقین و اقامه دعوی و تدارک مدعا، در جای این اعتراف ساده و مطلب واضح نشسته، که بر هیچ یک از نام آوران شناخته و ناشناخته فوق، معنای «ربیون» با کسر «ر» در کتاب خدا روشن نبوده و کاش اعلام می‌کردند تا زمان علم قطعی به مقصود و مفهوم لغت، اصلح کار برد عین کلام قرآن است. این اعتراف و استشهاد که بر معنای «ربیون» وحدت نظر نیست، خود گواه بارز ناپیدایی ریشه آن در لغت عرب است. اما کسانی سعی لجوجانه، که می‌توان جهودانه هم گفت، در ابطال نص صریح قرآن و سخن سازی و جانشین تراشی برای مقاطع و لغاتی از آن را، تا مرحله‌ای پیش می‌برند که به‌تان عظیم تعویض اعراب قرآن عظیم را، بر امام علی هم می‌بندند! آیا بوی دروغی هیولا را نمی‌شنوید؟ آیا تکرار بی‌اعتراض همین نقل واقدی، به معنای قبول دست بردگی در قرآن و مجاز بودن اعمال سلیقه در قرائت آن نیست؟! کشف اینکه قرطبی در قرن چهارم هجری، از چه راه با تلفظ کلمه‌ای در قرآن، از زبان امام اول شیعیان با خبر شده، از مبهمات گشوده ناشدنی است و جز از طریق و توسل به معجزه ممکن نیست و فراموش نکنید که نام‌های متعددی در فهرست بالا، از آن مردمی بی‌نشان در قرون اولیه هجری، غالباً از اختراعات ابن ندیم و متعلق به زمانی است که خط عربی و نیز فارسی ناپیدا در سه سده نخست هجری، قدرت عرض اندام و عرضه متون غیر قرآنی، و از جمله ترجمه و تفسیر را، نداشته‌اند!

«قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ

(۱۳۷) هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ (۱۳۸) وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ

الْأَعْلُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹) پیش از شما رسوماتی برقرار بوده، پس بر زمین سیر

کنید و عاقبت دروغ انگاران را بنگرید. این خطابی به عموم و اندرز و هدایتی برای

پرهیز کاران است. اگر مومنیند، سست و اندوهگین نشوید که جایگاه شما والا است. (آل عمران، ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹).

این آیاتی روشن و بدون ابهام است در باب توجه و عنایت به اسباب عبرتی که در حول و حوش آدمی پراکنده است و وعده ارتفاعی است که خداوند به مومنین می‌بخشد. کمترین سایه‌ای از جنگ و درگیری در این آیات نمی‌یابیم و به راستی اسباب حیرت است، چه گونه بر مبنای آیاتی معین و متضمن توصیه و توجه و دل‌داری خداوند به مومنین، که سست و دل‌تنگ نشوند، آن آیه‌ها را با جنگی به نام نامعین «احد» مربوط می‌کنند؟!!

«ولاتهنوا ولا تحزوا» (داستان غزوه احد است). غزوه احد روز شنبه هفتم ماه شوال سال سوم هجری در دامنه کوه احد واقع در چهار کیلومتری شمال مدینه، بین مشرکان قریش و هم پیمانان آنان از قبایل دیگر، و مسلمانان از مهاجر و انصار رخ داد. قریشیان این جنگ را به تلافی جنگ بدر که در آن شکست سختی خورده بودند، به راه انداختند. مشرکان سه هزار نفر بودند با ساز و برگ پیشرفته و مسلمانان هزار تن بودند و پیش از آغاز نبرد سیصد تن از شرکت در نبرد کنار رفتند، و بعضی از طوایف را نیز به تردید و تزلزل افکندند (در این باره: آل عمران، ۱۲۲). پیامبر (ص) شخصا مواضع سپاه خویش را معین فرمود (آل عمران، ص ۱۲۱) و پنجاه تیرانداز را برای پاسداری یک تنگه و حفاظت جناح سپاه خویش معین کرد و به آن‌ها سفارش اکید کرد که تحت هیچ شرطی آن موضع را رها نکنند، ولی چون جنگ بالا گرفت و شکست در لشکر مشرکان افتاد، اغلب تیراندازان به هوای غنیمت، توصیه اکید پیامبر (ص) را فراموش کردند و به غارت غنایم رفتند. خالد بن ولید یکی از سرداران مشرکان، فرصت را غنیمت شمرد و به آن سو حمله برد و جناح را شکست و از آنجا به قلب لشکر اسلام زد و مشرکان شکست خورده را به پیروزی رساند و مسلمانان پیروز را به شکست کشاند. در این نبرد حضرت علی (ع) پرچمدار و پیشتاز مهاجران بود و او و حمزه بن عبدالمطلب عموی پیامبر (ص) دل‌آوری‌ها نمودند و در این هنگامه، وحشی غلام جبیر بن معطم که نیزه افکن ماهر و در لشکر مشرکان بود، کمین گرفت و حمزه سردار رشید سپاه اسلام را با پرتاب نیزه به شهادت رساند و مشرکان جسد او را مثله کردند. در این جنگ از مسلمانان ۷۴ تن و از کفار ۲۰ تن کشته شدند (تلخیص از مغازی، تاریخ جنگ‌های پیامبر (ص)، تالیف واقدی، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، ج ۱، ص ۲۴۵-۱۴۵، همچنین دایرةالمعارف تشیع، «احد»، دایرةالمعارف اسلام (انگلیسی، طبع اول). آیات متعددی از قرآن به غزوه احد و چون و چندی آن اشاره دارد. آیات ۱۲۲-۱۲۱، ۱۳۹ تا ۱۷۲ سوره آل عمران و آیه ۱۰۴ سوره نسا درباره غزوه احد است.»

این ترجمه و تفسیر و شان نزول و تعبیر و تخمینی است بر آیه ۱۳۹ سوره آل عمران، که در صفحه ۶۷ قرآن بزرگ خرم شاهی جمع آوری و ثبت است، منبع اولیه‌ای جز کتاب غزوات واقدی ندارد، مخلوق ناشناخته ابن ندیم که به زمان او هنوز خط عرب استعداد تالیف کتاب را نداشته است. ۱۰۰ صفحه از کتاب نیافته واقدی را به شرح سینمایی جنگ احد بخشیده‌اند و سراسر متکی و



مبتنی بر خیال پردازی‌هایی نامنطبق با متن مستقیم گروهی از آیات الهی، که آشکارا با جنگ و پیروزی و شکست بی‌ارتباط است و دنبال گیرندگان و صحنه گذاران بر توهمات واقدی، چون تنظیم کنندگان دایرة المعارف تشیع و یا دائرة المعارف اسلام، بی‌لمحه‌ای درنگ و بدون ذره‌ای مکث و تردید، تمام داده‌های به نام واقدی را، به فرهنگ و دانش و دنیای امروز مسلمان و غیر مسلمان منتقل کرده‌اند. کتاب واقدی را، از آنکه اصل و اریژینالی ندارد و نمی‌تواند داشته باشد، باز نوشته‌ای از قرن ششم هجری گفته‌اند و به راستی ثبت و بیان بیش از هزار تابلو و تصویر از ماجرای جنگ احد، در کتاب غزوات واقدی، لااقل ۵۰۰ سال پس از وقوع آن، به قدرت نقالی والایی نیازمند است و آن‌گاه که در سراسر قرآن مبارک نام «احد» نیست، پس غضب آیاتی از آن کتاب مبین، به سود تلقین شمشیرکشی‌های پیایی پیامبر و مسلمین، در زمره اعمال خبیثی است که کسانی به طمع بهره‌هایی معین، که از آن خواهم گفت، مرتکب شده‌اند. سهم این مرحله آن است که بگویند مسلمین تنها به قصد و قرار تاراج، همراه پیامبرشان به غزوه می‌رفته‌اند و می‌بینید در راه رسیدن به غنیمت، پروای دستورات فرمانده خود نیز نداشته‌اند، هرچند این فرمانده رسول خدا بوده باشد!

اینکه در باب اسناد مطمئن یکی از مهم‌ترین جنگ‌های صدر اسلام به داستان‌های غریبه ناشناخته‌ای به نام واقدی و نظائر او، متوسل نباشیم و در صحت تلقینات مندرجات داستان گونه‌داده‌های او تردید کنیم، ایجاد تشکیک در مسلمات اسلامی نیست، زیرا اسلام سند مسلم دیگری جز قرآن کبیر ندارد، که در کل و جزء روشنگر و راهنما است و اگر دست از سهل‌گیری و سهو اندیشی در باب این سند آسمانی برداریم، می‌توانیم عمده آگاهی‌های ضرور در نحوه رشد اندیشه اسلامی در محیطی پر از غلیان دوستی و دشمنی و ایمان و کفر و تضارب آراء را دریابیم، تا دون کتاب خدا نیازمند نمایشاتی نباشیم که در کتاب‌هایی منسوب به قرن‌ها پس از طلوع اسلام و به قلم نام‌هایی غیر ممکن در اثبات، عرضه کرده‌اند.

این کوشش دشوار، در بیان لزوم بازخوانی اسناد اولیه اسلام، که سیمای فراهم کنندگان کهن آن برای ما ناشناس است، در مسیر اکتشاف بیشتر درحوزه‌ای است که همگی به وجود آن اعتراف داریم: حوزه اسرائیلیات! در حال حاضر هیچ مدعی روشن اندیشی در مطالعات اسلامی نیست، که رسوخ و حضور و وجود اسرائیلیات در مدارک تاریخی و فرهنگی قرون اولیه اسلام را منکر باشد. اما عجیب آنجاست که مرکز و مرد و زنی را مشغول تفکیک این اسرائیلیات از بدیهیات نمی‌بینیم، کسی به طور مشخص و با ارائه اسناد و ادله لازم و قاطع، حیطة این اسرائیلیات و مقصد و منظور تولید آن‌ها را نمی‌شکافد و دیگران را از قید و بند قبول و رد آن‌ها نمی‌رهاند. آیا از چه هراس می‌کنند؟ از اینکه تمام پذیرش‌های تاریخی و فرهنگی کنونی ما در باب بیان از اسلام و نحوه حضور و حوادث دوران طلوع آن به باد رود و اوضاع به صورتی درآید که آن پیر پیشتاز کنکاش در مدارک و مدعا‌های موجود، در اطراف دوران‌های حیات پیامبر اسلام و مسائل صدر اسلام به آن رسید؟

«پس از وفات رسول خدا، منافقانی که جزء اصحاب آن حضرت بودند، از یک سو و یهودیان و نصارا و مانویان، که خود را در صفوف مسلمین جا زده بودند،

از سوی دیگر، در پیروی از مقاصد شوم و پلید خود، در مقام پریشان ساختن افکار و عقاید مسلمین برآمدند. جمعی با جعل و انتشار حدیث، پاک‌ترین و پارساترین اصحاب رسول خدا را مردمی پلید و ناپاک و اخلاک‌گر و کثیف‌ترین و منافق‌ترین و دشمن‌ترین آن‌ها به اسلام را، مردان خدا و پاک و منزّه جلوه دادند و گروهی نیز اسرائیلیات خویش را به زبان روایت احادیث پیغمبر اسلام بین مسلمین رواج دادند... نتیجه این بررسی و کنکاش‌های من این شد که به عدّه زیادی از اشخاص معروف و تاریخی، از صحابه و تابعین و فرماندهان سپاه و شعرا و روایان احادیث شریف پیامبر اسلام برخورد نمودم که هیچ کدام وجود خارجی نداشته‌اند». (علامه شیخ مرتضی عسکری، یکصد و پنجاه صحابه ساختگی، گزیده‌ای از صفحات ۱۵ و ۳۱)

این محقق بزرگ جهان اسلام، که بنیان نیاز به بازنگری در اسناد فرهنگی قرون اولیه اسلامی را در حوزه شیعه، با شجاعت و صراحت تمام بالا برده‌اند، به دنبال این اشارات، تقریباً عمده‌ترین کتاب‌های تولیدی در فاصله قرن سوم تا دهم هجری در جهان اسلام و نیز تدارکات و تالیفات اخیر و معاصر را بی اعتبار می‌نامند و از آنکه این تولیدات فرهنگی از هزار سال پیش تا مدرن‌ترین مجموعه‌های انسکلوپدیک و حوزوی و دانشگاهی امروز، فقط ذیلی بر یکدیگرند و در هیچ نقد و نظر شک آلود شست و شو نشده‌اند، پس کار رسیدگی به آنان بسی سهل و ساده می‌نماید، کافی است یکی از کهنه‌ترینشان را به ارزیابی بریم، حاصل آن به طور خودکار شامل دنباله‌ای از بازخورهای آن خواهد شد. آیا آنان که در جای بی‌گیری رهنمون استاد علامه عسکری، به تدارک مجموعه‌هایی بی‌آبروتر از الفهرست ابن ندیم مشغول‌اند، به جنگ حقایق نرفته، در خدمت شعوبیه قدیم و جدید قرار نگرفته و سر در زیر برف ندارند؟! (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در سه شنبه سی‌ام خرداد ۱۳۸۵ و ساعت ۳: ۳۰

## ۲۳

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۱۷)» و به درستی که قرآن را ساده کردیم تا یاد آورید. آیا یاد آورنده‌ای هست؟ (قمر، ۱۷)

این آیه که چهار بار در سوره «قمر» تکرار شده نیز، حامل پیچیدگی ویژه‌ای در بیان است و آن هم قرار دادن «مدکر» در جای «مذتکر» است، که پنج بار در همین سوره مکرر می‌شود و به همین دلیل ادای متعدد آن را باید تاکید و منظوری الهی بدانیم، منظوری که مانند موارد دیگر، به دنبال کشف آن نبوده تنها حدس خویش در جای آن نشانده‌ایم. حدسیاتی که غالباً بر سبیل مقصودی مقرر است و در اینجا هم، با نیتی سلیم‌تر و بر سبیل مفاهیم و ادات پرسشی «هل» و لغت «ذکر»، آن را «یادآورنده و پند گیرنده» گفته‌ایم.

مورد نظر من از انتقال این آیه، نه بررسی لغوی و معنایی «مدکر»، بل تصریح الهی در تسهیل برداشت از بیان قرآن است تا بار دیگر تذکر دهم که سخن غالب و جان مایه اصلی و اولیه قرآن مبین، در تکلم و تعامل با دیگر صاحبان کتاب می‌گذرد و از آنکه گفت‌وگوی جاری در آیات قرآنی، میان مظاهر اصلی و اولیه استقرار تربیت و تمدن بشر، یعنی یهودیت و مسیحیت و اسلام، محتوای محکمی در اثبات حقانیت و برتری مطلق اسلام بر دیگر ادیان صاحب کتاب، به ویژه در قبول یکتایی و بی‌منتهایی خداوند عرضه می‌کند، شاهدیم که مراتب این داد و ستد استدلال و اندیشه در قرآن، که رو به رسوایی کنیسه و کلیسا، به عنوان مراکزی برای ستایش دون خداوند دارد، از فهرست منضبط مفسرین خارج است و مدارج و مراتب توجه قرآن در این باب را، انشاء الله به سهو، با نظم لازم منظور نکرده و مسدود نگه داشته‌اند! اما پیش از ورود به این آخرین گفتار حاشیه‌ای در باب مبحث اصلی این سلسله نوشتارها، یعنی «اسلام و شمشیر»، مناسب می‌دانم که نمونه دیگری از رفتار غیر مسئولانه با آیات الهی را عرضه کنم، هرچند که بی‌گمان گروهی را خوش نخواهد آمد و شمشیرهایشان را از حالت کنونی نیز نسبت به این محقق کج‌تر خواهند بست!

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالِدَةٌ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳)» بر شما حرام شد خون و مردار و گوشت خوک و سربریده به غیر نام خدا و خفه شده و به ضربه سنگ مرده و از ارتفاع افتاده و به شاخ حیوان دیگر کشته شده و نیم خورده درنده، که پیش‌تر ذبح نشده باشد و قربانی شده در پیشگاه بتان و آنچه در قمارهای فاسقانه قسمت می‌شود.

امروز کافران بر دین تو مایوس شدند و از غیر من هراس نکنید. امروز دین و نعمت های ام را بر شما کامل کردم و اسلام را دین شما قرار دادم. پس اگر در محمصه ای گرفتار شدید، بدون تظاهر به گناه، بدانید که خداوند مهربان و درگذرنده است.» (مائده، ۳)

این آیه ای است متضمن فهرست موارد نهی در خوراک، که در پیوند مستقیم با آیات قبل و بعد و نیز آیات دیگری در همین سوره، که در باب ارسال اغذیه از آسمان برای یاران و اطرافیان و حواریون مسیح است، موجب نام گذاری تمام سوره به «مائده» با معنای «طعام» شده است. در آیه بعد، فهرست مطهرات در خوراک مسلمین و در آیه پس از آن جواز تناول اغذیه اهل کتاب بر سفره های یکدیگر و نیز رفتار محترمانه و عادلانه با زنان آمده و سرانجام آیه ششم سوره، به شرح کامل دستور وضو اختصاص دارد. مائده را در زمره سه سوره نهایی قرآن به ترتیب نزول گفته اند، حال آنکه اصلترین احکام اولیه در آیات آن مندرج است: فهرست مجاز و غیر مجاز در خوراک مسلمین، دستور وضو، احکام غسل و تیمم، که در سوره نساء هم آمده، که آن را نیز مدنی می گویند، حد سرقت و مجازات مفسد و قتل و قصاص و احکام مربوط به وصیت و اعمال حج و مؤذنه ظهور پیامبر اسلام، از جانب خدا، تا نور و کتاب روشنگر و حاوی احکام نو، بر اهل کتاب بیاورد. بدین ترتیب نمی توان نزول سوره مائده را، به زمان حجة الوداع پیامبر بزرگوار رساند، زیرا در آن صورت از جمله پذیرفته ایم که مسلمین، تا آخرین سال حیات پر برکت پیامبر عظیم، نه فقط بدون وضو نماز می خوانده، بل هنوز دستور مصرف غذایی خاص نداشته اند، چنان که نمی توان قبول کرد مضمون آیه پانزدهم این سوره، که در آن غرض از بعثت و ماموریت پیامبر والا مقام آمده، در ماه های پایانی حیات آن بزرگوار به دیگر اهل کتاب ابلاغ شده باشد.

«فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۱۸) وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ... اگر به این آیات مومنیند، پس از آنچه بر آن نام خدا جاری شده، بخورید. چرا نمی خورید زیرا آنچه را بر شما حرام است معلوم کرده ایم، مگر مجبور شوید و جمعی ناآگاه، به تبعیت از هواهای خود شما را گم راه می کنند. (انعام، ۱۱۸ و ۱۱۹). قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴۵) بگو در آنچه بر من وحی شده خوردنی حرامی نیافتم، جز مردار و خون و گوشت خوک و چیزهای مرتبط با فسق و قمار و ذبح شده بدون ذکر نام خدا مگر در اجبار و بدون طغیان و عادت، که خداوند مهربان و درگذرنده است.» (انعام، ۱۴۵)

در این آیات روشن الهی، که از سوره انعام برداشته‌ام، به صراحت و با باز شماری مجدد و مجمل موارد آن، خداوند یادآوری می‌کند که حلال و حرام در طعام و مواد خوردنی پیش‌تر بیان و تعیین شده و به پیامبر اکرم تکلیف می‌کند تا فهرست آن را بازگو کند، که به وجهی شگفت آور، در کل با موارد موجود در آیه سوم سوره مائده، با ایجاز و اختصار ملیح، همخوان است و همین اختصار می‌رساند که دستور اصلی و مفصل و مورد اشاره، همان است که در آیه سوم سوره مائده می‌خوانیم. حال اگر بدون ذره‌ای اغماض و اختلاف، نزول سوره مبارکه انعام، که به دستور پیشین اشاره می‌کند را، در مکه می‌گویند، پس چه گونه سوره مائده، که دستور اولیه و مشروح در آن ضبط است را، نازل شده در مدینه می‌دانیم؟!

پس آنان که بخشی از آیه سوم سوره مائده را، که به صورت برجسته منقول و منتقل کرده‌ام و اختصاص مطلق به اهمیت دستور پرهیز از اغذیه ناباب در نزد خدا دارد، دلیل قرآنی وقوع غدیر و شادباش الهی برای آن ماجرا گرفته‌اند، و برای تناسب و تطبیق زمانی، به نیاز خود و نه حقایق مندرج در قرآن، نزول آیه را به پایان عمر مبارک رسول خدا می‌رسانند، نه فقط مرتکب برداشت ناموجه و بی‌تناسب از آیات کبیر قرآن شده، بل آن رخ داد بزرگ و تعیین کننده را در منظر الهی خفیف کرده‌اند، زیرا ابراز چنین شاد باشی، در صورت صدور از مخزن حکمت و بصارت و فصاحت الهی، در قالب چنان کلمات مقتدر و معین و در ضمن آیه‌هایی منحصر و مخصوص ادا می‌شد، که شایسته آن ماجرای بی‌بدیل و تعیین کننده در عالم اسلام باشد. پس می‌پرسم چه سودی از این بی‌تدبیری، جز جری کردن دشمنان شیعه و بستن اتهام تبدیل معانی قرآن، بر معتقدان تشیع، حاصل می‌شود که تاییدیه قرآنی بر مطلبی به اهمیت گزینش امام علی به جانشینی پیامبر بزرگوار را، از میان آیه‌ای در باب خورد و خوراک مردم بیرون می‌کشیم تا موجب شود که شیعه را به تغییر و تاویل در معانی مستقیم آیات الهی متهم کنند؟ تمام این اشارات اعلام نیاز زمان است که قرآن، این منفرد و مستحکم و مطمئن‌ترین رسن توسل را، اسباب اتحاد اسلامی خویش بگیریم و پیوسته به تکرار آن دسته از آیات مشغول شویم که تمامی ما را به همدوشی و برادری و مفاهمه می‌خواند، چنان که نباید لحظه‌ای از جست‌وجوی رد پا و اثر انگشت کلیسا و کنیسه، درگسترش اختلاف میان فرق اسلامی، به بهانه‌های واهی، غافل شویم.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالََةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضَلُّوا السَّبِيلَ» (۴۴) نمی‌بینی نصیب بردگان از کتاب را، که خود خواستار و خریدار گم راهی‌اند و می‌خواهند شما را هم به بی‌راهه برند؟ (نساء، ۴۴). يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ (۵۷) ای ایمان آورندگان، آنان را که پیش‌تر کتاب داده‌ایم و کفار که دین شما را به تمسخر می‌گیرند، دوست مگیرید و خدا ترس باشید اگر مومنیند». (مائده، ۵۷)

اینک که با یاری الهی و به مدد طرح مدخل‌های نوین در بررسی‌های تاریخ ایران و اسلام و به

طور کلی شرق میانه، معلوم می‌شود که برای ترسیم خطوط معین و تولید قالبی مشخص، برای ره یافت‌های نوین، در تعیین تکلیف مسلمین با دشمنان دیرینه خویش، یعنی کنیسه و کلیسا، ابزار مطمئن دیگری جز قرآن کریم نداریم و در مسیر این بخش حاشیه‌ای از یادداشت‌های «اسلام و شمشیر» می‌خواهم تذکر دهم که تصویر کلی و عمومی جهان، در نمایش جدال و سرکشی یهودیان و مسیحیان با معتقدین به یکتا پرستی و اسلام و تمام دیگر آزادگان جهان، نه فقط ذره‌ای با زمان نزول قرآن تفاوت نکرده، بل چهارده قرن کوشش آن‌ها برای ایجاد تفرقه و تخریب در اصول مسلم و مبارک دین اسلام، از طریق رخنه توطئه گرانه آشکار و پنهان در صفوف معتقدین به قرآن، همراه با ورزیدگی در تدارک ابزار تجاوز و غارت و قلدری و بی‌قانونی، که در قرون اخیر، علنا و رسماً و آشکارا، در حال استفاده از آن در سراسر جهان‌اند و همه جا را به حرص و خون‌خوارگی کنیسه و کلیسا آلوده‌اند، در مبارزه با معتقدین به اسلام و خاموش کردن نور الهی با دم خویش مصمم‌تر کرده، تا بر ما تکلیف شود که با پرهیز متعصبانه از فرقه پرستی و اجماع دوباره برگرد قرآن، به ایمان مطلق الهی باز گردیم و به یاد آوریم که خداوند در آیاتی روشن، فرقه پرستان را مشرک می‌شمرد، تحقیر می‌کند، و وعده رسیدگی اخروی به اعمالشان را می‌دهد.

«إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۱۵۹) کار آنان که در دین فرقه می‌سازند و شعبه می‌تراشند با خداوند است که آنان را از نتیجه اعمالشان آگاه خواهد کرد. (انعام، ۱۵۹). مُنْبِئِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۳۱) مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۳۲) مبین و سرسپرده به او باشید، نماز بگزارید و در زمره مشرکین نباشید که در دینشان تفرقه می‌اندازند، شعبه شعبه می‌شوند و هر یک به آنچه در دست دارند، دل خوش‌اند». (روم، ۳۲-۳۱)

پس در این روزگار بحرانی، با دور افکندن هر تهیه و تمهیدی، که به نام این و آن و نه خداوند، تحویل‌مان می‌دهند، برای دور کردنمان از یکدیگر تلقین می‌کنند و با سرکشی تمام و علی‌رغم صراحت بیان الهی در این گونه آیات، بر قرآن مجید می‌بندند، راه وحدت مجدد اسلامی را باز کنیم و بدانیم که یهود و نصاری با مسلمین آشتی نخواهند کرد مگر ما را در حال شنیدن بوق و کرنای کنیسه و نوشیدن آب و خوردن نان متبرک کلیسا ببینند!

«وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهَدَىٰ وَلَئِنْ آتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۲۰) یهودیان و نصاری از تو راضی نمی‌شوند مگر به متابعت از آن‌ها. بگو هدایت از جانب خداوند است و اگر پس از آگاهی کنونی به نیت آنان تسلیم شوی، از جانب خداوند سرپرستی و مدد نخواهی شد». (بقره، ۱۲۰)

این همان تصویر امروز است. با این تذکر و توجه و تاکید که مسلمین هرگز از هیچ گفت‌وگویی در هیچ باب، از آنکه به بیان درخشان و منطق قرآن مجهزند، هراسی ندارند، اما بی‌جهت به گرد هم‌آیی‌های میان تهی و مزورانه، از سوی متابیین دیگر صاحبان کتاب با مسلمانان گمان و امیدهای غیر معمول نبندیم، زیرا که تجربه قرآنی، چنان که مراحل آن را به شرح آورم، تلاش برای اقلای یهود و نصاری را بی‌هوده می‌گوید و آنان که هنوز و پس از نتیجه‌گیری الهی در قرآن مجید، باز هم باب گفت‌وگوی تازه‌ای با کنیسه و کلیسا را، آن هم از موضع مذلت، مناسب و مفید می‌انگارند، اگر خود را از خداوند مجرب‌تر نمی‌پندارند و در کار کهنه وانمود کردن نتیجه‌گیری‌های آیات قرآن نیستند، پس شاید که آن کتاب کبیر را به درستی نخوانده‌اند! باید مراحل این تبادل نظر و مدرک و منطق مندرج در قرآن در برابر دیگر صاحبان کتاب را، با یکدیگر مرور کنیم تا معلوممان شود که تنها و تنها باید در تسلط و تجدید این شعار اصلی مسلمین کوشید که:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (۱۰) مومنین برادرند، برادران را با هم آشتی دهید و تابع خداوند باشید، اگر طالب رحمت او هستید». (حجرات، ۱۰)

اینک در عین حال که وعده می‌دهم این آخرین شاخه فرعی بر مبحث اصلی «اسلام و شمشیر» باشد، یاد آور می‌شوم که تعقیب آیه به آیه مدارج بیان، میان قرآن و نمایندگان دیگر ادیان، از فرط وفور نامی سر است و فقط اختیار گزیده‌ای از آن‌ها را ممکن می‌دانم که صراحت و صحبت مستقیم است و شک و شبهه‌ای بر نمی‌انگیزد، با این اشاره دیگر که رسول خدا در سراسر قرآن، صاحب ره نمودی مستقیم و از زبان خویش، به مخاطبان و منتظران نیست و همان مطلبی را متذکر می‌شود و مکرر می‌کند، که با اذن الهی و در محدوده «قل» قابل عرضه و ارائه می‌بیند، حتی اگر مکلف به بیان این تاکید باشد، که جز تکرار وحی ماموریتی ندارد، بر اسرار غیب مسلط نیست و نظر شخصی را عنوان نمی‌کند.

«قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ... بگو مدعی نیستم که دارایی‌های در بسته خدا نزد من است، غیب نمی‌دانم، در زمره ملائک نیستم و جز از آنچه بر من وحی می‌شود، اطاعت نمی‌کنم». (انعام، ۵۰)

بدین ترتیب طرف دوم تمام مکالمه و مباحثه قرآنی، با تابعین ادیان پیش از اسلام و اهل الکتاب، ذات باری تعالی است و در نتیجه‌گیری نهایی قرآن، از این برخوردهای کلامی و اسنادی و منطقی، ذره‌ای ابهام و احتمال وجود ندارد و نمی‌توان پیش خود تصور کرد که حاصل گفت‌وگوی خداوند با یهودیان و نصاری، به ترتیبی که در قرآن ضبط است، مشمول مرور زمان شده، مثلاً شرایط نوین جهانی ما را ملزم و مجبور به اتخاذ تمهیدات و تدارک تجربیات تازه تری در مواجهه با کنیسه و کلیسا می‌کند! چنین تصویری در حالی که هنوز موفق به یک تبادل آراء نوین برای تصفیة اسناد

غیر معتبر و مشکوک دینی و مذهبی نشده‌ایم که پیوسته بر آن‌ها نام اسرائیلیات می‌گذاریم، هر کدام در زمره و مصداق «بما لدیهم فرحون» هستیم، نمی‌توانیم به وحدت بیان و توسل به مرکزی واحد برسیم و با زیرکی و نفوذی که دشمنان دیرین اسلام در میان ما دارند، چنین گفت‌وگو و گفتاری، سرانجامی جز تفرقه و تفاوت بیشتر و کشاندن هر یک از ما به سمتی را، نخواهد داشت و اگر گمان می‌کنیم که بر گفتارهای بدون معارضی متکی هستیم، پس چرا در آغاز به شناخت مبنای تفرقه در اسلام نمی‌پردازیم، که در نظر مورخ آغاز و اسنادی پیش از توان نگارش خط عرب ندارند و با کمال تعجب، تا آنجا که مکتوبات و مولفه‌های در دسترس و نه مفقود و باز ساخته قرون بعد حکایت می‌کند، پیشگام معرف این گونه امور، آن هم با مبهمات و اغلاط کلان، ابن ندیم در کتاب الفهرست است!!! آیا چه زمان به تصفیة اغراض اهل کتاب در نخستین متون به ظاهر اسلامی خواهیم پرداخت، چه کسانی مسئولیت تصفیة اسرائیلیات از چنین اوراقی را بر گردن دارند و مشغول چه کار ضرورتر دیگرند؟! (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در یکشنبه چهارم تیر ۱۳۸۵ و ساعت ۳: ۵۳



## ۲۴

با پوزش از تاخیر نسبتاً طولانی در نصب ادامه این یادداشت‌ها، که اصلیتین علت آن انجام نگارش مطالبی در باب صوفیگری و عرفان برای یکی از ماه‌نامه‌ها بود، و به خواست خدا و برابر رسم و سنت، پس از چاپ در مجله به این وبلاگ نیز منتقل خواهد شد، توجه دهم که عرضه این آخرین مقدمه چینی برای ورود به محتوای اصلی «اسلام و شمشیر»، قدم گذاردن در پهنه بی‌کرانی از بضاعت و بنیه اسلام و ظرافت قرآن است، که مورخ هرچه در آن پیش‌تر می‌رود و بیشتر غوطه می‌زند، آن را زلال و عمیق و وسیع‌تر می‌یابد و گرچه ممکن است جست‌وجوی من به کفایت نبوده باشد، ولی ندیده‌ام که کسی نوک پای در این گوشه از اقیانوس پهناور حکمت قرآن فرو کرده و از بشاشت و طراوت تن سپاری به امواج آیات و اشارات آن، بهره‌ای برده باشد. کمترین حاصل این شناوری در این است که با درک صحیح از حوادث تاریخی صدر اسلام، برای بخش بزرگی از آیات قرآن، دوران‌شناسی دقیق تری به دست خواهیم داشت و نیز آسان‌تر درخواهیم یافت که سرسخت‌ترین و پرسابقه‌ترین دشمنان اسلام و قرآن، کنیسه و کلیسا و صریح‌ترین و وقیح‌ترین مقابله‌کنندگان با یکتایی باری تعالی، مسیحیان و یهودیان‌اند.

این بررسی اسلوبی فراهم می‌کند تا با تعقیب داد و ستد استدلال و استمرار بیان قرآن، با دشمنان و مخالفان و موافقان پیامبر اسلام، و دسته‌بندی مراتب و مراحل این گفت‌وگوها، بر مبنای صریح قرآن و نه تعبیر و تفسیر آیات آن، نه فقط زمان نزول بخشی از آیات را مطمئن‌تر شناسایی کنیم بل با شناخت رفتارهای ایدایی دشمنان پیامبر و قرآن معلوم شود که خلاف تبلیغات و تلقینات نشئت گرفته از مثنی اوراق یهود نوشته منتسب به قرون اولیه هجری درباره شمشیرکشی‌های پیامبر و مسلمین، که آب جعل از سراپای تمامی آن‌ها می‌چکد، اصلیتین و شاید هم تنها ابزار انتشار اسلام در میان مردم نجد، آیات و استدلالات مندرج در کتاب خدا بوده است. زیرا قرآن کتاب ساده‌ای است در حد اکثر صراحت و سلامت و حامل شرح تلاشی است که در سال‌های حیات و حضور پیامبر والا، برای اقنای دوست و دشمن انجام شده و تاریخی است برای بازگویی غلیانات اجتماعی و اوج و حضيض و نحوه ستیزه‌ها و توسل به روش‌ها و منطوق‌ها و مناسبات مختلف میان کافران و نیز معتقدان به ادیان و علائق مختلف موجود در جغرافیای طلوع اسلام است. خواهیم دید که در این مجموع شیوه‌های اجرا شده، برای جذب دیگران، ادعای آن‌ها که برداشتن شمشیر علیه حرف ناشنویان را نخستین اقدام مسلمین در مواجهه با منکران و دشمنان می‌شمارند، تا چه اندازه بی‌منطق و تهی مغزانه و فاقد پشتوانه است.

« ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ ۚ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) بدون تردید این کتاب هدایتی برای پرهیزکاران است. آن‌ها که به دنیای نادیده ایمان دارند، نماز می‌گذارند، از آن روزی که به او می‌رسانیم، سهمی

به دیگری می‌بخشند، به فرود آمده بر تو، بر نازل شده‌های پیشین، به روز واپسین و بازخواست یقین دارند». (بقره، ۲ تا ۴)

بقره را سوره‌ای مدنی گفته‌اند، اما به دلایلی که در بعد می‌آورم و نیز توجه به محتوای نخستین آیات سوره، تردیدی در مکی بودن آن نمی‌ماند. در این آیات خداوند به دسته بندی عقیدتی در محیط نزول قرآن و در برخورد با اسلام پرداخته، آن‌ها را به سه گروه تقسیم می‌کند: متقین، کافران و دو رویان. آیات بالا شرح و توصیف مومنین و متقین است: کسانی که به دنیای نادیده، به قرآن و کتاب‌های آسمانی پیش از آن، تورات و انجیل و به روز بازگشت برای ادای پاسخ ایمان دارند، نماز می‌گذارند و حصه‌ای از روزی نصیب برده خود را، به دیگران می‌بخشند.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶) کسانی که کافرنند، چه یادآورشان باشی و چه نباشی، ایمان نخواهند آورد». (بقره، ۶)

وصف این دومین دسته، در قرآن، بسیار تامل برانگیز است، زیرا آن‌ها را کاملاً در مقابل مومنین قرار می‌دهد، «کافر» می‌خواند و جذب آنان به دنیای نادیده، به دستورات آسمانی، به نماز، به انفاق و به روز بازگشت را ناممکن می‌گوید. گرچه در این آیه کافر خطابی است برای دور ماندگان از ایمان، اما همین لغت و صفت، در برخی از آیات دیگر، به مفهوم «منکر»، در مراتبی منحصر، ذکر می‌شود:

«يُسِمَا أَشْرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَيَّ غَضَبٌ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (۹۰) برای خود بدی خواستند که منکر این فرود آمده از جانب خدا شدند و خداوند فضل و عنایت خود را به هر بنده‌ای که اراده کند می‌بخشد. پس بر غضب ما غضبی دیگر افزودند و بر منکران عذابی سخت مقرر است». (بقره، ۹۰)

در اینجا کفر به معنای انکار مراتب ایمان، که در آیه ششم سوره بقره آمده، نیست. تنها اشاره به انکار آسمانی بودن کتاب خدا از سوی کسانی می‌کند و نه انکار خداوند و روز جزا و آنچه را به کفر کامل و مطلق و محض تعبیر می‌شود. غرض از این تطویل آن است که کافران به عنوان گروه بندی اعتقادی در قرآن، مستوجب عقوبتی معین‌اند و گرچه خداوند آنان را غافل اصلاح ناپذیر می‌خواند، ولی چنان که روال قرآن است، از خطاب مکرر به آنان دست نمی‌شویید و شاید بتوان گفت که مراتب گفتار برای کافران در قرآن مبین، از هر گروه دیگر بیشتر است. زیرا که قرآن کتاب تربیت است و گرچه مقدرات تمام امور را به دست خداوند قرار می‌دهد و به پیامبر یاد آور می‌شود که اگر خداوند اراده می‌کرد تمام آدمیان در لحظه‌ای مومن می‌شدند، اما شیوه هدایت انسان در قرآن راهنما، به نحوی است که جوامع را از مدارج رشد می‌گذرانند و چنان که تجربه ظهور و حضور ادیان گواهی می‌دهد در هر مرحله‌ای دستوراتی در اندازه میزان جذب اندیشه و عقل انسان می‌فرستد، که آخرین و عالیترین مرحله آن، نزول قرآن و ظهور پیامبر اسلام است.

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۸) يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۹)» و از میان مردم کسانی می‌گویند به خدا و روز جزا ایمان آورده‌ایم، که در صف مومنین نیستند. می‌خواهند خدا و مومنین را فریب دهند و نمی‌دانند که فقط مشغول فریب خویش‌اند». (بقره، ۸ و ۹)

این خدعه گران و فریب کاران، سومین و آخرین گروه از طبقات اجتماعی - عقیدتی در صدر اسلام‌اند، که خداوند در نخستین آیات سوره بقره معرفی می‌کند. بسته شدن مبحث معرفی طبقات معاند در آیات اولیه سوره مبارکه بقره و منحصر کردن آن‌ها به دو گروه کافر و خدعه گر، جای تاملی عمیق و آموزنده باقی می‌گذارد. زیرا در دیگر سوره‌های قرآن مبین، از گروه‌های «مشرك» و «منافق» نیز نام برده می‌شود، که سخت مورد خطاب و عتاب خداوندند. از نظر محقق، چنان که مبانی آن را به شرح بیاورم، عدم ذکر نام دو گروه بندی منافق و مشرك در آیات نخستین سوره بقره، تنها بدان علت است که در زمان نزول این آیات، هنوز مشرکین و منافقین به عنوان مقابله کنندگان با پیامبر و مسلمین پدیدار نبوده‌اند. از همین جا آن اشتباه بزرگ مفسران و مترجمین رواج و اوج گرفته که پیوسته کافران و مشرکین ذکر شده در قرآن را یکی پنداشته و خدعه گران و منافقین را یکسان بدانند! به گمان من این اختلاط در مفاهیم و ساده گیری احتمالا عامدانه و یا لاقلا لابالیگرائه خطاب‌های قرآنی، از اساسی‌ترین اسباب ناشناختگی رخ داده‌های اجتماعی صدر اسلام و زمینه‌ای است تا کسانی به آسانی عرصه طلوع اسلام را، با خون ریزی و جنگ و دشمن کشی و بی‌رحمی و تجاوز و تخریب مسلمین و فقدان منطق کلام توأم کنند!

ما به هدایت آیات الهی به خوبی ادراک می‌کنیم که توصیف و تعبیر و تعریف قرآن از مشرکین به هیچ روی با تعریفی که از کافرین ارائه می‌شود، یکسان نیست. قرآن مشرکین را در برابر مومنین قرار نمی‌دهد و منکر کامل نمی‌شناسد. مشرکین در قرآن به کتاب آسمانی خود مؤمن‌اند، غیب و روز جزا را قبول دارند، به شیوه خود نماز می‌گذارند و حتی انفاق می‌کنند و اصلیتین تفاوتشان با مسلمین و مومنین تنها در این است که برای خدا شریک قائل‌اند و به همین سبب «مشرك» و نه «کافر» خوانده می‌شوند و چون این مراتبی است که نه در سال‌های نخست بعثت پیامبر و نزول قرآن، بل به احتمال زیاد و عقلا و چنان که مفصلا بررسی خواهم کرد، در مدینه رخ می‌دهد، پس عدم ذکر گروه مشرکین و منافقین، در تقسیم بندی‌های عقیدتی، در نخستین آیات سوره بقره و نیز وفور احکام اولیه و به خصوص موضوع تغییر قبله در آیات آن، برای عرضه این نظر کفایت می‌کند که غالب مطالب مذکور در سوره بقره نازل شده در مکه است.

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۶۷) ابراهیم نه یهود و نصرانی، بل مسلمانی یکتا پرست و غیر مشرك بود (آل عمران، ۶۷). قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۹۵) بگو راست گفت خداوند که در زمره ملت ابراهیم یکتا پرست باش که از مشرکین نبود (آل عمران، ۹۵). إِبْنِي وَجْهَتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۷۹) من به خدای یکتایی روی آورده‌ام که بانی زمین و آسمان هست و مشرک نیستم (انعام، ۷۹)».

این آیات و بسیاری دیگر، که از این پس ارائه خواهیم کرد، بدون ذره‌ای ابهام آشکار می‌کند که منظور و مقصود قرآن از عنوان «مشرک» تنها و تنها متوجه پیروان کلیسا و کنیسه، یعنی مسیحیان و یهودیان می‌شود. و از آنکه عنوان مشرک را قرآن از آغاز به این گروه نداده، پس جست‌وجوی زمان و دوران و نیز سبب این نام‌گذاری نو، بر کسانی که پیش‌تر یهود و نصرانی و اهل‌الکتاب خوانده شده‌اند، دریچه‌ی جدیدی از تاریخ صدر اسلام و نیز درک عمیق‌تری از مفاهیم تاریخی آیات قرآن به روی خواستاران خواهد گشود. (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در جمعه شانزدهم تیر ۱۳۸۵ و ساعت ۵: ۴۳

## ۲۵

از قوی‌ترین ادله و براهین قابل عرضه و ارائه، در اثبات سلامت و استحکام قرآن مبین، صراحت ممتاز بیان و سادگی استدلال‌های این کتاب عظیم است. قرآن مطلبی برای مخفی کردن ندارد، قابل اثبات است که به ویراستاری دوباره نرسیده و مکررات و تاکیدات آن، همانند تعدد عامدانه و عالمانه اشاره به مطلبی منحصر، نزد معلمی است که به آموزه‌های نو می‌پردازد. هنگام مطالعه و دیدار از این متن بی‌مانند و کبیر، نخستین احساسی که به خواننده امروز منتقل می‌شود، این باور است که یک بارگاه بی‌مثال آسمانی و الهی، با قدرتی بی‌منتها، که به اراده‌ای قادر است هر چیز را به سامانی دیگر منتقل کند، با بردباری تمام، در نهایت فروتنی، بی‌توسل به آرایش و آرایش، مشغول یاد دهی و عرضه اندیشه‌هایی است، تا مردمی معمول و غالباً نادان و سرکش را، به گزینش مسیر سلامت اندیشی و درستی و انسانیت سوق دهد و در این راه هر زبان ممکن، هر استدلال ساده‌کننده، هر وعده پاداش و یا یادآوری هر عقوبتی را، برابر فهم و فرهنگ و زبان مردم زمان نزول، به کار برده و موجبات اعجاب در این است که گویی این متن مبارک، هنوز و تا ابد هم، روی خطاب به نادانان درمان ناپذیر زمانه دارد، تا از خواب غفلت نهاده شده در قلوب منکرانی که پیوسته دشمن دانایی و داده‌های نو بوده‌اند، بیدار کند.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا (۱) قَيِّمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا (۲) ستایش خداوندی را که بر بنده‌اش این کتاب بی‌انحراف را فرو فرستاد. استوار نامه‌ای که با زبانی خشم‌آلود پرهیز و نیز صالحین و مومنین را بشارت می‌دهد که پاداشی نیکو در انتظار آنان است.» (کهف، ۱ و ۲)

سادگی این زبان و سلامت و متانت این متن، چنان است که همانند یک گزارش دقیق تاریخی، طبقات و مراتب و روابط اجتماعی دوران تعیین‌کننده و معینی را، جزء به جزء و با تکراری به همان تعداد که عملاً بدان نیاز بوده و پیش آمده، با زبانی مناسب و متعارف باز می‌گوید. قرآن در سراسر این مراتب آموزش و استدلال، اختیار بیان را، از دون خداوند و حتی برگزیده‌ترین رسول‌اش سلب می‌کند و در پهنه این سند گفت‌وگو میان آسمان و بندگان، تنها متکلم و متعهد و پاسخ‌گو، خداوند و تنها فرم برگشت عکس العمل‌های بندگان در برابر آیات قرآنی، بازتاب دوباره و اغلب سرزنش‌آمیز سخنان آنان است.

«وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَبِهُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ (۲۰) می‌گویند: چرا بر او از جانب پروردگارش معجزه‌ای نازل نمی‌شود، بگو غیب نزد خداست، منتظر باشید، من هم با شما از منتظرین خواهم بود.» (یونس، ۲۰)

قرآن نکات مهم و صورت‌های مختلف مکالمه و مجادله بین خداوند و بندگان را به صورت می‌گوید و بگو گزارش می‌دهد و در این داد و ستد کلام و توصیه و اندرز و انداز و پرهیز و یادآوری عاقبت

اعمال و کردار نیک و بد آدمی و راه نمایی خروج از موقعیت‌های دشوار، کلامی به سود گروه و شخص در میان نیست و اگر معلوم است که خداوند، پیامبر اسلام، یعنی مامور ابلاغ آیات الهی را، محدودتر و موظف‌تر از دیگران زیر نظر می‌گیرد، پس نابالغانی که درست همسان با واماندگان زمان طلوع اسلام، قرآن را کتابی زمینی و حاصل جمع تجارب محفل و انجمن ویژه‌ای گرفته‌اند، که ظاهراً یکی از اعضاء آن هم سلمان پارسی بوده، کاش تدبر می‌کردند اگر قرآن کریم پیوسته رسول خدا را در زمره بشری همانند و نه برتر از دیگران می‌شناساند و معرفی می‌کند، پس پیامبر والا مقام از بیان آیاتی از قبیل و قماش زیر، درباره خویش، و از زبان خداوند، چه سودی می‌برده است؟

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَا سَتَكُنْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۸۸) بگو جز آنچه خدا می‌خواهد به نفس خود از نفع و ضرر تسلطی ندارم و اگر غیب می‌دانستم بی‌واهمه از آسیب، خیر بسیار نصیب می‌بردم. حال آنکه جز هشدار و مژده دهنده‌ای به مومنین نیستم (اعراف، ۱۸۸). وَإِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۷) اَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتَهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۸) و چون این آیات روشن بر آن‌ها خوانده شود کافران انکار کننده حقیقت، گویند جادویی آشکار است، یا می‌گویند افترا می‌زند. بگو اگر افترا می‌زدم چه چیزی از جانب خداوند نصیب من می‌شد که می‌داند چه فیضی فرستاده است. شهادت خداوند میان ما کافی است که آمرزنده و مهربان است.» (احقاف، ۷ و ۸)

بنا براین، قرآن روایت و گزارشی از تلاطمات فرهنگی، حوادث سیاسی - اجتماعی و منازعات عقیدتی و رفتاری، بین مومنین و کافران و اهل کتاب و مشرکان و خدعه‌گران و منافقان است و برای شناخت بهتر روش‌های به کار رفته و نیز نحوه و وسعت افت و خیز داد و ستد اندیشه و اقدام، میان نازل کننده قرآن و مردم مورد خطاب، ابتدا به سراغ مروری در میان بیان کتاب خدا در باب «کافرین» می‌روم.

«قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۲) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳) وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ (۴) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵) لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (۶) ای کافران، من بنده او نیستم که شما بنده اوید. شما بنده او نیستید که من بنده اویم. پرستش نمی‌کنم آنچه را که شما می‌پرستید. پرستش نمی‌کنید آنچه را من می‌پرستم. شما را دین خود و مرا دین خود.» (کافرون، تمام سوره)

از این بیان آغاز می‌شود گزاره و نگاه قرآن مبین، به حضور کافران، در محیط رشد اسلام. این سوره عالیترین نمودار اثبات تعلق و تعهد اسلام به رعایت دموکراسی در برخورد با مخالفان و معتقدان

به عقاید و ادیان دیگر است. آیات این سوره مضامین مشابهی در کتاب مبین دارد، با این بیان که اگر دشمنان اسلام و کافران «فته انگیزی» نکنند از تعرض و ستیزه مصون می‌مانند، می‌توانند دین و باورهای خود را نگه دارند و در کنار مسلمین زندگی کنند. زیرا که قرآن مبین، با تاکیدات لازم، رعایت حقوق متقابل، در تمام سطوح مورد نیاز هر جامعه و تجمع، حتی در اندازه ضرورت وفای به عهد را، با قید رعایت شروط و عهد، واجب می‌شمارد و مسلمین را نه فقط از پیش دستی در مقابله و ستیز باز می‌دارد، بل پیوسته الزام به رویارویی را، در دو سویه بودن آن می‌گوید و یاد آور می‌شود که دشمن منصرف شده از ستیزه را باید به حال خود گذارد و حتی تکریم کرد. وانگهی قرآن مسلمین را از مجادله بدون رعایت ادب و احترام باز می‌دارد و در این باب به سفارشات اکیدی بر می‌خوردیم که تا حد پرخاش به پیامبر، از اندازه آداب و عادات و رعایت‌های زمان حاضر نیز در می‌گذرد و متعالی و معتبرتر است:

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۲۵)» به راه خدا با دانایی و زبان خوش دعوت و با عالیت‌ترین روش گفت‌وگو کن. زیرا خداوند بر حال گم راهان و نیز ره یافتگان آگاه‌تر است (نحل، ۱۲۵). «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذَكُّرًا لِمَنْ يَخْشَى (۳) تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى (۴) ... وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۷)» بر تو قرآن را نفرستادیم تا تندی کنی. یاد آوری است برای بیم گیرندگان. نازل شده از سوی خالق بزرگ زمین و آسمان‌ها... و اگر با زبان درشت منتقل کنی پس او از مخفی‌ترین اسرار باخبر است (طه، آیات ۲ و ۳ و ۴ و ۷). «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّبِيَّةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ (۹۶)» بد کرداری‌ها را هم به صورتی خوش دفع کن که خدا به آنچه وصف می‌کنند، آگاه است». (مومنون، ۹۶)

بدین ترتیب قرآن، به صرف فقدان ایمان به اسلام، کسی را با زبان عناد نمی‌خواند و چنان که به وصول آن خواهیم رسید، از هماندیشی و عنایت و گذشت و رحمت و نصیحت آغاز می‌کند و تا زمانی که بر گوش و چشم کافر و مشرک و منافق مهر، و آن‌ها را در کار دشمنی آشکار و توطئه چینی نبیند، به خطاب‌های خفت بار و وعده عذاب‌های مهین نمی‌پردازد. این امر را با بازنگری آیات متعدد الهی در باب کافران، که از پانصد شماره افزون‌تر است، باز می‌یابیم که آغاز آن را به صورت دعوت به همزیستی و حفظ باورهای دو سویه، در آیات سوره «کافرون» در فوق خواندیم. پس به تعریف و توصیفی بپردازیم که خداوند در معرفی خصلت‌ها و خصوصیات کافران در قرآن قویم ذکر می‌کند.

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا (۵۵)» و دون خدا را می‌پرستند که نفع و ضرری به آن‌ها نمی‌رساند و کافران مقابله کنندگان

با خداوندند». (فرقان، ۵۵)

اینجا شاخص‌ترین ممیزه‌ی کافر را از زبان این آیه و آیات مشابه به این صورت می‌خوانیم که کافران به خداوند و یکتایی او باوری ندارند، بت‌هایی را می‌پرستند و می‌پذیرند که نفع و ضرری به آن‌ها نمی‌رساند و با یکتا پرستی و یکتا پرستان مقابله می‌کنند. رد حضور ذات باری تعالی به عنوان ناظم و سرپرست هستی کائنات و واگذاری چنین انتظام و نظامی به دست تراش‌هایی ناتوان، مطلبی است که خداوند بارها در قرآن، کافران را به سبب این کوچک اندیشی سرزنش کرده است.

«وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (۷) و حتی اگر این کتاب را بر برگ‌هایی که لمس کنند فرستاده بودیم، کافران باز می‌گفتند چیزی جز جادویی واضح نیست (انعام، ۷). وَإِذَا تَتَلَّى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۳۱) و زمانی که آیات بر آن‌ها خوانده می‌شود، گویند شنیدیم و اگر بخواهیم مانند آن را خواهیم آورد چرا که جز قصه‌های پیشینیان نیست (انفال، ۳۱). وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ (۲۱) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ (۲۲) زمانی که برای کافران قرآن خوانده می‌شود، نه فقط تواضع نمی‌کنند، بل آن را دروغ می‌دانند (انشقاق، ۲۱ و ۲۲). وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ ... و بگو که کافران نه به قرآن اعتقادی دارند و نه به آن‌هایی که هم اینک موجود است». (سباء، ۳۱)

پس فرو فرستاده‌ی خداوند، یعنی قرآن و آیات و دستورات آن نیز، مورد تایید و پسند کافران نیست و چنان که به دنبال خواهم آورد، کافران حتی نسبت به شنیدن آیات قرآن سخت حساس‌اند و موضع منفی دارند. پس دومین ویژگی کافران، پس از رد و نفی یگانگی خداوند، بی‌اعتبار شمردن قرآن است. آنچه را در آیه‌ی پایانی نقل فوق می‌خوانید، به روشنی معلوم می‌کند که معتقدین به تورات و انجیل را نمی‌توان کافر خواند، زیرا که منکر خدا نیستند، به کتاب‌های خود دل بسته‌اند، به اوامر آن عمل می‌کنند و روز بازگشت و جزا را قبول دارند. پس کسانی که در وضعیت کنونی، به دل خواه خویش، به جا و نابه جا، این و آن را کافر و یا مشرک می‌خوانند، از ظرافت‌ها و دقایق قرآن دور مانده‌اند و اهمیت ادراک این گونه فواصل را نمی‌دانند.

«... وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (۷) و اگر بگویی که پس از مرگ زنده می‌شوید، کافران می‌گویند که این جز جادوگری آشکار نیست (هود، ۷). وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ (۶۷) و کافران گفتند چه گونه پس از اینکه ما و پیشینیانمان خاک شدیم از قبر بیرون می‌آییم؟ (نمل، ۶۷). زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي



لَتَّبَعْنُ ثُمَّ لَتَّبَوْنَ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۷) به زعم کافران معاد ممکن نیست. بگو ممکن است. برای پاسخ اعمال برخواهید خاست و این برای خداوند سهل کاری است (تغابن، ۷). وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۲۴) وَإِذَا تَتَلَّى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّوا بِآيَاتِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵) و گفتند جز زندگی این دنیا نیست یکی می‌میرد و دیگری متولد می‌شود، کاری که انجام آن به عهده‌ی زمانه است. مطلب از علم آنان فراتر است و دچار گمان‌اند. و اگر آیات روشن خود را بر آنان بخوانید، دلیلی جز این نمی‌آورند که می‌گویند اگر راست می‌گویید، اینک گذشتگان ما را زنده کنید». (جاثیه، ۲۴ و ۲۵)

اگر در میزان و اندازه‌ی دانایی معمول آدمی، به مضمون گفت‌وگو و مراتب داد و ستد کلام بین خداوند و کافرین، در آیات فوق اعتنا کنیم، چنان به طبیعت سالم قرآن وارد می‌شویم، که گویی خود را در میان حوادث صدر اسلام می‌یابیم. این سومین نشانه‌ی کفار در قرآن هم، مکمل آن دو خصیصه‌ی پیشین آن هاست: نفی روز جزا در کنار رد یکتایی خداوند و عدم تمکین به آیات الهی، تا بدین ترتیب کافرین را درست برابر توصیف آنان در آیه‌ی ششم سوره‌ی مبارکه‌ی بقره، در تقابل کامل با مومنین و متقین بیابیم. ما اینک می‌دانیم که پیامبر و مومنین نخستین، در همان آغاز راه، چه نیرویی و با چه گونه حساسیت‌هایی را در برابر خود داشته‌اند، که نه فقط اعتبار و رسمیتی برای اصول اولیه‌ی اسلام قائل نبوده، بل چنان که خواهم آورد به سبب ضعف استدلال و ناتوانی در رد عالمانه آیات الهی، چندان به ایذاء و تمسخر و تحقیر و توطئه و سرکشی و قتل، علیه پیامبر و مسلمین پرداخته‌اند، که موقعیت پیشنهادی و آغازین قرآن درباره‌ی همزیستی، در سوره‌ی «کافرون» را بر هم زده، مشمول مراتب و مستوجب مجازات‌های دیگری شده‌اند، که به شرح آن خواهم پرداخت. (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در پنجشنبه بیست و دوم تیر ۱۳۸۵ و ساعت ۱۵: ۴۳

## ۲۶

اکنون و پس از آشنایی با ویژگی‌های اعتقادی کافران، آن چنان که آیات مبارک قرآن توصیف کرده، و پیش از ورود به بررسی تحولات رخ داده در صدر اسلام، ناشی از مواجهه مسلمان و پیامبر با کافرین، باز هم تاملی حاشیه‌ای، در گوشه‌های دیگری از بیان بی‌مانند قرآن را لازم می‌بینم، که چندان دور از متن و موضوع نیست.

قرآن متین را می‌توان نخستین و نیز آخرین متن و مینا دانست که در آن نادانی و سهو، موجب سقوط مسئولیت مجرم می‌شود و گرچه در حقوق جزای موجود در جهان، سهو را موجبی برای تخفیف در جزا می‌دانند، اما از علل سلب کامل جزا از مجرم شناخته نمی‌شود. قرآن انسان را ساده لوحی ظلوم و جهول می‌خواند، از قبول او در حمل بار آیات آسمانی، که کمر کوه را می‌شکند، متعجب است، مسئولیت دانا و نادان و سلامت و بیمار را یکی نمی‌شمارد و پلید و پاک و نابینا و بینا و کر و شنوا و تاریکی و روشایی و مومن و فاسق و مرده و زنده و دانا و نادان و نور و ظلمت را برابر نمی‌گیرد. این نابرابری مندرج در قرآن، اعلام برتری یکی بر دیگری نیست، تذکری است تا به توان جسمی و رشد دانایی در دیگران، هنگام ارائه مسئولیت توجه کنیم و الگوی مدیریت الهی در این باره را اعلام می‌کند که: «لا یكلف الله نفسا الا وسعها».

قرآن وجود نهاد توحش در آدمی را تایید می‌کند و در آیات مکرر او را طغیانگر، ناآگاه، دشمن خو، بخیل، حریص، مغرور و جدال طلب می‌شمرد و کمر به تربیت او می‌بندد. از باب تسلط بر این اوصاف و به ویژه تاثیر نادانی بر رفتارهای آدمی است که قرآن ابواب توبه را پیوسته و در هر زمان باز می‌گذارد تا به هر میزان که تربیت بر طبیعت اشخاص غلبه می‌کند، تظاهر و اظهار کنند و از گذشته خویش فاصله بگیرند. در عین حال خالق انسان بر فطرت پاکیزه و پنهان مخلوق خویش چندان و چنان مطمئن است که او را «خليفة الارض» قرار می‌دهد و به فرشتگان، که از اعزام آدمی بر زمین شگفت زده‌اند و این هبوط را موجب سقوط و فساد می‌دانند، خطاب می‌کند که آگاهی آن‌ها از انسان سطحی است.

مختصر اینکه خداوند سعی در تربیت آدمی را بی‌حاصل نمی‌بیند و ماجور و موجه و اثر بخش می‌یابد، پیروزی انسان و غلبه بر خبیثان و خبثت را قطعی اعلام می‌کند، نیکو کاران را وارثان زمین قرار می‌دهد و چنان تعادلی در خلقت آدمی برقرار می‌داند که در وصف می‌آورد: «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» و با این قصد و منظور، که «علم الانسان ما لم یعلم». پس برخورد چنین خالق آگاهی، که نسبت به نقاط مثبت و منفی و خیر و شر آفریده خود اشراف کامل دارد، چنان که طبیعت موضوع حکم می‌کند، با آن قاضی از دماغ فیل افتاده‌ای، که نادانی را اسباب سقوط مسئولیت در جرم نمی‌شناسد، همه را حکیم و علیم و سلیم می‌پندارد و جز نمونه پاکیزه موجود در ذهن خود را، لایق حقوق انسانی و امعان نظر نمی‌شناسد، برابر نیست!

«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۴۰) در ذیل خداوند، جز نام‌هایی را نمی‌پرستید که خود و پیشینیانتان مقرر کرده‌اید

و جواز قدرتی از سوی خدا ندارند. دستور از جانب خدا است که فرمان داده جز او را نپرستید. این است دین استوار، که بیشتر مردم بر آن آگاه نیستند». (یوسف، ۴۰) إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۷) نزد خدا توبه آنانی که از روی نادانی مرتکب عمل ناروا می‌شوند و زود توبه می‌کنند پذیرفته می‌شود». (نساء، ۱۷)

همین پذیرش جهل نهادینه آدمی و نیز امید به راه یابی و رهایی انسان است که ارسال رسولان و هدایتگران پیایی از سوی خداوند را، برای تمام اقوام، همراه و یا بدون کتاب، ضرور می‌کند و به همین ترتیب قرآن، در موارد متعدد، به پیامبر گرامی اسلام یاد آور می‌شود که در اندیشه انتقال سریع ایمان میان آدمیان نباشد و برای عبور یک بت پرست، که طبیعتاً فرهنگ و پیشینه ایمانی پدران‌اش را دنبال می‌کند، تا مرحله مسلمانی یکتا پرست، خوش رویانه صبوری کند.

«... يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ (۸۸) فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۸۹) خداوندا این قوم مؤمن نخواهند شد. به آن‌ها سلام کن، در کنارشان باش، به زودی آگاه می‌شوند». (زخرف، ۸۸ و ۸۹)

چنین نگاه اندیشمندانه و بزرگوارانه و مربیانه به معلولیت و محدودیت‌های انسان است که کتاب خدا را تا این حد سلیم و لطیف کرده است. اشراف و آشنایی الهی به تأثیر و ثبات باورهای کهن در ذهن بندگان و بت پرستان، موجب می‌شود که آنان را ضمن مثل‌هایی، با نادانانی مسخ شده و ناشنویان و بی‌زبانان و کوران، همانند بنامد و این القایی برای توهین و تذلیل نیست که تشریح و اعلام سطح ناتوانی آنان برای درک و دریافت داده‌های نو، به سبب نقص بنیانی در لوازم کسب فرهنگ است. به زبان ساده خداوند توجه می‌دهد که فقدان درک نزد کافران از آن است که مانند کران و لالان و کوران ابزار دریافت مباحث عمیق عقلی را ندارند، سریع الانتقال نیستند و باید با آنان به مدارا و مهلت عمل کرد و به راستی که مثال‌های قرآن در این باب برای قلب‌های بدون بیماری سخت آموزنده است.

«وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ (۲۲) زنده و مرده یکسان نیست خدا شنوا می‌کند هر که را بخواهد و تو نمی‌توانی در میان به قبر خفتگان شنونده‌ای بیایی. (فاطر، ۲۲). وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْكَ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (۱۷۰) وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صَمٌّ بِكُمْ عَمِي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۱۷۱) چون به آنان گفته شود که از این آیات نازل شده تبعیت کنید، گویند ما به همان راه مالوفی می‌رویم که پیشینیانمان رفته‌اند، هرچند پیشینیان

آن‌ها چیزی درک نمی‌کردند و هدایت نشده بودند. مثال این کافران شبیه آن است که در گوش کسی فریاد کشیم که جز صدا و نوبی از آن نمی‌شنود. **اینان کوران و لالان و کوران فاقد درک‌اند.** (بقره، ۱۷۰ و ۱۷۱). **فَمَهَلِّ الْكَافِرِينَ أَهْمَلَهُمْ رُؤْيِدًا (۱۷)** پس به کافران فرصت ده، فرصتی معین». (طارق، ۱۷)

چنین است که خداوند، جز در موارد محدود و مختصر، که به آن خواهیم رسید، هرگز مسیر بازگشت و تصحیح رفتار و قبول حق را بر بندگان خویش نمی‌بندد، ناآگاهی را علتی برای جرم و محملی برای رد مجازات‌های مصطلح می‌شناسد و علی‌البدل مجازات را تا حد تحمل گرسنگی روزه داری کوتاه ختم می‌کند، مطلبی که هنوز در قوانین اجتماعی انسان مرسوم نیست و ناآشنایی با مراسم و موارد و قوانین، موجب تبرئه و یا حتی تخفیف قابل توجه مجازات نمی‌شود. این روند آن‌گاه با قدرت تمام اثبات می‌شود، که قرآن ضلالت از روی دانایی را در زمره مواردی می‌شمارد که گذشت از آن ناممکن است.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ نُقْبَلَ تَوْبَتَهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (۹۰) توبه آنان که پس از ایمان و قبول، دوباره با شدت بیشتر کافر شدند، پذیرفته نخواهد شد، آنان گمراه کامل‌اند (آل عمران، ۹۰). إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا (۱۳۷) آنان که به دفعات از ایمان به کفر و از کفر به ایمان می‌پردازند و در کفر زیاده روی می‌کنند، مورد عفو قرار نمی‌گیرند و به راه راست هدایت نمی‌شوند (نساء، ۱۳۷). مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۶) جز در مورد اکراه و اجبار و برای کسی که در قلب خود مؤمن است، آن کس که پس از ایمان به کفر برمی‌گردد و سینه خود را به روی کفر می‌گشاید، در معرض غضب الهی است و بر او عذابی بزرگ مقرر است». (نحل، ۱۰۶)

در واقع اساس آن بخش از فقه اسلامی، که مرتدین از هدایت و دین خدا بازگشته را، شایسته عطوفت نمی‌داند، بر این گونه آیات الهی استوار است. زیرا خداوند بازگشت به ناآگاهی را، طغیانی از سر دانایی و توطئه‌گرانه و مستحق سخت‌ترین عذاب‌ها و مجازات‌ها گفته است. باری، اینک دوباره به مسیر پیشین کلام خویش و جست‌وجو در آن حوزه از قرآن کریم بازگردم که تکلیف مسلمین و پیامبر را در برابر کافرین تعیین و تعریف می‌کند و گذری را می‌گشاید که خداوند پیامبر گرامی اسلام را برای دعوت کافرین به آموزه‌های قرآن به عبور از آن هدایت می‌کند.

«وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْتُونُ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْبِيَكُمْ بَشَرٌ مِّنْ ذَلِكُمُ النَّارُ وَعَدَّهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا

وَبِسِّ الْمَصِيرِ (۷۲) و زمانی که آیات روشن ما را بر کافران می خوانند، در صورت هایشان چنان آثار انکار می بینی که می خواهند به قرائت کنندگان آیات حمله ور شوند، بگو به بدتر از آن آتشی که خدا به کافرین وعده داده است، آگاهتان کنم که بد سرانجامی است». (حج، ۷۲)

این صحنه قابل ادراک و لمس، تصویر روشن و آشنایی از حوادث طلوع اسلام را عرضه می کند: مؤمنین و مبلغین نخستینی که پیامها و آیات الهی را در میان مردم می خوانند و کافرانی که با چهرههایی ناباور، قصد حمله به مبلغین اولیه قرآن را دارند. این آیه و دیگر نظایر آن، بدون هیچ آرایه ای بیان می کند که دین اسلام نیز، همانند نحوه عرضه و رسوخ تمام حقایق بزرگ در جوامع بشری، از موعظه و تبلیغ نفر به نفر آغاز کرده، چنان که معین می کند از آن زمان و تا هنوز، کوران و کران و لالان متعصبی که تاب شنیدن سخن نو ندارند، به چماق متوسل می شده اند تا ثابت کنند که تبار کفر و نافهمی و واپس ماندگی پیوسته است.

«وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ (۵۱) وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۵۲)» به سبب آنچه از قرآن می شنیدند، که جز اندرزی برای عالمیان نیست، چنان بود که می خواستند با نگاه هایشان تو را بلغزانند و سرنگون کنند و داد و فریاد می کردند که او دیوانه است». (قلم، ۵۲-۵۱)

این تصویر روشن و این بیان ستودنی و شفاف نیز، شخص پیامبر را در میان مردم و مشغول قرائت آیات قرآن تصویر می کند با چنان تاثیری در سخن، که کافران، برای متوقف کردن امر دعوت، با فریاد او را دیوانه می خوانند و چنان چشم می درانند که گویی می خواهند با نگاه پیامبر را از جایگاه سخنرانی فرود آورند. این همان صداها و اداهایی است که هنوز هم دشمنان دانش های نو، برای حفظ جایگاه ارتجاعی خود، در برابر عرضه کنندگان روش های تازه برای تفکر، سر می دهند. ما امروز و از طریق این آیات در می یابیم که تنها سلاح موثر پیامبر و مؤمنین و پیروان او، در برابر کافرین، جز کلام خدا و آیات قرآن نبوده، چنان که معلومان می شود که عکس العمل بت پرستان و دشمنان اسلام، در برابر عرضه آیات قرآن، جز هیاهو و هجوم اوباشگرانه نبوده است.

«وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مَبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُؤًا (۵۶)» ما رسولان را جز برای اندرز و بشارت نفرستادیم. حال آنکه کافران می کوشند حق را با باطل بپوشانند و آیات و اندرزهای ما را به مسخره می گیرند». (کهف، ۵۶). يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأُدْبَارَ (۱۵) ای مؤمنین اگر کافران را در حالت هجوم دیدید، خود را سراسیمه نشان ندهید. (انفال، ۱۵). إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ (۳۵) وَيَقُولُونَ أَأَنَّا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ (۳۶) اگر به

آن‌ها گفته می‌شد که بگویید جز خدای یگانه نیست، گردن کشی می‌کردند و می‌گفتند  
یعنی خدایان خود را به خاطر گفته‌های شاعری مجنون ترک کنیم؟ (صافات،  
۳۵ و ۳۶). وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ (۶۹) به او  
شعر نیاموخته بودیم، اندرزهایی از قرآن راه نما کننده است». (یس، ۶۹).

اگر تمام آیاتی را بیاورم که نخستین عکس العمل کافران، از زخم زبان و توهین و تمسخر نسبت به  
مومنین، در زمان عرضه سخنان خداوند را توصیف می‌کند، کار این یادداشت‌ها به تطویل مخل  
می‌کشد و همین قدر بدانید جدای از آن لات منشی‌های مصطلح عقب ماندگان متعصب، که  
به صورت هجوم به نخستین مبلغین قرآن و تحقیر مادی آن‌ها نمود کرده، تنها بخشی از دیگر  
مسخرگی‌های مرتجعین وامانده در برابر دعوت‌های قرآن، خواندن پیامبر با نام‌ها و القاب ساحر و  
شاعر و مجنون و کذاب و دیوانه شیرین عقل بوده است. (ادامه دارد).

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در دوشنبه بیست و ششم تیر ۱۳۸۵ و ساعت ۱: ۳۰

## ۲۷

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ (۳۶) کافران برای مانع تراشی در راه خدا، پول خرج می‌کنند، برایشان حسرت از دست رفتن مال و سپس شکست باقی خواهد ماند. تا زمانی که در جهنم گرد هم جمع شوند». (انفال، ۳۶)

از اینجا سلسله مراتب برنامه ریزی رسمی کافران، برای منع پیوستن مردم به پیامبر و پذیرش آیات الهی، و درست برابر الگویی که هنوز در جوامع انسانی مصطلح است، آغاز می‌شود. در این مرحله نیز تصاویر رخ داده‌های منعکس شده در قرآن، با آنچه در زمان ما میان گروه‌های اجتماعی پیشرو و مرتجع در جریان دائم است، تفاوتی نمی‌بینیم. پول داران، از اسلحه همیشه خود، علیه حقیقت طلبان، و معمولا برای خریدن و به کار گرفتن گروه‌های فشار و یا روشن فکری معلق، استفاده می‌کنند. این آیه نیز با معلوم و معرفی کردن جایگاه اقتصادی و اهداف ستیزندگان با پیامبر و آیات الهی، نشان می‌دهد که قرآن با منافع پیروان عقب ماندگی فرهنگی و غارتگران اقتصادی توافق و تناسبی ندارد و جامعه را به عدالت و رعایت و انسانیت و همسانی و حق طلبی دعوت می‌کند.

«زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۱۲) کافران در دنیا زندگی آراسته‌ای دارند و بدان سبب مومنین و متقینی را که در قیامت بالاتر از آن‌ها قرار می‌گیرند و به هرچه اراده کنند دست رسی بی حساب دارند، مسخره می‌کنند. (بقره، ۲۱۲). وَإِذَا تَتَلَا عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا (۷۳) کافران در زمانی که مومنین آیات روشنگر ما را بر آنان می‌خوانند، می‌گویند کدام یک مقرر و اثاث به تری داریم؟» (مریم، ۷۳)

این آیات نیز تایید دیگری است در اعلام مواضع اجتماعی و اقتصادی کافران، تا انگیزه مومنین نخستین در پیوستن به اسلام و تبعیت از قرآن را درست شناسایی کنیم: یک سو صاحبان زندگی و اسباب آراسته دنیوی، که طبقات فرودین مردم را به سبب فقر تمسخر می‌کنند و سوی دیگر کلام الهی که جامعه را به برابری و عدالت و عقل فرا می‌خواند. این آیات آیینۀ تمام نمای ماهیت اولیه و اصلی اسلام و دعوت‌های همیشگی قرآن است که هشدار می‌دهد که نمی‌توان مسلمان بود، اما چنان زیست که شاخص هستی آدمی با خدم و حشم و زرق و برق شناسایی شود.

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ (۲۶) کافران می‌گویند: اگر می‌خواهید غلبه کنید، به این قرآن گوش ندهید و آن را با سخنان لغو در آمیزید». (فصلت، ۲۶).

پس منکران و مانع تراشان در راه ابلاغ و گسترش آموزه‌های نوین اسلام، از تاثیر دگرگون کننده آیات بر اذهان واقف بوده‌اند، تاثیری که پیوسته بیان حق بر اندیشه‌های سالم و مستحق هدایت، که مسخ منافع شخصی و گروهی خویش نباشند، بر جای می‌گذارد. اینجا نیز همان شیوه و نمودار همیشگی واماندگان در برابر سخن حق را شاهدیم: منع ارائه، و اگر ممکن نشد، نهی آشنایی با تولیدات نوین پرورش فکر، ایجاد شبهه و تخفیف در ارزش اندیشه‌های نو، از طریق تحریف و اختلاط و اتهام در آن مفاهیم اصلی که موجب جذب و جلب توجه مردم معمول و پیش تازان درک سخن تازه می‌شود. چنان که هنوز و در حالی که روزنامه و رادیو و تلویزیون و منبر، در همه جای جهان، نغمه واحدی سر می‌دهند، آزادگان و مبارزین و صاحبان نگاه ممتاز و مسئول بر مسائل اطراف خویش، ناگزیر درخواست‌های اجتماعی و انسانی خود را بر صفحه دیواری، به نگاه رهگذران می‌رسانند یا نوشته بر پاره مقوا و پارچه‌ای، بالای سر می‌برند تا حساسیت‌های اصلی خویش نسبت به ظلم و نابرابری و دشمن خوبی و دفاع از حق و طرح منظری نو برای تفکر و تعلق را، بیان کرده باشند، زیرا که کهنه اندیشان هنوز هم با سانسور و سخت‌گیری و گزینش ادبیات دل‌خواه خویش، همانند کافران، به جامعه ابلاغ می‌کنند که مطالبی را که آن‌ها نمی‌پسندند، نباید دید و خواند و دایما شاهدیم که متجاوزین به حق، حتی همان تریبون کوچک کاغذ و پارچه‌ای را، که مطابق میل آن‌ها علم نشده، به ضرب چماق و با تدارکات از پیش مهیا شده، از چنگ نگهدارنده آن می‌ربایند، چنان که کافران دیگری، با لشکر کشی اوباشانه، برابر طرح داده‌های نو، در هرزمینه و هر جا، سینه سپر می‌کنند، تا گوش‌های مشتاق از شنیدن حرف‌های تازه محروم شوند، زیرا بیان حق، مانند کارد، در دل کفر و دروغ و تحمیق فرو می‌رود، آن‌ها را بی‌اثر می‌کند و از کار می‌اندازد.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعِمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۴۷) و چون گفته شود که از روزی نصیب برده از خدا انفاق کنید، کافران به مومنین می‌گویند کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می‌خواست گرسنه نمی‌ماند این نیست مگر گم راهی آشکار. (یس، ۴۷). وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۲) کافران به مومنان گفتند گناه شما را به گردن می‌گیریم اگر به راه ما ملحق شوید. دروغ می‌گویند و گناهی را به گردن نخواهند گرفت.»  
(عنکبوت، ۱۲).

ملاحظه می‌کنید که چه گونه این آیات ماهیت کفر و منافع طلبی را، که هر دو یکسان است، در پیشگاه خرد آدمی از سایه بیرون می‌کشد، عریان می‌کند و مجموعه‌ای از بهانه‌های مورد استناد و اتکای کافران را، بر می‌شمارد که تمامی را در برابر منطقی علم کرده و می‌کنند که از سرکشی باز می‌دارد و به رعایت و مسالمت می‌خواند. آیا چه میزان کسانی را می‌شناسید که هنوز هم در برابر درخواست سائلی، به پیروی از شیرین‌زبانی‌های کافران، فقط جواب می‌دهند: «خدا بدهد» و آن هم



در حالی که به سادگی برای برق انداختن مرکب خود، که مقرر است فقط ساعات کوتاهی بدرخشند، بی دریغ پول خرج می کنند و لحظه ای گمان ندارند که آنچه را در جیب خود می یابند را هم خدا داده است تا آن ها را از جمله در انفاق به درماندگان آزمایش کند؟ به راستی که آیات الهی در قرآن مبین و مجید، تابلوی تمام نمای رخ دادهای تاریخی و اجتماعی زمان ظهور و حیات پیامبر است، که کوچک ترین تردیدی در صحت و سلامت نماهای آن نیست تا نشان دهد که جوامع اسلامی، تا هنوز، به همت سرکردگان کافر صفت خویش، تا چه اندازه در کمرکش کوه کفر مانده اند، قادر به عبور به سر منزل امن اسلام نیستند و جامعه در اختیار خویش را به چنگال همدستان خود، یعنی گردنه گیران واگذارده اند.

«وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ابْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳۲) وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۳۳)» و زمانی که گفتند خدایا اگر این بیان حقی از سوی توست، پس بر ما باران سنگ ببار و یا عذابی دردناک بفرست. ما آن ها را در حالی که تو در می انشان هستی و هنوز توبه کارانی پیدا می شوند عذاب نخواهیم کرد». (انفال، ۳۲ و ۳۳).

تمام این نشانه های بیانی، اثبات این نکته است که دین مسالمت و مراعات و تابعین آن، یعنی اسلام و مسلمین، تا کجا در برابر زخم زبان ها و توطئه ها و تمهیدات کافران صبوری کرده اند، تا حدی که خداوند نجات کافران از عذاب را تا زمانی که هنوز توبه کنندگانی از میان آن ها ظهور می کند و نیز به رعایت و احترام حضور پیامبر در کنارشان، تضمین می کند. اما آیات صریح دیگری می گوید که سرانجام کافران تاب دیدار پیامبر در جامعه را از دست داده و به اخراج او از محیط ظهور اسلام دست زده اند!

«إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۴۰)» اگر کمک نکنید، پس خدا زمانی که به وسیله کافران اخراج شد، به کمک او آمد. یکی از دو نفری که در غار بودند به مصاحب خود گفت که اندوهگین مباش خدا با ماست خدا به او آرامش بخشید و به نیروهای دیده ناشدنی حمایت کرد، کلام کافران را پست و فرمان خدا را برافراشت که خداوند پیروز و دانا است». (توبه، ۴۰).

درک زمان و مکان اخراج و تبعید پیامبر، از اشاره این آیه به کمال ممکن نیست و نمی توان به یقین رسید که آیا اشاره آیه به همان ماجرای هجرت ناخواسته پیامبر خدا به مدینه است و یا به اخراج رسول خدا و یاران اش به حواشی مکه اشاره می کند. در قرآن متین به جزئیاتی که اینک در این باب رواج دارد، اشاره آشکاری نیست و نمی توان قاطعانه معلوم کرد منظور آیه از تعیین یکی از دو نفر

حاضر در غار، چه کسی است؟ با این همه، هم از مضمون و معلومات این آیه و هم از آیه دیگری که به دنبال خواهم آورد مسلم می‌شود که کافران هنگامی که به منتهای ضعف و عجز در برابر بیان و ابلاغ و انتشار آیات الهی از زبان پیامبر و یاران‌اش رسیده‌اند، به اخراج و تبعید مومنین و پیامبر دست زده‌اند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱) إِنْ يَتَّقَوْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ (۲) لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳) ای مومنین دشمن خدا و خودتان را به دوستی و مودت نخوانید، که به سخن حقی که نزد شماست ایمان ندارند و پیامبر و پیروان او را اخراج کرده‌اند. اگر می‌خواهید در راه من بکوشید و طالب رضای منید در پنهان با کافران دوستی نکنید چرا که به مخفی‌ترین امور واقفم و عاملین به این امر فقط منحرف شدگان از راه راست‌اند. اگر آن‌ها به شما دست یابند چون دشمن با شما رفتار می‌کنند و زبان و دست بر شما می‌گشایند تا کافر شوید. فرزند و خویشاوند در قیامت سودی به شما نمی‌رساند، بی‌نتان جدایی خواهد بود و خداوند به آنچه می‌کنید ناظر است.» (ممتحنه، ۱ تا ۳).

این آیات اعلام تازه‌ای است که خداوند پس از اخراج پیامبر، به مومنین بازمانده در مکه تکلیف می‌کند. مواضعی که تعارفات و تمهیدات پیشین را به کناری می‌نهد و جدا کردن کامل راه از کافران را، اگر فرزند و یا خویشاوند مومنین نیز باشند، دستور می‌دهد. پیداست که مومنین، جدا شدگان از تیره و عشیره و خانواده کافران بوده‌اند و جامعه و تجمعی را ترک کرده‌اند که تا پیش از نزول قرآن و ظهور پیامبر تکیه‌گاه و محل علاقه آنان بوده است. خداوند در این آیات به هم پیوسته، با ارائه اندازه‌های لازم، دستور می‌دهد که این پیوندها را، که در روز رسیدگی به اعمال و حساب‌ها سود و حاصلی ندارد، بگسلند و برای اعلام دشمنی آشکار با کافران، حتی اگر با مومنین همخون و خانواده باشند، آماده شوند. (ادامه دارد).

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در پنجشنبه بیست و نهم تیر ۱۳۸۵ و ساعت ۲: ۳۰

## ۲۸

با وجود تبعید و آواره کردن پیامبر از مکه، خشم خدا نسبت به کافران نسبتاً ملایم است و چنان که خواهیم خواند، با آن فرامین منفی موکد و سرشار از نفرتی که درباره «مشرکین» صادر شده، قابل مقایسه نیست. عمده‌ترین صورت این سخط و سخت‌گیری الهی، متوجه کردن مؤمنین به این نکته است که برخورد با کافران به مرحله‌ای رسیده، که دیگر نمی‌توان روابط خونی و خویشاوندی را با آنان حفظ کرد.

«لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۲۸) مؤمنان کافران را دوست نگیرند، وگرنه از هیچ بابت با خدا نیستند. مگر اینکه مجبور به ظاهرسازی شوند و ترس باید از خداوندی باشد که بازگشت همه به اوست (آل عمران، ۲۸). الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِئْتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (۱۳۹) آنان که به امید کسب رفعتی کافران را دوست می‌گیرند، بدانند که تمام عزت مختص خداوند است.» (نساء، ۱۳۹)

از قبیل این آیات که خداوند، کافران و مؤمنین را از یکدیگر جدا می‌کند، به تعداد لازم در قرآن مبارک یافت می‌شود. مسلم است فرمان فاصله گرفتن از کافران، که تا پیش از دعوت پیامبر به اسلام، غالباً با مؤمنین هم‌قبیله و هم‌خانواده و دوست و همنشین بوده‌اند، آماده کردن زمینه برای ورود به مرحله جدی تری از مرز بندی میان دوست و دشمن خدا بوده است. قرآن به وضوح دشواری اجرای چنین فرامینی از سوی مومنین را، به سبب علقه خونی و عشیرتی در نظر می‌گیرد و با زبانی نزدیک به نصیحت، یادآور می‌شود که هیچ وابستگی بالاتر از الصاق به اسلام و کتاب خدا نیست.

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۲۴) بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قبیله و مال‌های گرد کرده و بیم از کساد تجارت و دل بستگی به مساکن نزد شما مقدم بر دوستی با خدا است، منتظر فرمان باشید که خداوند مردم بدکردار را هدایت نمی‌کند.» (توبه، ۲۴)

این تصویر سالم و کامل تردیدهای مردم لایه بندی شده، به کافر و مومن، در حیطة خیزگاه اسلام در سال‌های نخست دعوت است: فرزندان که پدرهایشان در کفر مانده‌اند، پدرانی که فرزند در کفر مانده دارند، برادری که برادر یا برادران‌اش با پیامبر همراه نیستند، زنانی که شوهران‌شان ایمان نمی‌آورند و مردانی که زن بی‌ایمان به خانه دارند. مومنین موظف و دعوت می‌شوند که این پیوندهای ناهمگن

را بگسلند، که غالباً با فرو گذاردن کسب و کار و خانه و دارایی فراهم آورده در سنین پرزحمت عمر هم برابر می‌شد. این صورت صحیح و دقیق و طبیعی دغدغه‌های مومنین در دورانی معین است که در میان دو علاقه قدرتمند بلا تکلیف بوده‌اند. قرآن می‌گوید که اجرای فرامین خداوند بر تمام این تعلقات مقدم است و آن‌گاه که به سخت جانی فرهنگ‌ها و سنت‌ها و علائق خانوادگی و عشیرتی و رشته‌های بی‌شماری از دل بستگی‌های ریز و درشت، توجه می‌کنیم که چون رسنی دست و پای مردم محیط رشد اسلام را به خون و خانواده و قبیله و خاک و شتر و اسب و داد و ستد و خانه و چادر برمی‌بست، در می‌یابیم که این مرحله جدایی و تعیین تکلیف نهایی با طبیعی‌ترین مناسبات انفرادی، پیش از طلوع اسلام، از جمله حساسترین و شکننده‌ترین شرایطی پیش آمده در نبرد میان اسلام و کفر بوده است. در عین حال همین تصویر درست از روابط و دل بستگی‌های خانوادگی و شغلی و تجارت و بهره‌وری از خانه‌های آسوده و اثاث گران بها را باید بر سر آن به اصطلاح مورخ نادانی کوفت که می‌نوشت: اعراب جز پابرهنگان جاهل و دیوان و غولان بی‌کاره‌ای نبوده‌اند که تنها زن و شراب و جنگ را می‌شناخته‌اند!!!

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ  
وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۳) ای ایمان آورندگان اگر پدر و برادرانی  
را که به کفر متمایل‌اند، برگزینید و به آن‌ها متمایل شوید، پس در زمره ظالمان‌اید.»  
(توبه، ۲۳)

همین فرمان نزدیک به اتمام حجت، پیچیدگی پیش آمده در شرایط معینی برای مومنین را آشکار می‌کند. در اینجا دیگر توضیحی نمی‌خوانیم، دستور موکدی است به انضمام تصویر عاقبت نکول کنندگان. حاصل نهایی این فرامین و تکلیف به مؤمنین، که از نوسان میان علایق شخصی و عقیدتی خارج شوند، این بود که خالص‌ترین و از خود گذشته‌ترین و مجاهدترین مؤمنان را، که تعهد به دین و رسول و قرآن را برتر از دل بستگی‌های معمول آدیان می‌گرفتند، در اطراف پیامبر اسلام گرد آورد. این مرحله تصفیه به راستی که بعدها عصای دست پیامبر خدا برای تحرکات وسیع‌تر در بین قبایل دور از مرکز مکه و در مدینه شد. باید پذیرفت که پیامبر تبعید شده و یاران از عشیره و خانواده و علائق بریده‌او، موفق شده‌اند یک هسته مرکزی سرشار از ایمان و از خود گذشتگی را در جغرافیای دعوت فراهم کنند، که گرچه به طور طبیعی دوران آزار دهنده و شرایط دشواری را می‌گذرانند، اما مؤمنین و معتقدینی بودند که هر سختی را به جان می‌خریدند و انجام هر مأموریتی را خدمتی به اسلام می‌شمردند. کاملاً طبیعی است که برجسته‌ترین شخصیت‌های عرب، که پس از پیامبر خدا اختیار اداره امور مسلمین و مسئولیت گسترده کردن ایده ثلوثی اسلام، به جهان را به عهده گرفتند، از میان همین هسته به پیامبر پیوسته، که خود را از تعلقات احساسی و بومی قطع کرده بودند، برخاسته باشند.

«مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ  
اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِيٰ مِنْ رُسُلِهِ مَن يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِن

تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۹) خداوند مؤمنین را در این حال رها نخواهد کرد که برای جدا کردن خالص از ناپاک ضرور بوده است. خدا نمی‌خواهد شما را از غیب آگاه کند، اما به اختیار خود رسولانی برمی‌گزیند، که اگر به خدا و رسولان‌اش ایمان بیاورید، پاداش بزرگی خواهید داشت». (آل عمران، ۱۷۹)

در عین حال، بر مبنای بحثی که پیش‌تر گذشت، کافران از منظر قرآن نادانانند، که سرکشی آن‌ها بر اساس نقص در قدرت دریافت است. در قرآن مبین و متین به آیات صریحی برمی‌خوریم که به وضوح و با نگاهی اندک مطایبه آمیز و با زیبایی تمام، برخورد لمپنازه و بی‌خردان کافران را در برابر آیات الهی تصویر می‌کند.

«وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَيْكُمُ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَأَدَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۱۲۴) و چون آیاتی بر آن نازل می‌شود، می‌گویند این آیات بر ایمان چه کسی افزود؟ ای مؤمنین ایمان‌تان بالاتر رفت؟ و از این راه تفریح می‌کنند». (توبه، ۱۲۴) «وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۱۲۷) چون آیاتی نازل می‌شود، یکدیگر را می‌نگرند و می‌پرسند کسی ما را می‌پاید؟ بازگشتی در کار است؟ خدا دل‌هایشان را به خود رها کرده، چرا که زبان نفهم‌اند». (توبه، ۱۲۷)

شرح قرآنی این چنین برخوردهای لوطی مسلکانه کافران، با آیات الهی، آشکار می‌کند که خداوند کافران را در سیمای دشمنانی جدی و صاحب خرد نمی‌گیرد و نگاه به آنان در محل مردمی عامی و اهل مسخرگی و بدون هوشیاری‌های لازم است. بعدها و در مطابقه دادن احوال کافران، با اهل کتاب، به نیکی روشن خواهد شد که قرآن مجید، چه تفاوت عظیمی میان کافران دنیاپرست فاقد ایدئولوژی و معلق با یهود و نصاری قائل است، اهل کتابی که با تکیه به ارتباطات محکم عقیدتی و فرهنگ کارآزموده و سرد و گرم‌چشیده کهن، با ایجاد بن‌بست‌های اندیشمندانه و به هر بهایی، دین پیشین را بری از تعرض و تبلیغات مسلمین می‌خواهند. در آنجا دشمنان دانایی قرار دارند که تنها هزالی و بد زبانی نمی‌کنند، بل نیرویی متمرکزند که با مقابله فرهنگی و استدلال‌های متنوع و مستمر و نیز دسته‌بندی‌های توطئه‌گرانه سیاسی، مسلمین و پیامبر را به ستوه می‌آورند، چندان که سرانجام به شرک متوسل می‌شوند تا خداوند آنان را نجس و مستحق پرداخت جزیه بگوید، مرتبه نزولی که قرآن مبارک هرگز متوجه کافران ندانسته است. مایلیم در اینجا گمان کنم که کافران نیز، درست به سبب همان پیوندهای دیرینه عشیرتی و خانوادگی و خونی با مومنین و شخص پیامبر، ستیز و دشمنی با رسول خدا و یاران‌اش را از مرحله‌ای معینی در نگذرانده‌اند.

«وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يَهَابَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا

وَلَا نَصِيرًا (۸۹) إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا (۹۰)

علاقه مندند که شما هم از قماش آن‌ها و کافر شوید. با آن‌ها دوستی نکنید مگر اینکه در راه خدا هجرت کنند و اگر نپذیرفتند به محض برخورد، با آنان ستیزه کنید و از می‌انسان دوست و یاری مگزینید. مگر از آن‌ها که به قومی می‌پیوندند که با شما پیمان دارند، یا از ستیزه با شما و قومشان دل زده شده‌اند. اگر خدا اراده می‌کرد آن‌ها با شما می‌ستیزیدند و مسلط می‌شدند. اگر بی‌طرف بودند و کناره گرفتند با آن‌ها ستیزه نکنید و با خوش رویی برخورد کنید، که خدا راهی علیه آن‌ها پیش پای شما نمی‌گذارد». (نساء، ۸۹ و ۹۰)

این تصویر قرآنی همان وضعیت بینابینی و میانی است که در همه جای کتاب خدا نسبت به کافران وجود دارد: کافران نادانانی هستند در مرز میان تبعیت و سرکشی که پیوسته باید منتظر بود به راه مؤمنین کشیده شوند. در این گونه آیات، که در کتاب خدا بالنسبه فراوان است، سایه‌ای از عطوفت و انتظار برای پیوند دوباره خانواده‌ها و قبیله‌ها دیده می‌شود و مشهور است، که پیامبر خدا، به هنگام بازگشت فاتحانه به مکه، حتی سرکردگان کفر را به خود واگذار و از سخت‌گیری و انتقام منصرف شد.

«قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ (۳۸) وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳۹) بگو اگر از کفر کناره کشیدند، گناهان گذشته آن‌ها ندیده گرفته می‌شود و اگر باز گشتند می‌دانند که سنت کهن بر چیست. ستیزه با آن‌ها برای جلوگیری از فتنه و گسترش دین خداست و اگر دست برداشتند، پس خداوند ناظر اعمال آن‌هاست». (انفال، ۳۸ و ۳۹).

بدین ترتیب، تأکید خداوند بر رسول خود نوعی رعایت کافرانی است که به سبب نادانی ایمان نمی‌آورند و تمایلی به مقابله و ستیز مستقیم با دین خدا را ندارند. توصیه مدارا با این گروه، به ویژه زمانی که به زندگی عادی برمی‌گردند و از در صلح درمی‌آیند، مکرر است.

«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۱) و اگر موضع همزیستی گرفتند به آن‌ها میدان بده و به خدا توکل کن که دانا و شنواست». (انفال، ۶۱)

چنان که در صفحات قرآن و در میان آیات آن مسطور است، در حقیقت و نهایت نیز، مناسبات میان کفار و مسلمین، چندان از آن پیشنهاد نخستین قرآن در سوره کافرون، که امکان برقراری روابط و مسالمت را تا حد بیان «لکم دینکم ولی دین» می‌سر دانسته، به شکل فاحش و غیر قابل بازگشتی، تفاوت و تغییر نکرده است.

«فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفُرَ بِأَسَ الدِّينِ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بِأَسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا» (۸۴) پس ستیزه کن در راه خدا به قدر تکلیفی که بر توست. مؤمنین را تشجیع کن. باشد که خداوند را از آزار شما بازدارد. که خشم و قهر خدا بی منتهاست». (نساء، ۸۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۲۳) ای مؤمنین با کفار اطراف خود ستیزه کنید تا ضرب شست شما را بچشند و بدانید که خدا با پرهیزکاران است». (توبه، ۱۲۳)

به راستی که خشم خدا نسبت به کافران از این گونه راه نمایی‌های مؤمنین در مقابله با آنها، که شدتی در آن نمی‌یابیم، فراتر نمی‌رود و چند آیه دیگر، که در عین وعده گذشت و قبول توبه، کافران به عذاب و مصائب اخروی حواله می‌شوند. در قرآن کافران را طرد شده مطلق تا حد رد توبه و یا با خطاب نجس و واجب الجزیه نمی‌بینیم، آن چنان که قرآن توبه مشرکان را مردود می‌شمارد، آنها را نجس می‌خواند و مکلف به پرداخت جزیه می‌داند. (ادامه دارد).

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در پنجشنبه پنجم مرداد ۱۳۸۵ و ساعت ۱۳: ۱۵

## ۲۹

پیش از ورود به آخرین مبحث مقدماتی در موضوع «اسلام و شمشیر»، ضرور می‌بینم نتیجه بر زمین مانده از مقوله قبل، یعنی برخورد قرآن با کافران را، بیان کنم. آیات الهی در تشریح موقعیت اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی کافران معلوم می‌کند که پیامبر گرامی اسلام، آن‌ها را دشمنان ایدئولوژیک خویش نمی‌پنداشته و خداوند نیز در نهایت امر رسیدن به حساب آن‌ها را به روز جزا محول کرده است. هم امروز و هنوز هم نمی‌توان کافران را دشمن شماره یک و ایدئولوژیک مسلمین و موضع گرفته در برابر ادیان آسمانی شناخت. اینک سلسله‌ای از مردم غیر مومن و بیگانه با فرامین آسمانی، در اقالیم پهناوری از زمین و به تعداد پر شمار، چون بودیست‌ها و جنیست‌ها و کنفوسیویست‌ها و مردم دیگری که در کره و ژاپن و کامچاتکا و چین و آفریقا و آمریکای شمالی و جنوبی و جنگل‌های کانادا و میان اسکیموها و قبایل عقب مانده و محصور در تایگاها و صحاری و بلندی‌های دور مانده زمین، با هیچ یک از ادیان آسمانی آشنا نیستند، تکلیف ایمان و اخلاق خویش را با اجرای سلسله‌ای از اعمال و کردارهای پیچیده و غریب تعیین می‌کنند و غالباً سلامت رفتاری را پذیرفته‌اند که متکی به سنت است و در نهایت آرامش و احترام و رعایت اصول همزیستی، با دیگر باورهای زمین و از جمله پیروان ادیان آسمانی، بدون هیچ طغیان و زیاده خواهی، امورات مستقل خویش می‌گذرانند.

این کافران، با دیگر معتقدان دور و نزدیک خود، از هر سلک و سلیقه و سرزمین که باشند، دعوی دینی و جنگ‌های صلیبی و شبه صلیبی و آزارهای کنیسه‌ای و کلیسایی روا نمی‌دارند. کافران امروز، همانند مسیحیان و یهودیان، بر زمین کشتار و فساد نمی‌کنند و در اندیشه غارت دیگران، از راه گسیل موشک و بمب و سربازان خویش نیستند. تاریخ هزاره اخیر و به خصوص پانصد سال گذشته، نشان می‌دهد که سرسخت‌ترین دشمنان خدا و برجسته‌ترین آشوب‌کنندگان در آرامش انسان، اهالی کلیسا و کنیسه‌اند که بر خون خواری و طمع ورزی خود انگ الهی می‌زنند و به مدد و زیر سایه صلیب، در صدند تا مردم سراسر زمین، از مسلمان و غیر آن را، از هویت و دل بستگی‌های دینی و سنتی خویش خارج کنند، تا کار غارت‌داری‌های آن‌ها آسان‌تر شود و اگر توانستند همه را به تناول نان و آب به اصطلاح ربانی بخوانند و چنان که مبحث بعد کاملاً افشا می‌کند، به تایید قرآن مبارک نیز، دشمن اصلی آدمیان و به ویژه مسلمین، مسیحیان و یهودیان اهل کتاب‌اند.

اینک به روندی وارد می‌شوم، روشنگر سیر تحولی که در روابط میان پیامبر و اهل کتاب رخ داده و مسیری را می‌گشایم که سرانجام بسیاری از توهومات موجود در باب تاریخ صدر اسلام و از جمله کاربرد شمشیر در میان مسلمین نخستین با اهل کتاب، یعنی یهود و نصاری را، به زمان حیات پیامبر، برطرف و معلوم می‌کند که منحنی رفتاری و گفتاری طی شده با اهل کتاب، تقریباً همان سیری است که میان پیامبر و کافران گذشته است. با این تفاوت که در اینجا، دشمنان پیامبر و مسلمین، اهل کتاب‌اند، به ناپختگی و عامیگری کافران رفتار نمی‌کنند، دشمنی آن‌ها از لون دیگری است، خداوند آن‌ها را خطا کارانی نادان نمی‌گیرد، خشم کامل خویش را نثارشان می‌کند و سرانجام دشمنی و پرهیز از آنان را در زمره وظایف و تکالیف مسلمین می‌گوید.

«قُلْ أَتَحَاوِنَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ



(۱۳۹) چرا درباره‌ی خدایی که پرورگار ما و شماسست، مجادله می‌کنید. اعمال شما از آن شما و اعمال ما از آن ماست، که خالصانه تابع او هستیم (بقره، آیه ۱۳۹). فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۱۵) پس دعوت کن، برابر دستور استقامت نشان بده، پیرو هواهای هایشان مباش و بگو که به کتاب نازل شده از سوی خدا ایمان و فرمان عمل به عدل دارم الله خدای مشترک ماست اعمال شما از شما و اعمال ما از ماست. جدل کلام میان ما نیست. خداوند به نزد خود جمعمان می‌کند و راه‌ها به او ختم می‌شود». (شوری، ۱۵)

چه قدر مفاهیم این آیات درباره‌ی اهل کتاب، با آنچه در سوره کافرون درباره‌ی بت پرستان آمده بود، همخوان است! آغاز درگیری لفظی و کلامی و اجتماعی پیامبر با اهل کتاب، کاملاً معلوم نیست ولی مسلم است که این درگیری را باید به دنبال مجادله با کافران گرفت، زیرا در آن مرحله، به آیات روشن و صریحی بر نمی‌خوریم که از همکاری و هماندیشی مشترک میان اهل کتاب و کافران علیه پیامبر اسلام نشانی در خود داشته باشد. وانگهی چنان که پیش‌تر اشاره کردم، در آیات ابتدایی بقره، نظری درباره‌ی اهل کتاب و عکس‌العمل آن‌ها در برابر پیامبر و کردار و رفتار آن‌ها داده نشده است، پس منطقی است تصور کنیم که پس از برخاستن آوازه‌ی پیامبر در منطقه طلوع اسلام و انعکاس و اشاعه آن به اطراف، یهودیان و مسیحیان، برای آشنایی با پیامبر و مقابله احتمالی با او، سراسیمه به نجد سرازیر شده باشند. شاید هم که یهودیان در اندیشه‌ی تدوین سناریوی دیگری از آن دست بودند که درباره‌ی مسیح به اجرا درآوردند، در عین حال که وجه دیگر این اقبال و هجوم می‌تواند از آن باب و بابت باشد که قرآن عظیم به صراحت و در آیات متعدد متذکر می‌شود که در تورات و انجیل، مژده و وعده‌ی ظهور اسلام و بعثت پیامبر اکرم ذکر بوده است.

«وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (۱۹۳) عَلَيَّ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (۱۹۴) بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (۱۹۵) وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأُولَىٰ (۱۹۶) أَوْلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۹۷) و این کتاب از جانب خدا و به وسیله روح الامین به زبان عربی روشن بر دل تو نازل شد، که بیم دهنده باشی. در آن از نوشته‌های پیشین نیز درج است. مگر نه اینکه علمای بنی اسرائیل از آن باخبرند؟» (شعرا، ۱۹۲ تا ۱۹۷)

بعدها به آیات بیش تری در این باب اشاره خواهم کرد تا معلوم شود که یهودیان و مسیحیان در برخورد با پیامبر و قرآن یکسان رفتار نکرده‌اند، گروهی به محض آشنایی با کلام خدا آن را با نشانه‌ها و توصیفات و پیش‌بینی‌های تورات و انجیل برابر گرفته، مؤمن شده‌اند و عده دیگری در زمره نان

خوران دکان کنیسه و کلیسا، که کار محاجه با پیامبر و با اسلام را بدان جا کشاندند، که به انکار وحدانیت خدا نیز متوسل شدند.

«لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ (۱۱۳) يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ

فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۴) در میان اهل کتاب گروهی به بندگی خدا ایستاده‌اند، آیات خدا را در شب می‌خوانند و بر او سجده می‌آورند، به خدا و روز واپسین ایمان دارند، به نیکی دعوت و از بدی نهی می‌کنند، در اعمال نیک شتاب دارند و در زمره صالحان‌اند». (آل عمران، ۱۱۳ و ۱۱۴)

کار دعوت اهل کتاب به تعلیمات و تدارکات جدید اسلام و توجه دادن به استماع آیات قرآن، از سوی پیامبر و به هدایت الهی، بسیار بی‌شتاب و در نهایت حساب شدگی و سلامت آغاز شد. محتمل است که برخوردهای نخستین در دورانی شکل گرفته باشد که پیامبر اکرم تبعید و بلا تکلیفی را پشت سر گذارده بود. زیرا در زمانی که قرآن عظیم از روابط میان پیامبر و کافران سخن آورده و یا پیش‌تر از آن و در حوالی ایام آغازین بعثت، نشانه‌ای نیافته‌ایم که از وحدت بیان و عمل میان کافران و اهل کتاب حکایت کند و با علائم کوچک دیگری مطمئن می‌شویم که برخورد پیامبر با اهل کتاب در آغاز امر ابلاغ صورت نگرفته است، زیرا که بی‌شک در آن زمان هنوز پیامبر چنان قدرتی به شمار نمی‌آمد که یهود و نصاری را محاسبه گر را به مقابله تحریص کند. شاید بتوان تصور کرد که آن‌ها در ابتدا، دعوت رسول خدا را جدی نگرفته‌اند، اما از آنجا که می‌دانیم ظهور پیامبر و عرضه اسلام در تورات و انجیل مضبوط بوده است، پس اهل کتاب باید که از همان سپیده دم بعثت و با نزول نخستین آیات، عکس العمل خویش آشکار کرده باشند و چون چنین موضعی در قرآن عظیم ثبت نیست، پس مورخ علاقه‌مند است نتیجه بگیرد که اصولاً حضور بومی و دیرینه یهود و نصاری، در محیط اولیه رشد و تبلیغات اسلام و عمدتاً در مکه، چندان مسلم نیست و اسناد قابل اعتنا و واضحی ندارد، چنان که پیش از دوران تبعید پیامبر هم، سخنی از برخورد با اهل کتاب در قرآن مجید نیست.

«قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۶) فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳۷) بگوئید ما به خدا و آیاتی که بر ما و نیز بر آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و ذریعه آن‌ها نازل شده و آنچه موسی و عیسی و پیامبران از خدا دریافت کرده‌اند ایمان داریم، میان هیچ یک فرقی نمی‌گذاریم و در برابر خدا تسلیم کاملیم. اگر آن‌ها نیز به همین ترتیب به شما

ایمان آوردند، پس هدایت شده‌اند و گرنه قصد اختلاف و جدایی دارند، و برای تو خداوند دانا و شنوا کفایت می‌کند». (بقره، ۱۳۶ و ۱۳۷)

همین خطاب جمع، در ابتدای آیه ۱۳۶ سوره بقره، که با خطاب‌های مفرد و معمول قرآن متفاوت است، که رو به شخص پیامبر اکرم دارد، به نیکی بیان می‌کند که نخستین داد و ستد کلامی و استدلالی با اهل کتاب، که با نمونه بالا بسیار جذب کننده و اطمینان بخش است، به صورت جمعی انجام شده و کاری است که پس از تشکیل شبکه مؤمنین صورت گرفته است و به همین سبب خداوند در ابتدای آیه، خطاب «بگوئید» و نه «بگو» را آورده است. این امر که در قرآن فراوان نیست، از جانی دیگر معلوم می‌کند که برخوردهای اولیه میان پیامبر و اهل کتاب، پس از دوران سخت تبعید و به زمانی صورت گرفته که پیامبر سیمای یک رهبر دینی و اجتماعی با پیروانی مجتمع و معین داشته است.

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (۲) نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (۳) هَيْجَ خَدَائِي جَزَّآنَ پَآئِنْدَهٗ دَائِمَ نَيْسَتَ كَهٗ بَهٗ تَوَآئِنَ كِتَابَ بَرِّ حَقِّ رَا فَرَسْتَادَ، كَهٗ تَصْدِيقِ كَنْدَهٗ تَوْرَاتِ وَ اَنْجِيلِ نَازِلِ شَدَهٗ اَزِ پِيشِ اسْتِ». (آل عمران، ۲ و ۳). وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْ مِنَ التَّوْرَةِ وَلِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ (۵۰) إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۵۱) توراتی را که دست شماست تصدیق و برخی از حرام‌های پیشین را بر شما حلال می‌کنم. با نشانه‌هایی از جانب خدا آمده‌ام، پس تقوای الهی پیشه کنید و مطیع باشید، که **خدای ما و شما یکی است** و پرستش او گزینش راه راست است». (آل عمران، ۵۰ و ۵۱)

این آیات نیز متضمن همان دعوت به پرستش خدای یگانه، جلب توجه به اینکه قرآن همچون تورات و انجیل فرو فرستاده‌ای از جانب خداوند و این تذکر که خدای مورد پرستش مسلمین و یهود و مسیحیان یکی است. آیه در عین حال به عنوان عرضه پیش کشی از سوی خداوند، رفع برخی از محرمات و مجاز و حلال کردن آن‌ها را به اهل کتاب خبر می‌دهد که پیش‌تر در چگونگی آن سخن رفت. به ظاهر زمره‌ای از این تسهیلات، در موضوع حرام و حلال خوراکی‌ها انجام شده، که در تورات، تفکیک و تعیین آن به راستی کار شاقی شمرده می‌شود. در حالی که قرآن در محدود کردن موارد مصرف خوراک و مواد فراهم کردن آن، نهایت اختصار و ضرورت را در نظر گرفته است.

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۵۷) قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ

إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ  
وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۸) آنان  
که از این فرستاده و پیامبر امی تبعیت می کنند که نام او در تورات و انجیل آمده،  
به نیکی ها دعوت و از ناشایستگی برحذر می دارد، پاکیزه ها را حلال و ناپاکی ها را  
حرام می کند، بند و زنجیر را از گردها برمی دارد، و نیز کسانی که به او مؤمن شوند  
و احترام و حمایت اش کنند و دنباله کنندگان نوری باشند که بر او نازل کرده ایم،  
رستگاران اند. بگوا می مردم، من فرستاده ای از جانب خدا بر تمام شما هستم. خدایی  
که فرمان روایی زمین و آسمان از آن اوست. جز او که زنده می کند و می میراند خدای  
دیگری نیست. پس ایمان بیاورید به خداوند و فرستاده و رسول امی او که به خدا و  
کلمات اش مؤمن است و هر کس از او تبعیت کند، رستگار خواهد شد». (اعراف،  
۱۵۷ و ۱۵۸)

این صریح و صدیق و سلیم ترین دعوت خداوند از گروندگان به تورات و انجیل در تبعیت از پیامبر  
اسلام است که در آن بار دیگر یادآوری می شود که نام رسول خدا در کتاب هایشان آمده است.  
خداوند در این آیه بیان می کند که رسول خدا نه برای رد کتاب های پیشین، بل برای اتمام و اکمال  
نعم خدایی بر بندگان آمده و وعده می دهد که تبعیت از او با رسیدن به رستگاری کامل برابر است.

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ  
وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (۱۵) يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ  
رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ  
(۱۶) ای اهل کتاب به راستی که پیامبر را فرستادیم تا آن بخش بزرگی از کتاب را  
که ندیده می گرفتید برایتان بیان و بر شما بخشش بزرگی کند. به راستی که از جانب  
خدا روشنایی و کتابی صریح بر شما فرستاده شده است تا خداوند پیروان آن را به  
راه های سلامت برد، از ظلمات به روشنایی کشاند و راه راست را بنمایاند». (مائده،  
۱۵ و ۱۶)

خزانة بزرگی از این گونه آیات اطمینان بخش و جلب کننده قلوب و عقول کسانی که با منطق و  
ایمان به خداوند و به قصد گسترش رافت و عقل و کمال می زیسته اند، در قرآن مبین ضبط است.  
این آیات حکایات روشنی است که خداوند برای جلب توجه رابی های یهود و رهبانان مسیحی چه  
زبان فاخر و شاخصی را به کار برده و با چه فصاحت و تلمظی اهل کتاب را دعوت کرده است که  
به الزام ارتقاء معتقدات خویش بیاندیشند، بر اساس اشتراک در قبول یکتایی ذات پروردگار و بندگی  
او، با مسلمین همکاری کنند و حوزه خداشناسی و یکتا پرستی را گسترش دهند. (ادامه دارد)  
+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در یکشنبه هشتم مرداد ۱۳۸۵ و ساعت ۱۶:۱۵

۳۰

«الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۵) امروز چیزهای پاکیزه بر شما حلال شد، طعام اهل کتاب بر شما و طعام شما بر آنها حلال است. زنان نیک سیرت مؤمن و زنان نیک سیرت اهل کتاب بر شما حلال است تا زناشویی کنید. مهرشان را بپردازید و نه به صورت پلید و پنهان کاری. و هر کس از ایمان برگردد، اعمال خود را ضایع کرده و در آخرت خسارت خواهد دید.» (مائده، ۵)

چنین آیاتی، نهایت سعی خداوند در برقراری زمینه‌های الفت میان پیروان قرآن و تابعین دیگر کتب آسمانی را نشان می‌دهد، چندان که طعام طرفین را حلال و ازدواج با زنان اهل کتاب را مبارک می‌داند. این آیه درخشان‌ترین دلیل است بر اینکه خداوند، چنان که در آیات مکرری آمده، بر شیوه مسامحه و مصالحه و مراعات بندگان، و در این مورد، توجه و تدارک امکانات و لوازم برقراری تبادل آراء میان مؤمنین و اصحاب کتاب رفتار کرده، که استفاده از طعام و منظور کردن برخوردهای عاطفی احتمالی، از جمله نخستین موارد آن بوده است. بعدها خواهیم خواند که این نوازش‌های مقدماتی در اهل کردن سران کنیسه و کلیسا چندان غیر موثر بوده است که ابراز چنین نرم خویی‌ها و مراعات الهی، به ارسال چنان آیاتی بدل می‌شود که جز نهی و پرهیز و لعنت و تحقیر و وعده عذاب مسلم و بدون سؤال، نسبت به اهل کتاب در آنها نمی‌بینیم.

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۶۴) بگوای اهل کتاب بیایید به مشترکات میان خود بپردازیم، جز خدا را نپرستیم، چیزی را شریک او قرار ندهیم، برخی از ما دون خدا را به خدایی نگیرند و اگر نپذیرفتند، بگویید شاهد باشید که ما یکتا پرستیم.» (آل عمران، ۶۴)

گرچه در این قبیل آیات، نشان و بارقه و بویی از آغاز کناره گیری اهل کتاب، از قبول و تایید یکتایی و یگانگی خداوند و ظهور شرک یهود و مسیحیت دیده و شنیده می‌شود، اما هنوز خطاب خداوند به آنها بر مبنای انذار و احتیاط و امید به اعتنا و عقل صادر است و از خلال آنها می‌توان دریافت با وجودی که اهل کتاب، پای خود را تا ابراز نفی نزول آسمانی قرآن نیز دراز کرده‌اند، اما از زبان خداوند جز اندرزهای سلیم و قوی و قانع کننده و دستور و توصیه برخورد و رفتارهای سالم و مسلمانانه نمی‌شنوند.

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۴۶) وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا

إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ (۴۷) به شیواترین شیوه‌ای با اهل کتاب تبادل نظر کنید، مگر آنانی که در ظلمت‌اند. بگویید بر آنچه بر ما و بر شما نازل شده ایمان داریم، خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم شده‌ایم. چنان که بر تو کتابی فرستادیم به آن‌ها هم کتاب دادیم که به آن مومند و برخی نیز به این ایمان دارند که جز کافران کسی آیات ما را انکار نمی‌کند (عنکبوت، ۴۶ و ۴۷). وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۷) این قرآن کتابی نیست که به دون خدا نسبت دهند، تصدیق کننده و توضیح دهنده کتابی است که در دست دارید و شکی نیست که از سوی خداوند دو عالم آمده است». (یونس، ۳۷)

این گونه بیانات قرآن ارائه گزارش روشنی از مراحل داد و ستد گفتار با اهل کتاب است و سعی بلیغی را آشکار می‌کند که خداوند در ایجاد ارتباط منطقی و مستمر میان دارندگان کتب آسمانی به کار برده است. احتجاجات آن روشن و بی‌خدشه است، اصرار دارد که نزول قرآن به معنای ابطال تورات و انجیل نیست، بل تأیید کننده کتاب‌های پیشین است و توجه می‌دهد که کتاب‌های آنان نیز به صحت حدوث و ظهور قرآن و طلوع اسلام و بعثت پیامبر گواهی داده‌اند. از پیوستگی آراء اصلی مندرج در تورات و انجیل و قرآن، یعنی پذیرش یکتایی خداوند و ستایش مشترک او سخن می‌رود، چنان که به عمده‌ترین بهانه جویی‌های اهل کتاب در رد قرآن و تشکیک در آسمانی بودن آیات آن اشاره می‌کند. این دسته از آیات کوششی را باز می‌گوید که در اقناع رابی‌ها و کشیشان و تفهیم این باب به کار رفته است که نازل کننده هر سه کتاب یکی است و اگر آن‌ها به احدی از آن ایمان دارند، پس منطقی است که به قرآن و دستورات آن نیز ایمان بیاورند و توجه می‌دهد که این پذیرش از آن روی ساده و صحیح است که در تورات و انجیل درباره ظهور پیامبر و دین اسلام، پیش بینی‌هایی ثبت است. اما به نظر می‌رسد که سران کنیسه و کلیسا، به این رشته احتجاجات الهی بی‌اعتنا مانده‌اند، زیرا شاهد می‌شویم که زبان قرآن به بیان ادله تازه‌ای رو می‌کند و آن یادآوری جزئیات تاریخی و ذکر الطاف متعدد الهی است که در سیر تاریخ بنی اسرائیل و مسیحیان پیش آمده است.

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (۴۰) وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ (۴۱) ای بنی اسرائیل یاد آورید نعمت‌هایی را که از آن برخوردارتان کردم، از من بترسید، به عهدم وفا کنید تا عهدتان را وفا کنم. به آنچه نازل شده ایمان بیاورید و از نخستین منکران آن، که تأیید می‌کند کتاب شما را، نباشید. پرهیزکاری کنید و آیات مرا بی‌بها مپندارید (بقره، ۴۰ و ۴۱). وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۷۵) إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي

إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۷۶) نادانسته‌ای در زمین و آسمان نیست که در کتاب روشنگر نباشد. به راستی که در این قرآن بسیاری از مطالب مورد اختلاف بنی اسرائیل حکایت شده است» (نمل، ۷۵ و ۷۶).

یادآوری الطاف و امدادهای الهی به بنی اسرائیل در قرآن مبین، و نیز تذکر عهود پیشین آنان با خداوند، که بر مبنای صریح آیه ۸۳ از سوره بقره، جز تعهد کامل به رفتارهای اسلامی نبوده، همراه بیان رشته‌ای از حوادث و رخ دادهای تاریخی، به تفصیل و در جزئی‌ترین صورت خود، که اینک آن‌ها را قصص می‌خوانیم، به واقع جلب توجه روسای یهود و نصاری به این نکته است که اگر علم و آگاهی نسبت به امور و رموز قدیم، به طور طبیعی و تنها در اختیار خداوند بوده، پس نازل کننده قرآن همان خداوند صاحب تورات و انجیل است که بر تمام کنوز و غموض پنهان عهد عتیق اشراف کامل دارد. می‌توان با یقین تمام و به شهادت آیات فوق گفت مخاطب آن بخش از قرآنکه به شرح حوادث دوران کهن و رفتارهای بنی اسرائیل و شروح زندگانی و سرگذشت و سرانجام انبیاء آنان پرداخته، سران و سرسپردگان به تورات و انجیل‌اند تا با تطبیق این شروح با یادگارهای مانده در پستوی ذهن خاخام‌ها و کشیشان، به دانش و اشراف کامل خداوند نازل کننده قرآن، بر امور عالم و آدمیان، از قدیم و جدید ایمان آورند. بدون شک نزول این گونه شروح، بر پیوستن مومنین به اسلام و حتی تقویت و تایید ایمان آنان، که مقدم بر بیان این قصص و نه تحت تاثیر آن‌ها، از باب قرآن و مقام نبوت و یکتایی خداوند و روز جزا و عبادات و فرامین به یقین کامل رسیده بودند تاثیر مشخص و چندانی نداشت، چنان که بیگانگی آنان با این قصص، از آنکه بیانی از تاریخ اسلام نبود و اشرافی بدان نداشتند، هنوز هم موجب پرسش‌های آمیخته با اعجاب در نزد مسلمین است.

«وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٍ يَهُدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (۱۵۹) و عادلانی از پیروان موسی، دیگران را به راه حق دعوت می‌کنند (اعراف، ۱۵۹).

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹۹) و کسانی از اهل کتاب به خداوند و کتاب نازل شده بر شما و نازل شده بر خودشان ایمان دارند، در برابر خدا فروتن‌اند، آیات ما را بی‌بها نمی‌انگارند. اینان نزد خدای سریع الحساب پاداش دارند (آل عمران، ۱۹۹).

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۲) وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّكَّعِينَ (۴۳) أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۴۴) بر باطل لباس حق نپوشانید و کتمان نکنید حقیقتی را که از آن باخبرید. برای مردم کتاب می‌خوانید و آن‌ها را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید، این عاقلانه است؟! (بقره، ۴۲ و ۴۴)

بر مبنای این آیات، پذیرندگان و گروندگان به قرآن، در میان مردم معمول معتقد به تورات و انجیل، و منکران و معاندان آن، در زمره سران یهود و نصاری بوده‌اند که برای حفاظت از زعامت و کسب و کار خود، مردم فریبی و در برابر حجت‌های قرآن سرسختی نشان داده‌اند. این همان سرسختی است که در حال حاضر، دارندگان کسب و کار و مدرک اجازه تکرار فرهنگ شعوبی برای فرزندان ما، از دبستان تا دانشگاه، در برابر یافته‌های نوین تاریخی، که از مبدا نسل کشی پوریم تعریف می‌شود، رعایت می‌کنند. دشواری کار مبادله و مکالمه و اقناع این سران و رهبران و نان خوران کنیسه و کلیسا، چنان که نشانه‌هایی از آیات الهی بیان می‌کند، از آن بوده است که زعمای یهود و نصاری، چون بت پرستان مکه، خام خیال و کهنه اندیش و بی‌فرهنگ نبوده‌اند، و رد و بدل کردن آراء و نظر و ارائه حجت و امکان به آنان، چنان جدی و پرمخاطره بوده است، که به نشانه‌هایی، معلوم می‌شود که در محاجه با رسول خدا، بر او تأثیر می‌گذارده‌اند.

«أَفَعَيَّرَ اللَّهُ أَبْنِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۱۱۴) جز خدای نازل کننده این کتاب مفصل کامل، چه کس را برای قضاوت بخوانم. اهل کتاب بر آسمانی بودن این کتاب بر حق واقف‌اند. پس به شک کنندگان نپیوند.» (انعام، ۱۱۴)

باری آیاتی که در آن‌ها خداوند با یادآوری الطاف و مراحم و شرح رخ دادهای قدیم و مرتبط با تاریخ اهل کتاب، حضور خود در ظهور اسلام را تسجیل می‌کند، به قدر کافی مکرر است، با زبانی که باز هم و هنوز از ابراز خشم به دور و مطابق روزگاری است که ذات باری تعالی با یهود و نصاری، در پایه ریزی دشوار تاسیس مراکزی برای تبلیغ خروج از بت پرستی و بدویت، تسلیم به وحدانیت و تذکر ضرورت تزکیه عقلی و رفتاری و حفظ حقوق دیگران، به منظور رشد مدنیت و ترقی، همراهی می‌کرد. بی‌شک بیان شرح عبور قوم بنی اسرائیل از دریای نیل و پذیرایی در بیابان و ساخت گوساله و غیبت موسی و غنیمت ده فرمان و قتل پیامبران و زندگی یوسف و یعقوب و نوح و دیگر انبیاء و ریزه کاری‌های روزگار کهن، نمی‌تواند تکرار داستان‌های پراکنده و بر سر بازار در جامعه بت پرست نجد باشد که به یقین و منطقاً حتی با شخص موسی نیز آشنا نبوده‌اند. این گونه گفتارهای قرآن نقلی از پنهانی‌ترین عوارض و عوامل تاریخ است تا شاید رای‌های یهود دریابند که بازگو کننده این آیات، خداوند آگاه از اسرار است و نه پیامبر، که همه جا ماموری امی، یکی از میان دیگران و برگزیده الهی برای ابلاغ دستورات و هدایت‌ها و انذارهای آسمانی قرآن گفته می‌شود. بدین ترتیب نه تنها برای مؤمن مسلمان، که از این راه بر هر محقق سالم اندیش نیز مسلم می‌شود که برگزیدگان کنیسه و کلیسا در حقانیت اسلام و نزول آسمانی قرآن دچار تردید نبوده‌اند، اما حفظ جایگاه و مقامات سود آفرین، مانع شده تا به ره نمودهای آیات این کتاب بپیوندند که سراسر دعوت به مراعات و همراهی و همانندیشی و مروت است.

«وَإِذْ نَجَّيْنَاكُم مِّن آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ ﴿۹﴾ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ (۴۹) وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ



وَأَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۰) شما را از عذاب فرعونیان نجات دادیم، پسرانتان را می‌کشتمند و زنهایتان را زنده می‌گذاشتند، که ابتلا و آزمون بزرگی از جانب خداوند بزرگ مرتبه بود. و اینکه دریا را برایتان شکافتیم شما را نجات دادیم و فرعونیان را غرقه کردیم در حالی که خود ناظر بودید». (بقره، ۴۹ و ۵۰)

دنباله دو آیه فوق، تا پنجاه شماره بعد، جز یادآوری تصویر به تصویر تاریخ و حوادث پیش آمده، در پی خروج بنی اسرائیل از مصر، رفتارهای بعدی آنان در سینا و مطالبی نیست که پس از غیبت موسی در میان قوم بنی اسرائیل رخ داده است. خداوند با ذکر این جزئیات، و نیز رحمت و عنایت و رعایت‌هایی که در آن دوران دشوار متوجه آن قوم شده، معلوم می‌کند که نازل کننده قرآن، و گزیننده پیامبر اسلام، همان فرود آورنده تورات و حامی پیشین یهودیان است که اینک همه را به گذر از موضع پیشین و اتصال به آموزه‌هایی جدید دعوت می‌کند. این یادآوری‌ها و تصویر سازی‌ها معلوم می‌کند که رابی‌های یهود و کاهنان نصاری، در عین حال که در مورد پیامبر و قرآن به یقین کامل رسیده بوده‌اند، معاندانه و چنان که قرآن بیان می‌کند، از روی حسادت، به دستورات جدید پشت کرده و نسبت به آن بی‌اعتنا مانده‌اند.

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (۸۹) بِسْمَا أَشْتَرُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۹۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۱) وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۹۲)» و چون از جانب خدا کتابی آمد که تصدیق کننده چیزی بود که همراه داشتند و گرچه پیش‌تر خواستار غلبه بر کافران بودند، آیات خدا را منکر شدند و لعنت خدا بر منکران باد. برای خود بد عاقبتی خریدند آن‌گاه که منکر آیات الهی شدند و خروج کردند بر این امر که خداوند فضل و کرم خود را بر هر بنده‌ای که اراده کند، می‌بخشد. و چون گفته شود به این آیات نازل شده ایمان بیاورید می‌گویند ما جز به کتاب خودمان به چیز دیگری، حتی اگر بر حق باشد و کتاب ما را هم تصدیق کند، ایمان نمی‌آوریم. بگو اگر اهل ایمان بودید، پیش از این انبیای خدا را نمی‌کشید. موسی هم با دلیل‌های روشن به هدایت شما آمد و شما گمراهان به گوساله متوسل شدید». (بقره، ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲).

چنین آیاتی بیان روشن و نمایش کامل متن و حاشیه گفت‌وگویی است که میان پیامبر و مومنین با زعمای قوم یهود و نصاری در باب اثبات آسمانی بودن قرآن گذشته است. رعایت انصاف و امانت، چنان که در سطور بعد خواهد آمد، در این گزارشات قرآنی کامل و به نهایت است. مختصر

اینکه خداوند مسیحیان را در مجموع قابل هدایت‌تر و حقیقت‌شناستر از یهودیان معرفی می‌کند و به خصوص سرکردگان کلیسا را در تسلیم به حقایق مستعدتر از خاخام‌ها می‌شناساند و گاه نه فقط به تفاوت‌های شخصیتی و فرهنگی، بل به اختلافات دینی میان آنان اشاره می‌کند و با اینکه بر آیات بالا گرده‌ای از غضب الهی نشسته می‌بینیم، اما این انکار و سرکشی رسمی یهود و نصاری نسبت به فرامین الهی در قرآن، تنها موجب شده است تا خداوند آنان را کافر و منکر آیات الهی بخواند. باید زمان دیگری بگذرد تا از این مرحله نیز بگذرند و به «شُرک» مطلق بپیوندند تا خداوند پایان کار اهل کتاب را در بارگاه و نزد خویش به صورت مطرودینی تمام عیار و همیشگی معلوم کند. (ادامه دارد).

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در چهارشنبه یازدهم مرداد ۱۳۸۵ و ساعت ۴:۳۰

## ۳۱

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (۱۲۱) به آنان که کتاب دادیم و درست می‌خوانند ایمان آورندگان به آن و منکران آن در زمره زیان کاران‌اند» (بقره، ۱۲۱).

به راستی که نزول قرآن و طلوع اسلام، زلزله بزرگی در میان دارندگان و معتقدان به تورات و انجیل پدید آورد و جریان عبور انسان به آینده را از بنیان دگرگون کرد. در یک بررسی بی‌تعلق و عمیق مسلم می‌شود که اسلام، به عنوان دینی کامل و منطبق با شرایط و نیازهای رشد آدمی، کسانی را که مستعد و آماده و مترصد جهش به جهان اندیشه‌های نو بودند، از اساس متحول کرد و دیری نگذشت که در همان زمان حیات پیامبر و در داد و ستد سالم عقیده و نظر، یهودیان و مسیحیان پیشرو و در انتظار، به اسلام پیوستند و مرتجعین آن‌ها پس از ناکامی در مواجهه عقلی و منطقی، به ارکان دین خویش پشت کردند، به قصد حفظ مواضع اشغال کرده پیشین، پس از رد اندیشه‌های قرآن و سرانجام انکار وحدانیت خداوند، در نهایت به مجموعه‌هایی بدون اتکا و ایمان مبدل شدند و به جایی رسیدند که امروز با یقین تمام می‌دانیم عمده مصیبت‌های موجود در سراسر جهان، حاصل شرارت و زیاده‌طلبی و غارت توأم با جنایت عاملین کلیسا و کنیسه است. این نکته روشنی است که به دنبال ماجراهای تاریخی رخ داده در ظهور اسلام، یکتا پرستی در انحصار مسلمانان قرار گرفت و از ۱۴۰۰ سال پیش، جز در قلوب مسلمین، اعتقادی به خدای واحد وجود ندارد. زیرا در این بررسی معلوم خواهیم کرد که سران کنیسه و کلیسا، برای گریز از گزینش اسلام، تورات و انجیل را، که متضمن قبول دعوت پیامبر بود، در موارد لازم، از محتوای اصلی و اولیه و آسمانی خود تخلیه و در گام بعد اختیار امور جهان را میان خداوند و فرزندان ساختگی‌اش تقسیم کرده‌اند!!! از آن زمان تاکنون راه نمای عمل یهودیان و مسیحیان جز دست نوشته‌های خاخام‌ها و رابی‌ها و کشیشان نیست، دستور العمل باز دارنده آسمانی ندارند، خود را جواب گوی مردم و خداوند نمی‌دانند و خود سرانه جهان را به قصد تاراج آن، به ظلم و خون و اجحاف آلوده می‌کنند.

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَكَانَ أَهْلَ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ» (۱۱۰) شما که به تعادل امر و از انکار نهی می‌کنید و به خدا ایمان دارید، برترین گروه پدیده آمده در میان مردم‌اید، اگر اهل کتاب نیز ایمان آورند، به سودشان است. در میان آن‌ها کسانی مؤمن ولی بیش ترشان بد عمل‌اند». (آل عمران، ۱۱۰)

ذره‌ای دشمنی و بدگویی و یا حس انزجار و انتقام کشی در این گونه آیات قرآنی نیست، توضیحی است صادقانه و صریح از مراتبی که میان مسلمین و پیامبر، که به آیات آسمانی مجهز بودند، گذشته است. چنان که تعارف و خوش آمدی نسبت به ایمان آورندگان در سطور و کلمات آن نمی‌یابیم. تنها

بدایعی است در این باره که بدانیم چه کشاکش عظیمی میان باورکنندگان به دین جدید با مخالفان نو اندیشی دینی در زمان پیامبر اسلام در جریان بوده است. آثار واضحی از دعوت و امید به بازگشت اهل کتاب به تعادل اندیشه و گریز از تجاهل و واپس ماندگی در کلمات آن مشهود است، کمترین حقی از آن لایه نازک نو اندیش ضایع نشده، چنان که انبوه بد عملان اهل کتاب نیز به صراحت شماتت شنیده‌اند.

«وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹۹) و از میان اهل کتاب کسانی به خدا و نازل شده بر شما و برخودشان ایمان آورده‌اند، در برابر خدا فروتن‌اند، آیات الهی را بی‌بها نمی‌گیرند و همین‌ها نزد خدای سریع الحساب پاداش دارند (آل عمران، ۱۹۹). وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (۱۵۹) و کسانی از قوم موسی دیگران را به راه حق می‌خوانند و به عدالت رفتار می‌کنند» (اعراف، ۱۵۹).

رد پای این پروسه لایه بندی در میان معتقدین به ادیان یهود و نصاری، در سراسر دوران تبادل آراء میان اهل کتاب با مسلمین نخستین و پیامبر، در نقاط بسیاری از قرآن و به صورت‌های مختلف قابل دیدار است. آدمیانی که با نونگری ستیزه نمی‌کنند و برای سنجش اندیشه‌ها در قلب خویش ابزار اندازه گیری سالمی دارند. اینان بدون مناقشه و با ملاحظه ظواهر و مظاهر و رجوع به پیشینه و تطبیق معتقدات، گذر از راه نو گشوده را اختیار می‌کنند. برای ورود به این ذهنیت که این گونه آیات را تعارفی برای دل گرمی مومنین بینداریم راهی وجود ندارد، زیرا آیات قرآنی همانند اسناد شعوبیه نیست که با زمان مورد ادعا لاقلاً ۴۰۰ سال فاصله زمانی را گذرانده باشد، کلام خداست که مستقیماً بر مامور ابلاغ آن، رسول اکرم، فرود آمده و بدون مکث به مومنین و کافران و دوستان و دشمنان رسانده شده است. در چنین فضای التهاب اندیشه و عمل، طبیعتاً تلقین مراتب رخ نداده و غیر قابل لمس، به مردمی که در غلیان حوادث یک انقلاب دوران ساز و مومنانه گرم‌اند، ممکن نبوده است.

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۱۳) یهود نصاری را به چیزی نمی‌گیرند چنان که نصاری یهود را قبول ندارند و هر دو صاحب کتاب‌اند. چنان که نادانان دیگری نیز همین عقیده را دارند. روز قیامت خداوند درباره اختلاف‌هایشان قضاوت خواهد کرد.» (بقره، ۱۱۳)

این نمایش صف درهم شکسته مقابله کنندگان با قرآن و تعریض ملیحی است بر این نکته درخشان که پس از نزول قرآن، دوران تورات و انجیل به سر آمده، هر چند کتاب‌هایی نازل شده از آسمان بوده‌اند. اینجا شکاف برآمده را در میان صاحب نظران یهود و نصاری می‌بینیم که ارزیابی و ارزش

گذاری موقعیت و مقام یکدیگر را ضعیف می‌نگارند. این شکاف نه در میان پیکره معتقدین به دو دین، بل در رده عالمان و صاحب نظران یهود و نصاری نمایان است و از فحوای بیان معلوم می‌شود که خداوند ادعا و تشخیص شکاف بنیانی میان دو دین را ذهنی می‌داند و تایید کنندگان این فاصله را نادان معرفی می‌کند تا بار دیگر مطمئن شویم که در مقاطع اصلی، متون ارسالی از سوی خداوند، اعم از تورات و انجیل و قرآن، یکسان و در یک راستا بوده است.

«وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۴۵) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴۶) الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُكْتُمِينَ (۱۴۷)»

اگر تمام نشانه‌ها را بر اهل کتاب ارائه کنی رو به قبله تو نخواهند کرد، چنان که تو رو به قبله آن‌ها نمی‌کنی و آن‌ها نیز قبله یکدیگر را قبول ندارند، پس از هواهای آنان پس از آشکار شدن حقیقت، پیروی مکن که در زمره ستم کاران خواهی بود. اهل کتاب با حقیقت او همچون وجود فرزندانشان آشناوند، اما گروهی از آنان در عین آگاهی حق را کتمان می‌کنند. حقی که نزد خدای توست و از مرددین مباش.» (بقره، ۱۴۵ تا ۱۴۷)

این‌ها نشانه‌های روشنی بر ناممکن شدن اقناع اهل کتاب در قبول حقانیت قرآن و توصیه‌های الهی است. از میان تصاویر این آیات و آنچه در پی می‌آید، به خوبی قابل دریافت است که تلاش الهی در به راه آوردن سران کنیسه و کلیسا از هیچ بابتی نقصان نداشته و سرکشی اهل کتاب تنها و تنها از باب لجاجت حسابگرانه و کاسبگرانه فرماندهان دینی یهود و نصاری بوده است، زیرا که آیات فراوان دیگری، هنوز از دو دستگی و ناستواری و میل به توبه و بازگشت به حقیقت در میان اهل کتاب خبر می‌دهد.

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۶۵) وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ (۶۶)»

کتاب سرانجام ایمان بیاورند و پرهیزکار شوند، گناه هانشان را ندیده می‌گیرم و به نعمت‌های بهشت داخل می‌شوند. و اگر به تورات و انجیلی که بر آن‌ها نازل کرده‌ایم، پای بند بمانند از همه سو روزی بر آن‌ها خواهد رسید. برخی از آنان عاقبت نگر و بسیاری دیگر بدکردارند.» (مائده، ۶۵ و ۶۶)

افت و خیز پدید آمده در میان اهل کتاب، بر اثر نزول آیات قرآن و ظهور امت اسلامی، آنان را به چنان تلاطم‌های بنیانی و سرنوشت سازی درافکنده بود، که تا مدت‌ها هنوز در بین پذیرش یا رد

اسلام در تردید و نوسان بوده‌اند و از آنجا که ریزش بدنه اهل کتاب و پیوستن آنان به آیات و بیانات قرآن، هنوز قطع نشده بود، پس ابواب وعده‌های الهی نسبت به آنان را همچنان گشوده می‌بینیم و از سوی دیگر ناظریم که خداوند بی‌اندک اغماض و یا اغراقی، درست برابر عقیده و ایمان جاری در میان اجتماع، تفاوت‌های میان یهود و نصاری را به مؤمنین تذکر می‌دهد تا در برخورد خویش با آنان رعایت‌های لازم را منظور کنند.

«وَمِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِن تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِن تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَّا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا... در میان اهل کتاب کسی است که اگر به او مال بسیار به امانت بسپاری به تو برمی‌گرداند و کسی است که اگر دیناری به امانت بگیرد جز به اصرار و ایستادگی به تو پس نخواهد داد...» (آل عمران، ۷۵).

چنین آیات پرکنایه‌ای تفاوت‌های آشکار میان اهل کتاب را بیان و صورت‌های گوناگون اقتصادی و سیاسی و فرهنگی آن را نمایان می‌کند. از همین باب است که قرآن مبارک را می‌توان سلیم و سلیس‌ترین سند همزمان برای شناخت اسلام، روی داده‌های دوران ظهور آن و عکس العمل‌های به وجود آورده در میان بت پرستان اطراف و به ویژه معتقدین به کنیسه و کلیسا گرفت. دشمنان نادانی که سر از لاک بربریت و جهالت و کفر خود بر نمی‌آوردند، جهان و زندگی بی‌مسئولیت پرستش بت‌ها و برتری خون و خویشاوند و قبیله را بر هر گونه قید و بند اجتماعی برتر می‌گرفتند و دشمنان حيله گر دانایی، چون یهودیان و مسیحیان، که برای مقابله با حقیقت اسلام، خردمندانه و با انگیزه کینه ورزی برنامه ریخته‌اند.

«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بَأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۸۲) وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۸۳) دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنین را یهودیان و مشرکین خواهی یافت و نزدیک‌ترین و مهربان‌ترین کسان به آنان را کسانی می‌یابی که خود را نصاری می‌خوانند. بدان جهت که برخی از کشیشان و راهبان آن‌ها، سرکشی نمی‌کنند و چون بشنوند آنچه را بر پیامبر نازل شده و به عینه ببینند به سبب درک حقیقت گریان می‌شوند و می‌گویند خداوندا ایمان آوردیم نام ما را در زمره شاهدین بیاور» (مائده، ۸۲ و ۸۳).

بدین ترتیب دفتر کار تبلیغی بر روی اهل کتاب برای پیوستن به اسلام، با مرور آیات مربوطه، و با دریافت این نتایج بسته می‌شود که در مجموع، تمام رده‌های مسیحیت، در پذیرفتن دین جدید و آیات الهی منصف‌تر و معتقدتر بوده‌اند و نیز در بدنه هر دو دین یهود و نصاری، مردم معمول و بدون مقام در شکل انبوه تری مسلمان شده‌اند. این کوشش مسلمین و پیامبر و خداوند در دو وجه عمده متشکل بوده است: نخست تذکر اینکه وعده ظهور دین و پیامبر جدید، در تورات و انجیل ثبت

بوده و دیگر بازگویی قرآن در باب تاریخ عهد عتیق است تا از این طریق درک اصالت و تعلق قرآن به بارگاه الهی برای سرکردگان لجوج اهل کتاب سهل تر شود. به نظر می‌رسد که هیچ یک از این دو شیوه در به راه آوردن سران یهود و مسیحیت عمدتاً به سبب وابستگی آنان به دکان‌های خویش، کارساز نبوده است، زیرا شاهد می‌شویم که زبان خداوند با آنان به منطوق و بیان اتمام حجت عتاب آمیز رو می‌کند.

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۸۵) كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۸۶) أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۸۷) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۸۸) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۸۹) هر کس دینی جز اسلام برگزیند، از او پذیرفته نخواهند شد و در آخرت از زمره زیان دیدگان خواهد بود. چه گونه خداوند قومی را هدایت کند، که پس از ایمان و شهادت به حقانیت رسول و ملاحظه دلایل روشن باز کافر شدند و خدا به هدایت ستم پیشگان نمی‌پردازد. جزای آنان لعنت مردم و فرشتگان و خداوند است. جاویدان و بدون گذشت در عذاب بمانند و مورد عنایت قرار نخواهند گرفت. مگر آنان که از این پس توبه کنند و اصلاح شوند که خداوند آمرزنده و مهربان است.» (آل عمران، ۸۵ تا ۸۹)

این مرحله نخست ابراز خشم خداوند بر اهل کتاب به خاطر بی‌توجهی آن‌ها به هدایت‌های مکرر و متنوع قرآن است، خداوند آنان را نفرین می‌کند و مشمول لعنت آسمان و زمین می‌شمارد، با این همه درهای توبه را به روی اهل کتاب نمی‌بندد و فرصت اصلاح و بازگشت می‌دهد. زیرا هنوز اهل کتاب به مرحله «شُرک» و آخرین رده سرکشی منتقل نشده‌اند و به جایی نرسیده‌اند، که بازگشتشان نیز نامیسر گفته شود.

«وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَأَعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۹) بسیاری از اهل کتاب، گرچه حقیقت بر آن‌ها آشکار شده، از روی حسد مایل‌اند شما را هم از ایمان به کفر بازگردانند. ندیده بگیرید و مسامحه کنید تا فرمان صادر شود، که خداوند به هر کار قادر است (بقره، ۱۰۹). إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹) دین مورد پذیرش خداوند اسلام است و اهل کتاب پس از دریافت آگاهی راه خلاف گرفتند و از روی سرکشی به آیات الهی کافر شدند. پس بدانید که خداوند سریع الحساب است (آل عمران،

(۱۹). وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ  
 (۶۹) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۷۰) طائفه‌ای از میان  
 اهل کتاب مایل‌اند شما را گمراه کنند و نمی‌دانند که جز خود کسی را به گمراهی  
 نمی‌کشاند. ای اهل کتاب آیات خدا را انکار نکنید در حالی که خود از شاهدانید  
 (آل عمران، ۶۹ و ۷۰). قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ تَبْغُونَهَا  
 عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۹) بگوای اهل کتاب چرا در راه  
 خدا مانع ایجاد می‌کنید و می‌خواهید مؤمنان را به راه نادرست بکشانید. شاهد باشید  
 و خدا نیز از اعمال شما غافل نیست (آل عمران، ۹۹). أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا  
 مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتُرُونَ الضَّلَالََةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ (۴۴) آیا نمی‌بینی بر  
 گرفتگان از کتاب را که گم راهی خریده‌اند و در صددند تا شما را نیز گم راه کنند»  
 (نساء، ۴۴).

تمام این گونه آیات، که دل سوزی و دعوت دوباره، متن و محتوا و منظور اصلی کلمات آن را  
 تشکیل می‌دهد، در عین حال اعلام فرا رسیدن دوران مقابله و عملیات پنهان و پشت پرده از سوی  
 اهل کتاب است که در مجادله و مباحثه و امانده و شکست خورده‌اند و نیز به مؤمنین توجه می‌دهد  
 که هنوز دوران صبر و انتظار و فراهم آوردن فرصت بازگشت برای اهل کتاب به پایان نرسیده است.  
 این گونه آیات الهی، که در قرآن به صورت‌ها و در مقاطع متعدد و مختلف، پیوسته دریچه‌های  
 بازگشت را به روی همه باز می‌گذارد و برای سرکش‌ترین عناصر دشمن نیز فرصت تزکیه کامل و  
 ورود بلافاصله و غیر مشروط به سلک برخورداران از نعم بی‌پایان الهی را ممکن می‌کند، در پیشگاه  
 اهل نظر محکمترین سیلی را بر صورت کسانی فرود می‌آورد که طوطی وار و از زبان یهودیان کتاب  
 ساز، پیوسته تکرار کرده‌اند که مسلمین و پیامبر لحظه‌ای شمشیر از دست فرو نگذارده‌اند و جز به  
 سوزش تازیانه استدلال نکرده‌اند! آیات فوق خبر می‌دهد که اهل کتاب، پس از ناتوانی در مقابله  
 مستقیم و مستدل با منطق قرآن، کار فردی بر روی مسلمین را کار ساز گرفته و آغاز کرده‌اند، به  
 انحاء گوناگون کوشیده‌اند تا بر مومنین نو پا تاثیر گذارند، به انکار وادارند و به کفر برگردانند. به  
 نظر می‌رسد که ناکامی در این مرحله نیز، کارشان را به آنجا می‌کشاند که به آزار مستقیم و تمسخر  
 مسلمین متوسل می‌شوند. (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در یکشنبه پانزدهم مرداد ۱۳۸۵ و ساعت ۱۲:۰۰



## ۳۲

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُم مَّؤْمِنِينَ (۵۷) وَإِذَا نَادَيْتُم إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُؤًا وَلَعِبًا ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۵۸) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَقِيمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ (۵۹) ای ایمان آوردگان، اگر مومنید، اهل کتاب که دین شما را به تمسخر می گیرند و بازیچه می پندارند و همچنین کافران را به دوستی مگیرید و پرهیزکاری کنید. هنگامی که برای نماز آواز می دهند، آغاز مسخرگی و اطوار می کنند، چرا که قومی فاقد اندیشه اند. بگوای اهل کتاب، جز این است که ایمان آوردگان به خدا و بر نازل شده به شما و خودمان را، سرزنش می کنید؟ و اغلب شما از منحرفین اید». (مائده، ۵۷ تا ۵۹)

متانت و آراستگی و سلامت، حتی در برخورد با خبیث ترین عناصر مودی اهل کتاب، که مراسم عبادی مسلمین را به تمسخر می گیرند و بر هم می زنند، از بیان این آیات می بارد و معلوم می شود که هنوز و در این مرحله هم خداوند به اوباشانی که در ارتباط مؤمنین با او اغتشاش می کنند و اسباب تفریح و مضحکه خویش می گیرند، با زبان استدلال و رنجش و نهایتا احتمال انقطاع مودت سخن می گوید. آیا این قرآن را می توان چنان که غزوات نویسان ناشناس و غالبا یهود مسلک اراده کرده اند، متنی برای دعوت به جنگ خواهی و شمشیر کشی و دست و گردن بری معرفی کرد؟

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن مَّعَ مَسَاجِدِ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱۴) ستم کارتر از آن کیست که مانع بردن نام خدا در مساجد شد و به خراب آن کوشید تا به آن وارد نشوند مگر در حال بیم. خواری در دنیا و عذاب دردناکی در آخرت بر آنان مقرر است». (بقره، ۱۱۴)

این صورت کامل تری از تعرض رسمی و جاهلانۀ اهل کتاب، به مراسم عبادی مسلمین، پس از ارتکاب به آن اطوارهای تمسخرآمیز است: مانع ورود مردم به مساجد می شدند و مترصد تخریب مقام عبادت مؤمنین بوده اند. آیا یک یهودی و مسیحی می شناسید که بتواند ادعا کند تا پایان دوران گسترش اسلام، در بخش بزرگی از جهان، یک عبادتگاه و اثر تاریخی، از قماش آنچه در مصر و بعلبک و اردن و ایران هنوز برجاست و یا کنیسه و کلیسایی را، مسلمان در حال دعوت به دین خدا تخریب کرده، یا مانع اجرا و انجام عبادات و مراسم دینی و سنتی قومی شده باشد؟ آیا به نظر نمی رسد کسانی در بخش توسل های فرهنگی، پرچم خداوند متعال و قرآن مقتدر و مالامال از ره نموده های مبارک را از دست مسلمین گرفته، در جای آن پارچه نوشته هایی را حمل می کنیم که نام بندگان عادی بر آن ثبت است!

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيْلًا (۵۱) أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَن يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِيْرًا (۵۲) آیا نمی‌بینی که اهل کتاب به بت‌های جبت و طاغوت هم ایمان می‌آورند و می‌گویند کافران راه یافته‌تر از مؤمنان به راه اسلام‌اند؟ اینان را خدا لعنت کرده و برای لعنت شده از جانب خدا، یاوری نخواهد بود». (نساء، ۵۱ و ۵۲)

تصاویر افسار گسیختگی رو به رشد اهل کتاب، از پس انقطاع و بی‌حاصلی گفتار و استدلال با آنان، در قرآن مبین، دائما گسترده‌تر و غیر عادی‌تر می‌شود. معلوم است که اهل کتاب کنترل رفتار خویش از دست داده و در برابر مسلمین نه فقط به حمایت کافران، بل به تقدیس بت‌های آنان نیز گردن نهاده‌اند! این اعمال مقدمه و موجبی است که اندک اندک آنان را به شرک می‌کشاند و به طور کامل از خداوند بری و دور می‌کند تا جایی که اساس تورات و انجیل را زیر پا می‌گذارند، منکر وحدانیت خدا می‌شوند و روابطشان به سبب «شرک» با خداوند صاحب قرآن قطع می‌شود.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۱) ای ایمان آوردگان، یهود و نصاری را به دوستی مگیرید، که هر دو یکی شده‌اند. اگر کسی به آن‌ها نزدیک شد، پس در زمره آنان است. و خدا ستم کاران را هدایت نمی‌کند. (مائده، ۵۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مِّن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوْا مَا عِنتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَقْوَاهِمُ وَمَا تُخْفِي صدورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ (۱۱۸) ای ایمان آوردگان، همرازی جز از میان هماندیشان خویش نگیرید که دیگران از تباهی در کار شما باز نایستند و آرزومند رنج شمایند. کینه از گفتارشان می‌بارد و آنچه را بروز می‌دهند بسیار کمتر از آن است که در سینه مخفی کرده‌اند. ما آیات خود را بر آن‌ها بیان کردیم اگر بیاندیشند. (آل عمران، ۱۱۸) لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيْرًا وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِّنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۸۶) به اموال و جان‌هایتان امتحان خواهید شد و از زبان اهل کتاب و مشرکین آزار بسیار خواهید دید و اگر صبور و پرهیز کار باشید، نشان قدرت اراده شماست». (آل عمران، ۱۸۶)

اینک و پس از آن اجحافات آشکار اهل کتاب و کردارهای ناعلاقانه آنان در آزار و تحقیر و توهین و منع مسلمین از ورود به مسجد، برای عبادت خدا، شاهد نخستین عکس العمل قرآن در برابر آنانیم و می‌خوانیم که در جای آن آیاتی که به تناول غذای یکدیگر و مزاجت با هم تشویق می‌کرد، هشدارهایی نشسته است که مؤمنین را به فاصله گرفتن از اهل کتاب موظف می‌کند. از این پس

باز هم با توسل سران کنیسه و کلیسا به مراتب بالاتری از خباثت و توطئه مواجهیم و با نخستین نمایندگان جعل و خراب کاری فرهنگی و سند سازان یهود و نصاری رو به رو می‌شویم که به تخریب و دست نویسی دوباره آیات خدا مشغول می‌شوند. به راستی که قرآن مبارک هیچ تصویری را از نحوه رویارویی دشمنان اسلام با آموزه‌های قرآن حذف نکرده و ضمن آنکه، مرحله به مرحله ناتوانی آن‌ها در مقابله با منطق قرآن را بیان می‌کند و بر می‌شمارد، شیوه‌های آشوبی را که اهل کتاب در جای حجت و استدلال قرار داده‌اند، برای شناسایی بهتر آنان، به تاریخ و فرهنگ جهان، عرضه می‌کند.

«فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۹۴) وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ (۹۵)» و اگر نسبت به آنچه بر تو نازل می‌شود، در تردیدی، از کسانی سؤال کن که کتاب‌های پیشین را قرائت می‌کنند. و بدان مطالبی که بر تو می‌رسد حق و از جانب خداست، و از کذب شماران آیات آن مباحث که در زمره زیان دیدگان خواهی بود». (یونس، ۹۴ و ۹۵)

این آیات از شگفت آورترین اشارات در قرآن است. خداوند برای رفع تردیدهای نخستین پیامبر و به عنوان حجتی بر صحت مطالب نازل شده بر او، رجوع به کتاب‌های پیشین، یعنی تورات و انجیل را توصیه می‌کند. این عظیم‌ترین نشانه بر این است که تمام مسائل ظهور اسلام و نزول قرآن و بعثت پیامبر در کتاب نصاری و یهود ثبت بوده است و از آنکه خطاب این آیات به شخص پیامبر است، پس نمی‌توانیم آن را در زمره مجادلات با اهل کتاب بیاوریم و پاسخی به آنان بشناسیم. ارجاع مستقیم خداوند به کتاب پیشینیان به عنوان سندی بر صحت نزول قرآن، آن هم در خطاب به پیامبر خویش، عالیترین دلیل بی‌خدشه این مطلب است که طلوع اسلام و ظهور پیامبر و نزول قرآن قرن‌های درازی، پیش از زمان وقوع آن، در تورات و انجیل ثبت بوده است. چنان که به نظر می‌رسد خاخام‌ها و کشیشان، به نوعی برای پوشاندن این پاشنه آشیل خود چاره اندیشی کرده‌اند.

«وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۸۱)» و خدا با پیامبران قرار گذارد که به شما کتاب و حکمت عطا شد، سپس رسولی بیاید که تصدیق می‌کند آنچه را نزد شماست، به او ایمان آورید و یاری‌اش کنید. آیا اقرار می‌کنید و می‌پذیرید؟ گفتند اقرار کردیم. گفت شهادت دهید و من نیز همراه شما شهادت می‌دهم». (آل عمران، ۸۱)

این دیالوگ واضح میان خداوند و پیامبران برگزیده‌اش، صورت روشنی از رخ دادهای معرفتی و تربیتی نسبت به انسان است که خداوند با ارسال سلسله مراتبی از پیامبران و رسولان، بنا بر درجات رشد آدمی، دستورات ضرور هر عصر را ابلاغ کرده است. در این آیه خداوند اصرار دارد که ارسال رسولان پیش از پیامبر اسلام، تنها تدارک مقدماتی برای آماده سازی بشر به تبعیت از دین اسلام و

آیات قرآنی است و چون تمام این مراتب محکم و مستند و قابل اطمینان در کتاب تورات و انجیل نیز ثبت بوده است، پس مسلم می‌شود که نپذیرفتن اسلام از سوی مسیحیان و یهودیان، ترمذ آشکار نسبت به فرامین الهی، کفر مستقیم و مؤکد، انکار کتاب‌های آسمانی پیشین و نقض آشکار و عمدی پیمان‌هایی است که پیامبران آن‌ها با خداوند بسته بوده‌اند، کفر و رد و نقضی که در همین اندازه انکار متوقف نمی‌ماند و چنان که بررسی خواهیم کرد، به شرک کامل و کثیف ختم می‌شود.

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ ﴿٤٤﴾ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (٤٤) قَفِينًا عَلَى آثَارِهِمْ بَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (٤٦) وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (٤٨) تورات را که حاوی هدایت و روشنایی است فرستادیم تا رسولان بر مبنای آن بر کسانی که سلامت اندیشند، اهل هدایت‌اند و خداشناسان و متفکران حکم کنند، در محافظت کتاب خدا بکوشند و بر آن گواه باشند. به جای من نزد آدمیان خشوع نکنید، آیات مرا بی‌بها مگیرید و اگر کسی بر معنای آیات نازل شده از سوی خدا قضاوت نکند، از کافران است و به دنبال آن عیسی پسر مریم را فرستادیم که کتاب تورات را تصدیق می‌کرد و انجیل را به او دادیم که در آن هدایت و روشنایی بود و در آن نیز تورات تصدیق می‌شد و هدایت و نصایحی برای پرهیزکاران بود. و این کتاب بر حق را فرستادیم، که تصدیق کننده کتاب‌های پیشین و حاکم بر آن‌هاست. پس وفق این کتاب بدون تبعیت از خیالات آنان حکم کن و از آنچه از جانب حق بر تو آمده، درنگذر. برای هر یک روش و شرع جداگانه‌ای است، هر چند اگر اراده می‌کردیم امت واحدی می‌شدید، اما به این وسیله شما را آزمودیم تا در کار نیک بر یکدیگر سبقت بگیرید. بازگشت همگی به خداست که در آنچه نسبت به آن اختلاف می‌کردید، آگاه‌تان خواهد ساخت.» (مائده، ۴۴، ۴۶، ۴۸)

باید فقط اهل لجاجت بود تا این گزارش آسمانی از اقدامات الهی در جهت تربیت و ترکیه آدمی را خواند و به حقانیت اسلام و شناخت آن به عنوان کامل‌ترین راه هدایت گواهی نداد. اینک می‌توانیم وسعت خیانتی را ارزیابی کنیم که کارگردانان کنیسه و کلیسا نسبت به بشریت، با عدم استقبال از

فرامین قرآن و تنها به سبب حفظ منافع محفلی خویش، مرتکب شده‌اند. اگر به شرح نصایح و وسایل و توضیح و تنظیماتی که قرآن بیان می‌کند و از جمله رجوع دادن اهل کتاب به حواشی و متن تورات و انجیل، که طلوع و ظهور پیامبر را پیشاپیش مزده داده بود، سران اهل کتاب، کاسبی خود را بر سرنوشت و رهایی انسان مقدم نمی‌گرفتند و در صدر اسلام جبهه واحد ادیان آسمانی تشکیل می‌شد، بی‌شک این همه نزاع فی مابین مسلمین و اهل پیشین کتاب خدا رخ نمی‌داد که بیشتر توان آدمی در ۱۴ قرن گذشته صرف تدارکات آن شده است، جهان در مرداب اختلاف و آدم کشی کنونی فرو نمی‌رفت و بسا در زمان ما وحدت ادیان آسمانی موجبی بود، تا سراسر جوامع انسانی به وحدت نظری در مسیر رشد می‌رسیدند. این دومین خیانت بزرگ یهود، از پس نسل کشی پلید و بی‌منت‌های پوریم است که موجب توقف بشر در مسیر رشد و رهایی شده است.

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤَدُّونِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۵) وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۶) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۷) يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۸) و موسی به قوم خود گفت: ای قوم چرا مرا می‌آزارید، حال آنکه می‌دانید من فرستاده خدا بر شما هستم. پس چون خیره سری کردند، خدا دل‌هایشان را خیره ستر کرد، که خداوند مردم بدعمل را هدایت نمی‌کند. و عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل من فرستاده خدا بر شما هستم، تورات شما را تصدیق می‌کنم و بشارت می‌دهم بر پیامبری احمد نام، که پس از من خواهد آمد و چون آن رسول با نشانه‌های روشن آمد، گفتند این دیگر جادوگری آشکار است. چه کسی ظالم‌تر از آن است که بر خداوند تهمت دروغ می‌بندد، در حالی که او را به اسلام می‌خوانند و خدا ظالمین را هدایت نمی‌کند. اراده کرده‌اند نور خدا را با دمیدن دهان خاموش کنند و خدا نور خود را به تمام می‌گستراند، هر چند کافران را خوش نیاید». (صف، ۵، ۶، ۷)

این فهرست خیره سری‌های یهود در تمام دوران‌ها از موسی تا محمد است تا معلوم شود آنان که امروز به شیوه‌های مختلف و متعدد سنگ یهودیان را به سینه می‌زنند و نانشان را می‌خورند، در چاه چه ضلالتی سرنگون‌اند. این آیات روشن و بی‌خدشه گواه صادق و پاکیزه دلی است بر اینکه دشمن‌ترین دشمن انسان یهودیان‌اند، چنان که هنوز هم مسبب گسترش حرص و آز و غارت و ربا و زورگویی و خون‌ریزی و خطاکاری، مانند سراسر تاریخ تمدن، یهودیان‌اند. آیا کسانی از میان به ظاهر مسلمین، که به زبان‌های صریح یا در پرده، توصیه رعایت یهود را می‌کنند، روشن‌تر از این آیات می‌طلبند که در آن فریاد موسی و عیسی و پیامبر اسلام از جامعه یهود به آسمان بلند است، تا

سر انجام تکلیف خود را با آن قوم متجاوز و مخالف گسترش آزادگی و آرامش و پیشرفت معلوم کنند؟ آیا مگر امروز هم معتقدند که چنین آیات روشن الهی «سحر مبین» است و آیا مگر هنوز خیال می‌کنند با دمیدن نفس، نور خدا خاموش شدنی است؟

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۶۴)» و یهودیان گفتند دست خدا بسته است، دست‌هایشان بسته باد و به خاطر این سخن لعنت شدند، دست‌های خدا گشوده است، به هر نحو که اراده کند روزی می‌رساند و این آیات بر کفر و طغیان بسیاری از آنان افزوده است. تا قیامت شاهد دشمنی و کینه بین خود خواهند بود، و هرگاه که آتش جنگ برافروزد خدا خاموش می‌کند. می‌کوشند در زمین فساد کنند و خداوند مفسدین را نمی‌پسندد». (مائده، ۶۴)

بی‌شک قرآن مبارک و متین، از مقاطعی به بعد، و آن‌گاه که هدایت و مهار سرکشی‌های یهود، از طریق توصیه به قبول اسلام، ناممکن می‌شود، آشکارا یک متن یهود ستیز است و این آیه اعلام فساد آنان در زمین و سعی در برافروختن آتش جنگ در میان مردم، نمونه‌ای از آن است. در اینجا اشاره به صهیونیسم را نمی‌بینیم و خطاب خداوند به یهودیان عام است. آیا تبعیت از چنین شیوه‌ای، که امروز به سختی مقرر و مد شده و بسیاری را در مقام‌ها و موقعیت‌های حساس و مؤثر و از پشت تریبون‌هایی که انتظار آن نمی‌رود و به خصوص از زبان محافل رسمی یهودی ساکن سرزمین‌های اسلامی، که آب زیرکاه و دو دوزه بازند، می‌بینیم که به تبلیغ این شگرد مودیان مشغول‌اند که میان صهیونیسم و یهود فاصله اندازند و دومی را نسبت به اولی تطهیر شده بنمایانند؟ آیا آنان قرآن دیگری در این گونه امور دارند و می‌شناسند که در آن حساب یهود از صهیونیست‌ها جدا گرفته شده باشد؟

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (۷۷) لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (۷۸) كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُتْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۷۹) تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ (۸۰) وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۸۱)» بگوای اهل کتاب، به ناحق دین خود را دست بالا مگیرید و از درخواست‌های قومی پیروی نکنید که از پیش منحرف بودند بر انحراف خود افزودند و بسیاری را به انحراف کشانده‌اند. کافرانی از بنی اسرائیل که از زبان داود و عیسی پسر مریم

به سبب عصیانشان لعنت شدند. یکدیگر را از کارهای زشتی که انجام می‌دادند، نهی نمی‌کردند و بد عمل بودند. **اینک بسیاری از آنان را می‌بینی که با کافران همصدایی می‌کنند.** جز بد کرداری درباره‌ی خویش نکرده‌اند، خشم خدا را خریده‌اند و گرفتار عذاب ابد خواهند بود. اگر به خدا و رسول و آنچه نازل شده، ایمان آورده بودند، کافران را دوست نمی‌گرفتند ولی غالب آن‌ها بد عمل‌اند». (مائده، ۷۷ تا ۸۱)

این شناسه و شناس نامۀ رسمی یهودیان از زبان قرآن و صادر شده در محضر الهی است. در اینجا یهودیان قومی از پیش در ضلالت مانده، بعدها گم راه‌تر شده و موجب انحراف دیگران معرفی می‌شود و نیز فهرست رفتارهای ناشایست دیگری از اهل تورات می‌خوانیم که همدستی با کافران، ناشی از بی‌ایمانی مطلق آنان، بر آن افزوده شده است. این آخرین مراحل طغیان یهودیان، آن‌گاه کامل می‌شود که به نظر می‌رسد برای انکار ثبت طلوع اسلام و ظهور پیامبر در کتاب‌های تورات و انجیل، به جعل و دست‌کاری در متون الهی متوسل می‌شوند و شاید هم نشانه‌های شهادت دیرین در حقانیت اسلام را محو می‌کنند. (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در چهارشنبه هجدهم مرداد ۱۳۸۵ و ساعت ۲۳:۳۰

## ۳۳

«أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵) آیا گمان می‌کنید به شما ایمان بیاورند، در حالی که گروهی از آنان کلام خدا را می‌شنوند، عقلانی می‌بینند، سپس آگاهانه آن را تغییر می‌دهند (بقره، ۷۵). فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ ۚ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ ۚ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳) و به سبب پیمان شکنی لعنت و سنگ دل شدند، کلمات را از موضع و منظور اصلی خود منحرف و تذکرات سودمند آن را ندیده می‌گیرند، از کارهای خائنانه آن‌ها جز کمی آگاه می‌شوی. بر آنان ببخش و در کنارشان باش و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد». (مائده، ۱۳)

گروهی بر مبنای این آیات و چندین آیه دیگر، که در زیر خواهم آورد و مرتبط با تحریف کتاب نیست، مدعی می‌شوند که موضوع تحریف تورات در قرآن مجید ثبت است و اجرای آن را گروه دیگری از زمان موسی و عیسی پیامبر می‌گیرند، حال آنکه آیات بالا از تحریف در کلمات قرآن، وسیله یهودیان می‌گوید، نه تورات. عملی که در رویارویی خصمانه اهل کتاب، در سال‌های میانی طلوع اسلام، چندان طبیعی می‌نماید که خداوند حکم چشم پوشی بر آن را صادر می‌کند. اگر تورات و انجیل را تحریف شده قدیم و از زمان موسی و عیسی پیامبر و یا حتی در زمان مراد اهل کتاب با رسول مکرم اسلام بگیریم، پس این همه آیاتی که پیامبر و قرآن را مصدق کتاب‌های پیشین می‌شناساند، از اعتبار انداخته‌ایم. رسم است که تورات کهن و مرتبط با مراتب پیدایش دین یهود را، با کتابی که این روزها از سوی مرکز واتیکان چاپ و پخش می‌شود، اشتباه بگیرند. تورات کهن جز اسفار خمسه: سفر پیدایش، خروج، لویان، اعداد و تثنیه نیست، از پس رحلت موسی پیامبر بسته می‌شود و کتاب‌های بعد، از یوشع تا ملاکی، که بخش عمده تورات‌های کنونی را تشکیل می‌دهد، ذیل‌هایی بر اسفار پنج گانه است که تاریخ قوم یهود را از پس وفات موسی تا ظهور عیسی پسر مریم دنبال می‌کند، قداست تورات کهن را ندارد، نوشته مولفان مستقلی نظیر اشعیا و عزرا و نحمیا و دانیال و غیره است، که نام آن‌ها به عنوان مولف، بر کتابشان در تورات مانده و از نظرگاه مورخ، به عنوان سند تاریخی و نه حصه‌ای از تورات، قابل بهره برداری است، زیرا باستان‌شناسی دو سده اخیر و نیز علائم آشکار بازمانده بر زمین، نظیر مقبره دانیال و استر و مردخای و آثار موجود در کاشان و نیشابور و افغانستان و سنگ نگاره‌ها و استل‌های آشور و بابل و غیره، صحت نگارش عمده‌ترین بخش‌های این ضمائم تاریخی تورات را تایید می‌کند.

همین مطلب با اغتشاشی بیشتر و به صورتی درهم ریخته‌تر، درباره انجیل نیز قابل تعقیب است که گفت‌وگوی از آن به یادداشتی مستقل نیازمند است. اینک تنها کتاب آسمانی که دوران نزول و دریافت کننده واحد و شناسا دارد، قرآن مبارک است. کلامی از آن پیش از بعثت پیامبر بزرگوار نبوده و آیه‌ای بر آن، در پی رحلت رسول خدا افزوده نشده است. ضمنا نباید از یاد برد که قرآن



متین، یعنی تنها و اصلترین متن و مدرک اسلامی بی‌خدا و قابل اعتماد موجود، صحت تورات و انجیل را تا مقطع معینی از حیات و حضور پیامبر گرامی تأیید می‌کند و گرچه نسخه توراتی باز مانده از دوران مورد اشاره قرآن، برای مقابله، به دست نداریم، اما اگر با تکیه بر آیات قرآن تصرفی در تورات را قبول کنیم، تنها می‌تواند شامل اختفای اشاراتی شود که در باب ظهور پیامبر و طلوع اسلام در تورات و انجیل کهن ذکر بوده و سایه‌ای از کوشش برای از نظر دور داشتن آن را، در آیات زیر منعکس می‌بینیم.

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱) برخی از اهل کتاب، چون پیامبری از جانب خدا آمد که گواهی می‌داد آنچه در دستشان بود، کتاب خدا را چنان که از آن بی‌خبرند، از دیده‌ها دور نگه داشتند (بقره، ۱۰۱). إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۴) أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ (۱۷۵) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۱۷۶) آن‌ها که کتمان می‌کنند آنچه را که خداوند در کتاب نازل کرده و به بهای اندک می‌فروشند، به شکم خود آتش فرو می‌برند، مورد خطاب خدا در روز قیامت نخواهند بود، پاک نخواهند شد و بر آن‌ها عذابی دشوار مقرر است. اینان گمراهی را به جای هدایت و عذاب را به جای بخشش خریده‌اند، چه گونه در آتش تحمل خواهند کرد. زیرا کتاب خدا به حق نازل شده و آن‌ها که در آن اختلاف می‌کنند، فاصله گرفتگانی دور افتاده‌اند (بقره، ۱۷۴ تا ۱۷۶). وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَسَّ مَا يَشْتَرُونَ (۱۸۷) و خداوند به آن‌ها که کتاب داد، پیمان گرفت که آن را پنهان ندارند و برای مردم بیان کنند، اما از چشم‌ها دور نگه داشتند، به بهای اندک فروختند و چه بد معامله‌ای کردند» (آل عمران، ۱۸۷).

از آنکه ملاک ما، در این تحقیق، نص صریح و مستقیم آیات مبارک قرآن است و نه خیال پروری‌های شخصی و مستقل این و آن، پس هیچ یک از این آیات را متضمن دست بردن و تحریف در تورات و انجیل نمی‌بینیم، صراحتی در این باب در کلمات آن نمی‌خوانیم و آنچه را که به یقین برداشت می‌کنیم از دیده پنهان کردن کتاب خدا و کتمان مطالبی از آن است. و چون آیه، به قید و پیمان دریافت شده از اهل کتاب، برای تبیین آن، اشاره می‌کند، پس در اینجا منظور از کتاب، تورات و انجیل است، زیرا که اهل کتاب، به طور طبیعی، نباید تضمینی در تبیین قرآن و در پیش چشم قراردادن آیات آن داده باشند! دریافت دقیق و تاریخی از موضوع خرید و فروش مورد اشاره قرآن،

که یهود و نصاری با کتاب‌ها و دست‌نوشته‌هایشان انجام داده‌اند، ممکن نشد وگرچه خاخام‌ها و کشیشان را، مفروضاً می‌توان یک سوی معامله و فروشنده قرار داد، اما با هیچ تمهیدی نتوانستم خریداران، موجبات این عمل و نیز تعلق متن استکتاب شده به تورات و انجیل و قرآن را تشخیص دهم. تمام این عوالم مذکور در قرآن مبارک، کمک می‌کند تا آسان‌تر قبول کنیم شجره خبیثه و دنباله و دار و دسته همین جاعلان عهد پیامبر، بعدها و درقرون آغازین هجری، آن‌گاه که از هیچ طریق موفق نشدند سیر رو به اعتلای اسلام را متوقف کنند، به بهانه ثبت حوادث صدر اسلام و از جمله غزوات آن، دین ما را به انواع خون‌ریزی و اجحاف و تجاوز آلوده‌اند و زمین و زمینه‌ای را آماده کرده‌اند که امروز از آن خرمن و خوشه‌های نایاب و ناب برداشت می‌کنند.

«وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۷۸) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (۷۹)» و در میان آن‌ها بی‌سوادانی یافت می‌شوند که از کتاب جز تصوراتی ندارند. پس وای به آن‌ها که کتاب را از پیش خود می‌نویسند و مدعی می‌شوند که از سوی خداوند است، آن‌گاه به بهای اندک می‌فروشند، پس وای بر آن دست‌نوشته‌ها و وای بر آنچه عایدی می‌برند (بقره، ۷۸ و ۷۹). «وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۸)» و کسانی از آنان زبانشان را به رنگ کتاب می‌گردانند تا مطالبی را که از کتاب نیست برگرفته از کتاب بدانند و می‌گویند که از جانب خداوند است و از جانب خدا نیست و خود می‌دانند که سخنشان بستن دروغ بر خداوند است». (آل عمران، ۷۸)

این آیات اشاره به مطلبی مشخص دارد، می‌خوانیم که اهل کتاب، به شگردهای مختلف، از جمله استکتاب جاعلانه و عامیانه متن و تقلید قرائت آن متوسل شده‌اند، تا در جای بیان و کلام خدا بگذارند، اما صراحتی نیست تا به یقین دریابیم عمل آنان در محدوده عرضۀ دست‌نوشته‌هایی به جای قرآن و یا تورات و انجیل و یا هر سه متن بوده است، زیرا عنوان کتاب در قرآن کریم شامل تمام نازل شده‌ها است. اما در مجموع مطلع می‌شویم که یهودیان و نصاری به مرحله دیگری از رویارویی رذیلانه، غیرمنطقی و نابه‌کارانه، به آن سبب که تاب گفت‌وگو و مراوده و مبادله سالم فرهنگی و اعتقادی با مسلمین را نداشته‌اند، منتقل شده‌اند. چنین اعمالی، که به راستی از میدان و محدوده و موارد آن آگاهی چندانی نداریم، به قید و صراحتی در آیه زیر، در زمره اعمال پلید یهودیان آمده و چون در این آیه نیز از پنهان کردن و نه تحریف تورات سخن می‌رود، پس قبول این نکته مسلم و آسان می‌شود که یهودیان آیاتی از تورات را علنی نمی‌کرده‌اند. دشوار نیست بپذیریم که این آیات، همان یادآوری و مزده دیرین ظهور پیامبر و طلوع اسلام در تورات و انجیل بوده است.

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْنَا مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ

الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ (۹۱) وقتی می‌گویند خداوند چیزی را بر بشری نازل نمی‌کند، بگو پس تورات را، که کتاب هدایت و روشنایی است، چه کسی بر موسی فرستاده است، **تا شما پاره‌ای از آن را بر قرطاس‌ها بنویسید و بیشتر آن را پنهان نگه دارید.** چه کسی این مطالب را به شما آموخت که پدرانتان هم از آن بی‌خبر بوده‌اند؟ او همان خداوند است. سپس رهایشان کن تا با افکار پلید خود بازی کنند». (انعام، ۹۱)

در این آیه، درعین حال که با نمونه احتجاجات احمقانه اهل کتاب، در باب عدم نزول دستور از آسمان و پاسخ تحقیر کننده و کوبنده قرآن به آنان آشنا می‌شویم، به تعیین و یقین در می‌یابیم که یهودیان از تورات خود سوء استفاده جاعلانه کرده‌اند، تا با انواع حيله گری‌های آنان و به طور کلی اهل کتاب، در میانه دوران ظهور اسلام، از جعل و استکتاب و خرید و فروش و انکار و اختفاء و ادعاهای نادرست رو به رو باشیم. اما در این مورد هم سخن صریحی در باب دست بردگی و تحریف تورات و انجیل نمی‌خوانیم و معلوم نیست که این همه نغمه در باب تحریف در تورات، از کدام آیات قرآن استخراج و برداشت شده است؟ با این همه، بر اثر همین اختفای بخش‌های معینی از تورات و استکتاب و تقلید قرائت کلام خدا که به نشانه بروز عکس العمل پر غضب خداوند، احتمالاً در مورد قرآن بوده، سرانجام توقف صدور آیات الطاف و رأفت و گذشت و ندیده انگاری نسبت به اهل کتاب را شاهدیم و مشخص است که خداوند نازل کننده قرآن، پس از توصیه به صبوری‌های بسیار، آن‌گاه که بی‌حاصلی دعوت اهل کتاب برای پیوستن به اسلام، بی‌توجهی به اسناد و اطلاعات کهن، رشد کلاشی‌های فرهنگی و نیز مقابله جاهلانه آن‌ها با منطق قرآن را، به کمال و به انحاء مختلف، برای قضاوت و آموزش آدمی بیان می‌کند و به گزارش تاریخ تمدن می‌رساند، زمان نتیجه‌گیری و داوری نهایی در باب اهل کتاب را فراهم دیده است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعْنَا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۴۷) ای دریافت کنندگان کتاب، ایمان بیاورید به این نازل شده‌ای که تصدیق می‌کند آنچه را که با شماست، پیش از اینکه نقشتان از صفحه برافتد، به فلاکت بازگردید و چون اصحاب سبت لعنت شوید و خواسته خداوند انجام شدنی است». (نساء، ۴۷)

اثر بالا گرفتن شعله خشم خداوند در آیه بالا هویدا است، که لحن و بیان اتمام حجتی از سر تعیین تکلیف نهایی دارد، اما هنوز و در این کلام غضب آلود نیز، مطلبی هشیار کننده پنهان است. آیه در زمانی نازل شده، که یهود و نصاری کتاب‌هایشان را به «شُرک» آلوده نکرده‌اند و بر همین مبنا می‌خوانیم که در این آیه هم، خداوند قرآن را مؤید کتاب‌های پیشین یهود و نصاری می‌شناسد. این مطلبی است که پس از توسل اهل کتاب به «شُرک»، بر زبان قرآن نمی‌گذرد، و چنان که در اسلام

و شمشیر ۱۳ بحث آن گذشت، تورات و انجیل، از نظر مسلمین و قرآن، تا امروز، پس از اقرار آنان به شرک، دیگر کتاب آسمانی نیست، زیرا در آن‌ها عزیر و عیسی فرزندان خدا و شریک در اقتدار الهی شناخته می‌شوند، امری که بی‌شک در نازل شده‌های آسمانی و اصلی و به زمان موسی و عیسی پیامبر مکتوب و مقرر نبوده است. پس آن تحریف و دست بردگی عمده، انجام شده در تورات و انجیل، چنان که به شرح بیاورم، همین به اشتراک گذاردن الوهیت الهی است، که موجب بروز غضب خداوند و قطع کامل ارتباط کلامی با اهل کتاب می‌شود، قطعی که پیش‌تر و به سبب استکتاب آیات الهی و پیوسته‌های حيله گرانه آن، از سوی یهودیان، قرآن مجید از جمله در آیات زیر، به مقدمات آن ورود کرده بود:

«يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (٦٧) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (٦٨) ای فرستاده، ابلاغ کن آنچه را که از خداوند بر تو فرود آمده است که اگر ابلاغ نکنی رسالت خود را انجام نداده‌ای. خداوند تو را در برابر مردم حفظ می‌کند و هدایتگر کافران نیست. بگوای اهل کتاب به چیزی گرفته نمی‌شوید مگر بر تورات و انجیل و آنچه از جانب خدا بر شما نازل شده، متکی شوید. حال آنکه فرو فرستاده‌های خداوند، بر کفر و طغیان اکثر شما افزوده است و بر حال این قوم انکار کننده افسوس مخور». (مائده، ٦٨ و ٦٧)

این دو آیه بی در پی، که در موضوع نیز مسلسل است، فرمان جدایی پیامبر و مسلمین از اهل کتاب است، که به نظر می‌رسد اجرای آن برای رسول خدا به سادگی می‌سر نبوده است، زیرا خداوند با زبانی نه چندان ملایم و با تأکیدی مصرانه ابلاغ این جدایی از اهل کتاب را با انجام کامل رسالت پیامبر برابر می‌گیرد و چون در جامعه پر توطئه دوران میانی اسلام، چنین حکم درافتادن با یهود و نصاری، به یقین متضمن عواقب و عکس‌العمل‌هایی بوده است، پس خداوند به رسول خود اطمینان می‌دهد که او را از شر این عوارض مصون خواهد داشت و بدین ترتیب پرونده مکالمات تاریخی خداوند و پیامبر و مسلمین با اهل کتاب، با اعلام جدایی و ابلاغ حکم کفر آنان به طور نسبی بسته می‌شود. آیا اهل کتاب در برابر این خطاب‌های تحقیرآلود و تمام کننده قرآن، عکس‌العملی نشان نداده‌اند؟ (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در جمعه بیستم مرداد ۱۳۸۵ و ساعت ۲:۰۰

## ۳۴

از طریق این آخرین گفتار مقدماتی و پیش از ورود به مبحث اصلی «اسلام و شمشیر»، می‌توان به میزان اعتبار اعتقادی اهل کتاب، یهود و نصاری، در پیشگاه خداوند، بر اساس توصیه‌های آیات قرآن، بی‌برد و تکلیف مسلمانانی را که پیرو قرآن‌اند، با این دو گروه، معلوم کرد. تکلیف روشنی که ما را موظف می‌کند یهود و نصاری را دشمن مشرک بگیریم، نجس بشماریم، ورودشان را به مکان‌های مقدس مسلمین منع کنیم، غذایشان را نخوریم و با زنان و مردانشان، پیش از قبول یکتایی خداوند و پذیرش اسلام، ازدواج نکنیم. این حکم صریح و نهایی، از آنکه خداوند، قرآن مبین و مبارک را، آخرین مجموعه دستورات و سفارشات به انسان قرار داده، پس تا پایان زمان و جهان، تغییر نخواهد کرد. مورخ در موضع و به سهم خود، با تکیه بر این داوری الهی و نیز تجربه مطالعاتی خویش، معتقد است هر کلامی که از سوی دانشگاه‌های کنیسه و کلیسای غرب، در باب اسلام و یا هویت و هستی و فرهنگ و ادب و زیر و بم زندگی مردم ممتاز شرق میانه و مسلمین، با هر حجت و بهانه و به هر صورت و سندی صادر شده باشد، در زمره تلقینات توطئه‌گرانه دشمن نجس قرار می‌گیرد و بی‌نیاز به مباحثه و گشایش مدخلی، بی‌بها، مردود و غیر قابل اعتنا است.

«وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ (۱۱۶)

گفتند که خدا صاحب فرزندی است. منزّه باد. بل آنچه در زمین و آسمان است، از او فرمان بری می‌کنند (بقره، ۱۱۶). لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۷) به درستی که کافر شدند کسانی که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است، اگر خدا اراده کند که همان مسیح و مادرش مریم و تمام اهل زمین را هلاک کند، چه کسی می‌تواند در آن مداخله کند. از آن خداوند است تمام زمین و آسمان و آنچه در میان آن هاست، خلق می‌کند، هر چه را که بخواهد و بر هر کاری تواناست (مائده، ۱۷). وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِيُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۳۰) اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳۱) یهودیان گفتند عزیز پسر خدا و نصاری گفتند عیسی پسر خداست. با این سخن مانند این است که به کفر پیشین خود بازگشته‌اند. خدا هلاکشان کند، چه گونه این دروغ‌ها را ساخته‌اند. روحانیون و راهبان، کمتر از خدا، عیسی پسر مریم را، ارباب خود گرفته‌اند و حال آنکه مامور بودند خدای یگانه را بپرستند که جز او خدایی نیست و برتر از شریک داشتن است.»

(توبه، ۳۰ و ۳۱)

در این آیات، بیان خداوند، در این باب که اهل کتاب، ناگهان و بدون مقدمه، عیسی و عزیر را فرزندان خدا دانسته‌اند، توأم با حیرت است و گویی انحرافی چنین عظیم و وسیع را در میان اهل کتاب، باور ندارد. چنین بازگشتی از سوی اهل کتاب به توحش و شرک پیش از موسی، چنان که کردارهای تاریخی و کنونی‌شان نیز گواهی می‌دهد، در واقع رجوع به ماهیت اصلی گردآمدگان در این محراب هاست، که از جمله در پنج قرن اخیر، بی‌تعهد و توجه و اعتنا به حساب رسی خداوند، با بر دوش و دست گرفتن صلیب عیسی و ستاره داود، به میزانی در جهان فساد و کشتار و غارت کرده‌اند که مختص وحوش و بی‌اعتقادان به نظارت الهی و روز جزاست. مورخ قادر است با اندکی دقت و با ملاحظه و مقایسه خطاب‌های خداوند به اهل کتاب، که از این پس «مشرك» خوانده شده‌اند، دریابد که طرح موضوع فرزند داشتن خداوند، از سوی یهودیان و مسیحیان، عکس‌العملی است که آنان، پس از شکست کامل در ارائه منطق و بیان، در مواجهه با پیامبر و قرآن و قطع ارتباط کامل مسلمین با آنان، اختیار کرده‌اند. آیات الهی در این باره چنان کاشفانه و توأم با شگفتی است که به کمال، نوظهور بودن این ادعای اهل کتاب را معلوم می‌کند. تشخیص اینکه یهودیان و نصاری از طرح چنین ادعای گزافی چه حاصلی می‌برده‌اند، در جزئیات، جز به حدس و گمان، ممکن نیست، اما به خوبی از این منظور آنان پرده برمی‌دارد، که از این راه میان خود و مسلمانان دیواری بلند ابدی و عبور ناشدنی کشیده‌اند. بدین سان با ظهور اسلام، بی‌حاصلی و عقب ماندگی و کهنگی و ضعف و ارتجاع معتقدان و پیروان کنیسه و کلیسا به حدی آشکار می‌شود که می‌بینیم، در مقابله با نواندیشی، از بنیان اعتقادات پیشین خویش دست کشیده و یکتایی خداوند را نیز منکر شده‌اند. در حقیقت بازگشت اهل کتاب از یکتا پرستی و قرار دادن شریک و خانواده برای خداوند، نوعی قهر و تلافی جاهلانه نسبت به نازل کننده قرآن و مبعوث کننده پیامبر اسلام است!

«قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ بَهْتًا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۸) گفته‌اند که خدا فرزندی گرفته، ستایش بر او که غنی و مالک تمام اجزاء زمین و آسمان است. نزد شما در این ادعا دلیلی نیست. در باب خدا چیزی را می‌گویید که نمی‌دانید» (یونس، ۶۸).

در این آیه نیز سایه‌ای از ناباوری خداوند از این گردش ناگهانی تابعین تورات و انجیل به شرک و جمود و برگشت به بی‌منطقی مطلق، دیده می‌شود. می‌پرسد مالک اجزاء تمام هستی، به فرزند چه نیازی دارد و اعلام می‌کند که مشرکین، بدون عرضه هیچ دلیلی، مدعی مطلبی شده‌اند که در آن باب نادان کامل‌اند؟

«وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَال سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۱۱۶) مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا

أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۱۷) و خدا گفت ای عیسی آیا به مردم گفته‌ای که تو و مادرت را به جای خدا بگیرند؟ گفت پروردگارا ستایش تو راست این حرف نادرست از من نیست اگر گفته بودم تو آگاه‌تر بودی زیرا ضمیر مرا می‌دانی و من از ذات تو بی‌خبرم و تو بر امور غیب اعلم‌ترینی. من به آنان جز فرمان تو را نگفتم که الله پروردگار من و پروردگار خود را بپرستید و تا در می‌انسان زندگی می‌کردم بر این مطلب ناظر بودم و چون مرا می‌راندی تو از آنها مراقبت کردی و خود ناظر بر تمام اموری» (مائده، ۱۱۶، ۱۱۷).

این دو آیه از عجایب بیان در قرآن معزز و نشان نهایت حیرت الهی از بروز شرک در میان اهل کتاب پیشین تا اندازه‌ای است که پیشینه آن را، به نحوی که می‌خوانید، از عیسی بن مریم می‌پرسد. مکالمه مستقیم و خطاب بدون واسطه الهی به عیسی بن مریم در این دو آیه، نخست انحصار همصحبتی بدون واسطه خداوند با موسی را می‌شکند و عنوان کلیم الله را که یهودیان این همه بر روی آن مانور می‌دهند، عیسی بن مریم را نیز شامل می‌شود و در عین حال این آیات عالیتین گواه و تاییدیه بر این مطلب است که بروز شرک در میان یهود و نصاری، امری قدیم نیست و در حیات و حضور پیامبر رخ داده است، زیرا در گفتارها و خطاب‌های متبادله نخستین با اهل کتاب، که جزء به جزء بررسی شد، نه فقط آثاری از خشم الهی، ناشی از بروز شرک در میان اهل کتاب، دیده نمی‌شد، بل در آیه‌ای بر یکتا پرستی بودن آنها تصریحاتی وجود داشت. در این صورت آیا بازگشت یهود و نصاری از یکتا پرستی، به عنوان بخشی از ستیز با دین جدید، گواهی نمی‌دهد که آنان را باید دشمنان دانا و همیشگی و به هر شیوه و شکلی برای مسلمین و دین اسلام شناخت و حضور تحمیلی آنان در سرزمین و میان مسلمین را خطری جدی گرفت؟

«قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَنتُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَىٰ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ (۱۹) ... وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَائُكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۲۲) بگو کدام گواهی بالاترین گواه است. بگو خداوند که این قرآن را به من وحی فرستاده، گواه است تا به شما اندرز دهم و ابلاغ کنم. آیا معتقدید که همراه الله خدایان دیگری وجود دارند. من چنین عقیده‌ای ندارم. خدا را جز به یکتایی نمی‌شناسم و از آنچه شریک خدا می‌شمارید، بیزارم. روزی که همه را گرد آوریم به آنها که برای خدا شریک قائل می‌شوند خواهیم گفت: کجایند آن شریکان خدا که زعیم می‌گرفتید» (انعام، ۱۹ و ۲۲).

اظهار خشم و نفرت خداوند و در عین حال خفیف انگاری مشرکین در این دو آیه، موجب شگفتی فراوان است، زیرا به پیامبر گرامی فرمان می‌دهد که نسبت به شرکای ادعایی برای خداوند اعلام

برائت و بیزاری کند و آن‌گاه که این شرکاء قراردادی اهل کتاب، پیامبران پیشین‌اند، بدین وسیله نهایت خشم و نفرت خدا، نسبت به یهود و نصاری اعلام می‌شود.

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۷۲) ... مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۷۵) بی‌شک کافر شدند آن کسان که مسیح پسر مریم را خدا انگاشتند. مسیح خود می‌گفت ای بنی اسرائیل خداوند را بپرستید که پروردگار من و شماست. هر کس برای خدا شریکی بشناسد بهشت بر او حرام می‌شود، جایگاه او آتش است و یاوری نخواهد داشت. مسیح پسر مریم جز پیامبری همانند پیامبران پیش از خود نبود، مادرش زنی صادق بود که هر دو طعام می‌خوردند. بنگر که چه گونه نشانه‌ها را بر آنان برمی‌شمیریم و سپس ببین چه گونه از خود دروغ می‌سازند». (مائده، ۷۲ و ۷۵)

این آخرین استدلالات و ارائه بیانات و بینات و آیاتی است که با زبانی همه فهم، بنده بودن عیسی و عزیر را بیان می‌کند. خداوند در تمثیلی روزمره و قابل لمس توجه می‌دهد که عیسی و مادرش، همانند تمام آدمیان دیگر غذا می‌خورده‌اند و از زبان شخص عیسی تسلیم به یگانگی خداوند را یادآور می‌شود و از دوگانه اندیشی نسبت به ذات پاک الهی نهی می‌کند، اما هیچ یک از این تمهیدات و تحولات، چنان که هنوز هم شاهدیم، در بازگرداندن یهود و نصاری به یکتاپرستی مؤثر نمی‌افتد و سعی نهایی مست‌تر در این آخرین آیات، که هنوز در بطن خود نصیحت آمیز است، باز هم در ارتفاع و ارتقاء اهل کتاب مؤثر نمی‌افتد.

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا (۸۸) لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا (۸۹) تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا (۹۰) أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا (۹۱) گفتند که خدای رحمان فرزندی گرفته است. چه سخن زشتی ادا کرده‌اند. نزدیک است که از این سخن آسمان‌ها و زمین از هم بپاشند، کوه‌ها فروریزند و به راه افتند، زیرا برای خدا فرزند قائل شده‌اند (مریم، ۸۸ تا ۹۱). إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا (۴۸) به درستی که خداوند گناه شرک را نمی‌آمرزد و از هر گناه دیگری درمی‌گذرد. کسی که برای خدا شریک شناخت، مرتکب افترا و گناه بزرگی شده است». (نساء، ۴۸)

بر اثر این به‌تان سراسر نادانی یهودیان و مسیحیان، خداوند شیرازه طبیعت را درهم ریخته می‌گوید و بازگشت توبه کارانه از شرک را رد می‌کند. چنین گفتاری به واقع در پایان یک سلسله اتمام حجت‌ها و استدلال‌هاست تا سرانجام بدانیم که یهودیان و مسیحیان، از هیچ طریقی به الزامات و



محدودیت‌های یکتا پرستی گردن نخواهند گذارد. آن‌ها درست همانند بت پرستان و بل بدتر از آنان، در عین آگاهی و عدول حسابگرانه، برای توجیه حرص و خشونت و بی‌اعتنایی به حقوق دیگران، مراتب متعددی برای توسل و تبرئه خویش طی کرده و می‌کنند و چنان خشم خدا را برانگیخته‌اند که آن‌ها را در «اسفل سافلین» خطاب‌های قرآنی می‌یابیم.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶) به کفر برگشتگان اهل کتاب و مشرکین آن‌ها تا ابد در آتش می‌مانند، چرا که بدترین آفریدگان‌اند (بینه، ۶). يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۸) قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (۲۹) ای ایمان آوردگان، مشرکان را نجس بدانید. و پس از این سال نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند و اگر بیم کسادی و فقر دارید، به عنایت و اراده خدا توانگر خواهید شد. زیرا خدا دانا و حکیم است. با اهل کتابی که به خدا و روز جزا و حرام شده از سوی خدا و رسول‌اش اعتقاد و ایمان ندارند و به دین حق نمی‌پیوندند، ستیزه کنید تا در نهایت ذلت و به دست خود جزیه دهند». (توبه، ۲۸ و ۲۹)

از این گفتار الهی در باب یهودیان و مسیحیان نمی‌توان سرسری گذشت و به تعارف برگزار کرد. هیچ گروه و فرقه دیگری، جز رباخواران که همان یهودیان‌اند، از شمول پذیرش توبه خارج نشده‌اند، خداوند معتقدان به هیچ قوم و دین و عقیده و مشرب دیگری، جز اهل کتاب مشرک شده را، نجس نخوانده و نه کافران و صائبین و مجوسان، بل تنها مشرکین ناپاک را، مستحق ادای جزیه شمرده است. این پست‌ترین و بی‌حرمت‌ترین موضعی است که خداوند، اهل کتاب پیشین را به آن می‌راند. آیا نزول جایگاه یهود و نصاری، تا مرحله نجسان مورد تنفر خداوند و کسانی که باید با دست خویش و در نهایت مذلت جزیه بدهند، فرمان قرآن نیست؟

«وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكُمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ (۱۲۱) اگر ذبحی را که نام خدا بر آن یاد نشده، بخورید، نافرمانی کرده‌اید، شیطان به دوستان خویش ندا می‌رساند در این باره با شما مجادله کنند و اگر پیرو ایشان شدید، خود از مشرکان‌اید (انعام، ۱۲۱). وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَنَّ وَلَا مَؤْمِنَةً خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۲۱) با

زنان مشرکه، تا ایمان نیاورده‌اند ازدواج نکنید. همانا کنیز مؤمن بهتر از آزاد مشرکه و مورد پسند شماست و به مردان مشرک تا ایمان نیاورده‌اند همسر ندهید، برده‌ای مؤمن از آزاد مشرک و مورد پسند شما بهتر است. آن‌ها شما را به جهنم می‌برند و خداوند و به اذن خود به آموزش و بهشت می‌خواند و نشانه‌های خود را آشکارا بیان می‌کند، باشد که بیاندیشید» (بقره، ۲۲۱).

این آیات اعلام قطع نهایی تمام مراودات و پایان رعایت‌ها و نیز مبداء رویارویی خداوند و پیامبر و مسلمین با یهود و نصاری در دوران میانی طلوع اسلام در جهان و در اواخر حیات پیامبر بزرگوار اسلام است. همان خداوندی که تناول غذا و ازدواج با اهل کتاب را مجاز می‌گفت، اینک و در حالی که زن و مرد مشرک را در پایین‌ترین درجات اجتماعی و نازل‌تر از بردگان قرار می‌دهد، همسفره بودن و همسری با آنان را نهی می‌کند. باید این فرامین الهی را اندک مایه نگیریم، هنوز و تا ابد، یهود و نصاری را نجس شماریم و مستحق ادای جزیه بدانیم. آیا این احکام الهی با آن حضور طلب کارانه و توطئه‌گرانه یهود و نصاری در سطوح مختلف جوامع مسلمین، که در سرزمین ما حق اشغال کرسی قانون‌گذاری را نیز از زمان مشروطه تاکنون گرفته‌اند، منطبق است؟ و اگر نیست، در همین زمان که یهود و نصاری مشرک، از کشتن شیرخوارگان مسلمان نیز وحشیانه لذت می‌برند و به سب ناباوری نسبت به خدای واحد و قهار، از روز جزا بیمی ندارند، چه کسان و با چه انگیزه‌ای، علی‌رغم تجربه و توجه و توصیه خداوند، مسلمانان را به گفت‌وگوی دوباره با مشرکین، در حالی که نام فریب کارانه متمدنین بر آنان گذارده‌اند، دعوت می‌کنند؟ اینان یا منشور قرآن در باره مشرکان را نخوانده‌اند و یا قرآن دیگری در اختیار خود دارند.

مباحثی که گذشت، با قصد تفسیر و یا ارائه ترجمه امین‌تر و منطبق تری از قرآن مبارک، به میان نیامد. نگاه مورخانه بر سندی مطمئن و همزمان از وقایع دوران حیات پیامبر در انقلاب کبیر ظهور اسلام بود. در اینجا کتاب خدا را عابدانه قرائت نکرده‌ام، کاشفانه در آیات آن به دنبال حوادثی بوده‌ام که به طور طبیعی می‌توانست در فضای طلوع اسلام رخ داده باشد. اینک به یقین می‌دانم که در قرآن، برقراری ارتباط با آیات الهی، تنها به قصد تقرب و کسب ثواب تعیین نشده و تمرین‌های مسابقه وار در عرضه و ارائه آن، با الحان فنی بسیار خوش، گرچه مطبوع و مؤثر، اما مقصد اصلی نازل‌کننده قرآن نبوده است. قرآن را برترین و دقیق‌ترین و همزمان‌ترین سند تاریخی شناختم که قابل رجوع در باب سال‌های نخست طلوع اسلام برای هر اهل تحقیقی است و بر مبنای آن اثبات غزواتی از قبیل آنچه در کتاب‌های بی‌هویت موجود، که در سده‌هایی پس از درگذشت رسول خدا ثبت شده، ناممکن است. قرآن نه فقط چنان که وانموده‌اند، جنگ‌نامه نیست، بل جز به مصالحه و مراقبه و مسامحه ندا نمی‌دهد، باید که کتاب بالینی مدعیان پیوستن به اسلام باشد و چندان به تکرار و به دقت بخوانیم تا در جزئیات امور روزانه و در ارتباط با دیگران، از زن و فرزند و همسایه و مسافر و مشتری و حاکم و ظالم و مشرک و مؤمن، فرامین آن منظور شود و فراموش نکنیم که میزان سنجش اعمال ما پیوسته در دست خداوند است، از ستم و طغیان و ندیده‌انگاری حقوق دیگران و دل بستگی به دنیا و دارایی‌های آن دست بشویم، حق را عزیز بداریم و با باطل ستیزه کنیم. (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در شنبه بیست و یکم مرداد ۱۳۸۵ و ساعت ۱ : ۰

## ۳۵

بررسی اصلیت‌ترین مسائل مندرج در کتاب خدا، که متضمن سفارشات اخلاقی و رفتارهای موجه انسانی، بازگویی عبرت آور سرنوشت پیامبران و سوادهای بر باد رفته امت‌های سرکش و نمایش تلاش برای به راه خدا خواندن کافران و اهل کتاب است، جست‌وجوی آثار و عوامل مداخله ضربه شمشیر در گسترش اندیشه اسلامی را ناکام می‌گذارد و آن‌گاه که در کتاب بی‌بدیل قرآن، حتی در مقابله با مشرکان نیز، که موجب بروز نهایت غضب الهی بوده‌اند، توصیه‌ای به کار برد خشونت ندیده و نخوانده‌ایم، پس سؤال کنیم این همه ادعاهای پیچ در پیچ و پوچ، در اثبات توسل بی‌وقفه مسلمانان به سفاکی، در مسیر تبلیغ و توصیه اسلام، از چه مراکزی بیرون خزیده و بر چه اسنادی استوار بوده‌اند؟ عرضه و ارائه تمام مکتوباتی که هر مؤمن به اسلام را، از آغاز با شمشیری به دست و دندان نمایش می‌دهد، از فرط فراوانی عنوان و اوراق، ناممکن است، اما یافتن «ام الاباطیل» و «اب الخرافات» آن‌ها، دشوار نیست، که از دو کتاب افزون نمی‌شود: تفسیر عتیق نیشابوری، معروف به سور آبادی، و تاریخ نامه طبری، منسوب به بلعمی.

«اطلاع ما نسبت به خصوصیات شخص مصنف بسیار کم و تا چندی پیش منحصر بود به ذکری که به اختصار و استطرادا از او و یا از تفسیر او در انیس التائیین و وجوه قرآن حفبیش تفلیسی و تاریخ گزیده و کشف الظنون و در نسخ این تفسیر آمده است: لیکن پس از انتشار مقاله‌ای از راقم این سطور، در خصوص این تفسیر و نسخه تربت شیخ جام، استاد اجل بدیع الزمان فروزان فر، مد ظله العالی، این شاگرد دیرینه خود را به آنچه در نسخه عکسی «کتاب السیاق» تألیف ابوالحسن عبدالغافر بن اسماعیل فارسی، متوفی در ۵۲۷، که ذیلی است بر تاریخ حاکم در تاریخ نیشابور، درباره ابوبکر عتیق آمده است، راهنمایی فرمودند و آن این است: «عتیق بن محمد السوربانی ابوبکر شیخ طائفة ابی عبدالله فی عصره بنیسابور، صوام بالنهار قوام بالللیل، عابد مجتهد فاضل توفی فی صفر سنة اربع و تسعین و اربعمائة». (یحیی مهدوی، قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر عتیق نیشابوری، مقدمه، ص دوازده)

از این قبیل یادها و یادداشت‌های چند سطری، به خصوص که در بی جعل نام آن‌ها ذکر مسقط الراس فارس نیز اضافه باشد، در لابه لای اوراق کتاب‌هایی که قصد تأیید مقام و نام و آثار این قبیل مؤلفان بدون شناسنامه و ناشناخته را دارد، سخت مورد تردید و نیازمند بازبینی اصل نسخه هاست تا رد پای خیل جاعلان فرهنگی جای خوش کرده در اورشلیم را گم نکنیم و هنر نمایی‌های آنان در حقه بازی را دست کم نگیریم. اما در مورد عتیق نیشابوری، که به سور آبادی مشهورتر است، و تفسیر او، آرزو می‌کنم چنین چهره‌ای چنان که می‌گویند در قرن پنجم هجری زیسته باشد، زیرا فقط یک نگاه کوتاه بر تفسیر او، ما را به این یقین می‌رساند، که تألیف و تدوین این تفسیر جز با قصد تمسخر قرآن، تشکیک در آن و انحراف ذهن در باب آیات الهی ساخته نشده و چنان که در بررسی خواهید خواند، هیچ زبان و بیانی نمی‌تواند وسعت صدمه‌ای را که تفسیر سورآبادی بر

ذهن مسلمین در پذیرش مجموعه‌ای از خرافات و موهومات و تشکیکات وارد آورده، ارزیابی کند و گرچه گزینش نمونه‌هایی از پنداربافی‌های او بر من بسیار گران و ناپسند بود، اما با همین چند الگو که در این بازخوانی نسبتاً طویل می‌آورم، بر هر صاحب نظری معین و معلوم خواهم کرد که «تفسیر سوراآبادی» سراسر ابراز کفر و شرک و ظهور شعبده بازی محض در سخن است و به هیچ قصدی جز تخفیف فرامین و فرموده‌های الهی در قرآن مبین فراهم نشده، چنان که آدمی تحریک می‌شود تا از گوش‌های کر نشده بپرسد چه گونه و با چه قصدی این همه سرمایه بر سر تبلیغ این تفسیر گذارده‌اند که هیچ لغو و ناپسند و خرافه‌ای در باب اسلام و قرآن در هیچ محفل و منبری بر زبان گوینده‌ای آگاه و ناآگاه نمی‌گذرد، که انعکاسی از تفسیر قرآن سوراآبادی در آن نباشد و هیچ گزافه و خرافه و شبهه و شک و افسانه و اتهامی بر قرآن نیست، که این تفسیر در عرضه و عنوان آن، امام و پیشوا و آغازگر و پیش تاز شمرده نشود.

«اینک خدای مهربان را سپاس که مؤسسه «فرهنگ نشر نو» به کمک فرزندان زنده یاد سعیدی سیرجانی، صهبا و ساغر و سایه، در طبع این اثر گران مایه که از مهم‌ترین آثار قرن پنجم هجری و مشتمل بر **فوائد زبانی و لغوی و ادبی و آئینی بسیار** و یادگار گران قدری از مصحح صاحب‌دل و صاحب قلم آن است اهتمام نموده است. همچنین از طرف خود و خانواده و دوستان همسر از استاد دانشمند عالیقدر جناب آقای دکتر **عطاءالله مهاجرانی** سپاس گزارم که ضمن همه خدمات درخشان علمی و فرهنگی خود، موانع را از سر راه نشر این کتاب برداشتند. در پایان سخن از آقای محمدرضا جعفری هم باید تشکر کنم که در غلط‌گیری چاپی کل تفسیر اهتمام ورزیدند و در این همه سال در نگرانی‌های ما سهیم بودند و در این بازار بی‌رونق کتاب از صرف هزینه سنگین برای نشر تفسیر سوراآبادی نهراسیدند و آن را به صورت حاضر به چاپ رسانیدند». (ابوبکر عتیق نیشابوری، تفسیر سوراآبادی، به تصحیح سعیدی سیرجانی، پیش گفتار، صفحه ۲)

علاوه بر کوشش‌های پیشین، در همین اواخر هم، پنج مجلد نفیس، به سعی کامل زبیدگانی در امور فرهنگ، که ظاهراً شبهه‌ای بر اسلام خواهی هیچ یک از آنان نمی‌رود، به بازار آمده است تا به تعیین و گمان و توصیه پیش گفتار نویس کتاب، اهل علم با اثری «مشتمل بر فوائد زبانی و لغوی و ادبی و آئینی» مؤلف ناشناسی از قرن پنجم آشنا شوند و مورد نظر من، در این بررسی عمدتاً اشاره‌ای رسوا ساز به همان به اصطلاح فوائد آئینی کتاب تفسیر عتیق نیشابوری است. در عین حال وسوسه می‌شوم که از مبتدای نقل زیر، که افزونی بسیار تفسیرهای قرآن را تبلیغ می‌کند، در اثبات نوساز بودن تفسیر عتیق نیشابوری سود برم، زیرا زندگی سوراآبادی را در قرن پنجم گفته‌اند و از آنکه قابل اثبات است خط فارسیان و اعراب تا قرن چهارم استعداد کتاب نویسی نداشته است، پس نمی‌توان پذیرفت در روزگاران چنان فاقد امکان و چنین دور، به قرنی، چندان تفسیر قرآن به بازار ریخته باشند که عتیق نیشابوری آن‌ها را به «بسیار» لفظ کند و البته از قبیل چنین گاف‌ها، در این کتاب باز هم یافته‌ام،

که به هنگام خبر خواهم داد، هرچند در این نوشته منظور بیان من در باب دیگری است:

«**بدان که قرآن را تفسیرها بسیار کرده‌اند** لکن نکوترین آن است که رسول کرد و از پیغمبر علیه السلام روایت‌های بسیار کرده‌اند لکن معروف‌تر آن است که عبدالله عباس رضی الله عنه روایت کند زیرا که او حریص‌تر بود بر تفسیر قرآن، گفت که: چون پیغمبر علیه السلام از این جهان برفت من پانزده ساله بودم و **هیچ آیت نبود در قرآنکه نه من چند بار تفسیر آن از رسول بشنیده بودم** و معانی آن معلوم کرده. و نیز پیغمبر علیه السلام او را بستود به علم و تفسیر قرآن و گفت: اعلمکم بالقرآن عبدالله بن عباس، و نیز گفت: حبر هذه الامة عبدالله بن عباس، و نیز رسول او را دعا کرد و گفت: **اللهم فقهه فی الدین و علمه التأویل**». (ابوبکر عتیق نیشابوری، تفسیر سوراآبادی، به تصحیح سعیدی سیرجانی، پیش گفتار، صفحه ۷)

نقل فوق آشکارا در کار صدور جواز نیاز قرآن به تفسیر و حتی تأویل، از زبان پیامبر اعظم، و به روایت عتیق نیشابوری است! برای شناخت صاحب این سخن و نیز کسب عیار صحت این مدعا، از میان بسیاری نمونه‌های دیگر در تفسیر او، کفایت می‌کند تا به سطور آغازین کتاب عتیق نیشابوری رجوع دهم، که به تفسیر پنج آیه نخست سوره بقره پرداخته است.

«از سر سوره تا «**أولئك هم المفلحون**» در حق مؤمنان است و خاص در حق عبدالله سلام. **حق تعالی چهل جای او را در قرآن بستوده و ثنا گفته**، و او امام اهل تورات بود به شام». (یحیی مهدوی، قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر عتیق نیشابوری، ص ۲)

به عمد این نقل را، که با قرینه آن در مجلدات تفسیر سوراآبادی برابر است، از کتاب قصص قرآن یحیی مهدوی برداشته‌ام، تا بعدها معلوم کنم چه کسانی امام تمسخر کنندگان اسلام و قرآن، یعنی صاحب تفسیر سوراآبادی، عتیق نیشابوری را، مشتاقانه و مخلصانه تبلیغ کرده‌اند. در میان آنان یحیی مهدوی نیز نشسته است که با او و تعلقاتش در این بررسی آشنا خواهیم شد. اما غرض اولی و اصلی من از انتقال نقل فوق آن است که بخوانید عتیق نیشابوری، چنان که در متن تفسیر او به صدها نمونه دیگر بر می‌خوریم، از انتساب هیچ به‌تان و اتهامی به قرآن و پیامبر و از نقل هیچ افسانه و افسونی در باب بارگاه الهی ابا ندارد، چنان که آشکارا نوشته است، قرآن در چهل موضع، امام اهل تورات به شام، یعنی عبدالله سلام را، نواخته و ستوده است. آیا کسی در سراسر قرآن نام و ذکری از عبدالله سلام به یاد می‌آورد؟! پس بدانید برابر دروغ گوی افراطی بی‌لگامی قرار داریم که شرم و حیا و محدوده و محیط در بیان و کلام نمی‌شناسد و الخناسی است که جهان اسلام در پرهیز از نوشته‌های او، به عنوان جمیل‌ترین سعی یهودیان در تخفیف آیات الهی و دامن زدن بر رسوخ خرافات در پذیرش‌های اسلامی، موظف است.

«و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب، یا: اخبرنا و اعلمنا و حکمنا: آگاه کردیم ما و قضا کردیم فرزندان یعقوب را در تورات لثفسدن فی الارض مرتین: که هر آینه

شما تباهی کنید در زمین مقدس دوباره **و لتعلن علوا کبیرا**: و برتری کنید - یا: از حد درگذرید به فساد و معاصی - از حد درگذشتی بزرگ. **سؤال**: چرا لتعلن به حذف واو است و لتبلون به حرکت واو؟ جواب گوئیم **گر لتعلون** به واو گفتی التقاء ساکنین افتادی اما لتبلون واو آن مبسوط است اگر آن را حرکت ندادندی التقاء ساکنین بودی زیرا گفت لتبلون. **فاذا جاء وعد اولیہما**: چون فرا رسد وقت اول تباهی شما **بعثنا علیکم عبادا لنا**: برگماریم بر شما بندگان که ما را اند خداوندان نیرو و حرب سخت. **و آن بندگان بخت نصر و قوم او بودند و بخت نصر مردی بود گور از اولاد کیقباد نام‌اش کیکورش، گویند به خفردکی بدخوی بود، مادر وی با وی درمانده بود و دایگان با وی درماندند وی را ببردند از خشم در زیر درختی بنهادند، ماده سگی در بن آن درخت بچه داشت ایشان را شیر می‌داد و آن کودک را نیز شیر می‌داد تا آن کودک به شیر سگ برآمد کودکی نیکو روی و زیرک و ناباک.** و اهل کتاب نعت و صفت او در کتاب‌ها خوانده بودند که وی پدید آید و بنی اسرائیل را مستأصل و مسجد بیت المقدس را ویران کند و صخره را بکند و اهل مقدس را همه بکشد، تاریخ آن نگاه می‌داشتند، چون او به هفت سالگی رسید روزی در میان کودکان بازی می‌کرد. حکیمی از حکماء بنی اسرائیل در وی می‌نگریست به فراست بدانست که او است دشمن بنی اسرائیل که هلاک ایشان بر دست او خواهد بود. بنی اسرائیل را بگفت، کس فرا کردند تا او را هلاک کند. آن کس او را در میان کودکان یافت در بازی، وی را بفریفت و با یک سو برد تا گلوی او باز برد، جبرئیل آمد او را از دست ایشان بستد وقتی دیگر حکیمی دیگر زیشان او را دید که به انگشت بر خاک زمین مسجد بیت المقدس را صورت می‌کرد راست چنان که آن بود و آن را نادیده و صفت آن را ناشنیده صورت همی کرد و همی محود، آن حکیم در وی می‌نگریست، وی را پرسید که «تو آنجا رسیده‌ای و آن مسجد را دیده‌ای». گفت «نه». گفت «صفت آن شنیده‌ای؟». گفت «نه». و آن حکیم آن مسجد را دیده بود راست بر آن نشان که وی صورت آن می‌کرد و همی محود، وی را از آن عجب آمد بدانست که او است که مسجد بیت المقدس را ویران خواهد کرد. زمانی در وی نگریست تا وی صورت آن تمام بکرد، پس دست بدان فرود آورد همه را بمحود. آن حکیم گفت الله اکبر جز آن نیست که من می‌اندیشم. آنگه به حاجت از وی درخواست که مرا خطی ده بر آنکه چون ملک گردی مرا نکو داری. وی او را خط داد. و در آن روزگار ملکت جهان سلیمان داشت، چون سلیمان بمرد عجم بخت نصر را به ملکت بنشانند». (ابوبکر عتیق نیشابوری، تفسیر سوراآبادی، به تصحیح سعیدی سیرجانی، ص ۱۳۵۳)

نخست دریابید پیشنهادهای عتیق نیشابوری در جایگزین‌های «قضینا» را، سپس بخوانید پاسخ بر آن شبههٔ نقص در بیان الهی به صورت سؤال را، که خود موید شبهه است و بنگرید کینه کشی این یهودی خالص نسبت به بخت النصر ویران کنندهٔ اورشلیم را، با ادامه‌ای در ۲ برگ، که با فصاحت و صراحت تمام و به بهانهٔ تفسیر آیهٔ پنجم از سورهٔ اسری، بخت النصر را «مادر سگ» می‌خواند!

آیا در قرآن نامی از بخت النصر و یا چنین حکایتی درباره او آمده است؟ پس علنا ببینید قصد بنیان گذاران ناشناس مکتب تفسیر و تأویل را، تا قادر شوند مقدرات و علائق و سلائق و سهل انگاری‌ها و سودهای خویش را به قالب کلام خدا بریزند و به کام خلق سرازیر کنند. چنان که سورآبادی در تفسیر آیه نخست سوره اسری، در صفحاتی افزون بر سی شماره، سفرنامه‌ای از قول پیامبر اعظم در باب سیر در هفت آسمان می‌آورد، که تنها موجب تخفیف تصور در باب بارگاه خداوندی است.

«ابن عباس گوید رضی الله عنه در حدیث معراج مصطفی علیه السلام که او گفت: شب دوشنبه از ماه ربیع الاول در خانه ام هانی خواهر علی رکعتی چند نماز کردم سر فرا نهادم. جبرئیل آمد گفت: یا محمد قفم برخیز که امشب شب تو است، خداوندت می‌سلام کند و مرا فرستاد تا تو را ببرم تا ملکوت هفت آسمان و هفت زمین و عجایب آن از عرش تا تحت الثری فرا تو نمایم. من برخاستم و دو رکعت نماز کردم و بیرون آمدم، نگه کردم میکائیل را دیدم با یک سو ایستاده با هفتاد هزار فریشته و اسرافیل از دیگر سو با هفتاد هزار فریشته و براقی در میان بداشته سپید چهارپای، مه از خری و که از استری، روی او چون روی مردم، سر او چون سر اسب، گردن او چون گردن شیر، سینه او چون سینه شتر، پشت او چون پشت شتر، پاهای او چون پاهای گاو، دنبال او چون دنبال بیل، زینی بر پشت او نهاده از یک دانه مروارید سپید، رکاب‌اش از یاقوت سرخ، لگام‌اش از زبرجد سبز، هرگز من مرکب ندیدم از او نیکوتر، میکائیل لگام‌اش گرفته و اسرافیل رکاب‌اش گرفته. جبرئیل مرا گفت «ارکب یا محمد». گفتم «این چیست؟». گفت «این براق است از بهشت آورده مرکب تو را». من قصد کردم که بر وی نشینم، براق همی پشت برآورد، باز آن مانست که به آسمان رسید، نگذاشت که من بر وی نشستمی. جبرئیل براق را گفت: «همی نمی‌دانی که این سوار کیست؟ سید اولین و آخرین محمد مصطفی». براق چون این سخن بشنید پشت فرو داشت چنان که شکم‌اش به زمین رسید و عرق از وی درگردید از تشویر. آن گه با جبرئیل به سخن آمد گفت «یا جبرئیل، مرا به وی حاجت است». جبرئیل گفت «آن چیست؟». گفت «آنکه روز قیامت مرکب او من باشم». جبرئیل آن شفاعت بکرد، رسول علیه السلام اجابت کرد و برنشست. آن گه جبرئیل دست به پشت مصطفی صلی الله علیه و سلم باز نهاد گفت «سر علی برکة الله، در این راه عجایب بینی و معنی‌های آن بندانی تا من تو را بنگویم و منادیان تو را از هر سوی آواز دهند، نگر اجابت نکنی تا حرم، تو را بگویم که آن چیست». همی براق به رفتن آمد میان آسمان و زمین هر چند چشم‌اش کار کردی به یک گام نهادی، چون به بالا رسیدی پایش دراز گشتی و دو دست‌اش کوتاه شدی چون فرا شیب رسیدی دو دست وی دراز شدی دو پایش کوتاه». (همان، ۱۳۳۲)

و این جهاز آغازین آن سفر است که عتیق نیشابوری از قول یکی ناشناستر از خود می‌آورد، ابن عباس نام، که چیزی از او، جز شهرت‌اش به ابتکار در جعلیات نمی‌دانیم. عجیب است که شمایل



براق را در باسمه‌های سقاخانه‌ای رنگینی که گاه مورد برآورده شدن حاجت نیز قرار می‌دهند، درست با وصف عتیق از براق برابر است!!؟ آیا چه میزان مضحکات در این مقدمات سفر می‌یابید و آیا سازنده این مبهمات، پانصد سال پس از نزول تنها یک آیه، از ابتدای سوره اسری، در باب سیر بنده‌ای از بندگان خدا، که اشاره صریحی هم به پیامبر بزرگوار ندارد، از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی، در پی ادای کدام حيله گری بوده است تا در پناه تفسیر آن تنها آیه، همه چیز در بارگاه الهی را، ضمن نمایش نامه‌ای خبیثانه، روده درازانه و مهوع، به تمسخر گیرد. اگر این اباطیل و اوهام که او می‌آورد، تفسیر بر قرآن است، پس چرا در قرآن‌های طاقچه خانه‌ها، بندی از آن را ندیده‌ایم و اگر هرکسی مجاز است تا به بهانه تفسیر، هر حکایت نابابی را از برداشت و برآورد خود، بر قرآن اضافه بیاورد، پس معیار صحیح و سقیم در این میانه چیست؟

«فراتر شدم فریشته‌ای را دیدم ترش روی که هیچ نکمارید (نمی‌خندید)، گفتم «یا جبرئیل، آن کیست؟». گفت «او مالک است خازن النار، هرگز تا او بودست در کس نکماریدست». مرا ترحیب کرد. من او را گفتم «درکات دوزخ را به من نمای». وی مرا به دوزخ برد، نگه کردم بر در دوزخ نبشته‌ای دیدم و ان جهنم لموعدهم اجمعین. در دوزخ نگرستم مردانی را دیدم که لب‌های ایشان را به مقراض آتشین می‌بریدند، گفتم «یا جبرئیل، ایشان که‌اند؟» گفت «ایشان سخن چینانند». و گروهی را دیدم زبان‌های ایشان را پس قفاهای ایشان بیرون می‌کشیدند و علمه علمه آتش از آن همی برآمد، گفتم «یا جبرئیل، ایشان که‌اند؟». گفت «سوگند خوارگان به دروغ». و زنان را دیدم به گیسوها آویخته عذاب می‌کردند، گفتم «یا جبرئیل ایشان که‌اند؟». گفت «آن زنانند که موی خویش را از مردان نامحرم بنپوشیدندی». و زنانی را دیدم به پیرهن‌های قطران پوشیده ایشان را در میان آتش عذاب می‌کردند، گفتم «ایشان که‌اند؟». گفت «نوحه گران». و گروهی را دیدم که آتش می‌خوردند و به شکم‌های ایشان فرو می‌افکندند، گفتم «ایشان که‌اند؟». گفت «هم الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما». و گروهی را دیدم که خون و قیح می‌خوردند، گفتم «ایشان که‌اند؟». گفت «ریباخوارگانند و رشوت خوارگان». و گروهی را دیدم بر دارهای آتشین کرده و گند بخاسته، گفتم «ایشان که‌اند؟». گفت «زانیان امت تو». زنانی را دیدم ماران بر پستان‌های ایشان خفته پستان ایشان را می‌خورند، گفتم «ایشان که‌اند؟». گفت «ایشان آن زنانند که بی‌دستوری شوهر کودکان مردمان را شیر دادندی». مردی را دیدم در میان دوزخ نعلین آتش در پای وی، دلام در حدیث وی پیچید، گفتم «او کیست؟». گفت «یا محمد، بگذر نیز مپرس». گفتم «یا جبرئیل، بگو که دلام در حدیث وی بست نه چنان ک در حدیث دیگران». جبرئیل گفت «ولا تسئل عن اصحاب الجحیم». الحاح کردم، جبرئیل گفت «بی‌اذن خدا نتوانم گفت که او کیست». گفتم «دستوری خواه». جبرئیل غایب شد در ساعت بازدید

آمد گفت: «یا محمد، خداوندت می‌سلام کند و می‌گوید که آن پدر توست در عذاب گرفتار». گفتم «یا جبرئیل، دل‌ام می‌بار ندهد که بگذرم، چه گویی روی دارد که او را شفاعت کنم؟». جبرئیل گفت «صواب نیست، نباید که او را شفاعت کنی که از شفاعت گناه کاران امت باز مانی». (همان، ص ۱۳۴۰)

این گونه مقولات را مفسر ما از کجا برداشته که با همین روال به صورت متوالی و ذکر در جزئیات، پانصد سال پس از طلوع اسلام، خاطرات عروج پیامبر به هفت آسمان را از مواد آن ساخته است و هیچ کس نپرسیده چنین جسارتی که عقوبت اخروی و الهی در قرآن را به تمسخر خوانده، چرا باید به عنوان سند شناخت اسلام و قرآن در میان مسلمین پخش شود؟!

«آن‌گه مرا گفت: یا حبیب من، هفت کرامت به جای تو و امت تو بکردم که هرگز به جای هیچ پیامبر نکردم: یکی آنکه هر پیغامبر که آفریدم او را مانند آفریدم و تو را که آفریدم بی‌نظیر آفریدم. دیگر آنکه همه رسولان را از وقت آدم تا به روزگار تو مشتاق دیدار تو داشتم تا امشب که تو را بدیدند. سه دیگر آنکه امت تو را قوت بسیار ندادم تا دعوی‌ خدایی نکنند چون دیگر امتان. چهارم آنکه امت تو را مال بسیار ندادم تا شمار ایشان دراز نباشد در قیامت. پنجم آنکه ایشان را عمر دراز ندادم تا گناهان ایشان بسیار نبود. ششم آنکه در توبه بر ایشان گشاده دارم تا آن وقت که جان ایشان به غرغره رسد. هفتم آنکه ایشان را آخر همه امتان کردم تا بودن ایشان دراز نباشد تا به قیامت. در اخبار است که خدای تعالی آن شب مصطفی را هزار حاجت خواسته بداد و هزار حاجت ناخواسته بداد به فضل خود. گفت: چون بازگشتم جبرئیل را دیدم در مقام وی چون صعوه‌ای فروگداخته، گفتم: «یا جبرئیل، این تویی که چنین بودی؟». گفت: «یا رسول الله، هذا مقام الهیة من که فرا این مقام رسم از هیبت خدای تعالی چنین کردم». هم از آنجا به فرمان خدای عزوجل با من همراه ایستاد، می‌آمدیم تا نزدیک زمین رسیدیم، در ملکوت هفت آسمان بگشته بودم و هرچه هست از عرش تا تحت الثری همه بدیده به صنع بار خدای هنوز پاره‌ای از شب باقی بود، گفتم: «یا جبرئیل این چه من امشب بدیدم از عجایب، فراخلق بگویم یا نه؟». جبرئیل گفت: «بگو». گفتم: «یا جبرئیل، آن‌گه مرا که باور دارد؟ جز آن نباشد که قریش مرا تکذیب کنند». جبرئیل گفت: «یا محمد، دل مشغول مدار گر همه تو را تکذیب کنند، ابوبکر تو را تصدیق کند». (همان، ص ۱۳۴۵)

اگر عتیق را همراه پیامبر، به عنوان واقعه نویس آن سفر هفت آسمان قرار ندهیم، پس چه گونه این سور آبادی، پنج قرن پس از ماجرا، لفظ به لفظ مکالمه خداوند و جبرئیل با پیامبر در هفت آسمان را ضبط و ثبت کرده است تا ضمن آن در خفا و علن امت اسلام را به همه گونه ضعف و ناپایداری و میل به جرم و ناشایستگی‌های مکرر منتسب کند و ابوبکر را عامی ساده لوحی بنمایاند که به زعم

او، و به تصدیق جبرئیل، هر نامعقول به هم بافته‌ای، از قبیل داستان عروج پیامبر، به روایت عتیق نیشابوری را هم باور می‌کند!

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در شنبه یازدهم شهریور ۱۳۸۵ و ساعت ۱۴:۰۰

## ۳۶

«لقد جاءكم رسول من انفسكم: به درستی که آمد به شما پیغامبری از تنهای شما که عرب‌اید و از میان شما و از جنس شما و از نسب شما تا آن فخری بود شما را بر همه خلق. و در شاذ خوانده‌اند من انفسکم، به فتح فا (!؟): از بهین شما، چنان که رسول گفت: خدای تعالی از همه آدمیان عرب را برگزید و از عرب مضر را و از مضر کنانه را و از کنانه قریش را و از قریش هاشم را و از هاشم مرا برگزید، هرگز مردمان به دو گروه نبودند که نه من در بهین ایشان بودم تا که بدین جای رسیدم». (ابوبکر عتیق نیشابوری، تفسیر سوراآبادی، به تصحیح سعیدی سیرجانی، ج ۲، ص ۹۹۵)

به همین قرار، بر آیات بسیاری در تفسیر سوراآبادی، پس از ترجمه، حکایتی بر قرآن افزوده‌اند، هر یک به قصدی، که نمونه بالا هنوز سالم‌ترین آن هاست، تا پیامبر خدا را، آن هم به نقل از شخص او، به قبیله و قوم پرستی و خود ستایی اعلیٰ حضرتانه متهم کنند و خبر از قرائت دیگری از انفسکم می‌آورند، که بر حرف «ف» به جای ضمه، فتحه گذارده‌اند! و هنوز منظور اصلی سازندگان تفسیر عتیق را نگفته‌ام که صبر از اهل نظر می‌رباید، چنان که به چشم خویش دیدم صاحب اندیشگانی را که پس از شنودن ماهیت و مقصود درونی تفسیر سوراآبادی، به گونه خویش می‌کوفتند و بر بی‌خبری مسلمین افسوس می‌خوردند.

«و اذ قال الله يا عيسى ابن مريم ائت قلت للناس اتخذوني و امي الهين من دون الله: و یاد کن چون گفت خدای ای عیسی پسر مریم‌ای تو گفתי مردمان را که فراگیرید مرا و مادر مرا دو خدای از فرود خدای. سؤال: این سخن از خدای تعالی مر عیسی را روز قیامت خواهد بود، پس چرا گفت و اذ قال الله به لفظ ماضی؟! ... قال سبحانک ما یكون لی ان اقول ما لیس لی بحق ان کنت قلته فقد علمته: عیسی گوید پا کا خدایا نیاید مرا که گویم آنچه نسزد اگر من بودم که این سخن گفتم تو خود دانستی آن را و به از من دانی. تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک: تو دانی آنچه نهان من است و من ندانم آنچه درغیب تو است. وگفته‌اند این نفس ذات است. در این آیت حجت است بر آنکه خدای تعالی نفس است به معنی ذات انک انت علام الغیوب: به درستی که تویی داننده ناپیدایی‌ها. سؤال: ای نه قیامت و بهشت و دوزخ و ملائکه و عرش و کرسی و لوح و قلم و جز آن غیب است و ما آن را می‌دانیم، پس چرا حوالت با خدای کرد که انک انت علام الغیوب؟! ... ما قلت لهم الا ما امرتني به: من نگفتم ایشان را مگر آنچه تو فرمودی مرا بدان ان اعبدوا الله ربی و ربکم: که به یگانگی پرستید خدای را که خدای من است و خدای شما. سؤال: چرا گفت نگفتم ایشان را مگر آنچه تو فرمودی، حال آنکه سخنان مباح بسیارگفتی بی‌امر خدای؟! ... سؤال: چون می‌گویند که عیسی هنوز نمرده است و در آسمان چهارم است پس چرا گفت فلما توفیتني؟!». (همان، ج ۱، ص ۶۲۸ تا ۶۳۰)

این مختصری از ترجمه و تفسیر دو آیه ۱۱۶ و ۱۱۷ سوره مائده است که پیش‌تر با آن آشنا شده‌ایم. چنان که می‌خوانید کار عتیق نیشابوری، نه تفسیر، که شبهه تراشی و نصب سؤال‌های مکرر بر اجزاء این دو آیه است، از شبهه نحوی تا شبهه قرینه‌ای و شبهه استدلالی، که سرانجام به آن شبهه نهایی ختم می‌شود که یاد آوری کند اگر در آیه ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره نسا آمده است. «**و قولهم انا قتلنا المسيح عیسی ابن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لكن شبه لهم و ان الذين اختلفوا فيه لفي شك منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه یقینا. بل رفعه الله الیه و كان الله عزیزا حکیما.**» می‌گویند رسول خدا عیسی ابن مریم را کشتیم. نکشتند و به دار نکشیدند، امر به آنان مشتبه شده، یقین ندارند، دچار تردیدند و از گمان پیروی می‌کنند. مسلما او را نکشته‌اند و بل خداوند او را به سوی خود بالا کشید و خداوند دانای فرزانه است»، پس چرا عیسی در این آیه به خداوند می‌گوید: **فلما توفیتنی؟** بی‌شک پاسخ این تشکیک او، در آیه ۵۵ سوره آل عمران آماده است:

«**إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ إِنِّي فَتَوَقَّيْكَ وَرَأَيْتُكَ إِلَيَّ وَمُطَهَّرَكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا ... و خدا به عیسی گفت ما تو را می‌رانندیم و به آسمان برکشیدیم و از کفار رهانیدیم...**» (آل عمران، ۵۵)

اما عتیق نیشابوری بر ایراد و شبهه خود ساخته، پاسخ فوق را نمی‌آورد، بل هجوی می‌سازد و پریشانی می‌بافد مویذ ایراداتش و می‌نویسد:

«**جواب گفته‌اند** این توفی سپری کردن است، ای: چون تمام کردی بودن من میان ایشان و پیروی مرا از روی زمین، تو دانی که چه کرده‌اند (همان، جلد اول، ص ۶۳۰). **سؤال:** چون خدای تعالی حد زانی را مطلقا مائة جلد نهاده، چرا بدین حکم نکنید، بر زنا‌ی طفل و زنا‌ی مجنون و زنا‌ی ثیب این حکم نیست؟ **جواب** گوئیم: هرچند خدای تعالی حد زانی مطلقا این نهاد لکن صاحب شرع پدید کرد که این حد کدام زانی است و قبول قول او واجب است، **چنان که قبول قول خدای واجب است.**» (همان، ص ۱۶۶۰)

همین جا اشاره کنم زیرکی عتیق نیشابوری چنان وسیع است که مثل مورد بالا، تمام پاسخ‌های سست بر شبهات را، که خود بر آیات قرآن می‌سازد، با قید «جواب گفته‌اند» و آن پاسخ‌ها را که محتوایی موزیانه‌تر دارد با قید «جواب گوئیم» آورده است! هرچند که موارد مغایر نیز در میان آن‌ها دیده می‌شود. چنان که نمی‌دانیم غرض او از «جواب گفته‌اند» چیست، زیرا معلوم نمی‌کند نظیر سؤالات او را چه کسی و در چه متنی مقدم آورده، که نیازمند جواب برابر بوده است؟! در سؤال بالا عتیق می‌پرسد اگر خداوند در آیه دوم سوره نور حد زانی و زانیه را فقط صد تازیانه قرار داده، پس چرا صاحب شرع حد رجم را جاری می‌کند؟ و خود از سر لجاج و تمسخر جواب می‌دهد که علم صاحب شرع، در این باب، چون قول خدا شمرده می‌شود!

«**يا ايها الذين امنوا انما الخمر و الميسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشيطان: اي مؤمنان بدرستی که می‌خورند و قمار بازیکنند و بت پرستیدن و کار به**

فداح کردن همه پلید است و حرام از کار دیو. **سؤال:** این چیزها که یاد کرد همه را موجد خدا است چرا عمل شیطان خواند؟ **جواب گوییم** مراد از آن شرب خمر است و برزیدن قمار و برزیدن انصاب و ازلام، نه عین آن. **سؤال:** چرا این فعلها را عمل شیطان خواند، حال آنکه آن همه فعل مردم است نه فعل دیو؟ **جواب گوییم** مراد از این من عمل شیطان آن است که فراخورد دیو است و به امر و رضای او است. (همان، ص ۶۰۷)

از این گونه ایرادات، **قریب دو هزار مورد**، در تفسیر عتیق جمع آمده، که آماده کردن ذهن خواننده کتاب است برای قبول و باور این امر که سراسر قرآن را ایرادات کلامی و استدلالی و تطبیقی فرو پوشانده و دون کلام خدا شمرده می‌شود، چنان که بنی اسرائیل به وصل این گونه بهانه‌ها به قرآن، در آن مثل معروف نیز، به اشکال تراشی‌های بی پایه، مشهور شده‌اند. بهانه‌هایی که خواندن الگوهای زیر بر ما معلوم می‌کند که در ساخت تفسیر سوراآبادی، به کم، یک تیم کامل ده نفره از ریزین‌ترین خاخام‌ها مشغول بوده‌اند و این رده از شبهه آفرینی‌ها از همان بسم الله و سوره حمد آغاز می‌شود.

«**سؤال:** نام رحمان و رحیم هر دو مشتق است از رحمت، پس چون یکی را یاد کرد رحمت فایده داد، چه فایده بود در تکرار دیگر نام؟... **سؤال:** الحمد را به رفع خوانند و به نصب خوانند و به خفص خوانند، علت هر یک از اعراب چیست؟ **جواب گوییم** رفع برای ابتدا است. **سؤال:** ابتدا را خبر باید خبر این ابتدا چیست؟... **سؤال:** چرا گفت مالک یوم الدین حال آنکه مالک در اضافت به عقلا باشد و یوم نه عاقل است؟... **سؤال:** چرا از اول سوره تا اینجا به لفظ خبر آورد و از اینجا تا به آخر به لفظ خطاب آورد؟... **سؤال:** چرا گفت ایاک نعبد و ایاک نستعین، نگفت نعبدک و نستعینک حال آنکه اگر چنین گفتی همین فایده بدادی و موجزتر بودی. پس چه فایده بود در این تطویل لفظ و تکرار ایاک؟... **سؤال:** چرا نگفت ایاک نعبد و نستعین چه فایده در تکرار و ایاک؟... **سؤال:** چرا عبادت از پیش یاد کرد و استعانت از پس، حال آنکه تا نخست از خدای عون نبود از بنده عبادت نبود؟... **سؤال:** اهدنا آن بود که بنمای ما راه راست، از دو بیرون نیست **یا راه راست دارید یا نه، اگر دارید چه فایده اندر اینکه گوید اهدنا، و اگر راه راست ندارید پس چرا دعوی کنید که ما بر دین حقیق و خلق را بدین دین خوانید؟** (همان، ص ۱۴ تا ۲۲)

سبحان الله. آیا هشیار نمی‌شویم و همچنان بر نوشته‌های مانده از هزار سال پیش، که ناشناسانی به عنوان فهم و فرهنگ قرآن و اسلام به ما تحویل داده و تحمیل کرده‌اند، استواریم؟ اگر سؤال نهایی بالا در موضوع «اهدنا»، و ضمیرهای آن، خشم یک یهود نسبت به قرآن و مسلمین را، با وضوح تمام علنی می‌کند، پس چرا داده‌های همین کتاب را در مجالس و بر منابر به عنوان تاریخ و نشانه‌های اسلام و قرآن بازخوانی می‌کنیم و مگر عتیق برای اقرار به یهودیت، باید تاییدیه از کنیسه بسپارد و

یاشناس نامه ارائه دهد؟ اگر به هوش نمی‌شویم، پس مشتی دیگر عرضه کنم بر سبیل تصادف، تا عیار خروار کتاب تفسیر سوراآبادی، نیک به دستتان افتد:

«فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون. سؤال: چه فایده بود در تکرار این همه ویل در آیت؟ سؤال: چرا گفت یکتبون الکتاب بایدیهم؟ چه فایده بود در اضافت کتاب ایشان به ید، حال آنکه همه کس داند کتابت به ید بود نه به پای؟...  
**و اشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم:** و در آوردند در دل‌های ایشان دوستی گوساله به شومی کفر ایشان. سؤال: چرا نگفت و ادخلوا، حال آنکه اشراب شراب را بود و آن گوساله نه شراب بود؟ (همان، ص ۹۲ و ۹۳ و ۹۹)

آیا سؤالات بالا عمومی کردن تشکیک در میان عامی‌ترین مردم نیست؟ و گاه باشد که سوراآبادی برابر حجت قرآن لنگ می‌ماند، کنترل از دست می‌دهد و بطن خویش آشکار می‌کند:

«**فتمنوا الموت ان کنتم صادقین:** پس آرزو خواهید مرگ را گر هستی راست گویان در آنچه می‌گویید: **نحن ابناء الله و احباؤه** و می‌گویید ماییم اهل بهشت. پس مرگ خواهید تا برهید از ذل جزیت و انواع محنت و به دوست رسید. سؤال: شما که مسلمانانید هم می‌گویید که آن جهان بهشت خالص ما را خواهد بود، پس شما هم مرگ خواهید، و نیز این امر که **فتمنوا الموت** مخالف است قول رسول را که: لا یتمنین احدکم الموت و اینجا می‌گوید «فتمنوا الموت»؟ (همان، ص ۱۰۰)

توجه کنید به آن ضجه مویه یهودانه در باب جزیت و محنتی که از سوی مسلمانان بر آن‌ها می‌رود، که اشاره‌ای به آن در آیه نیست و افزوده عتیق است. آیا در یهود بودن این نیشابوری، که از آغازگران حرفه تفسیر گفته‌اند، هنوز در شک‌اید و آیا در آن قید «شما هم که مسلمانانید»، واضح نمی‌شود که تدارک کنندگان تفسیر سوراآبادی مسلمان نبوده‌اند و این کتاب را دائرة المعارفی گرفته‌اند بر آموزش سؤال و نصب شبهه بر سراسر قرآن؟ پس مبلغین و به احترام رسانندگان و سرمایه گذاران مادی و معنوی در گسترش مفاهیم این تفسیر، در میان مسلمین، آیا قصد یاد دادن سرود به مستان تهی دست مانده در میان روشن فکران معاند با قرآن نداشته‌اند؟ در این پریشان بافی محض، که کلام خدا را قول رسول می‌گوید و نهایت درماندگی و خشم از آن می‌بارد، جز پرخاش بر پیروان قرآن نمی‌خوانیم که کنایه می‌زند «شما هم که مسلمانانید»، مشمول همین شرط خواهید شد! و عتیق به همین روال، در رد و هدم و برقراری حدود در معانی آیات، چنان که گفته آمد، **تا قریب دو هزار نمونه** می‌آورد! اینکه یک خارج از دین اسلام بخواهد سؤالات و شبهات خود بر قرآن را ردیف کند و پاسخ بخواهد، فی نفسه ارتکاب جرم نیست و ادای پاسخ به او در مسئولیت علمای اسلام باقی خواهد ماند، اما مجاز نیست بر این پرسش‌ها به دل خواه خود جواب گذارد، و در پوشش و با نام تفسیر قرآن به مسلمین قالب زند!

«و قالوا کونوا هودا او نصاری تهتدوا: و گفتند باشید جهودان یا ترسایان تا راه یابید به حق. سؤال: این سخن کدام گروه گفتند جهودان یا ترسایان؟ اگر گویی جهودان، جهودان هرگز نگویند جهود باشید یا ترسا، تا راه یابید به حق، و ترسایان نگویند جهود باشید تا راه یابید به حق. پس این حکایت از کدام گروه است؟...  
**انما حرم علیکم المیتة والدم و لحم الخنزیر و ما اهل به لغير الله فمن اضطر غیر باغ و لاعاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم...** سخن گفته‌اند تا حد ضرورت چیست. گروهی گفتند حد ضرورت آن است که در بازار می‌روی و طعام‌های مختلف می‌بینی جز نانت آرزو نکنند و گروهی گفتند مضطر آن بود که یک شبا روز بر او بگذرد که هیچ چیز نیابد که بخورد. و گروهی گفته‌اند مضطر آن بود که او را بیم هلاکت بود. و گفته‌اند مضطر آن بود که سه شباروز بر او برآید که هیچ خوردنی نیابد. و گروهی گفته‌اند مضطر آن بود که از ناخوردن از فریضه خدا بازماند، و ما بدین قول گیریم... **سؤال:** اگر مردار مضطر را حلال است پس ذکر غفور رحیم در این موضع از بهر چیست؟». (همان، ص ۱۲۷ و ۱۵۰ و بقره، آیه ۱۷۳، همان، ص ۱۵۱)

آیا هنوز نمونه لازم است تا هویت نخستین برآوردندگان تفسیرها و به طور کلی ادبیات دینی مسلمانان، از تفسیر و ترجمه ناقص هدفمند و سیره و مغازی‌ها را، از قرن سوم به بعد درک کنیم؟ بد طینتی و بی‌احترامی این مفسر ناشناس نسبت به قرآن آن‌گاه محرز می‌شود، که علنا تغییر اعراب در قرآن را نه فقط ممکن، که راه‌گشا می‌شمارد.

«و ما کان لنبی ان یغل: و نسزد پیغمبری را که خیانت کند. و گر یغل به ضم یا و فتح غین خوانی: که او را خیانت کنند و او را خائن خوانند. و من یغلل یات بما غل یوم القیمة: و هر که خیانت کند بیارد آنچه خیانت کرده بود روز رستخیز. و پیغمبر علیه السلام گفت: مبینما روز قیامت یکی از شما می‌آید و شتری بر گردن گرفته و آن شتر بانگ می‌دارد یا گاوی بر گردن گرفته و بانگ می‌دارد و می‌گوید یا رسول الله فریادم رس، و آن چنان بود که شتری یا گاوی یا گوسپندی از غنایم غلول کرده بود، روز قیامت در آن ماند. **سؤال:** در این آیت می‌گوید هر که خیانتی کند آن چیز را به قیامت آرد، و در جای دیگر گفت **ولقد جئتمونا فرادی** یعنی همه تھی و خالی به قیامت آیند، **نه این تناقض بود**؟» (همان، ص ۳۵۴)

اینجا سورآبادی و از زبان پیامبر تصویری ارائه می‌دهد، تا علنا روز جزا را به تماشاخانه و مضحکه بدل کند: مبینما روز قیامت یکی از شما می‌آید و شتر و گاوی بر گردن گرفته که بانگ می‌دارند، کمک یا رسول الله! و این اضافه‌ای است بر آن مجاز شمردن تغییر اعراب در لغت و نیز بر آن سؤال نهایی که تشکیک در صحت و دقت بیان الهی است.

«ان لهم جنات تجری من تحتها الانار: که ایشان را بود بهشت‌هایی که می‌رود زیر اشجار و مساکن و غرف آن جوی‌های شیر و میو انگبین و آب صافی. و گفته‌اند من تحتها: در پیش آن می‌رود. **سؤال:** چرا گفت من تحتها، حال آنکه انهار بهشت در هوا باشد نه در زمین». (همان، ص ۴۵)



ملاحظه کنید ترجمهٔ یک ناشناس غیر مسلمان و عقلا یهودی بر کلمات روشن خداوند را: انها را او شامل جوی‌های شیر و شراب و انگبین و در مواردی عسل نیز می‌شود که کمتر اشاره‌ای بر آنها در آیه نیست و سؤال را دریابید که عقول در وسعت میدان سنگ اندازی آن حیران می‌ماند. (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در یکشنبه دوازدهم شهریور ۱۳۸۵ و ساعت ۱۶: ۱۰

«شهد الله انه لا اله الا هو: ... سبب نزول این آیت آن بود که دو حبر از اقصای شام نزد رسول آمدند، نام یکی قریظه و دیگر نضیر. چون مدینه را بدیدند گفتند ما شبهه‌ها بمدینه نبی آخر الزمان، چون صفت رسول را بشنیدند گفتند ما شبهه‌ها بصفه نبی آخر الزمان، و چون مصطفی را بدیدند گفتند ما شبهه وجهه بوجه نبی آخر الزمان. آن گه گفتند «ای مرد تو کیستی؟». گفت «من رسول خدایم به توحید او». گفتند «گواهی کیست؟». این آیت فرو آمد که شهد الله. گفتند «راست گفتی که ما نیز همچین خوانده‌ایم در کتب»، و ایمان آوردند. **سؤال**: چه گونه روا بود که گواهی دهد خدا بر خود، حال آنکه گواهی از کسی بر غیر درستی آید و بر خود درست نیاید؟ ... **یا مریم ائنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراءعین**: ای مریم فرمان بردار باش خدای تو را. و گفته‌اند این امر است به قیام در نماز، یعنی در نماز بیست و رکوع کن و پشت را خم ده و سجود کن با نمازکنان. و این امر است به نماز به جماعت گزاردن. **سؤال**: چرا گفت واسجدی وارکعی و نگفت وارکعی واسجدی، حال آنکه در نماز رکوع پیش از سجود است؟ ... **و لن يجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا**: و نکند خدا ناگرویدگان را بر گرویدگان راهی. **سؤال**: مگر نه روز احد کافران را بر مؤمنان راه داد تا ظفر کافران را بود و همچنین کافران گذشته را دست بر پیغمبران و مؤمنان، پس چرا گفت و لن يجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا؟ ... **تکلم الناس فی المهد و کهلا**: سخن می‌گفتی با مردمان در گهواره... **سؤال**: گیر که سخن عیسی در مهد عجب بود، در کهولت باری چه عجب بود تا گفت و کهلا؟ ... **اقترب للناس جاعهم**: نزدیک آمد مردم را شمار ایشان، یا: وقت شمار ایشان و آن روز قیامت است، چنان که جای دیگر گفت اقتربت الساعه. **سؤال**: اگر کسی گوید چهار صد و اند سال است تا این سوره وحی آمده و هنوز قیامت نیامده است، اگر این نزدیک بود، پس دور کدام بود؟ ... **نزل به الروح الامین**: فرو آمد بدین قرآن جبرئیل زینهار دار. و گر نزل به تشدید خوانی معناه: فرو آمد و فرو فرستاد بدین قرآن خدای جبرئیل را. **سؤال**: کجاست در قرآن امر جبرئیل را به نزل تا گفت نزل به الروح الامین؟ ... **وانه لفی زبر الاولین**: به درستی که این قرآن در نبشت‌های پیشینیان است. **سؤال**: چرا گویند قرآن حادث است و در وقت مصطفی گفته است، حال آنکه خدای می‌گوید و انه لفی زبر الاولین... **یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون**: در روزی چند آنکه باشد اندازه آن هزار سال، از آنچه شما می‌شمرد. **سؤال**: اینجا گفت فی یوم کان مقداره الف سنة و جای دیگر گفت فی یوم کان مقداره خمسين الف سنة، یک جا مدت قیامت را هزار سال نهاد و یک جای پنجاه هزار سال، نه این تناقض بود؟ **لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتیم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما**. تا بیامزد خدا تو را یا محمد آنچه از پیش بود از گناه تو و آنچه از پس بود. **سؤال**: گیرم که ماتقدم گناه

او بیامرزید، ماماخر که هنوز نبوده بود، چه گونه آمرزید حال آنکه تا گناه به حاصل نیاید، آمرزش آن محال بود؟... **سؤال** : مگر رسول به راه راست نبود تا می‌وعده کرد او را به هدایت؟ ( همان، ۲۶۶ و ۲۸۲ و ۴۹۰ و ۶۲۲ و ۱۵۴۷ و ۱۷۴۸ و ۱۷۴۹ و ۱۹۲۲ و ۲۳۴۵).

بدین سان فرصتی نیست که سورآبادی، به هنگام ترجمه و تفسیر و نیز تراش **سؤال**، برای تلقین لغزش و شک و ردهای مکرر در قرآن از دست داده باشد و مؤمنی نباشد که ۲۰۰۰ گونه شبهه و شک را در تفسیر سورآبادی بخواند و در قلب خویش امواج تزلزل را حس نکند. چنان که گزافه و خرافه و افسانه و الحاقی نیست، که این تفسیر عنوان نکرده باشد، و منبر و محفلی را ندیده‌ام که سایه‌ای از سورآبادی بر آن نیفتاده باشد. آن‌گاه باید پرسید که این همه اشتیاق و امکان برای عرضۀ این تفسیر در پهنۀ اکتشافات قرآنی و علی‌الخصوص در ایران، از سوی چه کسان صورت گرفته و چنین بهانه‌های زیرین را چرا انگیزه کرده‌اند.

«اهمیت تفسیر برای ما در درجۀ اول از لحاظ نثر روان و لطیف آن است و از بهترین نمونه‌های نثر ساده و روشن و شیوایی است که از قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) بازمانده است. از این گذشته «تفسیر سورآبادی» مشتمل است بر لغات و اصطلاحات و صورت‌های خاصی از کلمات که دامنهٔ اطلاع ما را از زبان فارسی رایج در قرن پنجم می‌افزاید». ( همان، پیش گفتار، ص یک)

پس دستک اولیه و اصلی، بهره بردن از نثر لطیف و روان و قرن پنجمی تفسیر است که اثری در صفحات آن پدیدار نمی‌بینیم. متنی است معمولی و گاه سردرگم، که به گمان من کوشیده‌اند با وارد کردن اصطلاحاتی ناشناس، آن را غنی بنمایانند. برجستگی که دل به کار این تفسیر سپرده‌اند را همه می‌شناسیم: علی اصغر حکمت، علی اکبر سعیدی سیرجانی، مجتبی می‌نوی و بالاخره یحیی مهدوی، که گزیده‌ای از تفاسیر کتاب سورآبادی مربوط به داستان‌های قرآن را، در کتابی جمع کرده است با نام «قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری، مشهور به سورآبادی». کتاب را نخستین بار انتشارات دانشگاه تهران و به سال ۱۳۴۷ به چاپ داده است، با چنین تبلیغی که اهل کتاب را به پذیرفتن آن تحریص می‌کند.

«این را که شیخ احمد جام و حبیب تفسیری از این تفسیر نام برده‌اند و بدان استناد کرده‌اند می‌توان قرینه‌ای دانست بر معتبر بودن این تفسیر در نزد اهل علم. وجود نسخه‌های متعدد که هر کدام باقی مانده‌ای است از یک دوره از آن تفسیر نیز حاکی از این است که این تفسیر همواره مورد توجه و مراجعه بوده است. تلخیص‌هایی که از این تفسیر شده است خود نشانی برای اهمیت و شهرت آن در یکی دو قرن بعد از تصنیف آن است». (یحیی مهدوی، قصص قرآن، تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری، ص هجده)

اینکه شیخ احمد جام و حبیبش تفلیسی را چه گونه باید شناخت و بر صحت شخص و آثارشان از چه راه می‌توان تایید گذارد، از مبهمات غیر قابل گشودن است که نه فقط شامل این دو اسم بل با لااقل یکصد و هزار اسم مشابه نیز رو به روییم، که در صورت اشباح سرگردان در قبرستان فرهنگ شعوبی قرن چهارم تا ششم سرگردانند و اینکه با باور شیخ جام و از این قبیل اسامی، چرا باید نظر او و یا آن‌ها را پایه‌ای برای صداقت و صحت شمرد، هنوز معلوم نکرده‌اند، اما گواهی تمام کائنات بر علم آورنده شبهه زیر بر قرآن را، نمی‌توان ملاک عالم شمردن عتیق نیشابوری گرفت، مگر که او را عالم در مجادله با قرآن از مسیر توهمات بدانیم.

«**قل انما الایات عندالله:** بگو یا محمد این نشانه‌ها و معجزها که شما می‌در خواهید به آرزو، نزد خدای است و او بر آن قادر است و مرا نزد خدای قدر آن است که آن همه مرا بدهد لکن بر من نیست معجزه نمودن به آرزوی شما، بر من بیش از آن نیست که حجت تمام بنمایم بر صدق دعوی خویش و اینک بیاوردم کتابی چون قرآنکه همه شما عاجزید از قلیل و کثیر آن. **وانما انا نذیرمبین:** و من همی بیم کننده‌ای ام هویدا، نه آرزو برآورنده شما. **سؤال:** اگر بدین کار برآید که کسی دعوی پیامبری کند و چون از وی معجزه و حجت خواهند گوید انما الایات عندالله. خدای قادر است که بدهد. اگر چنین می‌شاید هر یک از ما تواند که دعوی پیغامبری کند چون **حجت در خواهند گوید خدای قادر است که بدهد.**» ( همان، ص ۱۸۶۷، تفسیر آیه ۵۰ سوره عنکبوت)

اگر بخواهم چرخ دیگری در تفسیر سوراآبادی بزنم، ادعای انکار پنهان خداوند در آن به میزانی یافت می‌شود، تا بدانیم لجاجت او نسبت به قرآن و پیامبری محمد، مقدمه‌ای است بر شرکی که از زمان محمد بر پیشانی یهود و نصاری نقش بست و آن‌ها را به هیبت و خصلت نخستین بازگرداند که نفی اقتدار مطلق و وحدانیت خداوند است.

«**انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال:** به درستی که ما عرضه کردیم زینهارى را بر آسمان‌ها و زمین و بر کوه‌ها... **سؤال:** عرض امانت بر آسمان و زمین و جبال چه گونه درست آید، حال که آن‌ها نه عاقل‌اند؟! ... **فابین ان یحملن‌ها:** باز ایستادند که برداشتند و پذیرفتند آن را و **اشفقن منها:** و بترسیدند از آن یعنی از تقصیر در آن و **حملها الانسان...** و برداشت و پذیرفت آن را مردم، یعنی آدم صفی صلوات الله علیه. **سؤال:** ابا کردن از قبول فرمان خدای معصیت است، پس هفت آسمان و زمین و کوه‌ها همه در خدای عاصی بودند که ابا کردند از قبول امانت وی... **سؤال:** چرا اشفاق از آسمان و زمین و جبال یاد کرد حال آنکه اشفاق و شفقت آنجا بود که حیات بود و آسمان و زمین و جبال را حیات نیست... **سؤال:** چرا امانتی که هفت آسمان و زمین بر پذیرفتند آدم بر پذیرفت... و مگر جرمی کرد آدم بدان که امانت خدای تعالی پذیرفت تا خدای او را ظلوم و جهول خواند؟! ( همان، ص ۲۰۰۱، تفسیر آیه ۷۲ از سوره احزاب).

چه گونه تفسیر بنامیم کار عتیق را، حال آنکه فرصت طلبانه و فراوان، در آیات قرآن به جست‌وجوی نقیضه و نقص رفته و در کتاب او کمتر پاسخی بر این همه سؤال می‌یابیم که مستعد تردید را از گم راهی باز آورد؟ اینکه علم کنندگان تفسیر سور آبادی به دفعات، بی‌هشدار در باب لغز پرانی‌های مکرر عتیق در دنبال آیات الهی، به دنبال چه مقصدی بوده‌اند، خود سؤال می‌کند که این بار ما به عرضه آن مختاریم: آیا محرک بزرگ انگاران کتاب عتیق، بدون سطری نگاه ناقدانه به آن، آشنا کردن اهل نظر با نمونه‌ای از برداشت‌های قرآنی در قرن پنجم هجری بوده است، یا انتشار مکرر و متنوع آن را در زمره کوشش پراکنده کنندگان اندیشه‌های شعوبی، در دوران جدید بدانیم؟ پاسخ را در بررسی زیر از کاری خواهید یافت که یحیی مهدوی در تنظیم و ترتیب کتاب «قصص قرآن مجید بر مبنای تفسیر عتیق نیشابوری» به سعی رسانده است. می‌خواهم پرده از نشانه‌ای برکشم که علائق و عقاید او را برملا و به هر جست‌وجوگر حقیقتی تفهیم می‌کند، که مساعی جمیله‌ای از آن دست که توزیع به دفعات تفسیر سورآبادی را هدف می‌داند، با دخالت کدام دست‌ان می‌سر شده است.

یحیی مهدوی هنگام انتقال تفسیرهای عتیق نیشابوری، بر کتاب قصص قرآن خود، به مناسب‌های مختلف، اعم از اعلام تفاوت‌های نسخ و معانی لغات شاذ و تصحیح لفظها، بر آیات قرآن ذکر شده در متن نیز، شماره راهنمای سوره و آیه زده است. به هنگام دیدار کتاب او، مرا با مراجعه به ذهن چنان آمد که ارجاعات او بر قرآن نادرست است. باریک شدم و حاصل آن را به گونه فهرستی از مطابقت هدایت‌های او، در پاورقی صفحات، با شماره واقعی آیات در قرآن، عرضه می‌کنم، تا نتیجه شگفتی آور آن، در پایان به دستمان افتد.

**سوره بقره:** در پاورقی صفحه ۳ کتاب، آیه ۴۷، در دو محل آیه ۴۶ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در پاورقی صفحه ۲۳ کتاب، آیه ۲۶۰، آیه ۲۶۱ ذکر شده، که یک شماره بیشتر است. در پاورقی صفحه ۲۰۳ کتاب، آیه ۲۸۵، آیه ۲۸۶ ذکر شده، که یک شماره بیشتر است. بدین ترتیب ارجاعات مهدوی به آیات سوره بقره به صورتی نامنظم نادرست است. برخی از آیات یک شماره بیش و برخی یک شماره کمتر ارجاع شده است.

**سوره نساء:** در پاورقی صفحه ۴۰ کتاب، آیه ۵۱، آیه ۵۰ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در پاورقی صفحه ۴۲ کتاب، آیه ۱۵۷، آیه ۱۵۵ ذکر شده، که دو شماره کمتر است. در پاورقی صفحه ۴۶ کتاب، آیه ۱۵۸، آیه ۱۵۶ ذکر شده، که دو شماره کمتر است. در پاورقی صفحه ۱۲۰ کتاب، آیه ۶۲، آیه ۶۱ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در پاورقی صفحه ۳۷۶ کتاب، آیه ۴۸، آیه ۴۷ ثبت شده، که یک شماره کمتر است. در پاورقی صفحه ۳۷۶ کتاب، آیه ۱۱۶، آیه ۱۱۵ ثبت شده، که یک شماره کمتر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره نساء هم، به طور نامنظم نادرست است، برخی آیات دو شماره و برخی یک شماره با متن شناخته قرآن ناخوان است.

**مائده:** در صفحه ۴۸، آیه ۳، آیه ۴ ذکر شده، که یک شماره بیشتر است. در صفحه ۵۴، آیه ۱۹، آیه ۲۱ ذکر شده، که دو شماره بیشتر است. در صفحه ۵۶، آیه ۲۶، آیه ۲۹ ذکر شده، که سه شماره بیشتر است. در صفحه ۶۲، آیه ۵۴، آیه ۵۷ ذکر شده، که سه شماره بیشتر است. در صفحه ۶۶، آیه ۸۳، آیه ۸۶ ذکر شده، که سه شماره بیشتر است. در صفحه ۷۰، آیه ۸۵،

آیه ۸۸ ذکر شده، که سه شماره بیشتر است. در صفحه ۹۷، آیه ۲۴، آیه ۲۷ ذکر شده، که سه شماره بیشتر است. نامرتبی در ارجاعات مهدوی به آیات سوره مائده در حد اعلائی بی‌نظمی است، برخی آیات یک، برخی دو و برخی سه شماره با متن شناخته قرآن ناخوان است.

**اعراف:** در صفحه ۷۶، آیه ۵۹، آیه ۵۸ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۷۸ و ۸۶، آیه ۷۳، آیه ۷۲ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۸۲ و ۸۴، آیه ۸۰، آیه ۷۹ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۸۴، آیه ۱۷۲، آیه ۱۷۱ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۸۷، آیه ۱۷۹، آیه ۱۷۸ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۹۱، آیه ۱۷۶، آیه ۱۷۵ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۹۱، آیه ۱۷۶، در دو محل آیه ۱۷۵ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۲۰۲، آیه ۱۲۱، آیه ۱۲۰ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۲۴۵، آیه ۱۰۷، آیه ۱۰۶ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره اعراف به طور منظم نادرست است، تمام اشارات او به آیات این سوره، یک شماره کمتر از متن کنونی قرآن است.

**سوره انفال:** در صفحه ۹۹، آیه ۴۴، آیه ۴۶ ذکر شده، که دو شماره بیشتر است. در صفحه ۱۰۵، آیه ۴۸، آیه ۵۰ ذکر شده، که دو شماره بیشتر است. در صفحه ۱۰۷، آیه ۶۸، آیه ۶۹ ذکر شده، که یک شماره بیشتر است. در صفحه ۱۰۷، آیه ۶۹، آیه ۷۰ ذکر شده، که یک شماره بیشتر است. در صفحه ۱۰۸، آیه ۷۰، آیه ۷۱ ذکر شده، که یک شماره بیشتر است. در صفحه ۱۰۸، آیه ۴۱، آیه ۴۲ ذکر شده، که یک شماره بیشتر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره انفال هم، به طور نامنظم نادرست است، برخی آیات دو شماره و برخی یک شماره با متن شناخته قرآن متفاوت است.

**توبه:** در صفحه ۱۱۳، آیه ۲۵، آیه ۲۶ ذکر شده، که یک شماره بیشتر است. یک شماره بیشتر است. در صفحه ۱۱۵، آیه ۷۰، آیه ۷۱ ذکر شده، که یک شماره بیشتر است. در صفحه ۱۲۰، در دو محل آیه ۱۰۷، آیه ۱۰۸ ذکر شده، که یک شماره بیشتر است. در صفحه ۱۲۰، آیه ۴۰، آیه ۴۱ ذکر شده، که یک شماره بیشتر است. در صفحه ۱۷۴، آیه ۱۲۰، آیه ۱۲۱ ذکر شده، که یک شماره بیشتر است. در صفحه ۴۰۰، آیه ۸۳، آیه ۸۴ ذکر شده، که یک شماره بیشتر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره توبه به طور منظم نادرست است و اشارات او به آیات این سوره، یک شماره بیشتر از متن کنونی قرآن است.

**اشاره:** تمام ارجاعات به شماره آیات در سوره یوسف صحیح است.

**ابراهیم:** در صفحه ۱۹۰ و ۱۹۱، آیه ۴۶، آیه ۴۵ ذکر شده، که یک شماره کمتر است.

**سوره بنی اسرائیل،** تمام ارجاعات به شماره آیات در سوره بنی اسرائیل صحیح است.

**سوره کهف،** تمام ارجاعات به شماره آیات در سوره کهف صحیح است.

**مریم:** در صفحه ۶۸، آیه ۳۰ از سوره مریم، آیه ۲۹ از سوره طه ذکر شده. در صفحه ۲۲۸، آیات ۱۶ تا ۲۲، آیات ۱۵ تا ۲۱ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۲۳۰، آیه ۲۳، آیه ۲۲ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۲۳۱، آیات ۳۰ تا ۳۳، آیات ۲۹ تا ۳۲ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۲۳۴، آیه ۳۷، آیه ۳۶ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۲۳۳، آیه ۵۶، آیه ۵۵ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۲۳۶، آیه ۵۷، آیه ۵۶ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره

مریم هم به طور منظم نادرست است، تمام اشارات او به آیات این سوره، یک شماره کمتر از متن کنونی قرآن است.

**سوره طه:** تمام ارجاعات به شماره آیات در سوره طه صحیح است.

**انبیاء:** تمام ارجاعات به شماره آیات در سوره انبیاء صحیح است.

**حج:** تمام ارجاعات به شماره آیات در سوره حج صحیح است.

**نور:** تمام ارجاعات به شماره آیات در سوره نور صحیح است.

**شعراء:** تمام ارجاعات به شماره آیات در سوره شعراء صحیح است.

**نمل:** تمام ارجاعات به شماره آیات در سوره نمل صحیح است.

**قصص:** در صفحه ۹، آیه ۷، آیه ۶ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۲۸۹، آیه ۶، آیه ۵ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۳۰۱، آیه ۲۱، آیه ۲۰ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۳۰۹، آیه ۱۵۸، آیه ۱۵۷ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره قصص هم به طور منظم نادرست است، تمام اشارات او به آیات این سوره، یک شماره کمتر از متن کنونی قرآن است.

**روم:** تمام ارجاعات به شماره آیات در سوره روم صحیح است.

**لقمان:** در صفحه ۳۲۰، آیه ۱۶، آیه ۱۵ ذکر شده، که یک شماره کمتر است.

**احزاب:** تمام ارجاعات به شماره آیات در سوره احزاب صحیح است.

**سبا:** در صفحه ۳۵۰، آیه ۱۵، آیه ۱۶ ذکر شده، که یک شماره بیشتر است. در صفحه ۳۵۱، آیه ۱۶، آیه ۱۷ ذکر شده، که یک شماره بیشتر است. در صفحه ۳۵۲، در دو محل آیه ۱۹، آیه ۲۰ ذکر شده، که یک شماره بیشتر است. در صفحه ۳۵۲، آیه ۵۱، آیه ۵۲ ذکر شده، که یک شماره بیشتر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره سبا هم به طور منظم نادرست است، تمام اشارات او به آیات این سوره، یک شماره بیشتر از متن کنونی قرآن است.

**صافات:** در صفحه ۳۵۶، آیه ۱۰۷، آیه ۱۰۶ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۳۵۷، آیه ۱۰۲، آیه ۱۰۱ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۳۵۸، آیه ۱۰۷، آیه ۱۰۶ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۳۶۰، آیه ۱۳، آیه ۱۳۸ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۳۶۱، آیه ۱۴۱، آیه ۱۴۰ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۳۶۱، آیه ۱۴۲، آیه ۱۴۱ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۳۶۲، آیه ۱۴۵، آیه ۱۴۴ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۳۶۲، آیه ۱۴۷، آیه ۱۴۶ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره صافات هم به طور منظم نادرست است، تمام اشارات او به آیات این سوره، یک شماره کمتر از متن کنونی قرآن است.

**سوره صاد:** در صفحه ۳۶۳، آیه ۱۷، آیه ۱۹ ذکر شده، که دو شماره بیشتر است. در صفحه ۳۶۴، آیه ۲۲، آیه ۲۰ ذکر شده، که دو شماره کمتر است. در صفحه ۳۶۴، آیه ۲۲، آیه ۲۱ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۳۶۵، آیه ۲۳، آیه ۲۲ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۳۶۵، آیه ۲۴، آیه ۲۳ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۳۶۵، آیه ۲۴، آیه ۲۵ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۳۶۶، آیه ۲۵، آیه ۲۴ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۳۶۷، آیه ۳۴، آیه ۳۳ ذکر شده، که یک شماره کمتر است.

کمتر است. در صفحه ۳۶۹، آیه ۳۵، آیه ۳۴ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۳۶۹، آیه ۳۶، آیه ۳۵ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۳۷۰، آیه ۴۱، آیه ۳۹ ذکر شده، که دو شماره کمتر است. در صفحه ۳۷۰، آیه ۴۱، آیه ۳۰، آیه ۲۹ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۳۷۰، آیه ۴۱، آیه ۴۲ ذکر شده، که دو شماره بیشتر است. در صفحه ۳۷۰، آیه ۴۱، آیه ۴۲ ذکر شده، که دو شماره کمتر است. در صفحه ۳۷۳، آیه ۴۱، آیه ۳۹ ذکر شده، که دو شماره کمتر است. در صفحه ۳۷۴، آیه ۴۴، آیه ۴۲ ذکر شده، که دو شماره کمتر است. نامرتبی در ارجاعات مهدوی به آیات سوره صاد، حتی از سوره مائده نیز بی‌نظم‌تر است. برخی آیات یک، برخی دو شماره با متن شناخته قرآن، به صورت کمتر و بیشتر، ناخوان است.

زمر: در صفحه ۳۷۵ و ۳۷۶، آیه ۵۳، آیه ۵۰ ذکر شده، که سه شماره کمتر است.

شوری: در صفحه ۳۷۷ و ۳۷۸، آیه ۲۷، آیه ۲۵ ذکر شده، که دو شماره کمتر است.

احقاف: در صفحه ۳۷۹، آیه ۲۱، آیه ۲۰ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. در صفحه ۴۳۲ و ۴۳۳، آیه ۲۹، آیه ۲۸ ذکر شده، که یک شماره کمتر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره احقاف هم به طور منظم نادرست و تمام اشارات او به آیات این سوره، یک شماره کمتر از متن کنونی قرآن است.

بدین ترتیب و بدون کمترین تردید، در دسترس یحیی مهدوی قرآن ویژه‌ای می‌یابیم که ترتیب آیات آن غیر معمول و برای جهان اسلام ناآشنا است! آیا چنین قرآنی از چه منبعی در اختیار یحیی مهدوی قرار گرفته است؟ ممکن نیست که صد مورد مغایرت را ناشی از سهو مصحح کتاب «قصص قرآن مجید» بدانیم، چنان که نمی‌توانیم این اغتشاش را حاصل شمارش بسم الله و یا نشمردن آن منظور کنیم، زیرا در سوره نجم و انفال و شرح و صف و ممتحنه و جن و اقرا و مدثر و قدر و نصر و چمد سوره دیگر، اشاره به آیات اول و دوم و سوم صحیح و همه جا بدون شمارش بسم الله قید شده و نمی‌توان قرآنی را تصور کرد که در برخی از سوره‌ها بسم الله را آیه ای مستقل و در برخی بدون این استقلال تنظیم شده باشد. غرض این بود که به طور نمونه بدانید چه گونه کسان و با چه ارتباطاتی تفسیر سوراآبادی را تبلیغ می‌کنند! و حیرت بیشتر زمانی بروز می‌کند که می‌بینیم انتشارات دانشگاه تهران عجولانه و بدون رعایت حد اقل ویراستاری، کتاب را به بازار فرستاده است! (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در سه شنبه چهاردهم شهریور ۱۳۸۵ و ساعت ۱۶: ۳۰



«خدای تعالی پانزده جای در قرآن هر چهار یار مصطفی را بستوده است به هم: **اول**، يؤمنون بالغیب یعنی ابابکر، و یقیمون الصلوة یعنی عمر، و مما رزقناهم ینفقون یعنی عثمان، اولئک علی هدی من ربهم یعنی علی، رضوان الله علیهم. **دیگر**، و اتی المال علی حبه یعنی ابابکر، و اقام الصلوة عمر، و اتی الزکوة عثمان، و الموفون بعهدهم علی. **سه دیگر**، الصابین المصطفی، و الصادقین ابابکر، و القانتین عمر، و المنفقین عثمان، و المستغفرین بالاسحار علی. **چهارم**، ربنا ما خلقت هذا باطلا دعاء النبی، ربنا انک من تدخل النار دعاء ابی بکر، ربنا اننا سمعنا دعای عمر، ربنا فاغفرلنا ذنوبنا دعای عثمان، ربنا و اتنا ما وعدتنا علی رسلک دعای علی. **پنجم**، یا ایها الذین امنوا اصبروا علی حب ابی بکر، و صابروا علی حب عمر، و رابطوا علی حب عثمان، و اتقوا الله فی حب علی. **ششم**، فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین یعنی المصطفی، و الصدیقین یعنی ابی بکر، و الشهداء عمر، و الصالحین عثمان، و حسن اولئک رفیقا علی. **هفتم**، المص، الف الله، لام جبرئیل، میم محمد، صاد صحابه الاربع، معناه: قسم بدین که دوست دار خدای و جبرئیل و محمد و صحابه در دوزخ جاوید نبود. **هشتم**، التائبون العابدون یعنی ابابکر، الحامدون السائحون عمر، الراكعون الساجدون عثمان، الامرون بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله علی. **نهم**، و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما، یعنی ابابکر، و الذین یبیتون لربهم سجدا و قیاما، عمر، و الذین یقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم، عثمان، و الذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا، علی. **دهم**، محمد رسول الله و الذین معه یعنی ابابکر، اشداء علی الکفار عمر، رحماء بینهم عثمان، تربهم رکعا سجدا علی، یتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود هر چهار یار. **یازدهم**، کزرع اخرج شطاء یعنی مصطفی، فازره ابابکر، فاستغلظ فاستوی علی سوقه عمر، یعجب الزراع عثمان، لیغیظ بهم الکفار علی. **دوازدهم**، و التین یعنی ابابکر، و الزيتون یعنی عمر، و طور سینین یعنی عثمان، و هذا البلد الامین یعنی علی. **سیزدهم**، هم در این سوره الا الذین امنوا یعنی ابابکر، و عملوا الصالحات یعنی عمر، فلهم اجر غیر ممنون یعنی عثمان، فما یکذبک بعد بالذین یعنی علی. **چهاردهم**، در سوره العصر، الا الذین امنوا یعنی ابابکر، و علموا الصالحات یعنی عمر، و تواصوا بالحق یعنی عثمان، و تواصوا بالصبر یعنی علی. **پانزدهم**، الذین ینفقون فی السراء و الضراء یعنی ابابکر، و الکاظمین الغیظ یعنی عمر، و العافین عن الناس یعنی عثمان، و الله یحب المحسنین یعنی علی...».

(ابوبکر عتیق نیشابوری، تفسیر سورآبادی، ص ۲۳۷۳)

این تهمت آفرینی و تیغ کشی آشکار و نامحدود بر کتاب خدا را، که سرمایه اصلی سورآبادی در تفسیرش بر قرآن مجید است، هیچ مسلمانی نمی‌پذیرد، الا قصد کرده باشد تا خود را در جای

نازل کننده قرآن قرار دهد. اینک به مینا و مقصد این تدارک اغتشاش نمی‌پردازم و تنها می‌خواهم نشان دهم که نمی‌توان صریح‌تر از این آیات خدا را به بازیچه گرفت و به حساب تفسیر آن گذارد. چنان که در سراسر تفسیر عتیق به کم‌کم سه هزار نام است که اندک ارتباطی با متن قرآن ندارد و صدها قصه، که فهرست کوتاهی از آن‌ها را چنین می‌خوانیم: قصه اسلام عبدالله سلام، قصه طالوت، قصه وفد نجران، قصه انصاری و ثقفی، قصه بهلول نباش، قصه کعب اشرف، قصه وفات مصطفی، قصه صدیق اکبر، قصه نجاشی، قصه حرب احد، قصه حرب بدر، قصه دار ندوه، قصه حرب حنین، قصه حرب تبوک، قصه معراج، قصه بخت النصر، قصه اصحاب رقیم، قصه یهودا و پطروس، قصه بولس، قصه اسلام عمر، قصه بئر معطله، قصه افک، قصه میزبانی جابر انصاری رسول خدا را، قصه دجال، قصه اسلام حمزه، قصه غلبه پارسیان بر رومیان، قصه حرب خندق، قصه حرب بنی قریظه، قصه فضل عایشه، قصه تزویج عایشه، قصه تزویج فاطمه، قصه حبیب نجار، قصه اسلام وحشی، قصه اصحاب صفه، قصه فتح خیبر، قصه حدیبیه، قصه مسیلمه کذاب، قصه حرب بنی نضیر، قصه برصیصا، قصه حاطب ابن ابی بلعته، قصه اصحاب الاخدود، قصه ارم ذات العماد، قصه شمسون بنی اسرائیلی و... هریک از این قصه‌ها را که اراده دارید، برگزینید، از متن تفسیر سوراآبادی بیرون کشید و بخوانید تا به اعماق خیال پردازی‌های یهودانه در مغشوش کردن احوال مسلمین و تاریخ اسلام و ایجاد انحراف در متن اصلی و بیان مستقیم آیات قرآن پی ببرید، چنان که قصه کوچکی از بخش انتهایی شرح جنگی به نام خیبر را، به عنوان شاهد عرضه می‌کنم، که به بهانه تفسیر آیه «انا فتحنا لک فتحا مبینا» و بدون اینکه حتی نام چنین مکانی در قرآن مجید برده شده باشد، بر زبان و قلم عتیق نیشابوری گذشته است.

«مقداد و علی هر دو در کوشک ربیع بن ابی الحقیق شدند، صفیه را دیدند - **وی خوب‌ترین زنان خیبر بود** - علی چادر بر سر وی او کند و او را به مقداد سپرد به نام مصطفی. چون وی را پیش مصطفی آوردند نشان زخم شوهرش بر روی وی بود. **رسول وی را آزاد کرد و به خویشان داد، و او را به وی میل تمام اوفتاد**، گویند که عایشه را از آن رشک آمد گفت: «یا رسول الله، نکو بود که جهود بچه‌ای را بر ما اختیار کنی؟». رسول گفت: «یا عایشه، ندانسته‌ای که جهاد زنان صبر است بر رشک؟».

آن روز چون به نیمه رسید آن جهودان را همه مقهور کردند به کشتن و خستن و بستن و غنایم بسیار با هم آوردند. و یاران رسول همه مانده و گرسنه و تشنه بی‌بودند، زنی نام‌اش زینب بنت الحارث - امرأة سلام بن مشکم - بزغاله‌ای را بریان کرد و پرسید که «محمد از گوسپند کدام عضو دوست‌تر دارد؟». گفتند «دست». وی آن بزغاله را همه به زهر بیالود و دست او را به زهر بیاکند، آن گه پیش رسول آمد به میزبانی گفت: «یا رسول الله، دانم که تو و یارکان تو همه چه گونه مانده و گرسنه بی‌بوده‌اند، طعامی ساختم به نام تو و خاصگان تو». رسول اجابت کرد، به خانه وی شد با گروهی از خاصگان خود. زینب آن بزغاله را پیش رسول آورد، رسول خدا دست فا کرد لقمه‌ای از آن باز کرد در دهان نهاد، همه زهر بود. بزغاله بریان به زبان فصیح با رسول به سخن آمد گفت «یا رسول

الله، لا تا کلنی فانی مسمومه». رسول همی آن لقمه در دهان نهاده بود فرو برد، زهر در تن عزیز وی پراکند. خدای تعالی نظری به رحمت به وی نگریست، آن زهر را در تن او عرق گردانید از وی بیرون تراوید. به سهولت بگذشت. رسول مر آن زن را گفت که «این چرا کردی؟» گفت «آزمایش کردم تا ملکی یا رسولی، اگر ملکی هلاک شوی تا خلق از تو باز رهند، وگر رسولی زهر تو را زیان نکند». رسول آن را از وی درگذاشت، آن زن مسلمان گشت. از پس آن هر سالی که بدان وقت رسیدی درد زهر در تن وی بخاستی، آخر مرگ رسول صلی الله علیه در آن بود.

چون خیبر را فتح کردند اهل فدک بترسیدند از بأس رسول و شوکت وی گردن نهادند اسلام را و از پیش قصد داشتند که اهل خیبر را نصرت کنند اگر اجابت اوفتد. چون نصرت خدای مر رسول او را بدیدند بدانستند که کار محمد آسمانی است، کس با خدا بر نیاید، کس فرستادند به سمع و طاعت پیش رسول آمدند و فدک را به رسول تسلیم کردند. پیغامبر علیه السلام غنایم خیبر را بر غازیان قسمت کرد و فدک را نگه داشت در شمار بیت المال. در خیر است که رسول را از خمس غنایم خیبر خری رسید، خر با رسول به سخن آمد بر رسول سلام کرد. رسول او را گفت «تو چه نامی؟». گفت «من عفیر نامم». گفت «تو آنکه بودی؟». گفت «من آن جهودی بودم، هیچ چیز باقی نگذاشتم از بد کردن با وی از آنکه دشمن خدای و رسول بود، به دندان اش می گزیدمی و لگدش می زد می و هر گه بر نشستی او را بیوکندمی و حرونی کردم با وی و وی نیز با من بد بودی مرا می زدی و بار گران بر من نهادی و مرا نیکو نداشتی او با من درمانده و من با وی درمانده تا اکنون که خدای تعالی مرا فرج آورد به رسول خدا او کند». رسول گفت «خواهی که تو را جفتی بود؟». گفت «نخواهم یا رسول الله». گفت «چرا؟». گفت «زیرا که خبر به من رسیدست از اجداد من که از نسل ما هفتاد مرکب باشند پیغامبران خدای را، آخر ما مرکب آخر پیغامبران بود، نیز از ما نسل نماند». رسول آن خر را نیکو داشتی، چون خواستی که یاری را بخواند و کس حاضر نبودی آن عفیر را بفرستادی، وی به در سرای آن کس شدی و سر به در وازدی آن کس فرا در آمدی، خر به سر اشارت کردی که رسول تو را می خواند. و حدیث آن خر یکی بود از معجزات رسول». (همان، ص ۲۳۴۳)

همان مانده بود تا خری، در میان غوغای جنگی، لاف دشمنی با یهود را زنده، تا تالی دشمنان یهود معلوم شده باشد؟ آیا در وسعت میدان حيله گری های این صاحب به اصطلاح تفسیر سرگردان نمی شوید؟ آن گاه همان خر است که به جای پیک رسول اکرم عمل می کند و مردم را به حضور می خواند و رسول خدا، که قرآن او را بی نیاز از عرضه معجزه می گوید، در خیال عتیق، با نمایش شیرین کاری های این خر، معجزه می کرده است! اینک در محافل و بر مناظر ما، در جای آیات قرآن، غالباً چنین ضمائم تفسیری و حکایات بی بنیان دور از قرآن را برجسته می کنند، بی اینکه لا اقل لحظه ای به درنگ افتند که چنین آگاهی های بیرون از قرآن را، عتیق نیشابوری، ۵۰۰ سال پس از ماجرا، از کدام منبع به دست آورده و به احوال آن خر چه گونه پی برده است که پرده سازی های او، گاه در حد بیان ریزترین روابط خصوصی و یا حتی افکار بر زبان نیامده اشخاص باریک می شود؟

«قل یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله: بگو یا محمد آن بندگان من که گزاف کردند بر خویشان در گناه نومید مباشید از بخشایش خدای

**ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم:** به درستی که خدا بیامزد گناهان همه زیرا که او است آمرزگار و بخشاینده. این آیت امیدوارترین آیت است در قرآن و در شأن وحشی آمده است، غلام جیبیر بن معطم قاتل حمزه.

**قصه وحشی.** وحشی چون حمزه را بکشت با مکه شد، هند آن ضمانها که او را کرده بود که تو را بخرم و آزاد کنم و هر زیور که بر تن دارم تو را دهم و دختر خویش را به تو دهم گر حمزه را یا علی را یا محمد را بکشی، وفا به جا نیاورد. وی بر آن کشتن حمزه پشیمان شد، نزد آن مستضعفان آمد که به مکه بودند. و ایشان مسلمان بودند - گفت «اگر من به آشتی باز آیم خدای محمد مرا بپذیرد؟». **آیت آمد که:** ان الله لا يغفر ان يشرك به و يغفر ما دون الله لمن يشاء. گفت: «این شرط گران است، زیرا که می گوید لمن يشاء، مگر مرا نخواهد که جرم من عظیم است». **آیت آمد:** و انى لغفار لمن تاب. وی گفت «این شرط هم گران است، زیرا که می گوید و عمل صالحا، باشد که از من کار نیک نیاید». **آن گه این آیت فرود آمد که:** قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله. چون وحشی این بشنید **همی دوید سر برهنه و پای برهنه از مکه تا به مدینه** یکسر نزد رسول آمد گفت: «یا محمد عاصی که به صلح باز آید خدیا تو او را بپذیرد؟». گفت «نهمار پذیرد». وحشی گفت «وگر چه گناهکار بود؟». گفت «گرچه گناهکار بود». و رسول خود ندانست که او وحشی است. وحشی گفت «گرچه وحشی باشد قاتل حمزه؟». رسول علیه السلام بدانست که او وحشی است قاتل عم وی، رسول فرو ماند نتوانست گفت که نه. وحشی همی از دل شهادت آورد. چون شهادت بگفت، رسول گفت «بگو تا عم مرا چه گونه کشتی؟». وحشی گفت «یا رسول الله، آن حدیث یاد مکن که گر من بگویم آن مصیبت بر دل تو تازه گردد، دل تو برنتابد، مرا زیان داد». رسول گفت «ناچار بیاید گفت». وحشی بگفت. رسول را مصیبت عم بر دل تازه گشت، با خویشان برنیامد تا زار بگریست آن گه بانگی بر وحشی زد که «دور شو از من، قلبی لا یحبک ابدأ». وحشی همی نومید برخاست از پیش رسول با دلی پر از حسرت و چشم پر اشک بازگشت، گفت: این چه بود که من کردم به خویشان صد فرسنگ راه به اومید بدویدم، چون آمدم بدین خواری مرا براند، انا لله. در ساعت جبرئیل آمد و عتاب آورد رسول را از خدای که: چرا او را بداندی؟ من تو را فرستاده ام تا بازخوانی نه که برانی، وحشی آورده من است، او را بازخوان و بنواز و مژدگان ده به اومید رحمت. رسول علیه السلام وحشی را بازخواند و اسلام او را پذیرفت و وی را تقریب کرد». (همان، ص ۲۱۷۰)

بر جنگی که اثبات اصل آن نیز نیازمند بازبینی و بازخوانی دقیق آیات قرآنی است و شرح دل به خواه آن را وسیله کرده اند تا اسلام را به شمشیرکشی و آدم کشی و گردن بری و طمع به غنائم، در حکایتی دیگر منسوب کنند، و اندک تاییدی در متن کبیر قرآن ندارد، عتیق نیشابوری، این قصه

ساختگی را برای تفریح ما نساخته است، اگر در محتوا و مقصد آن سخت گیر شویم. زیرا می گوید در محفلی از مستضعفین مکه و در حضور وحشی نامی، که شخص او هم ساختگی و بی سند است، خداوند برای ایجاد تسکین قلب و باور آن وحشی، پیاپی آیه فرو می فرستد، بی نیاز به پیامبر اکرم، که در اسلام تنها دریافت کننده وحی است، تا سرانجام یکی از آن آیه‌ها به پسند وحشی درآید و مابقی داستان دویدن وحشی از مکه به مدینه، چنان که خود گوید: صد فرسنگ و غیره و غیره، که تماما با قصد تخفیف تاریخ و سرگذشت اسلام فراهم آمده است.

«**الم نشرح لك صدرک:** مگر نه ما گشاده کردیم دل تو را یا محمد به نبوت و رسالت. کلی گویدشان نزول این آیت آن بود که پیغامبر گفت علیه السلام: **سالت ربی مسئله و ددت انی ام اسئله**، با خدای خویش گستاخی بکردم، کاش نکردمی. گفتم بارخدا یا آدم را صفوت دادی، نوح را عمر دراز دادی با طاعت، ابراهیم را خلت دادی، موسی را قربت دادی، داود را خلافت دادی، سلیمان را ملک دادی، عیسی را رفعت دادی، **معنی این آن بود که مرا چه دادی؟...** کلی گوید: شرح صدر مصطفی آن بود که وی دو ماهه بود که از پدر بازاند، جد وی عبدالمطلب او را نیکو می داشت و قریش عادت داشتندی که فرزندان خویش شیر ندادندی از احتشام و فرادایگان دادندی، از حوالی مکه دایگان آمدندی فرزندان ایشان را به دایگی فراستدندی. آن سال زنان بنی سعد بن بکر بیامدند، در میان ایشان زنی بود نام وی ام حلیمه، نزدیک عبدالمطلب آمد، وی محمد را بر وی عرضه کرد... محمد را بر ربود و روی بر روی وی نهاد و همی دوید... آمد نزدیک همراهان خویش، **پیر خرکی داشت، چون محمد را بر آن نشانند در ساعت خرک جوان گشت** از برکت مصطفی علیه السلام و چون آهو در پیش کاروان می دوید، و **میغی برآمد بر سر ایشان سایه می داشت.** دیگر همراهان آواز می دادند که «فازان نگر». چون به قبیله رسید، وی زنی بود ضعیف حال، **بزکی چند داشت پیر و لاغر و بی شیر، از برکت مصطفی جوان گشتند و با شیر بسیار و بار می گرفتند و می زادند.** سرسال را رمه وی از آن تمام قبیله افزون گشت، چنان شد که همه قبیله را به وی حاجت افتادی و ی را به کسی حاجت نبود. و عادت آن دایگان آن بودی که هر سال دو بار به مکه آمدندی تا مادران و پدران فرزندان با ایشان نیکو کردند، وی هیچ نیامدی، گفتی: مرا به میرت کسی حاجت نیست. چون محمد دو ساله گشت وی را از شیر باز کرد، پسرکی داشت، روزی با مصطفی علیه السلام بر کنار قبیله بر سر توده ای ریگ بازی می کردند. آن کودک بدوید و نزد مادر آمد گفت «**یا اماه ادرکی محمدا فانه قد صرع**، مادر محمد را دریاب که صرع اش عود کرده». مادرش بدوید آنجا رسید، محمد را دید ایستاده دو چشم در آسمان نهاده، گفت «**یا محمد مالک؟ محمد، چه شده؟**». گفت «**لا بأس**، همی دو تن را دیدم بر هیئت دو برنا از آسمان فرو آمدند، یکی طشت زرین به دست و یکی آب دستانی سیمین به دست، مرا بخوابانیدند و

دل من از سینه بیرون گرفتند و در آن طشت بشستند چنان که مرا هیچ الم نرسید و آگاهی نبود و اینک سوی آسمان می‌روند و من هنوز می‌بینم». و ایشان جبرئیل و می‌کایل بودند، و آن آب حیوان بود که دل وی را بدان بشستند از آن بود که پیغمبر را علیه السلام پس از خواب دست و روی نبایستی شست که دل او را به آب حیوان بشسته بودند، و هر چه آب حیوان بدان رسید آن را مرگ نبود و خواب نبود، فان النوم اخ الموت. چون ام‌حلیمه آن سخن از مصطفی علیه السلام بشنید باورش نبود که آن چیست، بترسید که مبادا که وی را صرع همی افتد. وی را برگرفت و نزد عبدالمطلب آورد گفت: «این پسر را از شیر باز کردم، وی را از خویشتن جدا کردن بر من همی از آن سخت‌تر آید که دست خود را از خویشتن جدا کنم، لکن بر وی از صرع همی ترسم که آن زمین ما پری ستان است مبادا که وی را چشم رسد». جد وی را باز استد، می‌داشت. چون وی را وفات آمد، ابوطالب وی را برداشت تا به چهل سالگی رسید بر وی وحی آمد. خدای تعالی آن حال را با یاد وی داد گفت الم نشرح لک صدرک؟». (همان، ۲۸۳۳)

بدین ترتیب معنا و مفهوم و پیام بسیار مهم و اصلی یکی از زیباترین، عمیق‌ترین و آموزنده‌ترین سوره‌های قرآن، یعنی سوره انشراح، در میان قصصی بی‌اساس پنهان می‌ماند و در جای آن صاحب پیامبری می‌شویم که چون از کودکی دچار صرع بود، از همان دوران گمان می‌کرد که با فرشتگان مرتبط است، با خدا بر سر مقام بالاتر چانه می‌زد و دایه‌اش به نشانه سخنان پریشانی که بر اثر صرع بر زبان می‌آورد، او را به عبدالمطلب پس داده بود. آیا این مطالب را بر چه اساس می‌توان تفسیر آیات الهی گرفت و مگر سوره انشراح، اندک نشانه‌ای برای هدایت عتیق به این پرونده سازی‌ها و ادعاها دارد و سرانجام همان سؤال نخستین که عتیق چنین اطلاعات ریز دانه‌ای را، که شامل پر شیر شدن دوباره پستان های ام‌حلیمه و بزهای او هم می‌شود، پانصد سال پس از هجرت، از کدام منبع برداشته است؟ (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در دوشنبه بیستم شهریور ۱۳۸۵ و ساعت ۲۰:۰

## ۳۹

سخنان اخیر پاپ در باب تأثیر کاربرد تیغه شمشیر در گسترش اسلام، آن هم با توسل به مطالب کتاب‌های بی‌هویتی که خود ساخته‌اند، ارزش و اهمیت آشنایی دوباره با اسناد یهود ساخته مدعی خون ریزی‌ها و اختلافات صدر اسلام و به طور کلی تاریخ پذیرفته شده کنونی در باب قرون اولیه اسلامی را در دستور کار مسلمین قرار می‌دهد. سخنان بی‌پایه و کین توزانه پاپ که در واقع مرکز حمایت از جنایات کنیسه و کلیسا، یعنی واتیکان صادر می‌کند، به نوعی بر این چند یادداشت پایانی مبحث «اسلام و شمشیر» تأثیر گذارده و آن را به صورتی دیگر درآورده است.

در این یادداشت‌های نهایی، با عرضه فقط چند نمونه از مندرجات یکی از تالیفات مشهور قرون نخست اسلامی، با نام «تاریخ نامه طبری» که به بلعمی نامی منسوب کرده‌اند، توجه می‌دهم که نگارش پاراگرافی در باب تاریخ و سیره و شروح حوادث و غزوات و نوسانات صدر اسلام را، که غالباً چهار قرن با زمان ادعایی رخ داد آن فاصله دارد، پایان نبرده‌اند مگر با قصد و غرض آماده سازی پیش زمینه برای سوء استفاده‌های پنهان و آشکار کنیسه و کلیسا، و چنان که در مورد تفسیر عتیق سورابادی خواندیم، هر سطر این تالیفات در کار تولید و تلقین تردید در ذهن مسلمانان و ابزاری برای ستیز با اسلام و قرآن است. آن‌ها با حوصله تمام در هر باره و مورد، که به مسلمانان مربوط بوده است، یادگارهای مکتوبی ساخته‌اند که با حيله گری کامل یکدیگر را تایید می‌کنند، هر کدام مصالح ساخت آن دیگری شمرده می‌شود و از این طریق توانسته‌اند اذهان مسلمان و غیر مسلمان را به قبول تصویر نهایی این پازل چند هزار پاره هدایت کنند که نشان می‌دهد گروندگان و گردانندگان اسلام، از آغاز، در کار ستیز و اختلاف و مقام پرستی و پشیمانی از تبعیت پیامبر و حرص و بریدن سر و قطع دست و زنبارگی و جنگ افروزی و چپاول غنائم و دریافت جزیه و اجرای رجم و دشمنی با زنان و نفی هنر و خرافه پرستی و ضدیت با آزادگی و تمدن و دموکراسی و پیشرفت بوده‌اند!!!

«چیزی که اسباب تاسف و تحیر است آنکه در تمام این ده نسخه خطی و یک نسخه چاپی که به نظر این نویسنده رسیده و با دقت آن‌ها را مقابله و مطالعه کرده‌ام دو نسخه دیده نمی‌شود که حتی به تقریب شبیه یکدیگر باشند و بتوان گفت که آن دو از یک ماخذ حکایت می‌کنند و هر نسخه‌ای چه در کم و زیاد مطالب و سقطات و چه در اضافات و یا در اغلاط یا اختلاف عبارت به قدری با نسخه دیگر متفاوت است که هرگاه خواننده صاحب مطالعه نباشد و به تصرفات روز افزون هزار ساله توجه نداشته باشد، تصور، بل حتم خواهد کرد که این کتاب را چند تن در فواصل قرون عدیده ترجمه کرده‌اند و چون به اول هر نسخه نگاه کند و ببیند که همه نسخه‌ها از آن بلعمی است باز خواهد گفت که بلعمی چند تن بوده‌اند و یا آنکه بلعمی این ترجمه را به چند تن برگزار کرده است، چه متصور نیست یک نسخه که از دست یک شخص بیرون آمده باشد، این اختلافات فاحش را دارا باشد». (تاریخ بلعمی، تصحیح بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، ص ۷ و ۸)

متن بالا حکایت روشنی از پریشانی مطالب در تاریخ نامه طبری است که اینک به عنوان میراث و یادگار فرهنگ ایرانی - اسلامی مانده از قرون نخست هجری می‌شناسند و نیز به عنوان نشانه‌ای از قدرت و استحکام و فخامت زبان فارسی، همه جا تکریم می‌کنند! اگر بهار مقید و موظف و مامور به پراکندن اباطیل این گونه کتاب‌ها در میان مسلمین نبود و به قدر خردلی امانت داری حقیقت و مسئولیت فرهنگی خویش را می‌شناخت، به جای تنظیم این مبطلات و انتشار مطالبی، که از این پس شمه‌ای از آن را خواهید خواند، هر ده نسخه مغایر با هم را به همان گرد و غبار زمان نامعین تالیف آن‌ها می‌سپرد و به جای پخش و انتشار، مسلمین را از توجه به مقولات بی‌ربط و حقه بازانه آن باز می‌داشت. باید دست علامه بی‌نظیر، شیخ بزرگوار مرتضی عسکری را بوسید، که خلاف جرثومه‌های فرهنگی از قماش بهار، پیش تازانه و یکسره خط بطلان، دست رد و ظن تردید بر اسامی اشخاص و کتب بسیاری گذارد و کشید، که عمدتاً قهرمانان افسانه‌ها و مضمون مندرجاتی است که گنجینه مکتوبات به اصطلاح اسلامی کنونی ما را می‌سازد.

«دست یابی به این همه دروغ و افسانه و پرده برگرفتن از آن‌ها که قرن‌ها جزء حقایق مسلم تاریخی اسلام به حساب آمده و در کتاب‌های به اصطلاح معتبر تاریخی رفته بنیان‌های فکری و عقیدتی مجامع مختلف اسلامی را تشکیل داده‌اند، لطفی است از جانب خداوند که پس از گذشتن این همه قرون و اعصار تنها مولف این کتاب را شامل شده است. شگفت اینک این همه دروغ و افسانه چه گونه تا به امروز از دید محققان پنهان مانده و چه گونه می‌توان تصور کرد که تاریخ امتی تا به این پایه آغشته به دروغ باشد. بار خدایا جرم و جنایت آن‌هایی که چنین دروغ‌هایی را در کتاب‌های خود آورده‌اند و موجب گم راهی مسلمین شده، اسلام را از مسیر حقیقی و اصلی خود منحرف ساخته‌اند، چه اندازه بزرگ و سنگین است؟» (سید مرتضی عسکری، ۱۵۰ صحابه ساختگی، مقدمه مترجم، ص ۱۷)

آیا بازتاب درد آگاه شدن را در آن استغاثه به درگاه الهی، از زبان گوینده فوق می‌شنوید و آیا گواهی می‌دهید که چنین روشنگری‌ها و احتجاجات هنوز غباری از تاثیر بر رخسار مراکز فرهنگی، کتاب‌های درسی، زعمای حوزه‌ها، مطبوعات، وزارت ارشاد، رادیو و تلویزیون، وزارت آموزش عادی و عالی و روشن فکری مسخ شده ایران نشانده، چنان که ناظرید و می‌بینید که در شش و بل ده سال گذشته، که کتاب عظیم و دوران ساز «مگر این پنج روزه» را منتشر کرده‌ام، یهودیان و نان خوران آنان چه دلقک بازی محفلی پیرامون این تحقیقات جدید ادبی و تاریخی به راه انداخته‌اند. آن‌ها نیک می‌دانند که چنین تجسسی گشودن سوراخ و درز و شکاف در سدی است که از طریق تولید اوراق فرهنگی اختلاف ساز، برابر اتحاد دوباره مسلمین بسته‌اند، پس با تمام نیرو در کار کیپ کردن دوباره این دیواره‌اند و هیچ ذخیره‌ای از دلقکان پنبه‌ای آویزان مانده و هدایت شده از نخ اورشلیم نداشته‌اند که برای مقابله مملو از ناتوانی به صحنه نرانده باشند. نمونه می‌خواهید؟ وزارت فرهنگ و ارشاد مانع انتشار کتاب‌هایی است که مبداء حیات مجدد جوامع بشری را اسلام معرفی می‌کند و در برابر صدای تنهای این وبلاگ، ده‌ها سایت و وبلاگ فحاش صف بسته‌اند! پس در پی



آن پرده که از رخسار عمو عتیق برافتاد، اینک به سراغ رخسار بلعمی بروم که صد بار از او کریه‌تر و زشت سخن‌تر است:

«...فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً... اگر طالبید دو، سه و یا چهار زن بگیرید و اگر از برقراری عدالت میان آن‌ها نگرانید، پس یک زن بگیرید... (نساء، ۳). وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ... اگر اراده هم کنید قادر به برقراری عدالت بین زنانان نخواهید بود...» (نساء، ۱۲۹)

این آیات صریح الهی در باب رفتار یکسان و عادلانه با زنان است و در آن با برهان روشن و نه با قید بندگی و فرمان بری و اجبار، توضیح داده می‌شود که سلامت محیط خانوادگی در گزینش یک همسر مناسب است. اسلام باب طلاق را با شرایطی به سود هر دو طرف و در تنگناهای اخلاقی و رفتاری و مادی و دینی و غیره باز می‌گذارد تا زن و مرد امکان جست‌وجوی جفت دل خواه خویش را از دست ندهند، چنان که درهای زندگی مشترک و مورد پذیرش طرفین، برای یک مرد موفق به اجرای عدالت در سرپرستی چند خانوار را نیز نمی‌بندد. اما بخوانیم که تاریخ نگاران اسلامی، که از میان آن‌ها بلعمی را گزیده‌ام، بدون استثنا، در این باره چه بهتان‌هایی به پیامبر اعظم زده‌اند.

«پیغمبر پانزده زن به زنی کرد، سیزده آن بودند که بدیدشان و به خانه آورده و گاه پانزده زن داشت به یک جای و گاهی ده. و دو آن بود که نادیده دست باز داشت و به خانه نیاورد و گاهی نه داشت و چون بمرد نه زن داشت.» (بلعمی، تاریخ نامه، جلد اول، ص ۳۰۸)

چند سود از ارائه این اطلاع زبده از زندگی خصوصی و داخلی پیامبر، که ۴ قرن پس از درگذشت رسول خدا بیان می‌شود، به جیب کسانی سرازیر است: نخست اینکه بگویند اولین منکر فرامین الهی، شخص پیامبر اسلام بوده، که خلاف آیه‌های قرآن، پانزده زن در آن واحد به خانه داشته است، که بی‌پروا از برقراری عدالت در میان آنان، که خداوند تلاش برای رعایت آن را ناممکن شمرده، حرمسرا ساخته است. و سود دوم آنجاست که کسانی برای رفع اشکال از این گفتار بی‌مدرک مورخین سده‌های چهارم و پنجم، ابتدا را بر این نمی‌کنند که صحت این ادعاهای بی‌سروته را، که به عنوان سیره رسول خدا آورده‌اند، بررسی کنند، بل نمونه پیامبر را وسیله سوء استفاده دیگری گرفته‌اند تا به صاحبان مکنت اجازه دهند تا اطراف خویش را با زنانی محروم از عدالت به عنوان صیغه شرعی پر کنند، امری که در بطن خود نفی هدایت قرآن به عدالت و برابری در رفتار با زنان را حمل می‌کند و تابعین راستین کتاب خدا پیوسته از عمل به آن پرهیز کرده‌اند.

«در حالی که کوروش تنها یک همسر به نام کاسان‌دان اختیار کرد و پس از درگذشت یگانه همسرش هرگز دیگر ازدواج نکرد، محمد بن عبدالله بر طبق نوشته‌های تاریخ نویسان معتبر عرب مسلمان و غربی به غیر از زنانی که به نحوی از انحاء با آن‌ها در رابطه زناشویی بود، با تعداد بیست و نه زن عقد زناشویی بست... علامه ملا محمد

باقر مجلسی می‌نویسد، از امام جعفر صادق پرسش کرده‌اند پیامبر چند نفر زن می‌تواند به طور شرعی داشته باشد. امام جعفر صادق پاسخ داده است **پیامبر می‌توانست هر تعداد زن که مایل بود برای خود اختیار کند...** کوله نوشته است، هنگامی که عایشه از ظرفی آب می‌آشامید، محمد آن ظرف را از دست عایشه می‌گرفت و از همان محلی که لب‌های عایشه با آن تماس گرفته بود، بقیه آب ظرف را می‌آشامید. همچنین موقعی که عایشه گوشت‌های استخوانی را می‌خورد، محمد استخوان را از دست عایشه می‌گرفت و از همان محلی که عایشه با دندان‌هایش گوشت‌های استخوان را خورده بود، بقیه گوشت‌های استخوان را می‌خورد... ملا محمد باقر مجلسی نوشته است، روزی محمد از «حفصه» دختر عمر که یکی از زنان‌اش بود دیدار می‌کرد. حفصه برای دیدار پدرش محمد را ترک کرده و زودتر از زمان پیش بینی شده از خانه پدرش مراجعت نمود و هنگامی که به خانه‌اش رسید مشاهده کرد که در اطاق‌اش از پشت بسته شده است. پس از اینکه حفصه چند ضربه به در نواخت، محمد در حالی که عرق از پیشانی‌اش سرازیر می‌شد، در اطاق را به روی او باز کرد. حفصه با مشاهده وضع محمد، به زودی به جریان امر پی برد و از اینکه محمد در غیاب او «ماریه» برده سیاه پوست صیغه‌اش را به رختخواب او برده و با وی همبستر شده بود **به شدت خشمگین شد...** رویداد دوم درباره شرح زندگی محمد با ماریه قبطیه را «گیلوم» از **اسلام‌شناسان معروف غربی** و علامه ملا محمد باقر مجلسی توضیح داده‌اند. «گیلوم» از قول ابن اسحق، و ابن هشام و ابن خطیر، نقل می‌کند که علی ابن ابی طالب روایت کرده است که چون پسر عموی ماریه قبطیه به نام «معبور» دائمًا به محل سکونت ماریه رفت و آمد می‌کرد، محمد به علی دستور داد رفتار «ماریه» را زیر نظر بگیرد و چنانچه متوجه شد که معبور با ماریه **رابطه نامشروع برقرار کرده است فوراً او را بکشد.** علی به محمد اظهار داشت: «با سر و جان امر تو را اطاعت خواهم کرد و هیچ مانعی مرا از انجام این وظیفه باز نخواهد داشت. اما آیا تنها مشاهده شخص من از عمل نامشروع این دو برای اجرای دستور تو کافی خواهد بود؟» محمد پاسخ داد: «**آری، به طور یقین، مشاهده شخص تو به تنهایی برای اجرای این دستور کافی خواهد بود.**» علی می‌گوید او شمشیرش را برداشت و به منظور اجرای دستور محمد ملاقات‌های ماریه و معبور را زیر نظر گرفت. در ضمن جریان تعقیب آن‌ها متوجه شد که ماریه و معبور در خانه ماریه خلوت کرده‌اند. هنگامی که معبور خانه ماریه را ترک می‌گفت علی با شمشیر کشیده‌اش به او حمله برد. اما معبور که متوجه جریان امر شده بود فرار اختیار کرد و در ضمن فرار از نخل خرمایی که سر راه فرارش بود بالا رفت. هنگامی که معبور از نصف درخت خرما بالا رفته بود، متوجه شد که علی دارد به او نزدیک می‌شود، از این رو خود را به پایین پرتاب کرد و روی علی افتاد. هنگامی که ضمن پایین افتادن از درخت خرما، لنگ معبور به هوا بالا رفت، علی متوجه شد که **فاقد آلت مذکر جنسی است،** از این رو شمشیرش را غلاف کرد و نزد محمد رفت و جریان را به وی گزارش داد. **محمد پس از شنیدن ماجرا، شکر خدا را به جا آورد...** گیلوم، یکی از اسلام‌شناسان

معروف غربی در رابطه با نظر محمد نسبت به زن و ازدواج، حدیثی نقل می‌کند که ابن اسحق آن را از «ابن عباس» شنیده است. بر طبق حدیث مذکور، ابن عباس می‌گوید روزی محمد طفل دختر او را که روی زمین می‌خزید مشاهده کرد و اظهار داشت، هرگاه در زمانی که این طفل رشد می‌کند، او زنده باشد، با وی ازدواج خواهد کرد... کلینی به سند معتبر از قول امام رضا روایت کرده است که قدرت جماع محمد با چهل مرد برابر بود. محمد نه نفر زن داشت و در هر شبانه روز با همه آن‌ها همخوابگی می‌کرد... مجلسی همچنین می‌نویسد هر زمانی که محمد با زنی قصد ازدواج داشت، زنی را می‌فرستاد تا بدن نامزدش را آزمایش کند و به وی دستور می‌داد گردن و سایر قسمت‌های بدن وی را بو کند، و ببیند آیا قسمت‌های مختلف بدن او خوش بوست یا نه. همچنین محمد به فرستاده خود دستور می‌داد، قوزک‌های پاهای زن مورد نظر را نیز آزمایش کند و ببیند آیا آن‌ها پرگوشت هستند یا نه. زیرا محمد معتقد بود که اگر قوزک‌ها پرگوشت باشند نشانه آن است که تمام بدن پرگوشت است... مجلسی از کلینی روایت می‌کند که روزی موذن محمد به نام «ابن امه مکتوم» که شخص نابینایی بود برای ملاقات محمد وارد اتاقش شد. چون در آن هنگام عایشه و حفصه آنجا حضور داشتند، محمد در لحظه ورود ابن امه مکتوم به عایشه و حفصه تکلیف کرد که اتاق را ترک گویند. آن‌ها گفتند ولی این شخص نابیناست و قدرت بینایی ندارد. محمد پاسخ داد: «ولی شما که نابینا نیستید». (مسعود انصاری، کورش بزرگ و محمد بن عبدالله، ص ۱۶۵ به بعد)

آیا کافی نیست؟ مسعود انصاری نیاز به معرفی ندارد. دست به سینه دربار پهلوی، نان خور غرب و دشمن بی‌آرام اسلام و قرآن. آیا دست آویز او برای آلودن همه چیز زندگی پیامبر گرامی جز کتاب‌های قرون اولیه اسلامی و روایات و احادیثی است که در همان کتاب‌ها مطبوع کرده‌اند؟ پس چرا این گونه نوشته‌ها که چماقی به دست دشمن برای کوبیدن بر فرق فرهنگ ممتاز اسلامی می‌دهد، همه جا پخش است و در زمره اسناد اسلامی پذیرفته می‌شود؟ چرا کسی در حوزه‌های اسلامی نمی‌پرسد این جفنگ‌ها که شامل شمارش دفعات رفتار جنسی در خلوت شبانه پیامبر نیز می‌شود، چهار قرن پس از وفات رسول گرامی، به چه قصدی بیان می‌کنند و اسناد آن از کدام ویدئوی مخفی به دست آمده است؟ اینک به سادگی این توهین و افتراها بر پیامبر اکرم را، که در اندازه توصیف یک بیمار جنسی است، به نقل از مورخین قرن چهارم به بعد و به تایید محققین غالباً یهود غربی، در کتب بسیار، بدون اعتراض مانده است و این همه مرکز گسترش و تبلیغ دین، تومانی خرج این الزام نمی‌کنند که سرانجام تکلیف این مکتوبات مذموم و ضد دین و ضد قرآن و ضد پیامبر را معلوم کنند و همین را بسنده می‌بینند که در تنگناها، احتمالاً زیر لب زمزمه بیاورند که این نوشته‌ها در زمره اسرئیلیات است، اسرئیلیاتی که بر سر منابر تکرار و در کتاب خانه‌های مراکز اسلامی محترم شمرده می‌شود!

«سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱) الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ

بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلِيَشْهَدَ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲) الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً  
 أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحَرَّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۳)  
 وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا  
 لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا  
 فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۵) وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ  
 فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (۶) وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ  
 عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۷) وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ  
 لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (۸) وَالْخَامِسَةُ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۹) وَلَوْلَا  
 فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ (۱۰) إِنْ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ  
 مِّنْكُمْ لَا تحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي  
 تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱) لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ  
 بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ (۱۲) لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ  
 يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۱۳) وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ  
 فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۴) إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ  
 وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ (۱۵)  
 وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ (۱۶)  
 يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷) وَيَبِينُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ  
 عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۸) إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ  
 فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۱۹) وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ  
 وَأَنَّ اللَّهَ رَعُوفٌ رَّحِيمٌ (۲۰)

این سوره را نازل و واجب کردیم، و اگر پند می گیرید آیات روشنی در آن بیان شده  
 است. زن و مرد زناکار را یکصد ضربه تازیانه بنزد و اگر به خدا و روز آخر ایمان  
 دارید، بر دین خدا نسبت به آنها سهل نگیرید و باید گروهی از مؤمنان شاهد مجازات  
 آن باشند. مرد زناکار باید با زن زناکار یا مشرک ازدواج کند و زن زناکار را به عقد  
 مرد زناکار یا مشرک درآورد و ازدواج با آنها بر مؤمنین حرام است. کسانی را که  
 به زنان پاک دامن تهمت می زنند و نمی توانند چهار شاهد علیه آنها بیاورند، هشتاد  
 ضربه تازیانه بنزد و پس از آن هرگز شهادت آنها را نپذیرید، که فاسق اند. مگر آنکه  
 توبه کنند و در صدد جبران برآیند که خداوند آمرزگار و مهربان است. کسانی که به

زن خود تهمت می‌زنند و شاهی ندارند باید چهار مرتبه به خداوند سوگند بخورند که راست می‌گویند و بار پنجم بگویند لعنت خدا بر دروغ‌گویان. اگر زنی چهار بار به خداوند سوگند بخورد که همسرش راست نمی‌گوید او را مجازات نکنید. این زن باید بار پنجم بگوید که خشم خدا بر او باد اگر دروغ بگوید. باشد که مشمول فضل و رحمت خداوند توبه پذیر و حکیم شوید. اگر گروهی از شما دروغی بگویند ضرری برای شما نیست و برای شما خیر است زیرا کسانی که مرتکب این گناه شده‌اند و آن‌ها که به آن دامن می‌زنند، غذایی عظیم پیش روی خواهند داشت. چرا وقتی نسبت به زنان و مردان مؤمن گمانی شنیدید خوش بین و مطمئن نبودید و نگفتید دروغ است. اگر مدعیان نتوانند چهار شاهد بیاورند و اگر شاهی نداشته باشند خداوند آن‌ها را دروغ گو می‌داند. اگر در دنیا و آخرت از فضل و رحمت خدا بهره‌مند نباشید، به خاطر سخنان بی‌هوده‌تان به غذایی عظیم دچار خواهید شد. اگر پرحرفی کنید یا آنچه را که نمی‌دانید بی‌محابا بر زبان آورید، در نظر خدا جرم بزرگی مرتکب شده‌اید. چرا وقتی دروغی را می‌شنوید نمی‌گویید در مقامی نیستید که درباره آن اظهار نظر کنید و نمی‌گویید خداوند منزه‌ی تو و این بهتانی آشکار است. خداوند هشدار می‌دهد که اگر ایمان دارید هرگز این کار را تکرار نکنید. خداوند علیم و حکیم آیات خود را بر من آشکار خواهد کرد. آن‌ها که قصد بد نام کردن مومنان را دارند، در دنیا و آخرت گرفتار عذاب خواهند بود و خدا چیزهایی می‌داند که شما نمی‌دانید. باشد که مشمول فضل و رحمت خداوند مهربان و رؤوف باشید». (سوره نور، آیات ۱ تا ۲۰)

این آیاتی است برای تعیین تکلیف با یک مقوله و مشکل اجتماعی، یعنی به‌تان زدن رایج و همیشگی به زنان که خداوند با ساده‌ترین صورت و با قائل شدن حق برابر برای زن و مرد در انکار و اثبات، راه حل این مشکل اجتماعی را عرضه و توصیه می‌کند که این گونه اتهام‌ها و به‌تان‌ها ارزش توجه ندارد، باید آن‌ها را کوچک شمرد، اشاعه نداد و به سلامت رفتاری و روابط جاری در محیط همگانی صدمه نرساند. آیا در این آیات تابان و روشنگر، که سراسر حفاظت از اعتبار آدمی و مبارزه با توسل به شیوه‌های ناسالم در روابط اجتماعی و خانوادگی است، سخنی از عایشه و جنگ بنی المصطلق و صفوان و افسانه‌ای می‌بینید، که مختصر آن را در زیر می‌آورم!؟

«چون پیغمبر علیه السلام به غزوة بنی المصطلق شد، عایشه را با خویشتن برد. و رسم او چنان بودی که هر بار که به غزو شدی قرعه زدی میان زنان، هر که را به نام او برآمدی آن زن را با خویشتن بردی. این بار قرعه به نام عایشه برآمد... پس چنین گویند که از شب یک نیمه شده بود که عایشه به دست و روی شستن شد. چون باز آمد و پرده هودج فرو هشت، چون وقت سحر بود که مردمان بار خواستند نهادن، او را به یاد آمد که مخنقه‌ای داشت از جزع یمانی، آنجا که دست و روی بشست، از یاد باز کرده بود. همچنان به طلب آن مخنقه برفت و پرده برنیفکند. و شب تاریک

بود، بجستن گرفت و نیافت. شتریان چون فراز آمد و هودج را فرو هشته دید، چنان دانست که عایشه به هودج اندر است، هودج بر شتر نهادند و برفتند. چون عایشه باز آمد، لشکر برگرفته بودند و برفته. متحیر بماند... پس چون روز روشن بود، صفوان اندر لشکرگاه همی گردید، سپیدی چادر دید. چون فراز شد، عایشه را دید. گفت: ای زن پیغمبر، تو را چه رسید؟ گفت: چنین و چنین بود. و قصه بگفت. صفوان او را بر شتر خویش نشاند و مهار به دست گرفت و همی راند. چون پیغمبر علیه السلام به منزل رسید، عایشه را ندید. علی را از پس باز فرستاد. علی چون بیامد، صفوان را به راه اندر دید که عایشه را همی آورد. پرسید که چه افتاد. عایشه قصه بگفت. علی سبک بازگشت و پیغمبر را از آن آگاه کرد. خبر اندر لشکر افتاد که عایشه به هودج اندر نیست. چون بدیدند صفوان همی آمد و عایشه را همی آورد. **عبدالله بن ابی گفتا: عایشه معذور است بدین که کرد، که صفوان از محمد خوب روی تر است و جوان تر، و هر کسی چیزی دیگر همی گفتند. چون باز مدینه آمدند، سخن فاش گشت.** و هر کسی بر گونه دیگر می گفتند به زشتی. و مردی بود از بنی عبد مناف، راهی بوبکر بود و به خانه او اندر بودی، و بوبکر او را خالی خواندی و گفتی خویشاوند است، و مادرش را خالیه، و نامش مسطح بود. گواهی داد و گفت: من دیر است تا همی دامن که عایشه به خانه پدر اندر با صفوان سر داشت، و آن زینب که زن زید بوده بود، گفتا من نیز دیرگاه است تا این همی دانستم. و دیگر حسان بن ثابت، شاعر پیغمبر بود، گواهی داد. مردمان گروهی گفتند راست است و گروهی گفتند دروغ است... و پیغمبر علیه السلام هر روزی اندر آمدی و برابر عایشه بنشستی و روی پیش داشتی و هیچ سخن نگفتی، تا عایشه از غم بیمار شد. پس یک روز پیغمبر را گفت: من چنین بیمارم و مرا کس نیست، دستوری ده تا روزی چند به خانه پدر شوم تا بهتر شوم. پیغمبر گفت: تو بهتر دانی. عایشه با کنیزکی باز خانه مادر شد و همچنان بیمار همی بود و چیز نخورد. و پیغمبر علیه السلام آنجا نشد... پیغمبر علیه السلام پس از آن برخاست و سوی عایشه اندر شد، و بوبکر را و عایشه را و مادرش را بنشانند و گفت: یا عایشه، دانی که مردمان اندر تو چه همی گویند و این حدیث فاش گشت و مرا دل تنگ شد، و اندر این جهان کس معصوم نیست و بی گناه نیست. اگر تو از اینکه همی گویند چیزی کرده ای توبه کن و عذرخواه تا خدای گناه تو را عفو کند. عایشه آب از چشم فرو گذاشت و سر بر زانو نهاد و همی گریست. بوبکر گفت: ای دختر، گریستن سود ندارد، تو را پیغمبر سخنی همی گوید جواب ده. عایشه سر برداشت و گفت: چه گویم و مرا به خدای از این سخن توبه نباید کردن و از کس عذری نباید خواستن، و من از این سخن بی گناهم و اگر چند با شما بسیار بگویم شما مرا استوار ندارید. ولیکن من با شما آن گویم که پدر یوسف گفت با برادران یوسف: **فصبر جمیل والله المستعان علی ماتصفون**، و این کار را جز خدای عزوجل پیدا نکند، و اگر همه جهان همی گویند تو ایشان را

استوار نداری الا که خدای عزوجل از پاکی من تو را آگاه کند، و مرا چندان مقدار نیست که از بهر من آیت آمد مگر بر زبان جبریل علیه السلام تو را باز نماید یا به خواب ببینی، و من امید دارم بدین که همی گویم. پس پیغمبر علیه السلام هم آنجا نشسته بود که جبریل آمد و آیت بر وی خواند. و چون پیغمبر را علم گرانی وحی آمد و اثر بر وی پدید شد. مادر عایشه را روی زرد گشت و ابوبکر بترسید و لرزه بر اندامشان افتاد، ترسیدند که عایشه را رسوایی پدید آید. و عایشه را دل ایمن بود که خدای عزوجل به پیغمبر جز راستی نفرستد. پس خدای هفده آیت فرستاد اندر شأن عایشه و پاکی او، و اول آیت‌ها این است که همی گوید: قوله تعالی، **ان الذین جاوا بالافک عصبه منکم لا تحسبوه سرا لکم بل هو خیر لکم لکل امری منهم ما اکتسب من الاثم**. تا آنجا که اولئک مبرون مما یقولون لهم مغفرة و رزق کریم. و خدای عزوجل عایشه را بستود و پاکی او یاد کرد اندر این آیت‌ها. پیغمبر علیه السلام شاد شد و بخندید و عایشه را گفتا: مژده باد تو را که خدای عزوجل آیت فرستاد اندر پاکی تو. عایشه شاد شد و از پاکی خویش دلبری گرفت... پس خدای عزوجل پیغمبر را بفرمود تا آن کس‌ها که بر عایشه دروغ گفتند حد بزنند، و خدای عزوجل گفت: **والذی تولى کبره منهم له عذاب عظیم**. و بدین معنی مهتر ایشان را خواست عبدالله بن ابی‌را، گفت من ایشان را عذاب بزرگ کنم. و دیگر گفت: **ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین امنوا لهم عذاب الیم، فی الدنیا و الاخره**. و عذاب این جهانی حد بود. و پیغمبر علیه السلام هم آن‌گاه از خانه بیرون آمد و حسان بن ثابت را و مسطح بن اثاثه و حمنه بنت جحش را پیش آورد و هر سه را حد بزد». (بلعمی، تاریخ نامه، ص ۱۱۲ تا ۱۱۶)

چه گونه چنین نمایش نامه فی آوری را از درون آیات نخستین سوره نور بیرون کشیده‌اند و به راستی چرا تاکنون یکی از این همه شیخ مسئله گو بر دهان گوینده این مبهمات، که تنها قصد بازیچه شمردن قرآن و آلودن همه چیز اسلام را دارد، نکوبیده و چرا چنین تابلوی بد رنگ و نمایی را یکی از محکّمات حوادث صدر اسلام پنداشته‌اند؟ به درستی که از آوردن جزئیات بیشتر در باب شروحو که بر این افسانه افزوده‌اند، شرمندهام، فقط بدانید که در یکی از این اضافات نوشته‌اند که عایشه پس از نزول به اصطلاح آیه تطهیر، زیر لب خندید و از آن پس دیگر به خداوند و قرآن و رسالت شوهرش اعتقادی نداشت!!! آیا منظور این شرح نویسن روشن نیست؟ (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در سه شنبه چهارم مهر ۱۳۸۵ و ساعت ۱۳:۰

«چون سال هجرت نزدیک آمد یک سال از مدینه از خزرج شش تن به حج آمده بودند و مدینه دو قبیله داشتند: یکی اوس و دیگر خزرج، و خزرج بیشتر از اوس بودند و روستاهای مدینه چون خیبر و قریظه و وادی القری و ینوع همه جهودان داشتند. از بنی اسرائیل و از عرب بودند و از شام آمده بودند از بیت المقدس، از **بخت نصر گریخته بودند پیش از اسکندر**، و آنجا به زمین یترب اندر به دیه‌ها بودند. و این اوس و خزرج خواستندی که آن دیه‌ها از ایشان بستانند و آن حصارها بود بزرگ و استوار، و نتوانستند ستدن، و جهودان صفت پیغامبر علیه السلام شنیده بودند و اندر تورات خوانده و بدو گرویده بودند ولیکن پنداشتند که از بنی اسرائیل باشد از قرابتان موسی. ندانستند که از عرب باشد. و به تورات اندر صفت محمد علیه السلام نبشته بود. ولیکن جهودان پیشین از تورات پاک کرده بودند، و این فرزندان ایشان ندانسته بودند که از عرب بود. و پیغمبر را درود دادندی و بدو گرویده بود... پس این شش تن از مدینه بیامدند از خزرج آن سال به حج و نام ایشان یکی: اسعد بن زراره بود و کنیت‌اش ابوامامه. و دیگر: عوف بن حارث. و سوم: رافع بن مالک. و چهارم قطبة بن عامر. و پنجم عقبه بن عامر بن حرام. و ششم جابر بن عبدالله. و ایشان به منا فرود آمدند و مردمانی بودند نه سخت مهتر و نه سخت دون، و مردمانی روی شناس بودند. پیغمبر علیه السلام سوی ایشان شد و مسلمانی بر ایشان عرضه کرد و قرآن بر ایشان خواند. ایشان را آن خوش آمد و بگرویدند. و از قرآن لختی بیاموختند. **پیغمبر خویش را بر ایشان عرضه کرد که او را به مدینه برند.** ایشان گفتند: یا رسول الله، مردمان مدینه دو قبیله‌اند: یکی اوس و دیگر خزرج، و ما همه از خزرجیم. و میان اوس و خزرج عداوت است. اکنون ما برویم و خبر تو و دین تو ایشان را بگوییم تا اختلاف از میان ایشان برخیزد. پس آن گه دیگر سال باز آیم و تو را خبر بیاریم تا عزیزتر باشی و با ما بیایی... پس چون وقت حج بود همه مردمان مدینه گرد آمدند و هم این شش تن را رسول کردند، و شش دیگر هم از خزرج بگزیدند و رسول کردند. و نام این شش تن دیگر یکی معاذ بود، و دیگر عوف بن حارث، و سه دیگر رافع بن مالک، و چهارم ذکوان بن [عبد] قیس، و پنجم عبادة بن الصامت، و ششم یزید بن ثعلبه و [عباس] بن عبادة بن نضله، (شش تنی که به هفت نام خوانده می‌شوند!!!!) ایشان را بفرستادند و گفتند بروید و بیعت کنید و محمد را با خویشتن بیارید که ما همه مدینه با او بیعت کردیم و پیش او بایستیم به جان و خواسته... پس چون بیعت بکردند، پیغمبر نیت آن کرد که با ایشان به مدینه رود پنهان. و اندر همه قریش مشهور بود که هیچ کس را رای و تدبیر چنان که عباس نبود. و او رئیس قریش بود و بوطالب او را وصی کرده بود... پس پیغمبر او را گفت: ای عم، من راز خویش با تو خواهم گفت و کار به تدبیر تو خواهم کردن،



تو این راز بر من نگاه دار. عباس گفت: ای پسر، بگویی. گفت: تو دانی که از پس عمم بوطالب چند سختی و رنج به من رسید و من چند صبر و احتمال کردم و از قریش چند ذل و خواری کشیدم. اکنون دلام از مکه سیر شد، و چندین سال است تا به موسم حج خویشتن را بر همه قبایل عرب عرض می‌کردم و هیچ کس به من و دین من نگرود. و خواستم که کسی از آیندگان مرا به شهر و موضع خویش برد تا آنجا دین خویش بدارم، کس را نیافتم مگر مردمان مدینه و زمین یشرب. و از ایشان پارسال شش تن بیامدند و به من بگرویدند. و امسال دوازده تن آمدند و با من بیعت کردند. و مرا همی خوانند و من با ایشان بخوادم رفتن، تو چه بینی؟ عباس گفت: ای پسر، من نصیحت خویشتن از تو باز ندارم و من صواب نمی‌بینم که تو با دوازده تن به مدینه روی، و مردمان مدینه ده هزار و بیست هزار بیش‌اند و می‌انسان پیوسته خلاف باشد. به جایی که چندان خلق باشند به گفتار دوازده تن همه شهر اعتماد نتوان کردن... پس چون سال برآمد، مصعب به مکه باز آمد تا پیغمبر را علیه السلام آگاه کند از آن خبر. و از مدینه هفتاد تن از امیران و مهتران با مصعب بیامدند تا پیغامبر را با خود ببرند، چون ابن معرور و چون ابو جابر عبدالله بن عمرو بن حرام. و آن مهتران که مسلمان شده بودند همه با ایشان بودند و همه به مکه آمدند. و این دوازده تن که بیعت کرده بودند، چون حج بکردند وعده کردند که با پیغمبر علیه السلام گرد آیند بر عقبه و با او بیعت کنند و او را به مدینه برند... پس پیغمبر علیه السلام دست دراز کرد بیعت را. و نخستین کسی که دست بر دست پیغمبر زد ابن معرور بود، و گروهی گویند اسعد بن زراره بود، و گروهی گویند ابوالهیشم بن تیهان بود، و اختلاف است اندر این هر سه. پس این هفتاد تن بیعت کردند. آن‌گاه عباس بن عبدالمطلب سخن گفت اندر آن می‌ان... پس پیغمبر علیه السلام گفت: ایدر کس نیست که بر شما گواه باشد جز خدای تعالی، شما نامزد کنید نقیبان را و از میان قوم خویش بیرون کنید تا بر شما گواه باشند. پس ایشان دوازده تن را از آن هفتاد تن نامزد کردند نه از خزرج و سه از اوس، و گفتند ایشان مهتران مانند و همه مدینه فرمان ایشان کنند، و ایشان نقیبان‌اند. و دیگر باره سوگند خوردند که ما و این مردمان، و آنکه به مدینه‌اند همه یکی‌اند. پس آن مردمان گفتند که ما کس فرستیم تا همه مردمان شهر ما بیایند با سلاح‌ها و هیچ کس تو را خلاف نکند. و هر کس که مخالفت کند هم اندر ساعت بکشیم. پیغامبر شاد شد و ایشان را دعا کرد و عباس را گفت: ای عم، امید دارم که خدای تعالی این کار تمام کند و این دین من بر این مردمان آشکارا کند که عدد این نقیبان و مهتران که این پذیرفتاری کردند دوازده تن‌اند و عدد حواریان عیسی دوازده تن بودند که خدای عز و جل دین عیسی را بدیشان آشکارا کرد و اندر همه جهان بپراکند... و از مدینه جز این هفتاد تن، دیگر به حج آمده بودند و از این حال آگاهی نداشتند. پس مکیان سوی ایشان شدند و پرسیدند. ایشان گفتند ما خبر نداریم از این کار و از این کسان،

و گروه مدینه این کار بی‌ما نیارند کردن. مکیان این سخن ایشان استورا داشتند. پس پیغمبر علیه السلام برخاست و با این کسان به مدینه رفت. (بلعمی، تاریخ نامه طبری، قطعاتی از ص ۷۱ تا ۷۹)

در این توصیف مفصل و جزء به جزء، از هجرت رسول خدا به مدینه، نشانه‌های آیه ۴۰ سوره توبه، سخنی از علی در بستر پیامبر خفته، ابوبکر همراه رسول خدا، بوته‌های خار، غار، عنکبوت تار ساز و کبوتر تخم کن نیست که بر مبنای کلمه غار و دوست ترسیده در آن آیه، اجزاء داستان دیگری در باب هجرت پیامبر گرفته‌اند، تا بی‌کسب اطمینان نخستین که آیا آن ماجراها در واقع امر نیز رخ داده یا نه، خفتن در بستر را اسباب مفاخره شیعه و همراهی ابوبکر را سبب غرور اهل سنت بگیریم، هرچند که در آن آیه سخنی از هجرت و اشاره‌ای به نام پیامبر و ابوبکر نیست و شروع کنونی بر آن، که با فرض ارتباط آیه با مقوله هجرت ساخته‌اند، نه فقط متضمن و محتوای قصصی خارج از متن صریح قرآن است که بر هیچ مبنای و نشانه تاریخی نیز متکی نیست. ما بر اساس آیه‌های قرآن، با نفی و تبعید و اخراج پیامبر خدا از مکه آشناییم و برای حضور قطعی پیامبر در مدینه، در پی نفی مکه نیز، علاوه بر قبر مطهر پیامبر در مدینه کنونی، لااقل آیه ۶۰ از سوره احزاب را شاهد می‌گیریم که بر آزار منافقین نسبت به رسول خدا در مدینه سخن می‌گوید. اینک میان این دو افسانه هجرت مانده‌ایم و حق داریم بپرسیم اگر مخطوطات موجود در باب تاریخ اسلام در موضوع حساسی چون هجرت پیامبر نیز، همانند تمامی دیگر افاده‌ها در باب صدر اسلام، فاقد استحکام و ایقان است، اولاً چه کسانی این قصه‌های پریشان‌بی‌ربط را و با چه هدفی ساخته‌اند و دیگر اینکه مثلاً در اینجا، به چه مناسبت باید یکی از این دو افسانه نابیوسیده را در جای شرح واقعی رخ داده‌های صدر اسلام بپذیریم و چنان سرسپرده خیال بافی‌های بی‌منتهای مولفین ناشناس قرن چهارم به بعد باشیم و داده‌های آنان را با وحی الهی برابر بپنداریم که من باب تحقیق تازه نیز، چنان که تاریخ سرپرستی این گونه اقوال می‌گوید، در صدد و به صرافت نیفتم تا کنجکاوی کنیم شاید که بر اساس قرآن تصویر سالم تری از اوضاع مسلمین و پیامبر در صدر اسلام به دست آوریم؟ آیا دستور چنین تسلیم و پذیرش بی‌قید و شرطی به سیره‌ها و مغازی و شروح کنونی، در باب حوادث دوران حیات پیامبر، آن‌گاه که می‌دانیم نزدیک به تمامی آن‌ها یافته‌هایی به قصد تحقیر پیامبر و تذلیل مسلمین و توهین به قرآن و فاقد اساس محکم است، از کدام مرجع و منبع صادر شده است؟ بی‌شک این سئوال‌ها جوابی ندارد جز اینکه پیوندی را میان سازندگان تالیفات قرون اولیه اسلام و صاحب اختیاران بعدی فرهنگ اسلام برقرار بیان‌کاریم.

«پس پیغمبر اندر آن سال عایشه را به خانه آورد، و عایشه گفت: مرا بر همه زنان پیغمبر به هفت چیز برتری است: یکی آنکه جبریل به صورت من آمدی سوی پیغمبر، و دیگر چون مرا به زنی کرد هفت ساله بودم و چون به خانه آورد نه ساله بودم، [و سه دیگر] مرا دوشیزه دید و جز او هیچ کس دست بر من نهاد، و همه زنان او پیش از رسول شوهر داشتند، و چهارم چون پیغمبر را جبریل بیامدی و وحی

آوردی و او به خانه اندر بودی با زنی خفته، بیرون آمدی و آب بر سر ریختی و خویشتن بشستی و آن گه سخن خدای بشنیدی از جبریل، و چون با من خفته بودی و جبریل پیامدی از من جدا نشدی و هم با من وحی بشنیدی، و ایدون گفتمی که از همه زنان بر من عایشه دوست تر است و از مردان پدرش ابوبکر، و پنجم چون مرا تهمت کردند عبدالله ابی و منافقان، خدای تعالی اندر پاکی من پانزده آیت قرآن فرستاد که تا رستخیز این آیت ها همی خوانند، و ششم جبریل علیه السلام را من دیدم از میان همه زنان پیغمبر و کس دیگر ندیدم. و هفتم پیغمبر به خانه من وفات یافت و چون بیمار شد به خانه من آمد. و این خصلت ها که عایشه بدان فخر کرد هیچ کس او را خلاف نکرد در اخبارهای دیگر مگر آنکه گفته است که جبریل به صورت من آمدی، اندر این اختلاف است. محمد بن جریر این یاد نکرده است، ولیکن اندر اخبارهای دیگر ایدون گفته است که جبریل علیه السلام نزد پیغمبر به صورت دحیه الکلبی آمدی، و او مردی بود نیکو روی و به عرب اندر از او نیکو تر نبود، و از بنی کلب بود. و بدین سال اندر خدای عز و جل نماز چهار رکعت فرمود و اصل نماز دو رکعت بود به مکه. چون پیغمبر به مدینه آمد، هم در آن سال خدای عز و جل نماز پیشین و دیگر و خفتن چهار رکعت فرمود، و نماز بامداد و نماز سفر دو فرمود، چنان که در اول فرموده بود». (همان، ص ۸۲)

در این شرح و روایت، عایشه در سال نخست هجرت، به همسری پیامبر مفتخر می شود و مکانی به او می بخشند که جبرئیل هم برای خوش آمد پیامبر به صورت عایشه و در ورژنی دیگر، به صورت خوش سیماترین مرد عرب، با نام دحیه الکلبی ظاهر می شده، تا شاید احتمال دهیم که پیامبر جز صورت خوش را نمی پذیرفته، از دیدار سیمای اصلی جبرئیل کراحت داشته و بی خردانه باور کنیم که جبرئیل در همان سیمای عاریتی، به پیامبر خفته درکنار عایشه، تواما وحی می خوانده است! معلوم نیست بلعمی که از حادثه بزرگ و شهره ای چون هجرت، که مبنا و مبداء تاریخ اسلامی قرار گرفت، اطلاع پریشان و ناهمسان دارد و داستان های گوناگون می سراید، از چه راه در باب این افاده فروشی های ناشیانه عایشه، با چنین جزییات و دقتی، به اشراف رسیده است؟ آیا ممکن است عایشه را، با چنین مقام و منزلتی، به قصد بهره برداری های بعدی و شرکت دادن او در صحنه سازی های تاریخی ناممکن پس از پیامبر ساخته باشند؟ زیرا که در تنها منبع قابل اتکاء و همزمان، یعنی قرآن مبارک، از این شریک پیامبر در شنیدن وحی، نامی نمی خوانیم!

«و پیغمبر را به خانه بگذاشته بودند مرده و روی پوشیده و کس بدو نپرداخت نه به شستن و نه به گور کردن. و بدان بیعت مشغول شدند تا دیگر روز. پس دیگر روز عمر مر بوبکر را به مزگت پیغمبر آورد و گفت: بسیار کس مانده اند که بیعت نکرده اند تا بیعت تمام کنند. پس خلق به مزگت اندر گرد آمدند و بوبکر بر منبر پیغمبر شد و عمر از فرود بیستاد. نخست عمر خطبه کرد و گفت: ای مردمان، خدای را شکر کنید که شما را بر بهترین شما گرد آورد بر بوبکر یار پیغمبر آنکه با وی به غار بود و با او هجرت کرده بود. و هر که از شما او را بیعت نکرده است امروز بیعت

کنید. و این روز را بیعة العامه خوانند. پس بویکر مردمان را گفت من این کار بدان پذیرفتم خواستم که خلاف و داوری و خون ریختن و شمشیر زخم نبود. و من امروز یکی از شمایم، و از من گاه صواب آید و گاه خطا، چون صواب آید خدای را شکر کنید، و چون خطا کنم مرا راه نمایید و دست گیرید و از آن خطا آگاه کنید. و تا من به طاعت خدای درباشم مرا طاعت دارید، و چون از او روی بتابم مرا طاعت مدارید. و شما از بیعت من بخل آید. **و اکنون بروید و کار پیغمبر گیرید که او مرده است تا حق او بگزاریم به شستن و نماز کردن و به گور کردن.** و بویکر از منبر فرود آمد و به خانه پیغمبر شد تا او را بشوید و به گور کند با جمعی از یاران. و به خبری چنین گفتند که به روز سه شنبه بود نماز دیگر که ایشان به شستن پیغمبر پرداختند. و او دوشنبه مرده بود چاشتگاه. و گروهی چنین گفتند که **روز دوشنبه مرده بود و سه شنبه و چهارشنبه و پنج شنبه تا نماز پیشین بدو نپرداختند. و بویکر ترسید که او تباه شده است از سه روز باز مرده.** چون به خانه اندر آمد سوی پیغمبر شد و رویش برهنه کرد و ببوید، خوش یافت. رویش به روی برنهاد و گفت: ما اطیبک حیا و می تا. گفت: چه خوش بویی به زنده و مرده. پس بویکر گفت: **من از پیغمبر شنیدم که مرا اهل بیت من بشوید.** ( همان، ص ۳۴۶ و ۳۴۵ )

این آخرین زهری است که دشمنان نبوت بر کام رسول گرامی اسلام پاشیده و بزرگترین زخمی است که معاندان آشتی ناپذیر اسلام و قرآن، بر پیکر دین خدا وارد آورده‌اند. داستان نادرستی که قدر خردلی مستند تاریخی ندارد، چهارصد سال دورتر از درگذشت پیامبر، ناشناسی دروغ ساز به هم بافته‌اند، که اینک با مقصود آنان بالنسبه آشناییم، باور به آن موجب ایجاد عمیق‌ترین شکاف و وسیع‌ترین ادعاهای خون خواهی و تضییق حقوق در جهان اسلام شده و پیکرهای پاره پاره‌ای در پاکستان و افغانستان و عراق گواهی می‌دهد که این دروغ تا کجا مسلمین را به خود مشغول و از فرامین قرآن دور کرده است! برای دریافت نادرستی این صحنه‌ها کافی است توجه کنیم که امروز اگر پیش نماز و شیخی مسئله گو، در شهرکی اسلامی درگذرد، مکاسب و منابر تعطیل می‌شود و از صاحب دکه‌ای مسجد به خود دیده، تا مقام داری در پی پرچم داری عامی فریبانه، آرام نمی‌گیرند تا به احترام گذران و کسوت شیخ، با رعایت‌ها و احترامات لازم، پیکر او را به خاک تحویل دهند. آن‌گاه طبیعی و مناسب یک مسلمان بدانیم تا با ساده لوحی کامل در حالی که به مرتبه پیامبر در میان پیروان‌اش آگاه است، اعمال چنین بی‌حرمتی بر جنازه رسول خدا، از سوی مومنین و مشتاقان نخستین اسلام و پیامبر را بپذیرد؟ آیا در پیش چشم ما درگذشت رهبر و زعیمی، در گوشه‌ای از جهان اسلام، موجب خروج عزاداران و بی‌آرام میلیون‌ها مردم باورمند به او نشد و شب و روز خلق بزرگی بر سر و روی خود نکوفتند، موی نکندند و مویه نکردند و داغ داران پیکر بی‌جان او را بدرقه نمودند، که گمان کنیم جنازه بنیان گذار سلامت و ایمان، رسول خدا و دریافت کننده آیات قرآن، بی‌نصیب از کمترین توجه، روزهایی به زیر آفتاب مانده است؟! آیا سازندگان این افسانه نامناسب قصد خالی کردن عقده و کینه شکست از اسلام را، با بی‌حرمت کردن جسد پیامبر نداشته‌اند و این داستان عبث تلقین نمی‌کند که پیامبر از کمترین حرمت و ارزش معمول هم نزد حلقه وابستگان به

خود برخوردار نبوده و اگر بهانه بیاوریم که اصحاب عمر چنین اندک انگاری را نسبت به جسد پیامبر روا داشته‌اند، پس بر مبنای باور این نقل بلعمی، ابتدا باید از امام علی بپرسیم با چه منطق و مجوزی شرکت در سقیفه را بر دهن رسول گرامی مقدم گرفته است؟ و آن‌گاه که ظن مسامحه امام علی در اجرای مراسم و وظایف لازم نسبت به جنازه پیامبر خدا را جایز نمی‌شمیریم، پس می‌ماند نتیجه بگیریم سرپای این داستان ناممکن و محیلانه دروغ کثیفی ساخته دشمنان اسلام به قصد ایجاد شکاف در صف مومنین و معتقدین به فرموده‌ها و فرامین قرآن است.

اینک که گوشه‌ای از نقاب دخالت بد خواهانه دشمنان اسلام دریده شد، که در سیمای مدونین تالیفات ظاهرا اسلامی در قرون نخست هجری درآمده‌اند و با چهره کثیف و کربه و کپک زده صاحبان این آثار، در حد تحمل خویش آگاه شدیم، وقت است تا مدعی شوم نزدیک به تمامی این اباطیل را در زمره کوشش تازه کارگاه جعلیات فرهنگی یهود و فرآورده‌هایی جدید برای مستند سازی و قدیم نمایی جدایی و گسترش اختلاف در میان مسلمین می‌دانم و برای مثال عرضه می‌کنم که بدون اندک تردید، هر دو نسخه کهنی که می‌گویند از کتاب الفهرست ابن ندیم در اختیار دارند جعل جدید است زیرا که خود اعتراف می‌کنند نسخه دوم، یعنی نسخه علی پاشا، دنباله و متمم نسخه نخست، یعنی نسخه چستریتی است و بدین ترتیب اذعان دارند از این کتاب، که به شرط قدمت، منطقا و مجبورا باید مجلدی در قفسه کتاب هر صاحب فرهنگی از هزار سال پیش به این سو ضبط باشد، فقط یک نسخه صحیح یافته‌اند، چنان که می‌دانیم گوستاو فلور آلمانی یهودی الاصل در ۱۵۰ سال پیش، مانند بسیاری کتب اسلامی دیگر، وصالی و نو نویسی و نوسازی این معدن اباطیل و مرکز دروغ پراکنی نوع یهودی را به گردن گرفته و پس از قریب ۲۵ سال کار، از همان زمان و بلافاصله پس از اتمام جعل، به جهان اسلام روانه کرده‌اند. اگر دانشگاه‌های اسلام‌شناسی غربی و وابسته به کنیسه و کلیسا و نان خوران مشهور آن‌ها در میان ایرانیان و اعراب و ترکان، از قبیل فؤاد سرگین، جرات دارند، به تشکیل کمیته مستقلی از میان نسخه‌شناسان جهان دعوت کنند، تا حقیقت نوسازی و نو نوشتاری بسیاری از کتب کهنه اسلامی بر همگان آشکار شود، چنان که نو کنده بودن کتیبه‌های به اصطلاح پهلوی، در جنوب ایران، با همت اشمیت یهودی در ۶۷ سال و جور چینی پاسارگاد به وسیله آستروناخ یهودی در ۴۵ سال پیش، به سعی صاحب این گفتار معلوم خردمندان شد.

اینک پیش از پرداختن و بررسی ادعاهای به کارگیری تیغه شمشیر، برای گسترش اندیشه اسلامی، که از درون نوشته‌های همین کتب مشکوک و بی‌هویت نشأت کرده، نگاهی مقدماتی به مجموعه‌هایی بی‌اندازم که این گونه توسل‌ها به خون ریزی با دست مسلمین را شرح کرده‌اند، شروحنی که نه فقط در اساس امکان وقوع آن منتفی است، بل خود ردیه‌ای بر مندرجات عفتی است که می‌آورند، مگر پیشاپیش قرآن را از بغل مبلغ عرب مسلمان بیرون کشیم و پیامبر را بی‌اعتنا به فرمان‌های خداوند بشماریم!

**تاریخ طبری:** سریه حمزه بن عبدالمطلب، سریه عبیده بن الحارث، سریه سعد بن ابی وقاص، غزوه ابواء (ودان)، غزوه بواط، غزوه عشیره، غزوه کرز بن جابر (بدر)، سریه عبدالله بن جحش (نخله)، غزوه بدر الکبری، غزوه بنی قینقاع، غزوه قرقرة الکدر، غزوه السویق، غزوه ذی امر (غطفان)، غزوه بحران، خبر کعب بن اشرف، غزوه القردة، مقتل سلام بن ابی الحقیق، غزوه احد، غزوه حمراء

الاسد، غزوة رجيح (مرثد)، خبر بئر معونه، غزوة بنى النضير، غزوة ذات الرقاع، غزوة السويق، غزوة بدر الموعد، غزوة دومة الجندل، غزوة خندق، غزوة بنى قريظة، غزوة بنى لحيان، غزوة ذى قرد، غزوة بنى المصطلق، غزوة حديبيه، غزوة خيبر، غزوة فدك، غزوة وادى القرى، خبر عمرة القضاء، غزوة خبط، غزوة مؤتة، فتح مكة، غزوة حنين، غزوة طائف، غزوة تبوك، سرية على بن ابي طالب (طى)، (جمع سرايا و غزوات ٤٣ نوبت - غزوه نوبت ٣٣)

**تاريخ نامة طبرى:** سرية حمرة بن عبدالمطلب، سرية عبيدة بن الحارث، سرية سعد بن ابي وقاص، غزو ودان (ابواء)، غزو بواط، غزو ذات العشير، غزو كرز بن جابر (بدر)، سرية عبدالله بن جحش (نخله)، غزو بدر الكبرى، غزو الكدر (بنى سليم)، غزو بنى قينقاع، غزو سويق، غزو ذى امر (غطفان)، كشتن كعب اشرف، سرية قرده (زيد بن حارثه)، كشتن سلام بن ابي الحقيق، غزو احد، غزو حمراء الاسد، سرية رجيح (مرثد)، خبر بئر معونه (منذرين عمرو)، غزو بنى النضير، غزو ذات الرقاع، غزو الموحد، غزوة بنى قريظة، غزو خندق (احزاب)، غزو دومة الجندل، غزو بنى لحيان، غزو ذى قرد، غزو بنى مصطلق، غزو عمرة القضاء (حديبيه)، غزو خيبر، غزو فدك، غزو وادى القرى، حرب مؤتة، غزوه فتح مكة، غزو حنين، غزو طائف، غزو تبوك. (جمع سرايا و غزوات ٣٨ نوبت - غزوه ٢٨ نوبت)

**مغازى:** سرية حمزة بن عبدالمطلب، سرية عبيدة بن الحارث، سرية سعد بن ابي وقاص، غزوة ابواء، غزوة بواط، غزوة بدر الاولى (كرز)، غزوة ذى العشير، سرية نخله (عبدالله بن جحش)، بدر القتال، سرية قتل عصماء (عمير بن عدى)، سرية قتل ابي عفك، غزوة قينقاع، غزوة السويق، غزوة قرارة الكدر، قتل ابن الاشرف، غزوة غطفان بذي امر، غزوة بنى سليم (بحران)، سرية القردة، غزوة احد، غزوة حمراء الاسد، سرية ابي سلمه بن عبدالاسد، غزوة بئر معونه، غزوة الرجيع (مرثد)، غزوة بنى النضير، غزوة بدر الموعد، سرية ابن عتيك، غزوة ذات الرقاع، غزوة دومة الجندل، غزوة المريسيع، غزوة الخندق (احزاب)، غزوة بنى قريظة، سرية عبدالله انيس، غزوة القرطاء، غزوة بنى لحيان، غزوة الغابة، سرية عكاشة الى الغمر، سرية محمد بن مسلمه الى ذى القصة، سرية ابو عبيدة الى ذى القصة، سرية زيد بن حارثة الى العيص، سرية زيد بن حارثة الى الطرف، سرية زيد بن حارثة الى حسمى، سرية عبدالرحمن بن عوف الى دومة الجندل، سرية على بن ابي طالب، سرية زيد بن حارثة الى ام قرفة، سرية عبدالله بن رواحه، سرية كرز بن جابر، غزوة الحديبيه، غزوة خيبر، موضوع فدك، سرية عمر بن الخطاب الى تربة، سرية ابي بكر الى نجد، سرية بشير بن سعد الى فدك، سرية بنى عبد بن ثعلبه، سرية بشير بن سعد الى الجنب، غزوة القضييه، سرية ابن ابي العوجاء، سرية غالب بن عبدالله، سرية كعب بن عمير، سرية شجاع بن وهب، غزوة مؤتة، غزوة ذات السلاسل، سرية الخبط - ابو عبيده، غزوة خضرة، غزوة الفتح، غزوة بنى جذيمه، غزوة حنين، غزوة الطائف، سرية قطبة بن عامر، سرية بنى كلاب - ضحاک بن سفيان، سرية علقمة بنى مجزز، سرية على بن ابي طالب الى الفلس، غزوة تبوك، غزوة اكيدر بن عبدالملك، سرية على بن ابي طالب الى اليمن، غزوة اسامة بن زيد مؤتة. (جمع سرايا و غزوات ٧٥ نوبت - غزوه ٣٥ نوبت)

**طبقات الكبير:** سرية عبيدة بن الحارث، سرية سعد بن ابي وقاص، غزوة الابواء (ودان)، غزوة بواط، غزو طلب كرز بن جابر (بدر)، غزوة ذى العشير، سرية عبدالله بن جحش، غزوة بدر، سرية عمير بن عدى (عصماء)، سرية سنالم بن عمير، غزوة بنى قينقاع، غزوة السويق، غزوة قرقرة الكدر، سرية قتل كعب بن الاشرف، غزوة رسول الله غطفان، غزوة بنى سليم (بحران)، سرية زيد بن حارثة،

غزوة رسول الله احد، غزوة رسول الله حمراء الاسد، سرية ابي سلمة بن عبدالاسد، سرية عبدالله انيس، سرية المنذر بن عمرو (بئر معونه)، سرية مرثد بن ابي مرثد (رجيع)، غزوة رسول الله بنى النضير، غزوة بدر الموعود، غزوة ذات الرقاع، غزوة دومة الجندل، غزوة المريسيع، غزوة الخندق (احزاب)، غزوة رسول الله الى بنى قريظة، سرية محمد بن سلمه (قرطاء)، غزوة رسول الله بنى لحيان، غزوة الغابه، سرية عكاشة الى الغمر، سرية محمد بن مسلمه الى ذى القصة، سرية ابي عبيده الى ذى القصة، سرية زيد بن حارثة الى بنى سليم، سرية زيد بن حارثة الى العيص، سرية زيد بن حارثة الى الطرف، سرية زيد بن حارثة الى حسمى، سرية زيد بن حارثة الى وادى القرى، سرية عبد الرحمن بن عوف - دومة الجندل، سرية على بن ابي طالب، سرية زيد بن حارثة الى ام قرفة، سرية عبدالله بن عتيك، سرية عبدالله بن رواحه، سرية كرزالى العرنين، سرية عمرو بن امية الضمرى، غزوة رسول الله حديبيه، غزوة رسول الله خيبر، سرية عمر بن الخطاب الى تربة، سرية ابي بكر الى بنى كلاب، سرية بشير بن سعد الى فدك، سرية غالب بن عبدالله الليثى، سرية بشير بن سعد الى يمن، عمرة رسول الله القضيبة، سرية ابن ابي العوجا، سرية غالب بن عبدالله، سرية غالب بن عبدالله، سرية شجاع بن وهب، سرية كعب بن عمير، غزوة مؤتة، سرية عمرو بن عاص الى ذات السلاسل، سرية الخطب، ابو عبيده، سرية ابي قتادة بن ربعى، سرية ابي قتاده الى بطن اضم، غزوة رسول الله عام الفتح، سرية خالد بن الوليد الى العزى، سرية عمرو بن العاص الى سواع، سرية سعد بن زيد الى مناة، سرية خالد بن الوليد - بنى جذيمه، غزوة رسول الله الى حنين، سرية الطفيل بن عمرو، غزوة رسول الله الطائف، سرية عيينة بن حصن، سرية قطبة بن عامر، سرية الضحاک بن سفيان، سرية علقمة بن مجزز، سرية على بن ابي طالب، سرية عكاشة بن محصن، غزوة رسول الله تبوك، سرية خالد بن الوليد - عبد المدان، سرية على بن ابي طالب. (جمع سرايا و غزوات ۸۳ نوبت - غزوه ۲۸ نوبت)

**سيرت رسول الله:** غزای ابوا (ودان)، سرية عبيدة بن الحارث، سرية حمزة بن عبد المطلب، غزو بواط، غزو عشيره، غزو بدر الاولى (كرز)، سرية عبدالله بن جحش (نخله)، غزو بدر الكبرى، غزو بنى سليم، غزو سويق، غزو بنى غطفان، غزو بحران، غزو بنى قينقاع، سرية زيد بن حارثة (قرده)، مقتل كعب بن اشرف، غزو احد، غزو حمراء الاسد، حکايت رجيع (مرثد)، حکايت بئر معونه (منذر بن عمرو)، غزو بنى النضير، غزو ذات الرقاع، غزو بدر الآخرة، غزو دومة الجندل، غزو خندق، غزو بنى قريظة، کشتن سلام بن ابي الحقيق (عبدالله انيس)، غزو بنى لحيان، غزو ذى قرد، غزو بنى مصطلق، غزو حديبيه، غزو خيبر، غزو وادى القرى، غزو عمرة القضاء، غزو مؤتة، غزو فتح مکه، غزو حنين، غزو طائف، غزو تبوك. (جمع سرايا و غزوات ۳۹ نوبت - غزوه ۲۹ نوبت)

نگاهی به فهرست بالا بیاندازید، اختلاف در میان شماره و ترتیب و نام گذارى جنگ‌هاى زمان حیات پیامبر، از اندازه سهو و اشتباه بیرون است و ناآگاهی کامل مدعیان بروز این ستیزه‌ها را اعلام می‌کند. آیا جنگ میهمانی خصوصى قبایل بوده و در سکوت و خفا صورت می‌گرفته، تا در اشاره به آن‌ها، بین مولفین و مبلغین نخستین آن، تا ۴۴ مورد تفاوت بیابیم، آن هم نزد مورخین به ظاهر خبره‌ای که از سخنان درگوشی رد و بدل شده در اتاق خواب پیامبر و عایشه خبر می‌دهند؟ مسلم است که رسول خدا این جنگ‌ها را در مکه، جایی که سرانجام و ناخواسته مجبور به ترک آن شد، آغاز نکرده است و اگر چنان که بررسی خواهیم کرد، ادعاهای مندرج در این کتاب‌ها را قبول کنیم، مثلا بر مبنای اطلاعات «طبقات الكبير» پیامبر به محض ورود به مدینه شمشیرکشی را آغاز و در

هر سال از حیات خود در مدینه، لااقل هشت جنگ را با شرکت مستقیم و یا با ارسال پرچم داری به نیابت خویش به پیش برده و سازمان داده است!!! در این صورت آیا به پاپ حق نمی‌دهید که اسلام را دین خون ریزی بدانند؟ اگر حق نمی‌دهید پس یکسره هر نوشته‌ای که در آن سخن شمشیر کشی مسلمین جاری است، به چالش کشید و به چاه بریزید، چنان که ضرورت ابطال آن‌ها را اثبات خواهم کرد. (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در چهارشنبه دوازدهم مهر ۱۳۸۵ و ساعت: ۲۳: ۳۵



## ۴۱

بدین ترتیب و بر مبنای اسناد مهملی که به دروغ می‌گویند بازمانده از نقالانی در یک هزاره پیش است، اما به وضوح غالب آن‌ها را در زیرزمین و کارگاه‌های جعل کنیسه و کلیسا، در دو سده اخیر ساخته‌اند، تاریخ صدر اسلام، حوادث زمان حیات پیامبر صلح و سلامت و مراتب استیلای اسلام را چنین روایت می‌کنند که در جغرافیای طلوع اسلام دو شهر بوده است با نام‌های مکه و مدینه، که مردم شهر نخستین، پس از سیزده سال مجاهدت رسول خدا و باز خوانی بخش اعظم قرآن، گرچه از قبیله و قوم پیامبر بوده‌اند، اما سرانجام با خشونت و قصد قتل، پیام آور را از شهر اجدادی خویش با خفت و در خفا رانده‌اند و شهر دوم هم مدینه است، که بدون حضور پیامبر و فقط با واسطگی چند مسافر و شنیدن دست دوم چند آیه قرآن، به مسلمانان دو آتش‌ای بدل شده‌اند که تاریخ اسلام به آن‌ها لقب پر افتخار انصار داده است! اینک زمان آشنایی با معجزه‌ای است که اهالی شهری را تنها با انعکاس غیر مستقیم و فقط به صرف روایت چند آیه از قرآن به وسیله یکی دو مسافر مکه، به راه راست می‌برد ولی مردم مکه را، که باید از زیر بنای مدنی عالی تری برخوردار باشند، علی‌رغم سیزده سال کار مستمر پیامبر و یاران اندک او، روز به روز در کفر و نفاق یا بر جاتر نگه می‌دارد!

«خداوند آیت‌های جهاد بفرستاد و آیت‌های احتمال و صبر منسوخ کرد. پیغمبر علیه السلام هم اندر آن سال هجرت از مدینه لشکر فرستاد و راه‌ها بگرفت تا کاروان همی شکستند و همی بردند و صبر و آرام و قرار از ایشان بشد و کس از مکه سر بیرون نتوانست کردن و به هیچ راه هیچ کاروانی نتوانست رفتن... پس اندر سال هجرت به ماه رمضان که از هجرت هفت ماه شده بود، حمزه را بفرستاد با سی سوار از مهاجریان. و نخست سپاهی از اسلام آن بود. و پیغمبر او را لوی بست به دست خویش لوی سپید، و حمزه را گفت: به لب دریا شو که کاروان قریش همی آید از شام، و خواسته بسیار داشتند، مگر که آن را بتوانی گرفتن. پس حمزه برفت و بدان جای شد. و کاروان از پیش او رفته بودند». (بلعمی، تاریخ نامه، ص ۹۳، شرح جنگ حمزه)

پس پرده بالا می‌رود، نور کوچکی از حقیقت بر ما می‌تابد و در روشنایی آن با تصویری مواجه می‌شویم که تا پایان عمر شریف پیامبر در مدینه، قصه به همین سان است: شهری که پیش‌تر با خلوص کامل و در اثر اعجاز از راه دور، مملو از مسلمان و مومن شده به پیامبر فرصت می‌دهد که به جای عرضه به ظاهر غیر ضرور قرآن و تبلیغ دین خدا، تنها و تنها به کاروان زنی و کالا ستانی و جمع آوری غنیمت مشغول شود، چنان که خواندید فقط هفت ماه پس از ورود به مدینه، در ماه رمضان، پیامبر خدا جمعی از مردم روزه دار را به سرپرستی حمزه، به باز آوردن خواسته بسیار یک کاروان قریشی اعزام می‌کند!

«و گروهی گویند نخست این غزو عبیده بود پس از آن حمزه. و هر دو نزدیک بودند به یکدیگر، که این به ماه رمضان بود و آن به ماه شوال، و چون عبیده باز آمد به

**ذی القعدة** اندر پیغمبر علیه السلام سعد بن ابی وقاص را بفرستاد و او را لوای سپید بست و بیست پیاده دادش از مهاجریان، و آن لوا به دست مقداد بن عمرو اندر نهاد تا پیش سعد همی برد. و سعد را گفت: **شو به جایی که نام آنجا خرار است که کاروان قریش همی آید. مگر آن کاروان را بتوانی گرفتن، و اگر نیابید و نتوانید گرفتن از آنجا مگذر و باز گرد. سعد با آن پیادگان برفت. چون آنجا رسید کاروان به دو روزه راه پیش رفته بودند. سعد از آنجا پیش تر نشد، گفت پیغمبر علیه السلام نفرموده است کز اینجا بگذرم و بازگشت.** ( همان، ص ۹۵ )

با این سال شمار جنگ‌های پیامبر، که بلعمی ناشناس می‌شمرد، در سال نخست سه جنگ می‌گذرد و همه نیز تنها با قصد غارت کاروان‌ها! در این جنگ‌ها کسی قرآن به همراه ندارد و قرار نیست کافران همراه کاروان‌ها را به دین خدا بخوانند، هدف فقط گرفتن خواسته بسیار است، هرچند به رمضان باشد که ماه آرامش است و یا به ذی قعدة که خداوند جنگ را در آن حرام گفته است! بدین ترتیب مدعی می‌شوند که وعده و تکلیف پیامبر، در عرضه صبورانه و مهربانانه دین خدا، در مدینه به اتمام می‌رسد و در دست و بر زبان رسول خدا به جای آیات الهی، شمشیر و فرمان جنگ برای تصرف کالای قریشیان و غیر قریشیان می‌بینیم! چرا که بلعمی تشخیص داده است که خداوند در مدینه آیات صبر و مدارا را منسوخ و در جای آن فرمان جهاد داده است تا با کاروان‌ها بجنگند! و مستند او از قرآن آیه نهم از سوره مبارکه توبه است که در آن فقط فرمان رویارویی جدی با **مشرکین** یا اهل کتاب پیشین، نه کاروان‌ها را، می‌خوانیم.

«پس پیغمبر علیه السلام از ابوا باز آمد. چون به مدینه اندر آمد به ماه ربیع الاول، **خبر آوردند که کاروانی از آن قریش از شام همی آید، و با وی هزار و پانصد شتر است،** و مهتر کاروان امیه بن خلف الجمحی بود و پانصد مرد با او است. پیغمبر علیه السلام به ماه ربیع الآخر برفت با دویست مرد از مهاجر و انصار، و سعد بن معاذ را بر مدینه خلیفت کرد، و لوای مصطفی علیه السلام بدین غزو اندر سعد بن ابی وقاص داشت. و این غزو را غزو بواط خوانند.

**خبر غزو بواط:** پیغمبر علیه السلام برفت و بر پایان کوهی شد، و آن کوه را نام رضوی بود، و همی رفت تا از حد یثرب بیرون شد و به حد تهامه اندر شد، و به منزلی فرود آمد نام آن منزل بواط گویند. **خبر آمد که کاروان را بجهانیدند و کس را نیافتند، و از آنجا به مدینه باز آمدند.** چون دیگر ماه در آمد جمادی الاولی بود، دیگر بار برفت و ابوسلمه بن عبدالاسد را بر مدینه خلیفت کرد. و علم وی بدین غزو حمزه داشت. و منزلی است به نزدیک مدینه ذات العشیره خوانند. پس پیغمبر را خبر آمد که کاروان از این را نیامد پس بر دست راست این منزل برفتند و به بادیه اندر شدند به منزلی دیگر که آنجا نیز رهگذر کاروان بود، هم نیافتند. و از آنجا به منزلی دیگر رفتند نام آن منزل سقا النخل، و آنجا درختی هست بزرگ آن را ذات... **پس به سایه آن درخت فرود آمدند و کاروان را طلب کردند و نیافتند.** پس پیغمبر علیه السلام زیر آن درخت نماز کرد و آنجا دیگ پختند و آن شب آنجا بودند.

و آن مزگت به زیر آن درخت که پیغمبر نماز کرد هنوز مانده است. و جایگاه آن دیگر مانده است. پس دیگر روز برفتند و به طلب کاروان شدند به منزلی دیگر، و از آنجا به جایگاهی دیگر شدند نام‌اش ضبوعه. پس به منزلی دیگر آمدند نام‌اش صخیرات الیمام باز به دیگر چاهی آمدند نام‌اش مشیرب و از آن آب بخوردند، باز به صخیر آمدند و اندر همه بادیه هیچ منزل و هیچ چاه آب نماند که دانستند که کاروان گذر کند که نه آنجا همه بگشتند، و هیچ جای اثر کاروان نیافتند». (همان، ص ۹۶، در خبر از جنگ بواط)

آیا تصویر پیامبر در مدینه را به نگارگری مجهول الهویه‌ای به نام بلعمی می‌بینید که چه طور در سودای راه زنی، شب و روز خود را در بیابان‌ها می‌گذرانند، از این چاه آب به آن چاه آب می‌رود و از نیافتن کاروان برای چپاول آن ملول و ناخرسند است؟ این هنوز سال دوم هجرت است و پس از این نیز سطور کلانی آمده است در شرح جنگ‌های دیگری که در همان سال و با شرکت امام علی جریان داشته است، باز هم با قصد نخستین کاروان زنی و راه بری!

«پس آن شب عبدالله بن جحش تدبیر کرد و گفتا چه کنم که این خواسته‌ای بسیار است، و اگر فردا حرب کنم و بستانم، به رجب اندر حرب کرده باشیم و حرمت شکسته، و اگر فردا شکیبایی کنیم، ایشان به مکه اندر شوند و از دست ما بشود. پس تدبیر بر آن نهادند که حرب کنیم و آن خواسته بستانیم که ایشان کافرانند ایشان را حرمت نیست. چون تدبیر روز بود، کاروان بار برنهادند. ایشان با سلاح پیش کاروان شدند. و عبدالله بن جحش و واقد بن عبدالله تیر اندازان نیک بودند، پس تیری بینداختند و آن عمرو حضرمی را بزدند و بکشتند. و عمرو مردی بزرگ بود به قریش اندر و خلیفه بنی عامر حضرمی به مکه اندر روشناس بودند و بازرگانان بودند. چون عمرو بیفتاد، عثمان بن عبدالله بگریخت و باز مکه شد. و به کاروان اندر هم این چهار تن بودند زنه‌ار خواسند. و نوفل بن عبدالله بگریخت. و عبدالله بن جحش [عثمان بن عبدالله و حکم بن کیسان] را بگرفت و دست‌ها بست و آن کاروان را بر بود، و روی برتافت و به بادیه اندر شد و روی به مدینه نهاد با یاران و خواسته، و آن دو اسیر ببرد. پس خبر به مکه شد. مکیان از پس بیامدند و اندر نیافتند و بازگشتند. و عجب داشتند و گفتند حرام بشکست و ماه حرم را حرمت نداشت، و به رجب اندر کس فرستاد به حرب تا خون ریختند و خواسته ستدند و اسیر گرفتند، و او را هرگز سلامت نبود و دین او هرگز به پای نخیزد». (همان، ص ۱۰۰، خبر جنگ بدر الاولی)

این هم جنگ دیگری است تنها به قصد ستاندن کالا، به ماه حرام. با زنه‌ار خواهی کافر و غیره کار ندارد، کسی در آن، اهل کاروان را به پذیرش اسلام نمی‌خواند، دست‌های زنه‌ار خواه را می‌بندند، خواسته را می‌ریابند و به بیابان می‌زنند تا برداشت نهایی از این رفتارها را از زبان مردم مکه بگویند که در پایان نقل فوق به وضوح آمده است.

«و چون پیغمبر به مدینه آمد به ماه ربیع الاول اندر و آن سال بگذشت، دیگر سال به ماه محرم اندر و جهودان را دید روز دهم محرم که روزه داشتند، و این روز را روز عاشورا خواندندی. پیغمبر علیه السلام پرسید که این چه روزی است شما را؟ ایشان گفتند که این آن روز است که خدای تعالی فرعون را در دریا غرق کرد و موسی برهانید، و آن روز موسی علیه السلام روزه گرفت شکرانه آن را. و سنت است ما را این روزه داشتن هر سالی. پس پیغمبر علیه السلام مسلمانان را بفرمود تا آن روز روزه داشتند، و گفت من سزاوارترم به سنت برادرم موسی بن عمران، پس پیغمبر ترسایان را دید که پنجاه روز روزه داشتند. پیغمبر را علیه السلام آرزو آمد که اندر شریعت او این روزه بود. پس چون ماه شعبان به آخر آمد خدای عز و جل روزه ماه رمضان داشتن فرض کرد... چون دیگر سال محرم اندر آمد و روز عاشورا بود، پیغمبر بفرمود که روزه دارند و مردمان بداشتند. پس اندر این ماه رمضان پیغمبر علیه السلام به غزو بدر بیرون شد و روز هفدهم ماه رمضان بود روز آدینه که پیغمبر به بدر حرب کرد و خدای عز و جل او را به مشرکان مکه ظفر داد... و جبرئیل بیامد و پیغمبر را خبر آورد و بشارت داد و گفتا بیرون شو و کاروان را طلب کن و گذر گاه‌هایشان به چاه‌های بدر بود و چاره نیست ایشان را از گذر کردن آنجایگاه. پس پیغمبر علیه السلام مردمان را گرد کرد و به روزه در بفرمود رفتن و گفت: خدای عز و جل مرا وعده کرده است که خواسته ایشان به من دهد و دین مرا عزیز کند و ایشان را بر دست من اسیر کند». (همان، ص ۱۰۵ - ۱۰۷، در مقدمات جنگ بدر)

اینجا دیگر با مطالبی بدون نیاز به شرح مواجهیم، چون یهودیان در روز عاشورا، یعنی دهم ماه محرم روزه می‌گرفتند به شکرانه سلامت جستن موسی از نیل، پس پیامبر از جانب خود و بدون اذن و وحی الهی به مسلمین دستور تبعیت از سنت موسی را می‌دهد! کمی آن سوتر جبرئیل را مشاهده می‌کنیم که به رسول خدا وعده می‌دهد، درس کاروان زنی می‌آموزد و راه را به او می‌نماید تا پیامبر به یاران‌اش مژده دهد که خداوند تصرف خواسته کاروان را بر او مقرر کرده و از آن پس نیز همان نمایش نامه پر شکوه به اصطلاح جنگ بدر است که پیامبر مومنین روزه دار را به وعده تصرف مال کاروان به آن می‌خواند. جنگی که هیچ کارگردان هالیودی قادر نیست بر مبنای داستان‌های موجود فیلمی از آن بسازد که ابتدا و انتهای موجهی عرضه کند هرچند که مستندات این جنگ به چند آیه قرآن در سوره آل عمران متکی است که هیچ اشاره‌ای به جنگ و کاروان و خواسته بر پشت شتران ندارد:

«وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۳) إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ (۱۲۴) بَلَىٰ إِنْ تَصَبَرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّنْ قَوْمِهِمْ هَذَا يُمِدُّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (۱۲۵) و خداوند شما را به بدر نصرت داد زمانی که به ذلت افتاده بودید، پس پروا کنید و شکر او را به جای آورید. همان زمان که به مومنین گفتی آیا کفایتان

می‌کند که خداوند با ارسال سه هزار ملائکه به شما یاری دهد؟ بله اگر صبر پیشه کنند و متقی باشند و شتاب زدگی نکنند، چنان است که خداوند با پنج هزار فرشته صاحب نشان به مدد آنها آمده باشد». (آل عمران، ۱۲۳ تا ۱۲۵)

ما معنای لغت «بدر» را در آیه نمی‌دانیم ولی با وضوح کامل ملاحظه می‌کنیم که در آیه سخنی از جنگ و چاه آب به مکانی به نام بدر نیست و آن اشاره که به سه و پنج هزار ملائکه از زبان پیامبر و خداوند در آیه می‌گذرد، آشکارا صورت تمثیل دارد و اندکی مطایبه در آن است در این باب که همت و تزکیه نفس مومنین چنان حاصلی به بار می‌آورد که با ارسال پنج هزار فرشته برابر است، نه اینکه به واقع خداوند پنج هزار فرشته به جنگ و یا به جایی به نام بدر به یاری مسلمین فرستاده باشد!

«و پیغمبر علیه السلام با ابوبکر به عرش اندر شد و دیگر باره روی بر خاک نهاد و بگریست و زاری کرد و گفت: یارب اگر این گروه که با من اند هلاک شوند از پس من و از پس امروز کس تو را نپرستد و همه مسلمانان از دین برگردند. پس دست دراز کرد به دعا تا ابوبکر دست‌اش بگیرد و گفت: یا رسول الله به دعا بر خدای تعالی ستم مکن. گفت: یا ابابکر وعده او همی خواهم. چون در این سخن بودند جبرئیل علیه السلام بیامد با هزار فرشته و پیش پیغمبر ایستاد و او را گفت: مژده مر تو را که خدای عز و جل مرا با هزار فرشته به یاری تو بفرستاد... پیغمبر علیه السلام سبک از عرش بیرون آمد و مسلمانان را مژده داد و به آواز بلند گفت: خدای عز و جل سه هزار فرشته به یاری شما فرستاد. ایشان از شادی گفتند: سه هزار؟ گفت: آری پنج هزار... فرشتگان حمله بردند پیش مومنان و مشرکان روی باز پس می‌گرداندند به هزیمت و فرشتگان همی شدند و حربه می‌زدند و می‌افکندند و هر حربه‌ای که فرشته‌ای بر کافری زدی از تارک سر تا ناخن پای هر چه بر تن وی استخوان بودی بریختی و هر چه رگ و پی بودی همه ببرییدی و کافر بیافتادی و همی تپیدی و به هیچ جای جراحت پدید نبودی بر تن او که از آنجا خون آمدی تا مومنی فراز شدی و جراحت کردی و خون‌اش بریختی». (همان، ص ۱۲۸ و ۱۲۶)

آیا از خشم سیاه نمی‌شوید و از اینکه یک مردک بی‌مرتبه قلابی و ناشناس بلعمی نامیده شده، چنین صحنه‌ها می‌سازد و بر زبان پیامبر چنان سخنان می‌گذارد که به باج خواهی موفق از خداوند می‌انجامد، به خجالت فرو نمی‌روید و از خود نمی‌پرسید چه کسانی این اباطیل را به عنوان مستندات صدر اسلام و به بهانه و با سوء استفاده آشکار از آیات قرآن، به خورد ما داده‌اند؟ اینجا پیامبر را به معراج مجدد و مشترکی با ابوبکر می‌فرستند تا خداوند را از نزدیک تهدید کند که اگر او را یاری ندهد، رسم پرستش او از زمین برکنده خواهد شد و مسلمین به بی‌دینی باز می‌گردند و خداوند ظاهرا از این تهدید هراس کرده را ملاحظه می‌کنیم که به این باج خواهی و اتمام حجت پیامبرش تسلیم می‌شود و فی الفور جبرئیل و فرشتگان را به پیشگاه رسول خود به صف می‌کند تا به سرنوشتی که پیامبر تصویر کرده دچار نشود!!! آیا چه مقدار به ریش ما خندیده‌اند و چه طور ما را از شعور و

عقل تهی پنداشته‌اند. به سادگی آن خاخام‌هایی را پیش چشم می‌آورم که هنگام باز ساخت صحنه آن حمله و حربه کشی فرشتگان از شعف و خنده بسیار به پشت می‌افتاده‌اند و از تمسخر ما لذت می‌برده‌اند!

«یاران پیغمبر تافته شدند و پیغمبر گفت: غم مدارید که خدای تعالی ما را نصرت وعده کرده است بر همه مال ایشان یا بر کاروان یا بر لشکر. یاران گفتند: یا رسول الله، دعا کن تا بر کاروان نصرت دهد که آسان‌تر بود و حرب کمتر بود و ما همه ناساخته بیرون آمدیم بی سلاح... و بوجهل را به لقب مصفر الاست خواندندی، و پارسی زردکون باشد، و از بهر آن بود این لقب او را که بر مقعدش جراحی بود که پیوسته خون از وی آمدی و نشان آن بر ازار پای وی پدید بودی، و از بس خاریدن آنجایگاه خونابه و ریم آبه سرخ و زرد می‌آمدی و بر جامه می‌شدی. و او پیوسته خلوق و زعفران و عطر بر تن و حمامه و ازار پای مالیدی تا کس نداند که او را خون از مقعد آید. و زعفران را با عطاها به آب بزدندی کافران قریب و آیین ایشان چنان بود و بر خویشتن و بر جامه مالیدندی تا همه تن ایشان و جامه زرد شدی و باک نداشتندی زیرا که از همه بوی‌های خوب ایشان را زعفران عزیزتر بودی. و زعفران از کرمانشاهان و حدود همدان برند. و عود و عنبر و کافور آنجا از راه دریا بسیار برند و ارزان بود، و مشک آنجا هم ارزان بود که از هندوستان به راه دریا برند. پس گاه گاه بوجهل زعفران بر در کون و ازار پای زدی تا آن زردی زعفران بر در کون و ازار پایش نشان گرفتی، و مردمان پنداشتندی که آن خونابه او را بوی خوش است که او بر در کون ریخته است، و کس نداند که آن خون است. و مردم او را از بهر آن زرد کون گفتندی. و هر که او را عیب کردی و یا دشنام دادی او را مصفر الاست گفتی یعنی زرد کون، و گویند که آن ریش بو اسیر بود. و دیگر گویند که بوجهل به طفولیت با پیغمبر علیه السلام کشتی گرفت و پیغمبر او را برگرفت و بر زمین زد و رگ مقعد او بگسست، و پیوسته آن خون از آن رگ دویدی. و او از بهر آن زعفران بر در کون زدی تا کس نداند. (همان، ص ۱۱۵ و ۱۱۶)

می‌بینید این مردک بلعمی نام را که چه سان همه چیز را به تمسخر گرفته است، چهار صد سال پس از ماجراهای صدر اسلام، از وسعت و مراتب زخم مقعد بوجهل خبر می‌دهد، که به زمان کشتی گرفتن با پیامبر در کودکی پدید آمده است؟! و هم اوست که مجاهدین جنگ بدر ساخته خود را به التماس از پیامبر وا می‌دارد که چون بی سلاح به جنگ آمده‌اند، پس بهتر است خداوند بدون جنگ اموال کاروان را به آنان واگذارد!

«و دیگر روز لشکر برگرفت و با غنیمت و اسیران بازگشت و به منزلی دیگر فرود آمد و گفت: این اسیران را بر من عرضه کنید تا ببینم. آن گاه یکان یکان عرضه کردند، و بر پیغامبر علیه السلام می‌گذشتند و یاران با سلاح پیش او ایستاده بودند. چون عقبه بن ابی معیط را بگذرانیدند، و این عقبه آن بود که خيو در روی مصطفی علیه السلام انداخت، و پیغامبر نذر کرده بود که او را بکشد. چون چشم پیغامبر

بر وی افتاد علی را گفت: یا علی، برخیز و آن نذر پیغامبرت را وفا کن. علی شمشیر برکشید و آهنگ او کرد که او را بکشد. او گفت: یا محمد، اگر مرا بکشی کودکان مرا که دارد؟ پیغامبر علیه السلام گفتا: **اگر کودکان مسلمان نشوند به آتش بسوزم. پس علی شمشیر بر گردن او زد و سرش بینداخت.** و یک تن از مهتران انصار، نام او سلامه، با شمشیر پیش او ایستاده بود. و مردی بود مردانه و دلیر و به حرب اندر بسیار مردی کرده بود و بسیار کس کشته از قریش، مردم او را همی پرسیدند که چه گونه افتاد این همه مهتران قریش کشته شدند؟ و او گفت: ایشان را دیدم همچون گنده پیران سر پر موی، فراز ایشان شدیم. **و چنان بودند که اسیران دست و پای بسته که همی ببایست کشتن. پس یک یک را همی کشتیم.** پیغمبر را از آن سخن اندوه آمد که بر قریش و قوم او استخفاف همی کرد. **بانگ بروی زد و گفت: خاموش که آن مهتران قریش بودند، ایشان را خدای عز و جل هزیمت کرد، و فریشتگان ایشان را خسته کردند.** (همان، ص ۱۳۸ و ۱۴۰)

این دیگر اوج اتهام بر پیا مبر اکرم است که گویی جز کینه توزی و اسیر گیری و کودک سوزی نمی دانسته و استرحام اسیری ذره ای بر او تاثیر نداشته است. آیا در این نقل از بلعمی اندک نشانه ای از آیات قرآن و رحمت های الهی می بینید و آیا ممکن است که خداوند ناظر بر چنین اعمال و رفتار پیامبر خویش باشد، سکوت کند و آیه انذار نفرستد؟ و اگر نه، پس بار دیگر هشدار دهم که راه وحدت دوباره مسلمین باز نخواهد شد مگر به دور ریختن کتاب های بی شناسنامه ای که در جای شرح تاریخ و فرهنگ و تمدن واقعی اسلام، با نام های سیره و تفسیر و فتوح و روایت و حدیث های ساختگی و دروغین و هزاران یاوه دیگر برای ما و معلوم نیست کجا و در چه زمان نوشته اند. اینجا نیز پیامبر غنیمت و اسیر گرفته ای را می بینیم که بر تخت نشسته و از حاصل فتوحات و اسیران اش سان می بیند و چون با یکی بی نام تر و مجعول تر و ناشناخته تر از بلعمی رو به رو می شود که گفته اند زمانی بر صورت پیامبر خیار انداخته، ناگهان دیگ انتقام جویی رسول به جوش می آید، نشانه های رافت اسلامی در او دود می شود و امام علی، شمشیر دار دوم صدر اسلام را می فرستد تا او را بی سر کند. و چون هنوز خشم خود را فرو نشسته نمی بیند، اسیر را تهدید می کند که فرزندان او را به آتش خواهد افکند و شاهکار بلعمی آنجاست که اوقات پیامبر را از اینکه فرشتگان خدا قوم و خویش های او را کشته اند، تلخ شده می گوید!!! آیا باید برای یهود شناختن بلعمی دلیلی محکمتر از نقل بالا از میان نوشته های او بیاورم؟

«پیغمبر علیه السلام پانزده روز بر در حصار بنشست، و ایشان زینهار خواستند و بیرون آمدند بر آن شرط که بر حکم پیغمبر بایستند. پیغمبر حکم کرد که **مردان ایشان را همه بکشید و زنان شان همه برده کنید و کودکان و خواسته شان غارت کنید.** و ایشان همه خلفای بنی خزرج بودند... پیغمبر گرد کشتگان بگشت تا ببیند که کشته شده است. حمزه را دید بر آن حال کشته و افتاده. گفت: اگر از بهر صفیه خواهرش نیستی که طاق ندارد من حمزه را به گور نکرده می تا مرغان اش بخوردندی، تا

**روز قیامت خدای عز و جل او را از شکم مرغان حشر کردی.** پس بفرمود تا آن کشتگان را گرد کردند تا به گور کنند. و پیغمبر گفت: اگر خدای تعالی مرا روزی ظفر دهد بر ایشان، به جای هر یکی از این کشتگان دو را گوش و بینی ببرم. و همه مسلمانان گفتند چنین کنیم». ( همان، ص ۱۵۱ و ۱۷۷ )

مبارک است بر همه ما این شناسنامه که جهودی به نام بلعمی برای مسلمین و پیامبران صادر می کند. رسولی که فرمان می دهد اسیران را بکشید، زنان و کودکان را برده کنید، مالها را براباید و هر چه می توانید گوش و بینی ببرید! باید خدا را شکر کنیم که تاریخ نامه طبری به دست پاپ نیافتاده است و گرنه اگر قرار بود فقط بر مبنای همین پاراگراف در باب مسلمین قضاوت کند، آنها را آدم خوار معرفی می کرد و مدعی می شد که پیامبر مسلمین آرزو کرده است تا مردگان خاص خود را به جای غسل و کفن و تدفین به شکم مرغان بفرستد، تا در آخرت همچون مردگان گبران دروغین، از چینه دان پرندگان به پیشگاه خداوند حاضر شوند!

**«پس آن جهودان به حکم پیغمبر از حصار بیرون آمدند، گفتند ای رسول خدای، با ما نیکویی کن و ما را ببخش. گفت: بر حکم مهتر شما سعد بن معاذ بسند کردم. گفتند ما نیز بسند کردیم. و این سعد را تیری بر دست زده بودند و خون همی آمد و باز نمی ایستاد. آن جهودان برفتند و سعد را بر اسی نشانند و پیش پیغمبر آوردند. سعد گفت: همه را گردن ببايد زدن و خواسته شان غارت کردن و زن و فرزند برده کردن. پیغمبر شاد شد و گفت: یا سعد، حکم چنان کردی که خدای بفرمود. راست چون جهودان این سخن بشنیدند هر چه بتوانستند گریختن، اندر بیابان بگریخت، و آنچه بماندند، و مردمان این حصار هشتصد مرد بودند، پیغمبر بفرمود تا همه را دستها بیستند و خواستهها برگرفتند و به مدینه بازآمدند به آخر ذی القعدة. و دستهای این مردمان سه روز بسته بود اندر آن زندان تا خواستهها همه به مدینه باز آوردند. پس پیغمبر بفرمود تا به میان بازار مدینه چاهی بکنند و پیغمبر علیه السلام بر لب آن چاه بنشست و علی بن ابی طالب را و زبیر بن العوام را بخواند و گفت شمشیر بکشید و یک یک را گردن همی زنید و اندر این چاه همی افکنید».** ( همان، ص ۲۰۰ )

شرم بر آنان باد که در جای رسیدگی به این اباطیل ضد پیامبر و ضد اسلام و ضد قرآن، که موجب شده تا امروز مردم سلیم به اسلام پیوسته را وحشیانه همانند سعد بدانند، به رنگ آمیزی در و دیوار امامزادهها مشغولاند. بشمارید جرمهایی را که تنها در این چند سطر بر پیامبر بستهاند: به ماه حرام ذی قعدة به جنگ می رود، به ترحم اسیر و مغلوب بی اعتنا می ماند، تصمیم گیری در سرنوشت اسیران را به زخم خورده ای کینه دار می سپارد و نظر او را شادمانه تایید می کند که حکم بر قتل و غارت و برده گیری جاری می کند و چاه می کند تا اسیران گردن زده را در آن انبار کنند! جایی در این سطور و در تمام متون مربوط به جنگهای پیامبر به مدینه، حتی اشاره ای به عرضه اسلام به اسیر و غیر اسیر ندارد، سراپا همین است که می خوانید، کشتن و برده کردن و زنها میان خود تقسیم کردن که سهم پیامبر از همه نکو روی تر است!



«پس علی کنانه را اسیر کرد و به دست بلال سوی پیغمبر فرستاد. پیغمبر چون صفیه را بدید، خوش آمدش، ردای خویش بر سر او افکند و از پس خویش برنشاندش. مردمان دانستند که پیغمبر او را خوش آمد و خویشتن را برگزید. و کنانه که شوی او بود بازداشت اندر میان اسیران... پیغمبر گفت: اگر این ویرانه بکنم و آن گنج بیابم تو را بکشم. کنانه گفت: روا است. پس آن ویرانه‌ها بکنند و از آن گنج‌ها لختی بیافتند. پیغمبر از آن خواسته‌های دیگر طلب کرد، و مقر نیامد. زبیر بن العوام را بخواند و گفت: او را عذاب همی کن تا مقر آید یا بمیرد. زبیر او را دست و پای ببست و بخوابانید و آتش زنه بر روی او و بر ریش‌اش همی زدی تا همه بسوخت و هم مقر نیامد. زبیر دانست که او به مرگ نزدیک آمد، پیش پیغمبر آمد و او را بگفت. پیغمبر گفت شو و او را به محمد بن مسلمه ده تا به جای برادرش بکشد. و محمد بن مسلمه را برادری بود نام‌اش محمود بن مسلمه بر در آن حصار نخستین کشته شده بود. پس محمد بن مسلمه کنانه را بستد و به جای برادر بکشت... و چون عمر بن الخطاب بنشست گفت: پیغمبر علیه السلام چنین گفت که به زمین عرب اندر دو دین گرد نیاید. پس عمر هر چه اندر جزیره عرب جهودان بودند همه را بیرون کرد، و جهودان خبیر را گفت: هر کجا خواهید شوید. ایشان سوی علی آمدند و آن عهد نامه پیغمبر بیاوردند و علی را گفتند این نه خط تو است و نه تو گواهی بدین صلح که محمد ما را کرد و ما را اینجا قرار کرد. اکنون عمر ما را از اینجا همی بیرون کند. علی مر عمر را اندر این شفاعت کرد. عمر گفت: پیغمبر چنین گفت که من شما را قرار دهم تا خدای عز و جل خواهد. اکنون ایشان را از رفتن چاره نیست، و ایشان را از خبیر براند. و آن است که جهودان مر علی را دوست دارند و عمر را ندارند». (همان، ص ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۹ و ۲۴۰)

بر این مطلب چیزی به شرح نمی‌آورم که غرض ساخت آن از خورشید روشن‌تر است. در اینجا با پیامبری رو به روییم که دستور سوزاندن شوهر زنی را می‌دهد که پسند او افتاده و بنیانی به دروغ بنا شده، که تا ابد در شناخت همه چیز خویش سرگردان بمانیم و این‌ها که خواندید تنها پیاله‌ای از لجنزاری بود که با نام تاریخ و فرهنگ صدر اسلام به مسلمانان خورانده‌اند، امروز هم پیایی چاپ و پخش می‌کنند و همت و غیرت نداریم تا به درستی و نادرستی ادعاهای آن‌ها رسیدگی کنیم، زیرا کسانی ماموریتی مقدم برای تبلیغ این گونه نوشته‌ها دارند و وظیفه نخست خویش می‌شمارند!

باری حاصل سخن را اضافه بیاورم و درگذرم که اگر چنین اوصاف رفتاری پیامبر و یاران‌اش را در جنگ‌های نامعینی به زمان ظهور اسلام می‌پذیرید، که با بی‌باوری پیامبر به توصیه‌های قرآن برابر می‌شود، پس تمام این جنگ‌های صدر اسلام را هم بپذیرید، ولی اگر متوجه می‌شوید که غرض از بیان این مطالب بی‌بنیان در باب نحوه اجرای این گونه جنگ‌های نخست اسلامی، آلودن و جاهت اسلام و پیامبر آن است، پس بدانید که ساخت تمامی این قصه‌ها، که فقط از میان چنین کتاب‌ها بیرون ریخته و برگردۀ مسلمین بسته و بار شده، دروغ و به‌تان کلانی است تا به زمان لازم امثال پاپ

از آن سود برند. (ادامه دارد)  
+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در یکشنبه شانزدهم مهر ۱۳۸۵ و ساعت ۱۱:۰

## ۴۲

گرچه گمان دارم صاحب اندیشگان سالم دل تا همین جا هم به بی‌باری داده‌های موجود در مراجعی با نام‌های تاریخ صدر اسلام و سیره و فتوح و غزوات و غیره پی برده باشند، اما از آنکه عمق فاجعه و وسعت زخم وارده بر پیکر وحدت اسلامی تا به آنجاست که تقریباً با وثوق کامل می‌توان مدعی شد که پیکر سالم اسلام دوران حیات پیامبر، اینک به صورت پاره‌های مجزایی از یکدیگر، هر یک جداگانه در خون حاصل از ضربات فرهنگی پیاپی، در طپیدن‌اند، پس دست‌ها و آستین‌های دیگری را نشان دهم که در شمایل و کسوت مسلمان خنجری آب داده به مشمت خویش پنهان دارند. اینکه بر اثر کدام معجزه و چه زمان، بار دیگر این اجزاء منفک شده از یکدیگر، برابر آن پرنده تمثیلی قرآن مبارک، پیوند دوباره خواهد خورد و با تمام نیرو پرواز دوباره خواهد کرد، بی‌شک و به خواست و اراده و مواعید الهی در حال فرارسیدن و بروز است و برداشتن هرگام، هرچند کوچک و بر زبان راندن هر کلام، هرچند به صدای ضعیف، نقش خود را در تعجیل ظهور آن روز ایفا خواهد کرد. برای هجوم به دشمنانی که از رخنه فرهنگی به عمق جان اسلام و مسلمین تاخته و اصل و فرع تصویر اسلام را چندان به هم ریخته‌اند که هر دبوس به دست جواهر نشان کلاه بوقی دار و کلیسا نشین و یا قلم به دست کاریکاتور نگاری را، در میان مشرکین، مشغول استهزاء مسلمین، به بهانه و به‌تان آدم کشی فطری پیروان رسول گرامی می‌بینیم، باید که جدای از بلعمی و سورآبادی، به سراغ یکی دو صورت بزک کرده دیگر در مشاطه خانه تدارکات فرهنگی جاعلانه کنیسه و کلیسا برویم، که در اساس در زمره عمله قصابی پیکره سالم و یکدانه اسلام‌اند و شخص و آثارشان نه فقط فاقد کمترین مسلمات و ممکنات است، بل با بازخوانی چند سطر و سهم از میراث بی‌ارزش مکتوبشان، به سنگینی آواری پی خواهیم برد، که در دو قرن اخیر بر سر مسلمین و به قصد دامن زدن بیشتر بر تفرقه، سرازیر کرده‌اند.

از دیگر خنجر داران این مثله کردن اسلام، بی‌نشان دیگری است با نام پیر جبروت «ابن اسحاق» که گفته‌اند در قرن دوم هجری کتابی در ظهور اسلام و نیز سرگذشت عبور و حضور مسلمین و پیامبر گرامی ساخته است که بی‌گیری سرنوشت کتاب او با ابطال کامل آنچه در این روزها به نام «سیره ابن هشام» معرفی می‌کنند، یکسان خواهد شد.

«محمد بن اسحاق مکنی به ابو عبدالله در سال ۸۵ هجری در شهر مدینه به دنیا آمد و مابین سال ۱۵۰ و ۱۵۳ هجری در بغداد از دنیا رفت و در مقبره «خیزران» به خاک سپرده شد. ابن اسحاق دوران کودکی و مقداری از ایام جوانی خود را در مدینه گذراند و در سال ۱۱۵ به اسکندریه رفت و در آنجا از اساتید فن حدیث و تاریخ آن شهر و کشور مصر چون: عبیدالله بن مغیره، و یزید بن حبیب، و عبیدالله بن ابی جعفر، و قاسم بن قزمان و غیره استفاده‌های زیادی کرد، و سپس به کوفه، و جزیره، و ری، و حیره، و بغداد مسافرت کرد و چون به بغداد رسید به دیدار منصور عباسی (خلیفه وقت) رفت، و همان ملاقات سبب توقف او در بغداد و به گفته جمعی سبب

تالیف کتاب سیره گردید. اینان گفته‌اند: در این ملاقات منصور عباسی از احاطه محمد بن اسحاق به تاریخ در شگفت شد و پسرش مهدی را که پیش او نشسته بود به محمد بن اسحاق نشان داده گفت: این پسر را می‌شناسی؟ محمد بن اسحاق پاسخ داد: نه. مهدی گفت: این پسر من مهدی است اکنون برو و کتابی که شامل تاریخ اولاد آدم از روز خلقت تا به امروز باشد برای او بنویس» (سیره ابن هشام، ترجمه سید هاشم رسولی، ص سوم)

گرچه در همین نقل اشکال بزرگی به عظمت یک دروغ کامل خفته است، اما می‌خواهم با فرض صحت این مهملات بی‌سند و سابقه سؤال کنم که اگر «محمد بن اسحاق» کتابی در تاریخ اسلام و سیره رسول الله به قرن دوم برای مهدی عباسی نوشته است، پس چرا امروز این کتاب را با نام «سیره ابن هشام» می‌شناسیم؟

**«اصل کتاب ابن اسحق، به صورتی که او خود تدوین کرده بود، امروزه در دست نیست، اما چند روایت کامل و ناقص از آن موجود است که مفصل‌تر از همه سیره النبوه ابن هشام است... هرچند ابن هشام سیره ابن اسحاق را بر اساس روایت بکابی مدون ساخت، اما تغییراتی در آن وارد کرد و برخی مطالب را حذف و نکات تازه‌ای بر آن افزود... در سده‌های بعد، ابوالقاسم عبدالرحمان سهیلی، (۵۸۱ قمری) بر کتاب سیره ابن هشام شرح و تعلیقاتی نگاشت و آن را به صورتی جدید مدون کرد.»** (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ص ۸ و ۹، ذیل مدخل ابن اسحاق)

همین که سخت بگیرید و بخواهید به اساس و صحت ادعایی در این اوقیانوس آشفته فرهنگ اسلامی، بر مبنای منطقی معین بی‌ببرید، چندان به این و آن شخص ناشناس در این و آن قرن، حواله می‌شوید که بر اثر ابتلا به سرگیجه از خیر و شر موضوع درگذرید، چنان که در اینجا می‌گویند از میراث اصلی ابن اسحاق چیزی برای ارائه نداریم و باید به نقل دست برده و دست مالی شده‌ای از ابن هشام قناعت کنید، که او خود از روایت بکابی برداشته است و در نهایت مدعی می‌شوند که موجودی کنونی را از تفاضل زحمات ناشناس دیگری با نام عبدالرحمان سهیلی در قرن ششم هجری به دست آورده‌اند! با این همه اگر سؤال کنیم که سیره ابن هشام کنونی که به بازار مسلمین ریخته‌اند، کپی گرفته از کدام یک از این دست برده هاست و همان اصل دست مالی شده را در کجا یافته‌اند، بدون تردید پاسخ درستی دریافت نخواهید کرد. چه گونه بر خود هموار کنیم که دست نوشته‌ای با چنین سرنوشتی را مدرک زندگی پیامبر گرامی و مراتب حساس طلوع و عبور اسلام در حوزه‌ای از حیات بشری بشناسیم که ذره‌ای آگاهی از مختصات تاریخی و فرهنگی و اجتماعی آن نداریم و اگر قرآن گرامی راه نمایان نبود، که در هیچ مقطع و موردی با این همه سطر نوشته مشکوک موافقت ندارد، اکنون برای نجات از این دریای بی‌کران دروغ بازوی عبور نداشتیم. اینک در همین کتاب که می‌گویند کهنه‌ترین و عمده‌ترین سیره تالیف شده در باب حیات پیامبر گرامی و حوادث زمان اوست، گردشی کنیم و بدون شیدایی‌های مشکوک موجود، به باز خوانی سطوری از میان اوراق آن بپردازیم:

«و در حدیث دیگری است که عبدالله با آمنه دختر وهب به منزل زن دیگری که عبدالله داشت رفتند، و دست‌های آن زن به گل آلوده بود، از عبدالله خواست که با او هم بستر شود ولی عبدالله که دست‌های آلوده به گل او را دید رو درهم کشید و خواهش او را رد کرد، زن که چنان دید برخاست و دست و روی خود را شسته و پاکیزه کرده به جای خویش بازگشت عبدالله نیز به قصد رفتن پیش آمنه از جا برخاست و گذرش بدان زن افتاد، دوباره آن زن خواهش خود را بر زبان آورد ولی عبدالله ترتیب اثری به سخن او نداده پیش آمنه رفت و با او هم بستر شد، و آمنه در همان حال به رسول خدا حامله گشت». (همان، ص ۱۰۴)

آیا نپرسیم که این صحنه بی‌آبرو و پرنسیب را که در باب بسته شدن نطفه پیامبر خدا نوشته‌اند، چه مولف آن را ابن اسحاق و یا ابن هشام و یا بکایی و یا سهیلی بگیریم، از چه راه به این حضرات در قرون بعد منتقل شده است، این حدیث را که آورده و چرا بر سر زبان‌ها انداخته است: آن زن ناکام دست در گل به انتقام رد خویش و یا آمنه به مفاخره کام روایی‌اش؟ مگر چنین رفتارهای کاملاً پنهان مردم را بر سر بازارها جار می‌زنند تا بی‌کاره‌ای از آن حدیث بسازد و بی‌کاره دیگری به وقاحت تمام به عرصه کتاب بکشانند؟ اگر دست‌های آن زن دیگر گلی نبود و عبدالله رو ترش نمی‌کرد و هم او را می‌گزید، چه حادثه‌ای در اساس اسلام به وقوع پیوسته بود که ما را به چنین اوهام و صد هزار بدتر و نامعقول‌تر و بی‌خردانه‌تر از این مشغول کرده‌اند!؟

«عبدالله بن جعفر از حلیمه سعیدیه نقل کند که گفت: سالی که ما دچار قحطی و خشک سالی بودیم به همراه شوهر و کودک شیرخواری که داشتم، با زنان بنی سعد به شهر مکه رفتیم تا هر کدام کودکی از قریش گرفته برای شیر دادن و بزرگ کردن آنان را به میان قبیله آوریم، مرکب ما الاغ خاکستری رنگی بود و شتر پیری نیز به همراه داشتیم که به خدا قسم قطره‌ای شیر نداشت. شبی که در راه مکه بودیم از بس کودک گرسنه ما گریه کرد، خواب نرفتیم نه در پستان من شیری بود که او را سیر کند و نه در پستان شتر، تنها امید به آینده بود که ما را به سوی مکه می‌راند، الاغ ما به قدری لاغر و وامانده بود که کندی راه آن حیوان قافله بنی سعد را خسته کرد». (همان، ص ۱۰۶)

بلاهت نقال را بنگرید که می‌گوید زنی که همانند شترش برای شیر دادن فرزند خویش نیز جز پستان خالی ندارد، به قصد دایگی فرزندان قریش راهی مکه شده است!!! اگر برسید آن عبدالله جعفر و این حلیمه کیست و نقل این یکی از آن دیگری کجا ثبت بوده و از چه راه به ابن هشام رسیده است، شما را به گونه‌ای می‌نگرند که گویی منکر پیامبری رسول خدا شده‌اید!

«حلیمه گوید: پس از اینکه آن حضرت را به میان قبیله باز گرداندیم هنوز چند ماهی نگذشته بود که روزی او هم چنان که مانند هر روز با یکی از فرزندانم در پشت خانه‌های ما به همراه بزغاله‌ها رفته بودند، ناگاه فرزندم را دیدم سراسیمه دوان دوان

به نزد ما آمده گفت: **برادر قرشی ما را دریابید که دو مرد سفید پوش او را گرفته به زمین خوابانند و شکم‌اش را بشکافتند!** حلیمه گوید: من و شوهرم به سوی او روان شدیم دیدیم با رنگی پریده سرپا ایستاده است. او را دربرگرفته و به او گفتم: پسر جان چه پیش آمدی کرده؟ گفت: دو مرد سفید پوش به نزد من آمده مرا خوابانند و شکم‌ام را شکافته چیزی از میان آن بیرون آوردند که من ندانستم چیست، و سپس رفتند. حلیمه گوید: پس ما آن جناب برداشته و به چادرهای خویش بازگردانیم».

«**حدیثی از خود آن حضرت در این باره:** ابن اسحاق به سندش روایت کند که برخی از اصحاب به آن حضرت عرض کردند: یا رسول الله تاریخچه دوران کودکی خویش را برای ما بیان کنید؟ فرمود: **من دعای پدرم ابراهیم و مؤده برادرم عیسی هستم، هنگامی که مادرم مرا حامله بود نوری از او خارج شد که قصرهای شام را در آن دید، دوران شیر خوارگی را در میان قبیله بنی سعد گذراندم، و پس از آن روزی با یکی از برادران رضاعی خود در پشت خانه بزغاله می‌چراندیم که ناگاه من دیدم دو مرد سفیدپوش به نزد من آمده و طشتی طلایی مملو از برف در دست دارند آن‌گاه مرا گرفته شکم‌ام را شکافتند و قلب‌ام را بیرون آورده آن را نیز بشکافتند و لخته سیاهی که در آن بود بیرون آورده بیانداختند. سپس قلب‌ام را شست و شو داده و پاک کردند، آن‌گاه یکی از آن‌ها به دیگری گفت: او را باده نفر از امت‌اش موازنه کن، و چون موازنه کردند من افزون شدم، گفت: با صد نفر از امت‌اش موازنه کن، و چون موازنه کردند باز هم من افزون شدم، گفت: با هزار کس از آن‌ها موازنه کن، بر آن‌ها هم افزون شدم گفت: او را واگذار که بخدا اگر با تمامی امت‌اش نیز موازنه کنی بر تمامی آن‌ها فزون آید. **افتخار آن حضرت باین بود که در قبیله بنی سعد بزرگ شده و نیز ابن اسحاق روایت کرده که رسول خدا فرمود: من فصیح‌ترین شما هستم، زیرا من در نسب قرشی هستم، و در میان طائفه بنی سعد بن بکر نیز دوران شیر خوارگی و طفولیت را گذرانده‌ام.**» (همان، ص ۱۱۲)**

این یکی چندان نامعقول و مغایر عقل است که برای گرم کردن بازار آن به تایید رسول خدا هم رسانده‌اند!!! تمام کتاب سیره ابن هشام مملو از این گونه تبلیغات خرافه پرستی است: ماموران جراحی‌های مخصوص آسمانی که روز روشن و در برابر چشم همبازی او، شکم کودکی را می‌درند تا قلب‌اش را درآورند و لکه سیاهی را بیرون اندازند و گرچه مکیان هنوز هم نمی‌دانند برف چه پدیده‌ای است با سینی بزرگی پر از برف، که با خود آورده‌اند، قلب جراحی شده طفولیت پیامبر را بشویند! آن‌گاه صاحب پیامبری می‌شویم که بدون لکه سیاهی در قلب، در برابر اصحاب خود، چنان که با هیچ آیه دعوت به برابری و برادری قرآن آشنا نباشد، در باب اصل و نسب و قبیله و قدرت خود داد سخن می‌دهد و گرچه خداوند در قرآن او را بنده‌ای در میان بندگان دیگر می‌شناساند، در ترازوی ابن هشام حتی در کودکی هم از تمام امت‌اش سنگین وزن‌تر بوده است!!!

«در یکی از منازل محمد (ص) در سایه درختی نزدیک دیر راهی فرود آمد. راهب که آن حضرت را دیده بود به سوی می‌سره سر کشیده پرسید: این مردی که در زیر درخت فرود آمد کیست؟ می‌سره گفت: مردی قرشی از اهل مکه است. راهب گفت: **زیر این درخت جز پیغمبر فرود نیاید.** به هر صورت رسول خدا (ص) اموالی را که از خدیجه به شام آورده بود بفروخت و در عوض آنچه می‌خواست خریداری کرده و با کاروان قریش به مکه مراجعت کرد در راه که می‌آمدند می‌سره می‌دید هنگام ظهر و شدت گرما که می‌شود **همان طور که رسول خدا (ص) سوار بر شتر بود دو فرشته در بالای سر آن حضرت ظاهر می‌شوند و برای اینکه آفتاب به او صدمه نرساند از او سایبانی می‌کنند.** چون رسول خدا (ص) به مکه آمد خدیجه آن اموالی را که حضرت خریداری کرده بود بدو برابر یا بیشتر از مال التجارة خویش فروخت و سود بسیاری از این تجارت عائد او شد، می‌سره نیز سخن راهب و همچنین سایبانی فرشتگان را از آن حضرت برای خدیجه تعریف کرد». (همان، ص ۱۲۰)

این هم پرده دیگری که ابن هشام در ارائه ادله پیامبری خداوند می‌آویزد: پیامبر کسی است که در زیر سایه درخت مخصوصی در کوره راهی در ناکجا آباد جهان بنشیند! آیا به راستی قصد تمسخر همه چیز ما را نکرده‌اند؟ همین رسول هنوز مبعوث نشده که در کار تجارت کالای خدیجه است، با فرشتگانی بدرقه می‌شود که مامور سایه سازی‌اند! تا لحظه‌ای از تسلیم به اوهام و خرافات خارج نباشیم و اسلام و مقام پیامبر را نه از طریق عقل و وحی و حق، که با تکیه بر این مستثنیات تا مغز استخوان من در آوردی بپذیریم. گمان می‌کنم که باید قسمت آخر نقل فوق برای صاحبان کالا و تاجران معروف ما الگوی بسیار خوبی برای رعایت باشد، وقتی همسر پرهیز کار رسول خدا کالای‌اش را به دو برابر و بیشتر می‌فروخته است، چرا حجره دار امروز ما هر ساله تا چهار برابر بر سرمایه‌اش نیافزاید!؟

«چیزی که به این تصمیم کمک کرد این بود که یکی از کشتی‌های تجار رومی در **جده به سنگ خورد و شکست،** و صاحب آن از کشتی خود صرف نظر کرد. قریش نیز تخته‌های آن را برای سقف کعبه به شهر مکه آوردند، در شهر مکه نیز نجاری قبطی بود که او نیز برخی از مصالح کار را آماده کرد، و این جریان دست به هم داده تصمیم قریش را بر این کار محکم کرد، ولی هنگامی که خواستند شروع به کار کنند و بنای سابق را ویران سازند ترس و وحشتی آنان را گرفت، و چیزی که این ترس را افزون کرد این بود که **مار سیاهی از چاه درون کعبه - همان جا که هدایا را می‌ریختند - بیرون آمده روی دیوار خانه کعبه چنبر زد،** و هر که به کعبه نزدیک می‌شد آن مار بدو حمله کرده دهان باز می‌کرد و صدایی از پوست او شنیده می‌شد و همین باعث شد که کسی به کعبه نزدیک نشود... پس مردی به نام ابو وهب بن عمرو بن عائذ مخزومی که دایی عبدالله پدر رسول خدا (ص) بود، جلوتر از دیگران کلنگی بزد و سنگی را از دیوار کعبه کند **ولی ناگهان دید سنگ از دست‌اش رها شده و به جای خویش بازگشت.** ابو وهب فریاد زد: ای گروه قریش پولی که می‌خواهید در این ساختمان مصرف کنید باید پاکیزه و حلال باشد! مهریه و اجرت زن زناکار، و

پولی که از ربا به دست آمده و نیز اموالی که از مردم به زور و ستم به دست آورده‌اید نباید در بنای این خانه صرف شود... مجدداً هنگامی که خواستند کلنگ به دیوار کعبه بزنند ترس و وحشت آنان را فراگرفت، ولید بن مغیره پیش آمده گفت: نخست من اقدام به این کار می‌کنم سپس کلنگ را به دست گرفته گفت: **بار پروردگارا تو می‌دانی که ما از دین تو بیرون نرفته و منظوری جز انجام کاری خیر و نیک نداریم، آن‌گاه کلنگ خود را فرود آورده و قسمتی از ناحیه دو رکن را خراب کرد، آن روز نیز مردم دست به کار خرابی نشدند و گفتند: ما امشب را صبر می‌کنیم اگر بلایی برای ولید نازل نشد معلوم خواهد شد که خداوند به کار ما راضی است و اگر ولید به بلیه‌ای دچار شد دست بدان نخواهیم زد و آن قسمت را هم که ولید خراب کرده تعمیر خواهیم کرد... چون روز دیگر شد ولید به سر کار خویش آمد و شروع به خرابی کرد مردم نیز که چنان دیدند با او دست به کار خرابی شدند و هم چنان تا اساس خانه که به دست حضرت ابراهیم (ع) پایه گذاری شده بود کردند، در آنجا به سنگ سبز رنگی بر خوردند که مانند استخوان‌های مهره کمر درهم فرو رفته و محکم شده بود. مردی از قریش دیلم آهنی خود را که در دست داشت به مابین یکی از آن سنگ‌ها فرو برد که آن را از جابر کند، چون آن سنگ را از جای خود حرکت داد تمام شهر مکه بلرزید، پس از خرابی آن قسمت دست کشیده و از همان جا شروع به ساختمان کردند. و گویند: قریش در زیر رکن نوشته‌ای یافتند که به سریانی کلماتی در آن بود و آن نتوانستند آن کلمات را بخوانند پس مردی از یهود کلمات مزبور را به شرح زیر ترجمه کرد: منم خدای صاحب مکه، روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریدم و خورشید و ماه را بدین صورت در آوردم آنجا را خلق کردم و به وسیله هفت تن از پادشاهان. از میان نرود تا دو کوه «اخشبان» از جا کنده شود، در آب و شیر برای اهل آن برکت است». و در مقام ابراهیم لوحی یافتند که در آن نوشته بود: «مکه خانه خدا است که روزی آن از سه راه می‌رسد برخی از اهل آن حرمت آن شهر را بدرد». و نیز گویند: **چهل سال پیش از بعثت رسول خدا (ص)** در خانه کعبه سنگی یافتند که در آن نوشته بود: **هر کس در دنیا کار نیک کند در آخرت غبطه خورد و هر کس تخم کار بد بکارد حاصل ندامت بچیند، اعمال زشت و گناهان را مرتکب شوید و پاداش نیک خواهید؟! آری، هرگز از درخت خار انگور نچینند».** (همان، ص ۱۲۳ تا ۱۲۶)**

می‌بینید که فرصت نمی‌دهند تا سر بخارانییم، از قصه‌ای به قصه‌ای و از خرافه‌ای به یاوه‌ای بی‌مایه‌تر. بدین گونه است که امروز رسوخ عامیگری در میان مسلمین را می‌سر و معمول کرده‌اند و از بزرگ و کوچک اسیر باور عجایب روزگار در دوران‌های مختلف‌ایم، شاهنامه و کتاب ابن هشام را می‌خوانیم و قرآن را به تاقچه می‌سپاریم، در هر خانه تکانی گرد جلد آن را می‌بوسیم، پارچه‌ای به غبار آن می‌کشیم و منتظر عروسی و عزایی می‌مانیم تا آن را در سفره‌ای به نمایش گذاریم. اینجا اگر بپرسیم که آن کشتی رومی به سنگ خورده از کدام مسیر به جده رسیده است، فوراً و با بادی



در گلو جواب می‌دهند: از راه **خلیج فارس** و اگر توجه دهیم که هیچ کشتی کوچک و بزرگی تا ۵ قرن پیش به آب‌های هیچ اوقیانوسی نرانده است، می‌گویند پس کشتی‌های داریوش هخامنشی و فرزندش خشایارشا چه گونه به یونان رفته‌اند؟ این مسابقهٔ توسل به دروغ که در عین حال نمایشگاهی از حضور احمقان حرف نفهم است، در مغز استخوان غالب ما در جریان است و در حال حاضر معلومات تاریخی و اجتماعی و فرهنگی آدمیان، در باب پرونده و پیشینهٔ تمدن و ادیان، چنان به اکاذیب یهودیان آکنده است، که باز شویی آن کاری الهی است و تنها به قدرت خداوند می‌سر می‌شود که همگی را به گفتن حق و تحمل صبر خوانده است. اینجا و در میان سازندگان مجهول بنای کعبه، با تخته‌های مسروقه از کشتی رومی، با چنان ایمان نابی به خداوند متعال رو به رو ایم که وسوسه می‌شویم تا بپرسیم اگر در این مسابقهٔ ساخت خانهٔ خدا بت پرستی حضور ندارد، پس چنین مردمی به اعزام رسول گرامی و دین اسلام چه محتاج بوده‌اند؟ و ورود به محتوای آن همه کتیبهٔ باز یافت شده از پی ابراهیمی کعبه، که خواندن آن را فقط یهودیان می‌دانسته‌اند و بر آن‌ها از جمله نوشته بوده است که: نیکو کاران این جهان در آخرت غبطه خواهند خورد، از عهدهٔ من خارج است زیرا که در اختیار داشتن زبان در چنین معرکه‌ای بس دشوار می‌شود!

«تا سالی که حضرت در آن سال به رسالت مبعوث شد طبق معمول همه ساله ماه رمضان بود که برای اعتکاف و عبادت با **اهل خانهٔ خود به سوی حراء کوچ کرد** و هم چنان تا آن شبی که خدای تعالی او را به رسالت گرامی داشت به عبادت مشغول بود در آن شب جبرئیل بر او نازل گشت». (همان، ص ۱۵۳)

تنها همین مانده بود که گرچه خداوند در آیهٔ ۱۸۷ سورهٔ بقره هشدار داده است که «لاتباشروهن و انتم عاکفون»، ابن هشام رسول خدا را با اهل و عیال به غار حراء بفرستد. آیا قرائت کننده‌ای بر این کتاب نبوده است که بر این همه مبهم و مهمل نویسی سئوالی بگذارد و بخواهد تا از نیت سرایندهٔ این همه اوهام و اباطیل با خیر شود؟ پس این کلاس‌های قرآن و اسلام آموزی و طلبه سازی در چه کارند؟

«و در حدیث است که پس از هجرت زمانی در مدینه قحطی شد مردم به نزد رسول خدا (ص) آمده از خشک سالی شکایت کردند حضرت به منبر رفته از خدا طلب باران کرد، پس طولی نکشید چندان باران آمد که مردم به نزد آن حضرت آمده از زیادی باران و خوف آمدن سیل شکایت بردند. رسول خدا (ص) دست به درگاه خداوند برداشته فرمود: **بار خدایا اطراف ما ببار و بر ما مبار!** پس ابرها از هم باز شد و اطراف شهر را حلقه وار فراگرفت. رسول خدا (ص) فرمود: اگر ابوطالب امروز زنده بود این جریان او را مسرور می‌ساخت». (همان، ص ۱۷۱)

پیامبر کتاب ابن هشام بلاوقفه در کار نمایش معجزه است و کاری به آن چند آیهٔ قرآن ندارد که اسلام را از ارسال معجزه بی‌نیاز می‌شمارد. اگر بخواهم چنین مطالب منحصر به اشاعهٔ مطالب خلاف قرآن را از میان کتاب ابن هشام بیرون کشم، یادداشت‌های اسلام و شمشیر هرگز به پایان نخواهد رسید. پس چند برگگی دیگر را بخوانیم و بگذریم.

«من آثار ناراحتی در چهره پیغمبر (ص) مشاهده کردم ولی دیدم آن حضرت توجهی نفرموده از نزدشان برفت، بار دوم که بر آن‌ها عبور فرمود دو باره هم چنان زبان به طعن و دشنام گشودند و من این بار نیز آثار ناراحتی در چهره حضرت مشاهده کردم، و چون بار سوم شد و اینان بدگویی و دشنام را از سر گرفتند آن جناب در برابر آن‌ها ایستاد و فرمود: **ای گروه قریش! آگاه باشید سوگند بدان خدایی که جانم دست او است من مأموریت جنگ و هلاکت شما را دارم!**». (همان، ص ۱۷۳)

این هم صورت دیگری از پیامبر خشمگین که نه برای هدایت، بل به مأموریت جنگ و هلاکت مردم قریش آمده است! حال چه گونه ممکن است پیامبری که به ریشه کنی قریشیان بد زبان مبعوث و مأمور می‌شود، در این همه حدیث به قریشی بودن خود افتخار کرده باشد؟

«از آن سو قریش برای تماشای کار ابوجهل به مسجد آمدند، رسول خدا (ص) مشغول نماز شد و چون به سجده رفت ابوجهل سنگ را برداشته به جنان آن حضرت آمد چون نزدیک شد ناگاه مردم دیدند همان طور که سنگ در دست‌اش بود با رنگی پریده و بدنی لرزان وحشت زده به عقب برگشت و چون مقداری آمد سنگ را از دست خود به زمین انداخت. چند تن از قریش به سوی او دویده گفتند: ای اباحکم چه شد و این چه حالی است؟ گفت: من همان طور که دیشب به شما گفته بودم رفتم تا سنگ را بر سر او بیندازم ولی به محض اینکه به او نزدیک شدم شتر نری غرش کنان به من حمله کرد، و به خدا تا کنون شتری به این بزرگی با آن گردن و دندان‌های تیز ندیده بودم، و آن شتر دهان باز کرد که سر مرا در دهان خود فرو برد! و در حدیث آمده که رسول خدا (ص) فرمود: **آن جبرئیل بود و اگر ابوجهل نزدیک شده بود او را از روی زمین می‌ربود.**» (همان، ص ۱۸۲)

این جبرئیل است که در امتداد خرافه پراکنی‌های کتاب‌های بی‌نشان قرون اولیه اسلامی به همه صورتی، از شمایل عایشه تا شتری بی‌مهار، آن هم درست از قول رسول خدا، در می‌آورند! در این حال دیگر حرفی نمی‌ماند جز اینکه بگویم باور به این اباطیل با تمسخر بارگاه الهی و دین مبارک اسلام و قبول کفر برابر است. (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در یکشنبه بیست و سوم مهر ۱۳۸۵ و ساعت ۵:۰

## ۴۳

«روزی ابوجهل رسول خدا (ص) را دیدار کرده گفت: ای محمد دست از دشنام دادن به خدایان ما بردار و گرنه ما نیز خدای تو را دشنام گوییم؟ پس این آیه نازل شد: «دشنام مدهید بدانان که غیر خدا را می خوانند تا مبادا آنها نیز از روی جهالت و نادانی خدا را دشنام دهند». (انعام، ۱۰۸). از آن پس رسول خدا (ص) از دشنام خدایانشان خودداری فرمود و تنها به دعوت ایشان به خدای تعالی اکتفا کرد.

**نضربن حارث و آنچه درباره اش نازل شد:** نضربن حارث - چنان چه پیش از این گفته شد - از شیاطین قریش و از دشمنان رسول خدا (ص) بود و چون به مملکت حیره سفر کرده بود داستانها از سلاطین ایران و رستم و اسفندیار یاد گرفته بود و در هر مجلسی پیغمبر اکرم (ص) می نشست و مردم را به خدا دعوت می کرد و آنها را از دچار شدن به عذابهای اقوام گذشته می ترسانید، نضربن حارث پس از آن حضرت در آنجا می نشست و داستانها از پادشاهان ایران و رستم و اسفندیار نقل می کرد سپس می گفت: به خدا محمد بهتر از من داستان سرایی نمی کند، و داستان او چیزی جز افسانههای پیشینیان نیست که آنها نوشته است چنان چه من نوشته ام پس این آیات درباره اش نازل شد: «و باز گفتند که این کتاب افسانههای پیشینیان است که بر خود نگاشته و هر صبح و شام بر او املا شود، بگو این کتاب را آن خدایی فرستاده که از اسرار آسمانها و زمین آگاه است و او آمرزنده و مهربان است». (همان، ص ۲۲۴)

از اینجا ابن هشام وارد مبحثشان نزول آیات می شود و با دل به خواه خویش برای هر آیه ای سبب نزولی می آفریند. داستانهایی که برخی از آنها از فرط بی مایگی جدی به نظر نمی رسند. شیوه ساخت اینشان نزولها بسیار ابتدایی است. آیه را می خواند و داستانی بر آن می گذارد، چنان که بر موضوع ناسزا به بتان دیده شد. ویژگی اینشان نزولها در این است که دیگر حتی محدث و راوی هم ندارد، ابن هشام با یقین شخصی و درست همانند اینکه مشاور فرهنگی خدا و در نزول آیه صاحب نظر بوده است، سبب نزول را باز می گوید و مانند تمام متون دیگری که در کار ایجاد توهم در باب تمدن ایران باستان است، در مورد آیات اولیه سوره فرقان، فرصت را فراهم می بیند تا از ایران باستان و رستم و اسفندیار بگوید، آن هم لا اقل دویست سال پیش از تدارک و تدوین شاهنامه و به صورت نقالیهایی از مردم حیره بیان می کند، که در قلب بین النهرین و مرکز تجمع بزرگی از سلوکیه بوده است، با شگفتیهای بسیار از معماری یونانی، که تمثیل و افسانه قصر خورنق و سرنوشت ظالمانه ای که بر سنمار، معمار یونانی آن رفته، مشهور است!

«روزی رسول خدا (ص) مشغول طواف بود. چند تن از بزرگان قریش به نام اسود بن مطلب و ولید بن مغیره و امیه بن خلف و عاص بن وائل بدان حضرت برخوردند و گفتند: ای محمد بیا تا ما آنچه را تو می پرستی بپرستیم و تو نیز آنچه را ما

می‌پرستیم بپرست تا در نتیجه اختلاف ما و تو از میان برداشته شود و گذشته از این اگر آنچه را تو می‌پرستی بهتر از چیزی بود که ما می‌پرستیم ما بهره خود را از تو گرفته‌ایم و اگر به عکس بود تو بی‌نصیب نمانده‌ای! پس این سوره مبارکه نازل شد: بگواهی کافران من هرگز نمی‌پرستم آنچه را شما می‌پرستید و شما نیز آن خدای یکتایی را که من پرستش می‌کنم، پرستش نخواهید کرد. نه من خدایان باطل شما را عبادت می‌کنم و نه شما خدای یکتای مرا عبادت خواهید کرد. پس دین شما برای شما باشد و دین من هم برای من باشد». (همان، ص ۲۲۹)

این یکی از مضحک‌ترین مراتب تشریح مسائل ادیان در سراسر دوران هاست، نشان عقل آشوب برپا کن و شر آفرینی شیوه‌مند یهود در آن آشکار است، که به عنوانشان نزول سوره کافرون عرضه می‌شود! ظاهراً کافران مکه آماده می‌شوند که مسلمان باشند به شرط اینکه پیامبر کافری را بپذیرد تا دعوی جاری در میان مردم مکه معکوس شود و هر یک از مزایای گرایش جدید بهره خود را ببرند!!! آیا عجیب نیست که این پوزخند وسیع و عظیم و پهناور بر حاصل بعثت رسول خدا را، آن هم به عنوان سیره رسول الله، با طیب خاطر بر ریش خود بسته‌ایم؟ بر مبنای آنچه ابن هشام تعریف می‌کند، به نظر می‌رسد که خداوند از احتمال انجام چنین معامله‌ای چندان آشفته می‌شود که اگر در موارد مشابه نزول آیه تذکر و تمثیلی را کافی شمرده، برای رد قطعی این داد و ستد، سوره کاملی نازل کرده است! سالیانی است این مهملات مغایر عقل و شرع را که تنها قصد تمسخر همه چیز ما را دارد، می‌خوانیم، در حوزه‌ها و مدارس و دانشگاه‌ها به ذهن سپردن آن‌ها را تکلیف می‌کنیم و اجازه می‌دهیم که یک ناشناس مضحک و محض، پیش از اینکه بپرسیم کیست، ما را در شناخت خداوند و اسلام و قرآن و احوال پیامبر، به دل به خواه خویش، با ارائه این لودگی‌ها، راه نمایی کند!

«قضا را چنان افتاد که روزی مردی از قبیله اراش - یا ارشه - که نسب به عمالقه فرعون می‌رساند چند شتر به مکه آورده و آن‌ها را به ابوجهل بفروخت و چون برای گرفتن پول شتران بدو مراجعه کرد ابوجهل به مماطلقه گذارند و امروز و فردا کرده و تدریجاً در صدد انکار حق او برآمد... شخص اراشی به نزد رسول خدا (ص) آمده گفت: ای بنده خدا من مرد غریبی هستم و این مرد یعنی ابوجهل حق مرا پایمال کرده... پیغمبر اکرم (ص) با آن مرد به در خانه ابوجهل آمده دق الباب کرد، ابوجهل از میان خانه فریاد زد: کیست؟ فرمود: محمد هستم بیرون بیا، ابوجهل که از ترس رنگ به صورت نداشت شتابانه در را باز کرد رسول خدا فرمود: حق این مرد را به او بده! ابوجهل گفت: اطاعت می‌کنم همین جا بایست تا حق‌اش را بپردازم، حضرت ایستاد و ابوجهل به درون خانه رفته طولی نکشید بیرون آمد و کیسه پولی که تمامی پول شتران آن مرد در آن بود همراه خود آورده به آن مرد داد، رسول خدا به آن مرد فرمود: حق خود را بستان و به دنبال کار خویش روان شو... در این خلال ابوجهل از در مسجد وارد شد و یک سر به نزد قریش رفت، اینان که در شگفت و بهت فرو رفته بودند به محض اینکه چشمشان به ابوجهل افتاد گفتند: وای بر تو!

چه شد؟ چه شد که این چنین خود را در برابر محمد باختی؟! گفت: خاموش باشید به خدا در را که زد ترس عجیبی مرا گرفت و چون در را باز کردم شتر نری که تا کنون مانندش را ندیده‌ام در بالای سر او دیدم که دهان باز کرده و آماده است تا سر مرا در دهان خود فرو ببرد. و اگر کوچک‌ترین تأملی کرده بودم مرا می‌بلعید». (همان، ص ۲۴۸)

آن شتر نر خشمگینی را، که به طور معمول در این کتاب‌های بی‌بنیان، علی‌البدل جبریل قرار می‌داده‌اند، این بار به صورت طینت پشت سر پیامبر والا درآورده‌اند تا برخی از ما بی‌توجه به درون این داستان‌ها بر مسلمانی خود از آن جهت ببالیم که پیامبر خدا صورتی از غضب خود را به شمایل شتر نری آشکار می‌کرد تا زهره بدهکار آب و در نتیجه حق مظلومی ادا شود!!!

«در میان قبیله بنی هاشم مردی بود به نام رکانه که فرزند عبد یزید بن هاشم بن عبد مناف بود و در نیروی بدنی و زور در میان قریش بی‌نظیر بود، روزی رسول خدا (ص) او را در یکی از دره‌های مکه بدید و بدو فرمود: ای رکانه آیا وقت آن نرسیده که از خدا بترسی و دعوت مرا بپذیری؟! رکانه گفت: من اگر بدانم که گفتار تو حق است بی‌شک پیروی تو را خواهم کرد! رسول خدا (ص) فرمود: اگر من با تو کشتی بگیرم و تو را بر زمین بزنم سخن مرا می‌پذیری؟ گفت: آری. فرمود: برخیز. رکانه برخاست و مانند کسی که هیچ‌گونه اراده‌ای از خود نداشته باشد در زیر بازوان آن حضرت مقاومتی نکرده محکم به زمین خورد. دوباره از جا برخاسته گفت: ای محمد این بار بیا تا تو را به زمین بزنم، بار دوم نیز به زمین خورد، و چون برخاست گفت: ای محمد به خدا چیز عجیبی است که تو مرا به زمین می‌زنی! رسول خدا (ص) فرمود: اگر اطاعت مرا بکنی از این عجیب‌تر خواهی دید! رکانه گفت: چیست؟ فرمود: این درخت را صدا می‌زنم از جای خود کنده می‌شود و به نزد من می‌آید! گفت: صدا بزن. رسول خدا (ص) آن درخت را بخواند، درخت از جا کنده شد و به نزد آن حضرت آمد، دوباره بدو فرمود: به جای بازگرد، درخت به همان جای نخستین بازگشت. رکانه که این جریان را مشاهده کرد به نزد قوم و قبیله‌اش آمده گفت: ای فرزندان عبد مناف به خدا به وسیله این مرد می‌توانید تمام مردم روی زمین را سحر کنید، زیرا من مردی ساحرتر از او ندیده‌ام». (همان، ص ۲۴۸)

این بدیع‌ترین شیوه پیامبران در خواندن مردم به دین خدا است، که مبتکر آن دلچک مطلق به نام ابن هشام است. با این نتیجه که گویی جار می‌زند: بگذارید خداوند هر چه مایل است در قرآن در رد ساحر بودن رسول مکرم و برگزیده خویش، اصرار کند و آیه بفرستد، من داستان‌هایی می‌دانم و از حوادثی خبر دارم که ساحر بودن رسول الله را مسلم می‌کند! آیا تا کنون کسی از خویش پرسیده است حجت درستی این صحنه‌ها، که به عنوان سیره و زندگی نامه رسول نوشته‌اند و می‌نویسند و بر منابع می‌گویند و چیزی نیز از خود بر آن می‌افزایند، در کجا یافت می‌شود و اگر پذیرش این داده‌ها

با رد مستقیم آیات الهی برابر است، پس چرا این کتاب‌ها را از صحنه و عرصه آموزش و کسب آگاهی‌های مقدماتی در موضوع تاریخ اسلام، حذف نمی‌کنند؟

«از ابی هریره حدیث شده که پس از ورود رسول خدا (ص) به مدینه زن و مردی از یهودیان مرتکب زناي محصنة شدند. یهودیان در کتاب خانه مخصوص خود اجتماع کرده گفتند: این زن و مرد را به نزد پیامبر بفرستید و حکم آن دورا از محمد سؤال کنید، ببینید چه حکم می‌کند. پس اگر مانند شما حکم کرد که دست‌های آن دورا با طناب قیر اندود ببندند و صورت‌هایشان را سیاه کنند و وارونه بر الاغ سوارشان کنند، بدانید که او پادشاهی است که داعیه سلطنت دارد و از او پیروی کنید، ولی اگر دیدید حکم کرد آن دورا را سنگسار کنند بدانید که او پیغمبر است و از او حذر کنید که شوکت شما را خواهد ربود. یهودیان به دستور عمل کردند و آن دورا به نزد رسول خدا (ص) آورده گفتند: ای محمد این مرد با این زن شوهر دار زنا کرده و ما حکم آن را به تو واگذار کرده‌ایم چه گونه باید حد درباره ایشان جاری کنیم؟ رسول خدا (ص) برخاسته به کتاب خانه ایشان آمد و فرمود: علماء و دانشمندان خود را در نزد من حاضر کنید، اینان رفتند و عبدالله بن صوری و ابویاسر بن اخطب و وهب بن یهوذا را حاضر کرده گفتند اینان علماء و دانشمندان ما هستند، رسول خدا از دانشمندترین آن‌ها پرسید همگی گفتند: عبدالله بن صوری دانشمندترین مردم روی زمین نسبت به کتاب تورات است. رسول خدا با عبدالله بن صوری - که در ضمن جوان‌ترین ایشان بود - خلوت کرده به او فرمود: ای فرزند صوری تو را به خدا و به روزهای خدا در نزد بنی اسرائیل سوگند دهم آیا حکم خدا در کتاب تورات در مورد زناي محصنة رجم نیست؟ گفت: چرا به خدا ای ابالقاسم چنین است و اینان دانسته‌اند که تو پیامبری مرسل هستی ولی حسد ایشان مانع است از اینکه به این مطلب اعتراف کنند. رسول خدا از آنجا بیرون آمد و دستور داد آن زن و مرد را بر در مسجد در محله بنی غنم بن مالک بن نجار سنگسار کنند، و ابن صوری نیز پس از این جریان کفر ورزید و نبوت رسول خدا را منکر شد، پس این آیه نازل شد: «ای پیغمبر غمگین مباش از اینکه گروهی که به زبان اظهار ایمان کنند و به دل ایمان نیاورند به راه کفر می‌شتابند...» تا به آخر آیه. آن مرد زناکار چون دید می‌خواهند آن دورا را سنگسار کنند برخاسته جلوی آن زن ایستاد و خود را سپر او قرار داد و هم چنان بدن‌ها سنگ زدند تا هر دو کشته شدند». (همان، ص ۳۷۲)

از این مطلب باید بفهمیم رسول خدا زانیان را، به تبعیت از تورات، رجم می‌کرده است! و هنوز هم زانی و زانیه را با توسل به این سخن بی‌اساس ابن هشام، به عنوان سرمشقی به جا مانده از روش‌های پیامبر، رجم می‌کنند، هرچند خداوند فرموده باشد:

«سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱) الرَّأْيِيَّةُ وَالزَّانِيَةُ فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ... سورة را با نشانه‌های

روشن فرستادیم و احکام آن را واجب کردیم تا گوشزدی باشد. زانی و زانیه، هر یک را، بدون ملاحظه صد ضربه شلاق بزنید». (نور، ۱ و ۲)

بدین ترتیب شکی نمی ماند که رجم کنندگان زانیان، نه تابع قرآن، که پیرو ابن هشام و یا دست بالا مقلد تورات اند! بگذارید شما را به خواندن حصه کوچکی از فرامین توراتی دعوت کنم تا منظور خداوند را از تذکر ملایم شدن فرامین پیشین در قرآن کریم را به نیکی دریابید و تعجب کنید که دارندگان و متابعین چنین کتبی، مسلمین را اهل خشونت می دانند!!!

«و هر کسی که پدر یا مادر خود را لعنت کند، البته کشته شود، چون که پدر و مادر خود را لعنت کرده است، خون اش بر خود او خواهد بود. و کسی که با زن دیگری زنا کند، یعنی هر که با زن همسایه خود زنا نماید، زانی و زانیه البته کشته شوند. و کسی که با زن پدر خود بخوابد، و عورت پدر خود را کشف کند، هر دو البته کشته شوند. خون ایشان بر خودشان است. و اگر کسی با عروس خود بخوابد، البته هر دوی ایشان کشته شوند، فاحشگی کرده اند. خون ایشان بر خودشان است. و اگر مردی با مردی مثل با زن بخوابد، هر دو فجور کرده اند، البته هر دوی ایشان کشته شوند. خون ایشان بر خودشان است. و اگر کسی زنی و مادرش را بگیرد، این قباحت است. او و ایشان به آتش سوخته شوند، تا در میان شما قباحتی زنده نباشد. و مردی که با حیوانی جماع کند، البته کشته شود و آن حیوان را نیز بکشید. و زنی که به حیوانی نزدیک شود تا با آن جماع کند، آن زن و حیوان را بکشید». (عهد عتیق، لایوان، ۲۰: ۱۰، ۱۷)

چنین است که دین اسلام را رحمتی بر بندگان خوانده اند که بر تمام این موارد جزا، قلم عفو و گذشت کشیده و اگر مقرر بود بر مبنای چنین توصیه های تورات و انجیل حکم و قضاوت شود، حق این است که در غرب جنینده ای را زنده نیابیم! بدین ترتیب و بنا بر مظاهر موجود، آنگاه که آزادی همجنس گرایی نیز در غرب قانونی شمرده می شود، پس به جاست تا بگوییم آن ها حتی مسیحی و یهودی هم نیستند و غریب تر از همه اینکه صاحبان و عاملان به تورات، با این همه جزای مرگ برای روابط جنسی ناموجه، چشم بر همه چیز کتاب خویش بسته اند و می بینیم که مسلمین با وجود آیات درخشان سوره نور، برای مجازات زانی و زانیه، عینا بر تورات اقتدا می کنند، تا همان مسیحیان و یهودان ما را وحشی بخوانند!!!!

«و پس از اینکه نمازشان به پایان رسید در محضر رسول خدا (ص) جلوس کردند و عقاید مختلفی که درباره حضرت عیسی (ع) داشتند اظهار کردند، گروهی معتقد بودند که عیسی خدا است، و گروهی دیگر او را پسر خدا می دانستند و دسته سوم قائل به تثلیث بودند. در مورد خدایی عیسی می گفتند: برهان خدایی او همان بود که مرده زنده می کرد و امراض صعب العلاج را شفا می داد، و از غیب آگاه بود، و از گل مجسمه به شکل پرنده می ساخت سپس بدان می دمید و آن مجسمه به پرواز درمی آمد... و این گونه اموری که تمامی آن ها دلیل خدایی او بود. و در

مورد فرزندی او برای خداوندی می‌گفتند: **چون پدری نداشت و در گهواره نیز سخن گفت همین دلیل است بر اینکه او فرزند خدا بوده** زیرا این جریان در هیچ یک از اولاد بشر سابقه نداشته و ندارد. و دلیل بر اینکه او یکی از اقا قیم سه گانه است گفتار خدای تعالی است که در مورد کارهای خود گوید: **کردیم آفریدیم، گفتیم، که همه به لفظ جمع آمده و اگر خدا یکتا بود، به لفظ مفرد می‌گفت: کردم، آفریدم، گفتیم.** دو تن از بزرگان ایشان شروع به سخن کرده سئوالاتی از رسول خدا کردند، حضرت به آنها فرمود: اسلام اختیار کنید، گفتند: ما پیش از این اسلام آورده‌ایم حضرت فرمود: دروغ می‌گویید زیرا شما برای خدا فرزند قائل شده‌اید و صلیب را می‌پرستید، و گوشت خوک می‌خورید! و با این ترتیب چه گونه اسلام آورده‌اید؟ گفتند: **ای محمد اگر عیسی پسر خدا نیست پس پدرش کیست؟ رسول خدا سکوت کرد و پاسخ ایشان را نگفت.** (همان، ص ۳۸۲)

اینجا دیگر نکته‌ای پوشیده نیست، ابن هشام با قدرت تمام، ادله لازم را برای قبول خدایی عیسی و یا فرزند خواندگی او بر می‌شمرد و بدون تعارف یکتایی خداوند را رد می‌کند. چندان که زبان رسول خدا بند می‌آید، در برابر پرسش عیسویان سکوت می‌کند و آیات الهی را از یاد می‌برد که تمام این موارد را موکول و متکی به اذن و اجازه خداوند می‌شمرد!

«هنگامی که رسول خدا و سایر مسلمانان مکه به مدینه هجرت کردند آب و هوای شهر مدینه ناسالم بود و برای واردین بدان شهر سازگار نبود و مبتلا به تب شدید می‌شدند از این رو جمعی از مهاجرین از آن جمله ابوبکر و بلال حبشی و عامر ابن فهیره مبتلا به تب شدند و چنان چه عایشه نقل می‌کند شدت تب آنها به حدی بود که هذیان می‌گفتند. تنها پیغمبر اکرم بود که خداوند او را از ابتلای به این بیماری محافظت فرموده بود از این رو عایشه جریان بیماری و هذیان‌هایی که گفته بودند به عرض رسول خدا رسانیده اظهار کرد: اینان از شدت تب سخنانی بر زبان جاری می‌سازند و خود نمی‌دانند چه می‌گویند. رسول خدا درباره ایشان دعا کرده گفت: بار خدایا آب و هوای شهر مدینه را برای ما سازگار کن چنان چه شهر مکه را برای ما سازگار کردی، و خوراک آن را بر ما مبارک گردان، و **بیماری این شهر را به «مهیعة» منتقل ساز.**» (همان، ص ۳۹۰)

این هم نمونه دیگری از داده‌ها و دانش ابن هشام و شناخت او از سیره رسول خداست. رسولی که او می‌شناسد، نه پیامبر رحمت و عنایت، که به هنگام دعا از خدا می‌خواهد تا درد را از او و اطرافیان‌اش بردارد و به همسایگان منتقل کند!!! اینک سر و کار ما با چنین منابعی است و اسلام را از طریق روایت این صاحبان کتاب می‌شناسیم که دنبال کردن رد حضور خود آنها و نیز کتاب‌هایشان در تاریخ و فرهنگ اسلامی نامیسر است. فهرست بلندی از نام‌های ناشناس‌اند، که از هیچ کدام اثر مستقیمی نمی‌یابیم و می‌گویند جز نشانه‌های کوچکی در اوراق قرون بعد و در آثار کسان دیگر باقی نگذارده‌اند، تایید کنندگانی که خود نیز به سختی زیر سؤال‌اند.



«کتاب الاصنام یا به تعبیر صحیح‌تر کتاب تنکیس الاصنام که از واژگونی بتان حکایت می‌کند، تاریخ مختصر نحوه پرستش عرب و بتان ایشان در دوره جاهلیت و قدیم‌ترین نوشتار و کتاب مستقلی است که به دست ما رسیده است. این کتاب دست کم تا دو قرن اخیر جزو کتب نایاب یا گم شده به شمار می‌رفت. خاورشناسان اروپایی سال‌ها برای یافتن آن کاوش و کوشش بسیار کردند و نیافتند، اما احمد زکی پاشا، محقق مصری، در سال ۱۹۱۲ میلادی آن را یافت و این افتخار نصیب او شد و در همان سال در مجمع بین‌المللی خاورشناسان منعقد در آتن نسخه کشف شده کتاب الاصنام را معرفی کرد و وعده داد به زودی آن را چاپ کند. در سال ۱۹۱۴ این وعده تحقق پذیرفت و به تصحیح و حواشی وی در قاهره طبع شد و در سال ۱۹۲۴ از نو با اصلاحاتی چاپ و انتشار یافت.» (ابومنذر هشام بن محمد کلیبی، الاصنام، ص ۱۰)

این نه تنها شرح حال کتاب الاصنام که وقعه نامه تقریباً تمام کتب کهنه‌ای است که به مسائل قرون اولیه اسلامی می‌بندند. این حقه بازی تکراری روندی دل‌آشوب کن دارد: ابتدا در منابعی از قبیل و قماش الفهرست و فهارس دیگر، که غالباً جعل جدیدند، آن‌ها را معرفی می‌کنند، مدت‌ها به دنبال این یا آن نام می‌گردند و ناگهان از کلاه شامورتی ناشناسی خرگوش کتاب را به صورت پاره پوره بیرون می‌کشند و همه را از رجوع به اصل آن نهی می‌کنند.

«از کتاب تنکیس الاصنام فعلاً دو نسخه موجود است، یکی در قاهره و دو دیگر در مدینه طیبه. احمد زکی نسخه خطی این کتاب را از یک کتاب‌شناس مغربی الاصل متولد و متوفی در دمشق، موسوم به طاهر جزایری که کتاب خانه «خالدیه» قدس را ترتیب و تنظیم داده بود و مدتی هم در قاهره اقامت داشت، خریداری کرد... در حدود پانزده سال قبل نسخه‌ای دیگر از این کتاب در کتاب خانه مدینه طیبه پیدا شد. نسخه مدینه نقائص و افتادگی و اغلاطی دارد که به خودی خود نمی‌تواند اساس یک چاپ انتقادی قرار گیرد... تاریخ نگارش این نسخه دقیقاً روشن نیست، اما در رساله دوم مکتوب در این مجموعه به سال ۱۱۸۱ یا ۱۱۸۷ هجری قمری مطابق ۱۷۷۳ یا ۱۷۶۷ میلادی بر می‌خوریم و با توجه به اینکه خط کاتب رساله دوم با شیوه کاتب کتاب الاصنام شباهت و همانندی دارد، از این رو به احتمال زیاد تاریخ تحریر کتابت این نسخه هم نباید چندان از سال ۱۱۸۱ یا ۱۱۸۲ هجری قمری دور باشد.» (همان، ص ۲۶)

بدین ترتیب یک مولف دیگر، باز هم هشام نام را، صاحب می‌شویم که گرچه از نظر زمان درست با هشام اولی همدوره و از قرن دوم هجری است، اما دو نسخه از کتاب او را در قرن دوازده هجری، یعنی هزار سال بعد یافته‌اند که گرچه هر دو به یک خط است، اما با هم مغایرت‌های فراوان دارد و برای طرب بیشتر ما می‌گویند که زمان نوشتن این دو نسخه هم همان هزار سال بعد بوده است، و کسانی را دارند که این نسخ تازه نوشته را اندکی بعد کشف و با این کمندی هشام بن محمد کلیبی

بی نشان را زنده کند!!! آیا دلکی فرهنگی از این پر اطوارتر هم می شود؟! اما هنوز و بدون رجوع به منقولات زیر، مسخره بازی هشام بن محمد کلیبی تمام نیست.

«آثار پسر کلیبی را می توان به دو دسته تقسیم کرد: الف: آثار غیر موجود. ب: آثار موجود.

**الف: آثار غیر موجود هشام.** آثار غیر موجود پسر کلیبی عبارتند از:

۱. کتاب حلف عبدالمطلب و خزاعة. ۲. کتاب حلف الفصول و قصة الغزال.
۳. کتاب اولاد الخلفاء. ۴. کتاب حلف اسلم و قیس. ۵. کتاب المنافرات. ۶.
- کتاب بیوتات قریش. ۷. کتاب فضائل قیس عیلان. ۸. کتاب المؤذات. ۹.
- کتاب الکنی. ۱۰. کتاب بیوتات ربیعہ. ۱۱. کتاب اخبار العباس بن عبد المطلب.
۱۲. کتاب القاب قریش. ۱۳. کتاب حلف کلب و تمیم. ۱۴. کتاب شرف قصی
- بن کلاب و ولده فی الجاهلیة و الاسلام. ۱۵. کتاب القاب بنی طابخه. ۱۶. کتاب
- القاب قیس عیلان. ۱۷. کتاب القاب ربیعہ. ۱۸. کتاب القاب الیمن. ۱۹. کتاب
- نوافل قریش. ۲۰. کتاب نوافل یا نوافل کنانه. ۲۱. کتاب نوافل یا نوافل اسد.
۲۲. کتاب نوافل یا نوافل تمیم. ۲۳. کتاب نوافل یا نوافل قیس. ۲۴. کتاب
- نوافل یا نوافل ایاد. ۲۵. کتاب نوافل یا نوافل ربیعہ. ۲۶. کتاب تسمیة من نقل من
- عاد، و ثمود، و العمالیق، و جرهم، و بنی اسرائیل، و العرب و قصة هجرس، و اسماء
- قبائلهم. ۲۷. کتاب نوافل ربیعہ و قضاة. ۲۸. کتاب نوافل الیمن. ۲۹. کتاب
- ادعاء زیاد من معاویة. ۳۰. کتاب المشاجرات. ۳۱. کتاب صنائع قریش. ۳۲.
- کتاب المناقلات. ۳۳. کتاب المعاتبات. ۳۴. کتاب المشاغبات. ۳۵. کتاب
- ملوک الطوائف. ۳۶. کتاب ملوک کنده. ۳۷. کتاب ملوک الیمن من التبابعة.
۳۸. کتاب بیوتات الیمن. ۳۹. کتاب اقتراق ولد نزار. ۴۰. کتاب تفرق الازد.
۴۱. کتاب المعرفات من النساء فی قریش. ۴۲. کتاب طسم و جدیس. ۴۳. کتاب
- حدیث آدم و ولده. ۴۴. کتاب عاد الاولی و الاخری. ۴۵. کتاب تفرق عاد. ۴۶.
- کتاب اصحاب الکهف. ۴۷. کتاب رفع عیسی - علیه السلام. ۴۸. کتاب المسوخ
- من بنی اسرائیل. ۴۹. کتاب اقیال حمیر. ۵۰. کتاب خبر الضحاک. ۵۱. کتاب
- الاولئ. ۵۲. کتاب منطق الطیر. ۵۳. کتاب غزیه. ۵۴. کتاب لغات القرآن.
۵۵. کتاب المعمرین. ۵۶. کتاب القداح. ۵۷. کتاب اسنان الجزور. ۵۸. کتاب
- ادیان العرب. ۵۹. کتاب احکام العرب. ۶۰. کتاب وصایا العرب. ۶۱. کتاب
- الدفائن. ۶۲. کتاب السیوف. ۶۳. کتاب الندماء. ۶۴. کتاب اللعناء. ۶۵. کتاب
- الکهان. ۶۶. کتاب الجن. ۶۷. کتاب اخذ کسری رهن العرب. ۶۸. کتاب ما
- کانت الجاهلیة تفعله و وافق حکم الاسلام. ۶۹. کتاب ابی عتاب الی ربیع حین
- سأله عن العویص. ۷۰. کتاب عدی بن زید العبادی. ۷۱. کتاب ابی زهر الدوسی.
۷۲. کتاب حدیث بیهس و اخوته. ۷۳. کتاب مروان القرظ. ۷۴. کتاب السمر.
۷۵. کتاب الیمن و امیر سیف بن ذی یزن. ۷۶. کتاب مناکح ازواج العرب. ۷۷.
- کتاب الوفود. ۷۸. کتاب ازواج النبی - صلی الله علیه و سلم. ۷۹. کتاب زیدبن

حارثة حب النبی - صلی الله علیه وسلم. ۸۰. کتاب تسمیة من قال بیتا او قیل فیہ.  
 ۸۱. کتاب الیدیاج فی اخبار الشعراء. ۸۲. کتاب من فخر باخواله من قریش. ۸۳.  
 کتاب من هاجر و ابوه حی. ۸۴. کتاب اخبار الحریین و اشعارهم. ۸۵. کتاب اخبار  
 عمر بن ابی ربیعة. ۸۶. کتاب دخول جریر علی الحجاج. ۸۷. کتاب اخبار عمرو بن  
 معد یکر. ۸۸. کتاب التاریخ. ۸۹. کتاب تاریخ الخلفاء. ۹۰. کتاب تاریخ  
 اجناد الخلفاء. ۹۱. کتاب صفات الخلفاء. ۹۲. کتاب المصلین. ۹۳. کتاب  
 تسمیة من بالحجاز من احیاء العرب. ۹۴. کتاب البلدان الکبیر. ۹۵. کتاب البلدان  
 الصغیر. ۹۶. کتاب تسمیة الارضین. ۹۷. کتاب الانهار. ۹۸. کتاب الحیرة. ۹۹.  
 کتاب منار الیمین. ۱۰۰. کتاب العجائب الاربعة. ۱۰۱. کتاب الاقالیم. ۱۰۲.  
 کتاب اشتقاق اسماء البلدان. ۱۰۳. کتاب الحیرة و تسمیة البیع و الدیارات و نسب  
 العبادین. ۱۰۴. کتاب تسمیة ما فی شعر امریء القیس من اسماء الرجال و النساء  
 و انسابهم و اسماء الارضین و الجبال و المیاء. ۱۰۵. کتاب المنذر، ملک العرب.  
 ۱۰۶. کتاب داحس و الغبراء. ۱۰۷. کتاب ایام فزارة و وقائع بنی شیبان. ۱۰۸.  
 کتاب وقایع الضباب و فزارة. ۱۰۹. کتاب یوم سنیق. ۱۱۰. کتاب یوم السناپس.  
 ۱۱۱. کتاب ایام بنی حنیفة. ۱۱۲. کتاب الایام. ۱۱۳. کتاب ایام قیس بن ثعلبة.  
 ۱۱۴. کتاب مسیلمة الکذاب و سجاح. ۱۱۵. کتاب الفتیان الاربعة. ۱۱۶. کتاب  
 الاحادیث. ۱۱۷. کتاب المقطعات. ۱۱۸. کتاب حبیب العطار. ۱۱۹. کتاب  
 عجائب البحر: درباره شگفتی های دریا. ۱۲۰. کتاب الکلاب الاول و الکلاب  
 الثانی. ۱۲۱. کتاب امهات النبی. ۱۲۲. کتاب العواقل. ۱۲۳. کتاب کنی آیاء  
 رسول الله. ۱۲۴. کتاب النوافل و الجیران. ۱۲۵. کتاب الفرید فی النسب. ۱۲۶.  
 کتاب الملوکی فی النسب. ۱۲۷. کتاب الموجز فی النسب. ۱۲۸. کتاب جمهرة  
 الجمهرة. ۱۲۹. کتاب اسواق العرب. ۱۳۰. کتاب انساب المواضع. ۱۳۱.  
 کتاب انساب الیلاد. ۱۳۲. کتاب افتراق العرب. ۱۳۳. کتاب المغتربات. ۱۳۴.  
 کتاب تفسیر الآی الذی نزل فی اقوام باعیانهم لهشام کلبی». (همان، ص ۶۴ تا  
 ۷۹)

پس معلوم شد که هشام بن محمد کلبی ۱۳۴ کتاب مفقود به شرح فوق دارد. من در انتقال این اطلاعات تنها نام کتابها را آورده‌ام، بدانید که در اصل آن، هر یک از این اسامی شرح موضوعی کتاب را هم، مختصر یا مفصل به همراه دارد، شروحي که ۱۵ صفحه کتاب الاصنام را می‌پوشاند! باید از فرط طرب معلق زد که کسانی نه فقط نام که شرح کتابهای مفقوده هشام بن محمد کلبی را نیز، احتمالاً به مدد نوعی اسطرلاب فرهنگی، می‌دانند! می‌بینید که با چه اعجوبه‌های ناب کاری رو به روییم!؟

«ب: آثار موجود هشام:

۱۳۵. کتاب مثالب العرب: بنا بر نوشته خیر الدین زرکلی نسخه خطی از این کتاب موجود است، ولی صاحب الاعلام قید نکرده که نسخه خطی موجود در

### کجاست؟

۱۳۶. **اسواق العرب:** این کتاب را محمد حمیدالله در سال ۱۹۳۵ میلادی در پاریس انتشار داده و بروکلن نیز آن را جزو آثار هشام کلیی یاد کرده است.

۱۳۷. کتاب اخبار بکر و تغلب: حاج آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعة الی تصانیف الشیعة می نویسد در بغداد، در خزانه آل سید عیسی عطار نسخه خطی قدیمی از کتاب بکر و تغلب را دیدم، اما در جای دیگر از وجود این نسخه ذکرى به میان نیامده است.

۱۳۸. الجمهرة فی النسب یا کتاب النسب الکبیر مشتمل بر انساب تازیان. این کتاب نزد دانشمندان و مورخان معروف و همه تکیه علمای نسب بر آن است، ولی متأسفانه از این کتاب نام و نشانی مگر یک قطعه کوچک سیزده برگی که در کتاب خانه ملی پاریس نگاهداری می شود باقی نمانده است... در گنجینه های کتاب خانه لندن نیز پاره مخطوطاتی از آن یافت می شود، ولی یکسر سقیم و بی ارج می باشد، حتی همانچه دانشمندان آن را منقول از نسخه محفوظ و موجود در قصر اسکوریال در نزدیکی مادرید - پایتخت اسپانیا - می پندارند. خاورشناسان اهمیت خاصی به این باقی مانده کتاب که در خاک اندلس است داده اند. چنان که علامه بکر به قصد اینکه شخصا نسخه ای از آن برگیرد و با اهتمام و عنایت مخصوص به طبع و نشر آن پردازد، به اسپانیا سفر کرد، ولی پس از تحمل مشقات سفر تهی دست بازگشت، زیرا بروی محقق شد که این کتاب از پسر کلی نیست، و از این گذشته جزوه ای است ناقص و ناتمام و پر از اغلاطی که ناسخان بی سواد و بی مبالات مرتکب شده و آن را مسخ کرده اند، و رأی وی بر آن قرار گرفت که به هیچ صورت نمی توان این نسخه را برای چاپ و نشر آماده ساخت». (همان، ص ۷۹)

پس هشام بن محمد کلیی، ۱۳۴ کتاب مفقود و ۴ کتاب آشکار دارد. اولی را، به نقل از زرکلی می شناسیم که خود زرکلی از محل آن خبر نداشته است. نام کتاب دوم، **اسواق العرب** را، در فهرست کتاب های مفقود او نیز می بینیم. سومی را تنها حاج آقا بزرگ تهرانی دیده و نه کس دیگر. و آخری را، جست و جو گر آن، یعنی علامه بکر، قلابی تشخیص داده است!!! تا معلوم شود که هشام ۱۳۴ کتاب رسماً مفقود و چهار کتاب عملاً مفقود داشته است، که نمی دانیم چرا جداگانه فهرست کرده اند! آیا به نظر نمی آید گروهی تا مرز شکم درد کامل، با تدارک این جعلیات، بر ما خندیده و می خندند؟ (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در دوشنبه بیست و چهارم مهر ۱۳۸۵ و ساعت ۱۶: ۴۵

## ۴۴

حالا با شاهکاری در شرارت آشنا شویم که مولفی شناسا و نزدیک به زمان ما، به نام «شیخ محمد ابن حسن حر عاملی»، متوفی به اوائل قرن دوازدهم هجری، یعنی قریب سیصد و بیست سال پیش، از خود بروز داده و آخرین گام هوشیارانه‌ای است که نه فقط در تثبیت و تایید نهایی روایات و احادیث و غیره برداشته، بل غالب آن اوهام قبلی را به مهر و تسجیل ذات باری نیز رسانده است! هنرمندی سازنده را در این می‌بینیم که مدعی است آن دسته از وحی‌های الهی، به موسی و عیسی و داود و دانیال! و پیامبر اسلام را، که در تورات و انجیل و زبور و قرآن از قلم افتاده، در اختیار دارد و از آن‌ها کتابی ساخته است با نام «الجواهر السنیة» که در ترجمه فارسی عنوان «حدیث قدسی» گرفته است! در اینجا نیز به کمترین مجامله و تجسسی در باب امکان و عدم امکان و صحت و سقم، بر نمی‌خوریم و بی‌نیاز به مکث و تردید، ناپسندهای مورد نظر خود را، که قصد تمسخر مسلمین و تحقیر اسلام و بارگاه الهی را دارد، با استخدام چند واسطه، به خداوند نسبت می‌دهد، در قالب وحی و نقلی از آسمان می‌ریزد و حتی بی‌هیچ آزر و اندیشه‌ای مدعی می‌شوند که:

«احادیثی است که علمای حدیث از ائمه (ع) و آنان از پیامبر (ص) و ایشان از خداوند جل و علا روایت کرده‌اند؛ به تعبیر دیگر، آن‌ها سخن خداوند است خارج از قرآن، که در اصطلاح به احادیث قدسی مشهوراند». (محمد بن حسن حر عاملی، حدیث قدسی، مقدمه، ص ۳)

اگر این تعریف را بپذیریم، پس کتاب «حدیث قدسی» با قرآن برابر است و چون این نظرات را با قید وحی و کلام خدا در کتاب جمع کرده‌اند، پس مطلب واضح می‌شود: خداوند وحی‌هایی را بر موسی و عیسی و داود و با کمال حیرت، دانیال! و پیامبر گرامی اسلام فرستاده، که به جای درج در تورات و انجیل و زبور و قرآن و انتقال عمومی به مردم زمان، اختصاصا برای رونق کسب و کار فرزند حسن حر عاملی، بیش از دو هزار سال مخفی نگهداشته‌اند، تا بتواند جلد دوم کتاب‌های آسمانی را در دوران جدید تدوین کند و به بازار بفرستد!

«و از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از ابن مسکان از معلی بن خنیس از ابو عبدالله (ع)، از خداوند سبحان نقل کرده که حضرت حق فرموده: اگر در روی زمین فقط یک مومن بود، من از دیگر مخلوقاتم بی‌نیاز بودم و به طور قطع ایمان او را برایش مانوس می‌کردم تا با داشتن آن به کسی نیازمند نشود». (همان، ص ۲۴۰)

در کتاب حر عاملی، خلاف موارد دیگر، اغلب سلسله احادیث مستقیما به خداوند منان ختم می‌شود، که به سبب قید اگر در متن فوق و نیز نیاز مستمر و مطلق تمامی آدمیان، در اینجا می‌خوانیم که خداوند نزد پیامبران و دیگر واسطگان حدیث فوق اعتراف می‌کند که حتی یک مومن به خویش نیافته، تا بی‌نیازش کند و تنها و بدون پیرو مانده است!!! بهتر نیست چنین خدای منزوی شده‌ای را

رها کنیم و به عیسی و عزیر بچسبیم که کنیسه و کلیساهایی پر زرق و برق و پر مشتری دارند و این همه بمب برای ادب کردن مسلمین به ظاهر یکتا پرست، ولی به قول نقل فوق غیر مومن، در زیر سقف آن‌ها انبار کرده‌اند!؟

«باز هم کشتی در کتاب خود از عبدالرزاق از معمر از زهری از علی بن زید از سعید بن مسیب از علی بن الحسین از پدرش (ع) از رسول خدا (ص) از جبرئیل، نقل کرده که فرمود: **خداوند می‌فرماید:** هر کس از بندگان من به من ایمان آورند و تو را تصدیق کنند و در مسجد به تنهایی نماز بخوانند، من همه گناهان آن‌ها را از گذشته و آینده می‌بخشم». (ص ۳۳۴)

همان خدای منزوی است، که مومن منزوی می‌پسندد، به تخلیه مساجد حکم می‌دهد و جماعت را تحریم می‌کند. آنچه در کتاب حدیث قدسی مشت سازندگان آن را می‌گشاید، عدم تطبیق خداوند موصوف در این کتاب با حضور پر جلال خداوند در قرآن است، تا آنجا که بی‌راه نیست بگویم در قریب چهارصد حدیث این کتاب، چهارصد خداوند ظاهر می‌شود که نه فقط چهارصد اندیشه و عمل جداگانه و بی‌پیوند و ناقض یکدیگر را صاحب است و تبلیغ و تکلیف می‌کند، بل کمترین نسبتی با خداوند استوار و حاضر در قرآن مبین ندارد.

«شهد ثانی در کتاب مسکن الفؤاد خود در باره اخبار داود آورده است که **خداوند فرمود: ای داود: به مردم زمین از قول من بگو:** هر کس مرا دوست بدارد دوست من است و من همنشین کسی هستم که با من مجالست کند و مونس کسی هستم که با من همصحبت شود. کسی را برمی‌گزینم که مرا اختیار کند. **مطیع کسی هستم** که به من اطاعت کند. هر بنده‌ای که مرا دوست بدارد و من از قلب او این محبت را بینم، چنان او را دوست می‌دارم که کسی بروی سبقت نگرفته باشد. و هر کس حقیقتاً مرا طلب کند، مرا می‌یابد و هر کس غیر مرا طلب کند هرگز مرا نمی‌یابد. **پس ای مردم غرورهای خود را از خود دور کنید** و به سوی کرامت و مصاحبت من بیایید، با من مجالست کنید و انس بگیرید، تا من هم با شما مانوس شوم و به محبت شما پیش دستی کنم». (همان، ص ۱۹۲)

آن خداوند قاهر و بی‌نیاز قرآنکه می‌گوید از من بترسید و یاد آوری می‌کند که همه چیز به دست اوست، به ایمان آدمی نیازی ندارد و اگر تمام کائنات کافر شوند، ذره‌ای از اقتدار او کاسته نخواهد شد، در این احادیث داودی، که به ذات و بیان الهی نسبت می‌دهند، به خدایی مبدل می‌شود که به عنوان مکمل نقل پیش، برای جذب مومن تبلیغ می‌کند، رشوه می‌دهد و به دنبال همصحبت می‌گردد! مضحک‌ترین مطلب در متن بالا آنجاست که گرچه خداوند به صراحت و ظاهراً در مکالمه‌ای مستقیم، داود را مامور ابلاغ درخواست خود به بندگان کرده است، اما نمی‌دانیم چرا او انجام این وظیفه را از خود ساقط دیده و قرن‌ها بعد ابلاغ آن را به گردن فرزند حسن حر عاملی می‌اندازد؟ به راستی چه کنیم، بخندیم یا بگرییم؟

«از بعضی از اصحاب ما از عبدالله بن عبدالرحمن بصری از ابن مسکان از ابو عبدالله از پدرش از علی بن حسین (ع) نقل کرده‌اند که حضرت فرمود: موسی به مردی برخورد که دست‌اش را به دعا برداشته. موسی به دنبال کارش رفت. هفت روز بعد وقتی که به آنجا برگشت دید همان شخص باز هم دست‌اش به آسمان بلند است. عرض کرد: خداوندا، آیا این بنده تو نیست که هفت روز است از تو حاجت می‌خواهد و تو هنوز اجابت نکرده‌ای. **خداوند به موسی وحی کرده:** ای موسی، اگر این شخص آن قدر مرا بخواند که دست‌های‌اش ناتوان شود و بیفتد و یا از هم باز نشود و زبان‌اش بریده گردد، من دعای او را اجابت نمی‌کنم مگر از همان دری بیاید که به وی امر کرده‌ام». (همان، ص ۱۴۲)

در اینجا با یک خدای تغییر خلق داده دیگر مواجهیم که گرچه در نقل پیش توجه بندگان را به بها و رشوه گزاف می‌طلبید، در اینجا درمانده‌ای را که هفته‌ای دست به آسمان دارد، به هیچ می‌گیرد، به این بهانه که به قول حر عاملی از در اصلی به پیشگاه خداوند وارد نشده است! به راستی مدخل اصلی ورود به درگاه الهی در زمان موسی چه گونه تعیین می‌شده و آدرس این مدخل در کجای تورات ضبط بوده، که این بنده یک هفته دست به دعا و بی‌جواب مانده، در یافتن آن ناتوان مانده است؟! ای مسلمانان مگر می‌توان با این آسودگی خداوند را هم به صحنه نمایش نامه نویسی‌ها و سوء نیت‌های خود کشاند، حرمت هیچ چیز را نگه نداشت و نه تنها از غضب خداشناسان نترسید که در یک جامعه اسلامی مدعی پیش تازی، قدر و حرمت والا دید؟! بی‌شک چنین ابراز جسارت‌های بی‌ضابطه تنها از تابعین مشرکان بر می‌آید که در اصل یکتایی خدا نیز تردید کرده‌اند و به خدایانی دیگر، چون عیسی و عزیر معتقدند!

«شهادت ثانی در همان کتاب گفته: حدیث دیگری روایت شده که مضمون‌اش شدیدتر از مضمون حدیث قبلی می‌باشد و آن این است که: **خداوند به موسی فرمود:** ای موسی، من خدای یگانه هستم و غیر از من خدایی نیست. **هر کس به بلای من صبر نمی‌کند و به قضای من راضی نمی‌شود، برای خود خدایی غیر از من پیدا کند.**» (همان، ص ۱۵۹)

شاهد امر هم همین نقل فوق و جوازی است که خداوند موجود در کتاب «احادیث قدسی» به موسی در آزاد گذاردن دست بندگان برای توسل به خدایان دیگر صادر می‌کند. اگر اهالی شرک هنوز به این حدیث در اثبات حقانیت چند خدا پرستی خود متوسل نشده‌اند، احتمالاً از آن است که یا در سوء استفاده از دست نوشته‌های لجام گسیخته جدید به روز نیستند و از توجه به آن‌ها غفلت کرده‌اند و یا سازندگان این گونه حدیث‌ها را می‌شناسند و بدان اعتباری نمی‌دهند.

«و از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از علی بن حکم از معاویه بن وهب از ابو عبدالله (ع) و از رسول خدا (ص) و از خداوند سبحان، نقل کرده که حضرت **حق فرمود:** هر بنده‌ای را که می‌خواهم به بهشت ببرم، در این دنیا بدن او را بیمار می‌کنم. این بیماری اگر برای کفار گناهان‌اش کافی باشد چه بهتر، و گرنه مرگ

را برایش سخت می‌کنم تا هیچ گناهی نداشته باشد. باز هم هر بنده‌ای را که می‌خواهم در آخرت داخل آتش جهنم بکنم، در دنیا جسم‌اش را سالم می‌کنم. اگر این سلامتی برای جبران آن کارهای نیک‌اش کافی نباشد او را از خوف پادشاه هم ایمن می‌کنم. اگر این هم برای جبران کارهای خوب او کافی نباشد، به رزق‌اش وسعت می‌دهم و اگر این هم کافی نباشد مرگ را برایش آسان می‌کنم تا وقتی به آخرت قدم گذاشت حتی یک عمل نیک نداشته باشد بعد او را داخل جهنم می‌کنم.» (همان، ص ۲۴۸)

بفرمایید این هم یک خدای دیگر که زبان از توصیف او قاصر است. از میان این توضیحات، اگر با تجربیات و دانایی‌ها و مراجعات خویش تطبیق دهیم، نزدیک‌ترین حاصل ذهنی اینکه ذات باری تصمیم داشت تا محمد رضا شاه را به بهشت برد و از این روی پایان عمر او را با در به دری و بیماری و ترس و تحقیر توأم کرد، و هر کس دیگری که با وضع محمد رضا شاه از جهان نرفته، از جمله موسی و پیامبر گرامی اسلام، بی‌تردید از جانب چنین خدایی، که حر عاملی معرفی می‌کند، شایسته و نامزد ورود به دوزخ بوده‌اند! اگر چنین جسارت‌هایی به ساحت الهی را باور کنیم و بدان مومن شویم، پس باید تمام ادعیه موجود را دور بریزیم که در آن‌ها به التماس خواستار سلامتی و وسعت روزی و خلاصی از دشمن و نجات از تجاوز دولت جائر و جابر می‌شویم، زیرا این ادعیه راه ما را به جهنم می‌گشاید و به جای آن در اندیشه تدارک دعا‌هایی باشیم که در آن‌ها با التماس از خداوند خواسته باشیم هر یک از خانواده و دوستان و منسوبین و بل تمام مسلمین و حتی مردم جهان را به انواع بیماری‌ها و ناداری‌ها و مرگ سخت دچار کند و اگر تاکنون کسی تالیف چنین ادعیه‌ها را جدی نگرفته، مبلغین حر عاملی را فرا می‌خوانم تا به این نیاز مبرم و بر زمین مانده بپردازند و می‌توانند برای تکمیل این مبطلات، نام ادعیه جدید را هم، «ادعیه قدسی» بگذارند!

«حضرت فرمود: **خداوند متعال به پیامبرش (ص) چنین خطاب کرده‌ای محمد، من قریش را نسبت به سایر اقوام عرب برتری دادم، نعمت خود را بر آنان تمام نمودم و از میان آن‌ها پیامبری انتخاب کردم. آن‌ها این نعمت‌های مرا ناسپاسی کردند و قوم خود را به سوی خانه هلاکت کشاندند.**» (همان، ص ۲۶۴)

معلوم نیست چرا این جلد دوم قرآن منتقل شده بر فرزند حسن حر عاملی، این همه در یادآوری‌های بنیانی، با جلد نخستین و اصلی آن متفاوت است و آن خدایی که در قرآن آشنای موجود به دفعات قوم پرستی را نهی و تحقیر می‌کند، در جلد دوم میراث رسیده به حر عاملی، چنین قبیله پرست و متفاوت اندیش شده است؟ وقت است که پیکر در خواب رفتگان معتاد به مخدرات و منکرات و خرافات منتشره در فرهنگ جاری اسلامی را تکان دیگری دهم و بپرسم چرا پذیرفته‌ایم آن اشاره به قریش، که فقط یک بار در قرآن متین آمده، ذکری به قبیله و قوم پیامبر گرامی است؟ مگر در این باب توضیح دیگری در قرآن خوانده‌ایم؟ و اگر نه، پس چه کسان این واژه مجرد فاقد معنای معین و موکد را، تایید مدعای تفرقه میان اقوام عرب در قرآن گرفته‌اند و اگر این همه تاریخ و تفسیر و



وجیزه نوشته‌اند که قوم قریش اشرف در انساب عرب بوده، برای این ادعا چه حجتی دارند و اصولاً از چه راه قریش را نام قبیله و قوم گرفته‌اند؟

«لایلاف قریش. اءلا فہم رحلة الشتاء والسیف. فلیعبدوا رب هذا البیت. الذی اطعمہم من جوع وءامنہم من خوف. برای آرامش قریش. آرامشی در گذر زمستان و تابستان. پس بپرستید خدای این خانه را. همان که در گرسنگی غذایتان داد و در ترس ایمنتان کرد». (قریش، تمام آیات)

با ندیده انگاری بسیار، بی‌اینکه ادله واضحی بر آن عرضه کنیم، گرفتیم که منظور از قریش را در این آیات بس زیبای قرآن، می‌توان خطابی به قوم و قبیله‌ای در حوزه خانه خدا پنداشت، آن‌گاه ادعای امتیاز و برتری و بزرگی این قوم و قبیله بر دیگران و تعلق پیامبر به آنان را، از کجای این آیات شریف و عمیق برداریم؟ آیا این همه افزونی بی‌ارتباط را، با چه نیتی در اطراف این سوره مبارکه فراهم کرده‌اند و مجوز این تاختن به آیات را از کجا و چه کس و چه گونه گرفته‌اند؟ معلوم است این متفاوت انگاری قوم و قبیله قریش، چنان که به زمان خویش خواهیم گفت، برای کسانی چندان ابزار عمل و مورد نیاز بوده است که برتری قریش را به امضای خداوند موجود در احادیث قدسی هم برسانند!

«باز هم شیخ صدوق در کتاب مجالس از حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر ابن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) از علی بن ابراهیم بن هاشم از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی از عبدالله بن حماد انصاری از حسین بن یحیی بن حسین از عمر بن طلحه از اسباط بن نصر از عکرمه از ابن عباس از رسول خدا (ص) نقل کرده که حضرت فرمود: **در روز قیامت خداوند دستور می‌دهد عده‌ای را که اعمالشان بد بوده به جهنم داخل کنند.** آن‌ها می‌گویند: خداوند، چه طور ما را داخل آتش جهنم می‌کنی در حالی که ما در دنیا تو را به یگانگی می‌پرستیدیم. خداوند به ملائکه‌ها می‌فرماید: ای ملائکه‌های من، قسم به عزت و جلالم، در میان مخلوقات ام کسی در نزد من محبوب‌تر از آن شخص نیست که به یگانگی من اقرار می‌کند و غیر از من خدایی را قایل نیست. بر من حق است که اهل توحید خود را به آتش داخل نکنم. **پس این‌ها را به بهشت هدایت کنید.** شیخ صدوق این حدیث را در کتاب توحید هم نقل کرده است». (همان، ص ۲۷۳)

این هم یک خدای پریشان حواس که کتاب حدیث قدسی به مسلمین معرفی می‌کند. دستور دهنده‌ای که گروهی را لایق جهنم می‌شمارد تا مجرمان، یگانه پرستی خود را به یاد او آورند و بندگی پیشینشان را تذکر دهند تا خداوند در تصمیم خویش تجدید نظر کند و آن‌ها را به بهشت بفرستد! آیا بارگاه آن خدایی را که همین شارحین در هر گوشه‌اش هفتاد هزار فرشته و ملائکه مامور و موظف به نظم امور کاشته‌اند، چنین بی‌در و پیکر و آشفته و به هم ریخته بدانیم و آیا این سخنان و سوداها با جبروت،

حکمت و عدالت الهی منطبق است؟ اگر گمان می‌کنید که این صحنه آفرینی‌ها بر سیل ساده اندیشی است، پس حوصله کنید تا با این جماعت جاعل و متجاوز به همه چیز مسلمین، که با پریشان نویسی قصد انحراف در اندیشه و عمل مسلمین را داشته‌اند، محشورتر و با نیت باطنی آنان آشنا تر شوید.

«و از ابوجعفر (ع) روایت شده که حضرت رسول فرمود: در شب معراج وقتی به آسمان‌ها حرکت می‌کردم، جبرئیل بر من نازل شد و گفت: **ای محمد، خداوند بر تو سلام می‌گوید و می‌فرماید: من زنانی را که متعه می‌شوند و از امت تو هستند، بخشیده‌ام.**» (همان، ص ۲۹۱)

شاید حر عاملی، لحظه‌ای را مناسب‌تر از درگاه عروج پیامبر به آسمان سراغ نداشت، تا چنین مژده شرف انگیزی، که هر زنی را به متعه شدن مشتاق می‌کند، از جانب خدا به پیامبر برساند! سوره اسرا را، که بر اساس یک آیه آن، داستان مطول و شهر فرنگ معراج را، با آن اسب معروف و صحنه‌های نامناسب و نافی حرمت و شان و جبروت خداوند و رسول و فرشتگان سر هم کرده‌اند، نازل شده در مکه می‌گویند، و بدین ترتیب و بر مبنای این حدیث عاملی ساخته، هنوز آیات و دستورات و تاملات درباره ازدواج محضری و عقد رسمی نازل نشده، معلوم نیست چرا خداوند در ابلاغ عفو زنان متعه شتاب نشان می‌دهد؟ آیا شایسته است که بنشینیم و همچنان ناظر رسوخ این ادبیات تحقیر کننده در اساس دین خود باشیم، که هر بخش آن را برای سوء استفاده‌های لازم خویش ساخته‌اند، چنان که در نمونه فرمایشات اخیر پاپ مشاهده کردیم.

«شیخ رجب حافظ برسی از رسول خدا (ص) روایت کرده که حضرت فرمود: وقتی خداوند عرش را آفرید، هفتاد هزار ملک هم آفرید و به آنان امر کرد دور عرش نورانی من طواف کنید و به من تسبیح بگویید و عرش مرا حمل کنید. آن ملائکه طواف کردند و تسبیح گفتند. بعد خواستند عرش را حمل کنند، نتوانستند. خداوند فرمود: دور عرش مرا طواف کنید و بر نور و جلال من که محمد است و حبیب من می‌باشد صلوات بفرستید، بعد عرش را بلند کنید. ملائکه گفتند: خداوندا، تو ما را امر به تسبیح و تقدیس خودت کردی، حالا که امر می‌کنی به نور جلال تو محمد صلوات بفرستیم، از تسبیح تو کم می‌شود. خداوند به آن‌ها فرمود: **ای ملائکه‌های من، وقتی که شما بر محمد صلوات فرستادید، مثل این است که به من تسبیح و تقدیس و تهلیل می‌گویید.**» (همان، ص ۳۳۶)

یارای تدارک گفتاری در باب این افسانه مهوع و نافی همه چیز خداوند را ندارم. آن خدای بی‌نیاز «کن فیکون» را ملاحظه کنید که چه گونه سرگرم گردش دور فلک و سرخوش تسبیح ملائکه و محتاج نیروی پیامبر شده است؟ یک بار دیگر این نقل از کتاب حدیث قدسی را با تعمق کامل بخوانید، آیا مهممل باف ضد خدایی در جوف این جملات پنهان نیست که در مجمعی مشغول تمسخر و ساخت مطایبه برای خداوند و فرشتگان و رسول الله و سراپای دین اسلام است؟!!

«جابر عرض کرد: **خداوند را شاهد می‌گیرم که من روزی به نزد فاطمه دختر رسول خدا (ص) وارد شدم تا تولد حسین (ع) را به وی تهنیت بگویم.** در دست ایشان یک

لوح سبز رنگ دیدم. من تصور کردم که از زمرد است و در داخل آن لوح، نوشته‌های سفیدی دیدم که شبیه نور خورشید بودند و می‌درخشیدند. پس من به حضرت گفتم: پدر و مادر من فدای تو بادای دختر رسول خدا، این لوح چیست؟ حضرت به من فرمود: این لوحی است که خداوند به رسول‌اش محمد (ص) هدیه کرده است که در آن نام شوهرم علی و نام دو فرزند نام (حسن و حسین) و نام سایر امامان از نسل من نوشته شده است و پدرم هم آن را به من داده تا این مژده را به من بدهد. بعد جابر گفت: من خداوند را شاهد می‌گیرم که در لوح این مطالب نوشته شده بود: این کتابی است از جانب خداوند عزیز و حکیم برای نبی‌اش و نورش و سفیرش و حجاب‌اش و دلیل‌اش، که آن را روح الامین از جانب خداوند به محمد نازل کرده و می‌فرماید: ای محمد نام‌های مرا بزرگ بشمار و درقبال نعمت‌های ام شکر کن... من خدایی یگانه‌ام که جز من خدایی نیست... من هر پیامبری را فرستادم روزهای‌اش را کامل کردم و نبوت‌اش را تمام نکردم مگر اینکه برایش وصی بعد از خودش قرار دادم. من تو را نسبت به سایر انبیاء برتری دادم و وصی تو را هم نسبت به اوصیای آنان افضل نمودم و به تو با دادن دو نوه‌ات حسن و حسین کرامت کردم... اول آن‌ها از صلب امام حسین، سید عبادت‌کنندگان و زینت اولیای من است و بعد از او فرزندش که شبیه جدش احمد است، محمد باقر را معدن علم و حکمت‌ام قرار دادم. به زودی شک‌کنندگان درباره امامت جعفر هلاک خواهند شد... و بعد از او برای فرزندش موسی آزمایش کور و تاریک مقدر شده... وای بر افترا زنان و کسانی که هنگام مدت پایان عمر موسی بنده و دوست برگزیده من، درباره امامت فرزندش علی بن رضا که ولی و ناصر من است، او را انکار کنند... من او را قبل از مرگ‌اش به وسیله فرزندش محمد و جانشین او بد از خودش و وارث علم او شاد و مسرور خواهم کرد... و این سعادت را با فرزندش امام علی النقی که ولی و ناصر و شاهد من در میان خلق می‌باشد کامل‌تر می‌کنم و از او نیز کسی را بیرون می‌آورم که دعوت‌کننده بر راه من و معدن علم من است و آن نام‌اش حسن عسکری است...». (همان، ص ۴۰۵)

این ثبت نام خداوند در دسته بندی‌های مذهبی، و اینجا شیعه و جای دیگر سنی شمردن ذات باری تعالی، دیگر نیاز به توضیح ندارد. بذری است که امثال فرزند حسن حر عاملی، بر زمین و زمینه تاریخ اسلام، به آب یاری انواع جعلیات، روزگاری کاشته‌اند و به زمان ما برای دشمنان اسلام میوه‌های شیرین، چون صدها و هزاران پیکر پاره پاره شیعه و غیر شیعه به بار آورده است. هرکس بر این اختلاف، بر مبنای نوشته‌های بی‌اساسی، که مختصر نگاهی بر برخی مطالب آن‌ها انداختم دامن می‌زند، در پیشگاه الهی پاسخ گوی این خون‌های به ناحق ریخته دشمن شاد کن خواهد بود. آیا گمان نمی‌کنید زمان وحدت دوباره، حول محور قرآن فرا رسیده است و آیا کسانی هم یافت می‌شوند که در این مسیر خود را قربانی خداوند و اسلام کنند؟ (ادامه دارد)

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در شنبه بیست و نهم مهر ۱۳۸۵ و ساعت ۱۱:۰۰

## ۴۵

هرچند این گونه مباحث را انتهایی نیست، اما با یاری خداوند، به پایان یادداشت‌های اسلام و شمشیر رسیده‌ام، که می‌توان بر مبنای مقاطعی از آن، دوران تازه‌ای از گفت‌وگوهای نوین دربارهٔ اسلام و مسلمین، به خصوص در باب روزگار حیات و حضور پیامبر گرامی را، آغاز کرد. در این مجموعه یادداشت، که بر اساس رد توسل مسلمین نخستین به حربۀ شمشیر، در گسترش اسلام تهیه و تنظیم شد، به بدایع تازه‌ای از قرآن مبین، به عنوان تنها سند همزمان تاریخی برای شناخت وقایع دوران بعثت پیامبر گرامی دست یافتیم و در مجموع معلوم شد که قرآن قدرتمند نه فقط آیینۀ تمام نمای رخ داده‌های ۲۳ سال حضور پیامبر در محیط رشد اسلام است، بل با بررسی مورخانۀ آن، به نکات تازه‌ای از این متن بی‌بدیل رسیدیم، که اصلیت‌ترین صف بندی مسلمین را، مقابله با مسیحیان و یهودیان، به صورت مجادلهٔ فرهنگی ناکام و بی‌ثمری ترسیم و تبیین می‌کرد، که سرانجام آن، به رد لج بازانۀ وحدانیت خداوند از سوی اهل کتاب و به انتهای امید برقراری جبههٔ واحدی از یکتا پرستان انجامید.

این آخرین یادداشت شاید کاسه صبر دشمنان این نوشته‌ها را لبریز کند، بر تعداد و طیف آنان بیافزاید، به موج شورش علیه این نویسنده دامن زند، برای کسانی پیراهن عثمان بدوزد، اجرای حد درباره صاحب یادداشت را واجب شمرند و فضایی بسازند که گویی مرا در حال ایراد خطابه‌ای کفرآمیز در میدان شهر غافل گرفته‌اند و از آنکه نیک می‌دانم طاقت شنیدن و قدرت رد مباحثی را ندارند که از پایه ارزیابی و به بنیان مسائل ورود می‌کند، پس بروز چنین اطوارهایی از آنان نامنتظر نیست. چنین جماعتی احترام گذاردن به آیه‌های قرآن و بیانات الهی را، که هیچ شکی در آن نیست، به فراموشی سپرده، در جای آن سرگرم زیر و رو کردن احادیث و روایاتی هستند که حتی تفکیک درست و نادرست آن‌ها نیز ناممکن است. احادیث و روایاتی که تردید و تشکیک در آن‌ها، با حیرت تمام، مستلزم پرداخت بهایی سنگین‌تر از انکار قرآن شده است!!! شاید هم که این یادداشت قلبی را به خود آورد، باور کنند که مداخل و مراتب و تلقینات کنونی در موضوع تاریخ و فرهنگ صدر اسلام را، از آنکه تاییدیهٔ قاطعی بر آن‌ها نداریم، نباید و نمی‌توان محمل و مستندی برای ایجاد دشمنی قومی و فرقوی میان مسلمانان قرار داد، بپذیرند که اسلام جانب این جزم و جدا اندیشی‌ها را نمی‌گیرد، بازی سرانگشت و سودای دشمنان هزار چهره، در فراهم آوردن مغلطه‌های تفرقه انگیز در بین مسلمین را بشناسند و بالاخره از ستردن و ساییدن و انکار وجود رد و اثر این سرانگشت‌ها دست بردارند!

باری، مسیحیان و یهودیانی که در انتهای آن مبارزهٔ عقیدتی، از سوی خداوند و در آیات قرآن، محکوم به طرد از محیط اسلامی و نجس و موظف به پرداخت جزیه، و نه چنان که ادعا می‌کنند قتل عام، شمرده شدند، در پی مواجهه با گسترش سریع امپراتوری اسلام، زمانی که معلوم شد در مبارزه با بیانات و احتجاجات قرآن امید موفقیتی ندارند، که تنها حربۀ کارآی مسلمین در برخورد با تمدن و تجمع‌های همجوار از سوی غرب و جنوب و شمال بود، نه فقط در لباس مبدل، از یک هزاره پیش، به تخریب فرهنگ اسلامی و جعل صدها کتاب و مولف و مورخ و مفسر و سیره و مغازی

نویس دست زدند، تا هر یک راه جداگانه‌ای برای ایجاد دشمنی و دسته بندی میان مسلمین پیشنهاد کنند، بل در عالیترین مجامع مشترک کلیسا و کنیسه، از قریب هشت سده پیش تاکنون، به طور روز افزون و علی رغم ناکامی‌های مکرر، نبرد رسمی و شمشیر کشی و موشک اندازی علیه مسلمین را در دستور کار خود نوشته‌اند. بخش نظامی این ستیزه، با نمایش جنگ‌های صلیبی آغاز شد و هنوز کسانی را مشغول این وسوسه می‌بینیم که آن تجارب شکست خورده را، با ضمائم فنی جنگ‌های جدید، بار دیگر بیازمایند.

پس به گواهی قرآن و حوادث مستمر تاریخ، اسلام هرگز دشمنانی جسور و جدی و پر جنب و جوش‌تر از یهودیان و نصاری نداشته است و امروز این تنازع با نمونه‌های واضحی چون فلسطین و لبنان و عراق و افغانستان و ایران، به صورتی درآمده که درها را به روی هر تعارفی می‌بندد و با صدای بلند اعلام می‌کند که در پس اندیشه و افکار دولت‌های مشترک یهودی - مسیحی غرب، هیچ رؤیایی شوق انگیزتر از خاموشی منابر و مناره‌های اسلامی نمی‌چرخد و تنازع و تعارض و تجاوز بی‌رحمانه و آشکار موجود، تنها بخشی از حیل‌های کنیسه و کلیسا علیه حضور جهانی و رو به گسترش اسلام را اعلام می‌کند. تنازعی که با انبوهی دست نشانده سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، که چون کرم درون سبب خوش بوی اسلام عمل می‌کنند، تکمیل می‌شود. همین کرم‌ها، چنان که حاصل امروزی عمل آن‌ها گواه است، از آغاز موفقیت اسلام، آن‌گاه که نتوانستند برای متن متین قرآن آیه‌ای همسان بیاورند و تفرقه را از آن مبدا و مبنا آغاز کنند، به جلعیات فرهنگی و محصولات متنوع عقیدتی - تاریخی و باز ساخت صحنه‌های غیرعقلانه ناممکن در روند حرکت اسلام، برای نخستین دهه‌های حضور آن، قرن‌ها پس از بعثت رسول، رو کردند و زمینه‌هایی ساختند تا مسلمین با اتکای به تصاویر تاریخی غیر قابل اثبات، از قبیل آن مدارکی که چیزی از آن‌ها را در این یادداشت‌ها بررسی کردم، به جان هم بیفتند و نسبت به یکدیگر مطالبات مبهمی داشته باشند که غالباً بر سر وصول آن شکم یکدیگر را می‌درند، مطالباتی که مدعی اصلی آن را، در یک سلسله احادیث و روایات خارج از شمار، خدای متعال، پیامبر والا و بالاخره امامان شیعه می‌شمارند و از آنکه اینک توسل به حدیث حتی رجوع به قرآن و قضاوت‌های الهی را به رکود و تعطیلی کشانده و عملاً بر منابر و در منابع اسلامی، بیش از همه احادیث را مرجع سخن و قلم خویش می‌آورند، پس خود را به می‌دانی اندازم تا در عرصه آن آشکار شود که قرآن امین و خداوند قهار، پیامبر والا مقام را به صدور هیچ دستور و حدیثی، که تکلیفی فرا قرآنی و یا همسو و موازی با آن برای مسلمین تعیین کند، مجاز نکرده و به پیامبر عظیم الشان میدان دخالت شخصی در مبانی دین را نداده است، تا باری این یا آن حدیث را صادر شده از سوی پیامبر گرامی بدانیم.

اساس این بحث نهایی بر این مدار می‌گردد که گرچه مقام پیامبر اکرم و اعظم نزد مسلمین و بسیاری از آزادگان و اندیشمندان جهان ممتاز است و در جایگاه و پایگاهی نشسته‌اند که برازنده عنایت شدگان از سوی پروردگار شمرده می‌شود و مرتبه‌ای باز هم فراتر از پیامبران دیگر گرفته‌اند، که نام آخرین گزیده الهی برای ابلاغ دستورات هدایت، بر ماموریت آسمانی خود دارند، اما از نظر خداوند، چنان که به تکرار در قرآن گرامی ضبط است، او بنده‌ای دائماً نیازمند حمایت و مراقبت

و مدد در کردار، محتاج به توصیه‌ها و تصحیح‌های رفتار و گفتار و مشمول گلایه و تهدید و حتی تنبیه الهی بوده است. بر مبنای آیات قرآن و چنان که در جزئیات بررسی خواهم کرد، در سراسر حیات پر بار و برکت پیامبر خدا، خطاب بارگاه الهی هنگام ابلاغ دستورالعمل‌های هدایت به پیامبر، منحصر و در محدوده و منظوره‌های «قل» بوده، که به تعداد فراوان در قرآن مبین قابل دست رس و نشانه‌ای است بر اینکه پیامبر اسلام جز تکرار فرامین معین و مشخص و مقرر شده الهی، حقوق انتشار عقاید شخصی در امور دین را نداشته و چنان که قرآن بارها و بارها متذکر می‌شود، تنها و تنها موظف به ابلاغ و انذار و بشارت‌های نازل شده در آیات بوده است.

### «معیارهای فهم حدیث: فهم و درک حدیث و شناخت صحیح از سقیم آن

فرایندی پیچیده و تو در توست که تفکیک مقدم و تأخر آن‌ها و جداسازی مراحل آن از یکدیگر امری تقریباً ناممکن است، لذا اگر چه در اینجا به تفکیک این موارد می‌پردازیم و فهم را مقدم بر نقد می‌سازیم اما این توجه را نیز داریم که در عمل امکان تفکیک وجود ندارد». (شادی نفیسی، علامه طباطبایی و حدیث، ص ۲۵)

این اعتراف به ناممکن بودن دست یابی به اصالت حدیث، گرچه به میزان خود روشن و راه گشا است، اما نمی‌خواهم به آن واصل شوم زیرا غوطه زدن در آب راهی ناشناخته‌ای است که شدت جریان آن، غوطه زن را به سرمنزل‌های نامعین می‌کشاند که مشخصات تعریف نشده‌ای دارد. از تعارفات که بگذریم، برای تمایز و تشخیص درست و نادرست متن احادیث و روایات و یا شناخت حتی نسبی آورندگان و ناقلان آن‌ها ابزار لازم را نداریم، زیرا بر لسان و بیان و قلم و قول کسانی متکی است که به طور معمول قرون متمادی با صاحب اصلی حدیث فاصله دارند و در برابر تشکیک و پرسش کنجکاوان و جست‌وجوگران سخت گیر، در جواب می‌مانند. در مباحث من جوینده حقیقت تنها به قرآن مبارک حواله می‌شود و حدود رجوع به اسلام را از زبان خداوند می‌شنود و نه از طریق بندگانی که در حداکثر منزلت خویش پیامبر والا مرتبه اسلام‌اند، که در دیدگاه خداوند تنها مأموری نیازمند نظارت و کنترل‌های مکرر برای ابلاغ درست آیات قدرتمند قرآن است. در واقع بررسی موقع و مکان و مرتبه پیامبر در برابر خداوند و شناخت محدوده‌ای که ذات باری تعالی برای رسول خود معین کرده، ساده‌ترین روش ارزیابی احادیثی است که غالباً برای مقاصد فرقی و ایجاد تفرقه در میان مسلمین، به سعی ناشناسانی غیر قابل رد یابی، ساخته شده‌اند.

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا (۴۲) فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا (۴۳) إِلَيَّ رَبِّكُم مَّتَّهَاهَا

(۴۴) إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَّن يَخْشَاهَا (۴۵) از تو درباره زمان فرا رسیدن رستاخیز

می‌پرسند. تو در مقام بیان آن نیستی، که مطلب به خداوند بازمی‌گردد. تو فقط به

هراسنده از آن هشدار می‌دهی». (نازعات، ۴۲ تا ۴۵)

این آیات، گوشه کوچکی از تذکراتی است که خداوند به پیامبر ستوده در یادآوری اندازه مجاز دخالت او در تبیین دین را بیان می‌کند و چون مراتب این نظارت و کنترل و یادآوری، تا پایان حیات پر بار پیامبر قابل بی‌گیری است، پس اگر فرض را بر این قرار دهیم که رسول خدا دستور

العملی خارج از قرآن و بر مبنای دریافت و تعلقات خویش، دربارهٔ مقوله‌ای از مدارج اسلام بر زبان رانده باشد، که امروزه بتواند دست آویز این یا آن فرقهٔ اسلامی، برای گسترش عناد قرار گیرد، آیا خداوند سفارش کنندهٔ وحدت و ناظر بر اعمال پیامبران، که دغدغه‌هایی ظریف در ابلاغ دقیق و سالم فرامین آسمانی دارد، بدون تذکر اصلاح و امحاء، آن دستور را نادیده می‌گرفت؟ هر چند این ادله راه ورودی به گوش‌هایی نمی‌یابد که بارگاه باری تعالی را هم، چنان که در نقد احادیث قدسی خواندیم، مبلغ احکام و علائق شیعه و سنی و دیگر شعبه‌ها می‌شمرند!!!؟

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۶۷) ای رسول، آنچه را از جانب خدا بر تو نازل شده، ابلاغ کن وگرنه مأموریت و رسالت را انجام نداده‌ای. خداوند تورا از مردم محافظت می‌کند و هادی کافران نیست.» (مائده، ۶۷)

در اینجا خداوند رسالت پیامبر را در محدوده و موقوف به ابلاغ آیات قرآن می‌شمارد و از فحوای آیه می‌فهمیم که سبب تردید احتمالی پیامبر در ابلاغ، نوعی هراس از عکس العمل مردم و دشمنان و کافران نادان بوده، که موجب آن اطمینان بخشی خداوند شده است، چنان که در آیه‌ای دیگر، باری تعالی و سواس پر دامنهٔ خویش را نسبت به صحت ابلاغ آیات اعلام می‌کند:

«فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَّا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۱۲) مبادا پاره‌ای از وحی‌های نازل شده را ترک کنی، بدان سبب که بر تو گران می‌آید بگویند چرا بر او گنجی نازل نمی‌شود یا فرشته‌ای به همراه ندارد. تو تنها تذکر می‌دهی و خدا کار ساز همه چیز است.» (هود، ۱۲)

در این آیه نیز ردی از نهایت نظارت الهی در رفتار و کردار و حتی احساسات و اندیشه پیامبر والا مشهود است و با دقیق شدن در آن قابل پذیرش است که رسول خدا، شاید به ملاحظاتی، از جمله ممانعت از بد دهنی‌های دشمنان هتاک و هزال، در اندیشهٔ برخی تعلل‌ها در ابلاغ متن کامل آیات بوده و آن را به زمان شایسته تری موقوف می‌کرده است، امری که مورد تایید الهی نیست و پیامبر را از احتمال اجرای آن، در این آیه صریحا نهی می‌کند.

«قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۹) بگو در میان پیامبران شاخص نیستم، نمی‌دانم بر من و شما چه خواهد بود، از آنی تبعیت می‌کنم که به من وحی می‌شود و جز هشدار دهنده‌ای آشکار نیستم.» (احقاف، ۹)

اینجایگاه و توصیف و موقع روشن پیامبر از دیدگاه خداوند است که با قید «قل» انتقال آن را به مردم حوزه ظهور اسلام، از مؤمن و منکر، تکلیف می‌کند. از قبیل چنین آیاتی با درجات تأکید

مختلف و به تعداد کافی در قرآن می‌یابیم، که همه جا مقصد الهی بیان این مطلب است که پیامبر اسلام، فردی از میان جمع و همانند و برابر با دیگران، اما انتخاب شده‌ای برای ابلاغ آیات الهی است. تاکید خداوند بر تکرار این مفهوم، که به صورت و کلمات گوناگون و با عمدی آشکار و مؤکد، در قرآن مبین و متین عرضه شده، جوینده را به این یقین واضح می‌رساند که طبیعتاً و بی‌شک باری تعالی از آسیب آتی و تفرقه‌ای که از طریق منتسب کردن مطالبی به پیامبر، متوجه صفوف متحد مسلمین می‌شده، آگاه بوده است.

«قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ... بگو نمی‌گویم خزائن خداوند نزد من است، غیب نمی‌دانم، فرشته نیستم و پیروی نمی‌کنم جز از آنچه به من وحی می‌شود...» (انعام، ۵۰)

این آیه نیز تأکید وسیع تری بر مفاهیم آیه‌های پیشین است که باز هم با قید «قل» بر محیط رشد اسلام نازل می‌شود. در پس این کلمات اصرار آگاهانه‌ای در این باب می‌بینیم که خداوند سخت بی‌گیر این مطلب است که رسولان‌اش در اجرای اوامر او دچار توهم شخصی نشوند، قدرت خود را منبعث از عظمت الهی بدانند و مقامی برتر از بشر برای خویش نجویند.

«مَا كَانَ لِشَرِّ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِّي مِنْ دُونِ اللَّهِ... اگر به بشری کتاب و حکم و نبوت دادیم، نمی‌تواند بر آن اساس به مردم بگوید که به جای خدا مرا بپرستید...» (آل عمران، ۷۹)

فحوا و لحن تشر گونه‌ای این آیه بروز چنین تصور و توهمی را، که پیامبران انتظار ستایش در حد پرستش را از سوی هدایت شدگان داشته‌اند، ممکن می‌کند. توجه لازم به این مبانی بیان قرآن، که عموم بشر و از جمله رسولان و نیز پیامبر خاتم را، دون خداوند و در معرض خطا و گناه و لغزش می‌شمارد، آن‌گاه که قرآن به تأکید و استمرار یادآوری می‌کند که پیامبر بشری چون دیگران است، ما را به کشف زوایای پنهان نگه داشته شده دیگری از کتاب خدا راهنما می‌شود.

«وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا (۹۰) أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا (۹۱) أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَنَا بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قِيَالًا (۹۲) أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْفَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيِكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ ﴿۹﴾ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (۹۳) گفتند به تو ایمان نیاوریم مگر از زمین چشمه‌ای بجوشانی، یا تو را باغی از خرما و انگور باشد که در می‌انشان نهرهای آب بر هم بغلظند، یا آسمان را بر سر ما فرود آوری و یا خداوند و فرشتگان را به نظر ما رسانی، یا خانه‌ای از



طلا بسازی، یا بر آسمان بجهی و در این باره کتابی بیاوری تا بخوانیم. بگو ستایش خدای را باد، مگر من جز بشری به رسالت آمده‌ام؟». (اسراء، ۹۰ تا ۹۳)

چه قدر این آیات گران قدرند و با چه فصاحتی جایگاه معمول پیامبر اسلام و نیز بی‌قدرتی او در عرضۀ هر اقدام غیر عادی معجزه وار را اعلام می‌کنند و زیباترین شمایل این گفتار، انتهای آن است که باز هم با قید «قل» بیان آن به پیامبر تکلیف می‌شود که در برابر این درخواست‌ها، با ادای ادات حیرت، پاسخ دهد: فقط بشری به رسالت آمده‌ام! و این جز تأکید بر این مطلب روشنگر نیست که از دیدگاه و در پیشگاه خداوند مقام رسالت به معنای آزادی در هر اقدام و عمل و یا ابلاغ و ادعای هر مطلب خارج از قرآن و بی‌اذن خداوند نیست.

«وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۵) اگر نخوت آنان خوش آیند تو نیست، اگر می‌توانی زمین را سوراخ کن، یا نردبانی به آسمان بگذار تا معجزی از تو ببینند، جاهل مباش و بدان که اگر خدا اراده می‌کرد تمامی آن‌ها را به راه هدایت می‌برد». (انعام، ۳۵)

این مزاح ملیح خداوند با رسول خود، باز هم به نوعی یادآور بی‌توانی او در برابر قدرت بی‌منت‌های الهی است و آن‌گاه که این یادآوری‌ها را با آیات متعدد دیگری همراه کنیم که نظارت دائمی خداوند بر اعمال و گفتار و کردار و حتی خیالات پنهان پیامبر اکرم را تذکر می‌دهد، آماده می‌شویم تا نتایج لازم از این بحث را به دست آوریم.

«اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۸) مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (۹۹) بدانید که خداوند همچنان که مهربانی نادیده انگار، کیفر دهنده‌ای سخت گیر است. پیامبر جز ابلاغ وظیفه‌ای ندارد و خداوند از پنهان و آشکار شما باخبر است». (مائده، ۹۸ و ۹۹)

و زمانی است که خداوند همین لحن آمیخته با هشدار را نیز کافی نمی‌بیند و به وضوح کار را به تنبیه و تهدید می‌رساند، که تذکرهاى خداوند در این باب، تنها در سوره اسراء، از اندازه معمول بیشتر است.

«ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا (۳۹) خداوند به حکمت بر تو وحی فرستاد، پس برای خدا شریک قائل مشو، که سرانجام خود را ملامت شده و مطرود در جهنم خواهی یافت (اسراء، ۳۹). وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلاً (۷۳) وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلاً (۷۴) إِذَا لَا ذَفْنَاكَ

ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (۷۵) نزدیک بود برای اینکه تو را دوست بگیرند، از وحی‌هایی که بر تو فرستادیم دور شوی و مطالب دیگری را بر ما به افترا ببندی. و اگر به تو ثبات نداده بودیم، اندکی به آنان متمایل می‌شدی. آن‌گاه در زندگی و مرگ دو چندان عذاب می‌چشیدی و یاوری در برابر خدا نداشتی.» (اسراء، ۷۳ تا ۷۵).

آیا همین آیات عتاب مشت تهی آنان را نمی‌گشاید که قرآن بلیغ را باز ساخته ذهن و اندیشه شخصی پیامبر تبلیغ می‌کنند؟! با تعمق در چنین آیه‌هایی است که نظارت مستمر خداوند بر کردار و گفتار و روابط و مراودات پیامبر را می‌پذیریم و با درک و دریافت حساسیت‌های وسیع و عمیق و دقیق الهی در گشایش ابواب دین، معلوم می‌شود که کمترین تصرف یا بی‌دقتی در انتقال مفاهیم و مقادیر آیات و هیچ اظهار نظر شخصی و بدون دریافت جواز از سوی آسمان، مورد تایید بارگاه الهی نیست و عرضه چنین مقولاتی را از جانب برگزیده خویش مجاز و روا نمی‌بیند.

«فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ (۲۱۳) وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۲۱۴) وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۱۵) پس برای خدا شریک مگیر که در آخر از عذاب شدگان خواهی بود. و این را به نزدیکان نیز یاد آوری کن. و نسبت به پیروان گذشته داشته باش.» (شعراء، ۲۱۳ تا ۲۱۵)

می‌پرسم پیامبری در این محدوده و چنین زیر نگاه و نظارت خداوند، در حالی که آیات قرآنی سراسر دعوت به یگانگی و برابری و برادری و همسانی و اتحاد است، چه گونه در ارائه حدیثی مثلا در باب برتری قریش و یا فارسیان بر اقوام دیگر آزاد بوده، ایرانیان را برای دریافت علم تا ثریا به آسمان فرستاده و بلافاصله با آیه عتاب خداوند رو به رو نشده است؟! بدین ترتیب رویکرد به روایات و احادیث، برگرفته و ناشی از شیفتگی عمومی مسلمین نسبت به پیامبر، تعظیم بی‌نهایت شبعه به امامان و سوء استفاده زیرکانه دشمنان اسلام در تدارک موجبات تفرقه، با تکیه به این شیفتگی و از زبان و قول این بزرگواران است. مسلمانی که قرآن را مقدم می‌گیرد و خداوند را اعلی و مبدا و مدبر می‌گوید، کلام هیچ بنده‌ای را در مقام مقارنه با قرآن قرار نمی‌دهد و تنها به دستور الهی تأسی و توجه می‌کند که دفتر حساب جداگانه برای کسی باز نکرده است. در اینجا سؤال ساده کننده‌ای که به تعیین تکلیف احادیث و روایات کمک می‌کند، همان پاسخ ظاهرا تاریخی است که مغرضانه و به دروغ می‌گویند در موردی دیگر و در پرسشی از عمر، برای تعیین تکلیف با کتاب‌های مانده از ایران باستان نیز به کار رفته است: احادیث و روایات نمی‌توانند فراتر و یا حتی برابر با قرآن باشند، زیرا که صریح سخن خداوند است که آوردن برابری بر آیات الهی نامیسر است و آن‌گاه می‌ماند که آن‌ها را فروتر از آموزه‌های قرآن قرار دهیم که همان قدر در هدایت مسلمین بی‌ثمرند که در بالا گرفتن آتش کشمکش میان فرقه‌های اسلامی مؤثر و کار ساز شده‌اند.

اینک خود را به زاویه دیگر کشانم و مسائل تاریخ صدر اسلام را از پنجره دیگری که قرآن به

روی آدمی می‌گشاید مطرح کنم، که حاصل آن لمس مسلم این احساس است که به راستی خداوند از رگ گردن به مومنین نزدیک‌تر است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَاطِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ... ای مؤمنین به خانه‌های پیامبر وارد نشوید، الا اینکه برای صرف غذا اذنی گرفته باشید. اما اگر با دعوت وارد شدید، پس از خوردن غذا، دنبال کار خود روید و سخن رانی سر ندهید. این کار شما موجب آزار پیامبر می‌شود که به سبب شرم بر زبان نمی‌آورد. **اما خداوند ابایی از بیان حق ندارد** و اگر درخواست متاعی داشتید از این سوی پرده بخواهید. این قلب شما و قلب آنان را پاک‌تر نگه می‌دارد و اسباب آزار رسول نباشید». (احزاب، ۵۳)

این متن بی‌پیرایه قرآن است، که اسیر هیچ ظاهر سازی معمول آدمی نیست و ابایی ندارد که دشمن و دوست را، از جزئی‌ترین امور داخل خانه پیامبر نیز با خیر کند، از عمد و معمول هر گوشه از مسائل و مشکلاتی را که به نحوی در جامعه اسلامی روی نموده، بدون حشو و ویراستاری به نمایش گذارد و در جای حرف‌های بر زبان نیامده به سبب شرم پیامبر نیز، به سخن درآید. در این تصویر بی‌فریب و بدون روتوش پیامبر را می‌بینید که از برخی مداخلات و بی‌ملاحظگی‌ها و بدنظری‌های ایمان آوردندگان احساس عذاب می‌کند و ادای بیان آن را به خداوند می‌سپارد تا اطرافیان او را از بی‌رعایتی نسبت به خود برحذر دارد.

«یا ایها الذین امنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون. ای مؤمنین صدایتان را بالاتر از صدای پیامبر نبرید و بر سر او داد نکشید چنان که بر سر یکدیگر می‌کشید، تا اعمالتان تباہ نشود و بی‌خبر بمانید». (حجرات، ۲)

آن‌ها که قرآن را رها کرده و روزگار بعثت و مسائل ایام حضور پیامبر در مسیر طلوع اسلام را، در ده‌ها و صدها و هزاران داستان بی‌پایه مندرج در صدها کتاب بی‌جواز جست‌وجو می‌کنند، آیا نمی‌بینند که قرآن تا چه حد در گزارش پرده‌ها و مظاهر زندگی و حوادث آن دوران امین و صدیق و ساده گیر است، تا آنجا که رعایت احترام رسول خدا، در مکالمات و مناقشات معمول میان مؤمنین را، تا اندازه ارتعاش اصوات بیان نیز، تذکر می‌دهد؟

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا (۲۸) وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْأَخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ

أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا (۲۹) يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۳۰) وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتْهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا (۳۱) يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۳۲) وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۳۳) وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا (۳۴) ای پیامبر به زنان ات بگو که اگر به زندگی دنیوی و زینت‌های آن متمایل اند، بیایید تا با خوشی بهره شما را بدهم و جدا شویم. و اگر متمایل به خدا و رسول و سرای آخرتید، پس خداوند به نیک اندیشی شما پاداشی بزرگ خواهد داد. ای زنان پیامبر هر یک از شما که آشکارا مرتکب کار زشتی شود، بر خدا آسان است که به او عذابی مضاعف بچشاند. و هر کدام که در اطاعت از خدا و رسول و انجام اعمال شایسته مداومت کند پاداش دو برابر خواهد دید و به او رزقی از سر کرامت خواهیم بخشید. ای زنان پیامبر شما مانند دیگر زنان نیستید پس چنان به نرمی سخن نگویند که دارنده بیماری در قلب را به طمع اندازد و سختتان را به لحنی معمول و متعارف بیان کنید. در خانه‌های خود بمانید و به سیاق جاهلیت خود را آراسته به نمایش نگذارید، نماز بخوانید زکات بدهید و پیروی کنید خداوند و رسول‌اش را. خداوند اراده دارد تا زشتی‌ها را از اهل خانه پیامبر دور کند و شما را پاک نگه دارد. و به یاد بسپرید آنچه را که از آیات و حکم در خانه‌های شما تلاوت می‌شود و بدانید که خداوند نکته بین و خبره است.» (احزاب، ۲۸ تا ۳۴)

در اینجا خداوند را می‌بینیم که در تنظیم امور خانه به یاری پیامبر آمده و به نصیحت و آموزش زنان او برای حفظ ظاهر و باطن زن رسول بودن مشغول است. این خداوند صاحب ملکوت است که بدون کبر و عجب و افاده‌های انسانی به امورات زندگی داخلی پیامبرش سر و سامان می‌دهد و چنان رفتار می‌کند که کسری‌های ناشی از حیا و حجب پیامبر مرتفع شده باشد و این عمل را نه در پنهان بل با اعلام عمومی انجام می‌دهد، زیرا در نزد خداوند تعارفات معمول میان ما آدمیان محمل و محلی ندارد، بر احوال آفریده خود مشرف است و کسی را به صرف همسری پیامبر و حتی خود رسول را، مصون از خطا نمی‌پندارد. او از تأثیر رفتار زنانه بر مردان و طبیعت خلقت آدمی باخبر است، زنان پیامبر را از عشوه‌گری‌های وسوسه‌گر، حتی در ادای لحن، بر حذر می‌دارد و ابایی ندارد اعلام کند که پلیدی‌های معمول در رفتار آدمیان، راه ورود به خانه پیامبر را نیز می‌یابد. آیا ممکن است چنین خدایی در بیان دقیقه‌ای از مسائل اصلی اسلام در آغاز حیات نازنین آن طفره رفته و ادای قولی در باره مبانی اسلام را، با این همه باریک بینی، به رسول خود سپرده باشد که در بیان عادی‌ترین نیازهای خانه خود نیز به ذات باری متوسل است!!؟

«عَسَىٰ رَبُّهُ إِن طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّمَّنْ مَسَلَمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا» (۵) بسی باشد که اگر شما را طلاق دهد، پروردگار زنان به تری که مسلمان و مؤمن و گوش به فرمان و توبه پذیر و عابدند، اعم از دوشیزه و طلاق گرفته، نصیب پیامبر و جانشین شما کند». (تحریم، ۵)

این آیه عصای دست هر کسی است که بخواهد روی پای ایمان به خداوند بایستد و قبول کند که هرگز در جهان متنی سلیم و ساده و دوستانه‌تر از قرآن پدید نیامده و پدید نخواهد آمد. آن کسان که می‌کوشند قرآن را حاصل اختلاط اندیشه‌ها و ادیان و نامه‌ای از زبان پیامبر بگویند، پاسخ دهند هیچ بشری که بخواهد در متنی ادای اقتدار و ارتباط خداوندی را به خود ببندد، صلاح اوست که با این سلامت و سادگی، به امور معمول و پیش پا افتاده زندگی خود و از این قبیل نابه سامانی‌های درون آن نیز، که در آیات فوق خوانده‌ایم، اقرار کند و به امکان جذب هر نوع زنی در سرپناه خانه خود افاده بفروشد!!؟

«وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِّلْكَافِرِينَ (۸۶) وَلَا يَصُدُّنكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۸۷) وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ ۗ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۸)» و گمان نداشتی که بر تو کتابی بفرستیم، جز اینکه رحمت خدا شامل حالات شد، پس از کافران حمایت مکن و مگذار اینک که آیات خدا بر تو نازل شده، از آن‌ها جدایت کنند، پس به سوی خداوند بازگرد، مشرک نباش و برای او همراه قائل مشو». (قصص، ۸۶ تا ۸۸)

اینجا همان خدایی که تا اندازه نظم بخشیدن به همسر داری پیامبر به او مدد می‌رساند، در مقام حساب رسی ایستاده و به فرستاده خود هشدار می‌دهد مواظب حفظ جایگاهی باشد که از سر مرحمت به او بخشیده‌اند، پیوند خود را از آیات الهی نبرد، به سوی خداوند باز گردد و مشرک نباشد.

«وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِأَنَّكَ لَمُبْطِلُونَ (۴۸)» پیش از این کتابی نخوانده بودی و نوشته‌ای نداشتی که مورد سوء استفاده پیروان باطل قرار گیرد». (عنکبوت، ۴۸)

این اشاره بس ظریف قرآن به ناآشنایی پیامبر با کتاب و خط و نگارش، که در بطن خود رد فنی گمان تألیف قرآن به وسیله شخص پیامبر را پنهان دارد، آن‌گاه که با آیه‌های تأیید و تأکید امی بودن رسول در هم می‌آمیزد، با خداوندی آشنا می‌شویم که کتاب‌اش را به هیچ زینت خلاف واقع نیاراسته و حتی برای آخرین پیامبر برگزیده خویش خاصه خرجی نکرده است.

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ

وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ۚ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ۙ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۵۷) قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۸)

آنان که از رسول امی متابعت می کنند که نام اش در تورات و انجیل ضبط است و به معروف سفارش و از منکر باز می دارد، پاکیزه ها را حلال و پلیدی ها را حرام می گوید و بارهای اضافی را از دوش ها بر می دارد و زنجیرها را می گشاید، بدانند هر ایمان آورده به او که عزیزش بدارد، یاری اش کند و از روشنایی همراه او بهره ای برد، از رستگاران است. بگوای مردم من فرستاده ای بر قاطبه شما هستم از سوی کسی که مالک زمین و آسمان ها است، خدایی جز او نیست، خدایی که زنده می کند و می میراند، پس بر او و رسول امی او ایمان بیاورید، پیرو او باشید تا شاید هدایت شوید». (اعراف، ۱۵۷ و ۱۵۸)

این خدایی است که در عین توانایی در انتقال دانایی های زمین و آسمان به پیامبرش و درست در برابر کاهنان و خاخام های حيله گریهود و نصاری، که خود را منبع علم و آگاهی پنداشته، صدها سؤال در برابر پیامبر قرار می داده اند، بدون هیچ ملاحظه و مقام سازی، نبی خود را امی می خواند. این ها همه نشانه هایی است که خداوند با ارائه آن ها مصرانه می گوید که بعثت رسول و ارسال آیات قرآن، اجزایی از اراده الهی برای انتقال انسان به مرحله متعالی تری از تربیت است. آیا چنین آیات روشن، چه گونه سرمشق کسانی قرار ندارد و نمی گیرد که در عین ادعای تعهد به اسلام و مسلمانی، هر کلاغی را به جای طوطی، در عرصه های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، بدون ترس از عقوبت خداوند، به خلق قالب می زنند؟ در تمام این احوال، نه فقط خداوند آیه به آیه رسول خود را در میان دریایی از نادانی و کینه توزی و توطئه هدایت می کند و به پیش می برد، بل در همان حال و موازی با آن مواظب است تا پیامبر راه را گم نکند و اسیر و سوسه های نهادینه آدم برای سرکشی و تمرد نشود.

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱) وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۲) وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا (۳) ای پیامبر، از خدا بترس و مطیع کافران و منافقین مباش، خداوند دانا و آگاه است. مطیع وحی های الهی شو و بدان که خداوند از اعمال تو با خبر است، بر خدا توکل کن که حمایت او کافی است (احزاب، ۱ تا ۳). ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأُمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸) آن گاه تو را ره نمای امور کردیم، پس اطاعت کن و از بی هوس های نادانان روانه مشو (جاثیه، ۱۸). فَاعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرَ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ

وَمَثْوَاكُمْ (۱۹) پس آگاه باش که خدایی جز خدای یکتا نیست. از گناهان و از گناهان مؤمنان زن و مرد استغفار کن که خداوند از پیدا و پنهان شما آگاه است (محمد، ۱۹). فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (۶۰) صبور باش وعده خدا باطل نیست و بی‌ایمانان تو را بی‌ثبات نکنند. (روم، ۶۰). فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (۹۴) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (۹۸) وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (۹۹) از مشرکین دور شو و آنچه را امر شده به صدای بلند بگو... تسبیح گو و سجده کننده خداوند باش و نزد پروردگارت اظهار بندگی کن تا به یقین واصل شوی». (حجر، ۹۴ و ۹۸ و ۹۹)

این‌ها فقط مختصری از راهنمایی‌ها و مراقبت‌ها و دلداری‌های خداوند نسبت به پیامبر والا در مسیری است که به عبور از آن مکلف شده بود. در سلسله دیگری از این گونه آیات، نحوه قرائت نماز، نهی غبطه به دارایی دیگران، سرزنش رسول در نحوه برخورد با یتیم و کور، دعوت به شکیبایی و پایداری و بی‌اعتنایی نسبت به ریشخند دشمنان و کافران و توصیه به عبادت‌های شبانه مندرج است، چندان که خواننده قرآن مجاب می‌شود رسول خدا تا آخرین روز حیات مقدس خود در تمام اجزاء و امور تحت نظارت خداوند زیسته و در حال آموزش و دریافت آگاهی و راهنمایی بوده است. بدین ترتیب اشارات قرآن گواهی نمی‌دهد که رسول الله جز ابلاغ آیات الهی، اجتهاد و اختیاری در امور دین داشته و اگر بنا بر طبیعت امر او را مشغول ابلاغ هدایت‌های مندرج در بیانات الهی بدانیم، بی‌شک پاسخ‌های ایشان را، که به تأیید قرآن، موکول و منطبق با نزول آیات و دستور العمل‌های آسمانی و بر سبیل «قل» بوده، نمی‌توان احادیثی شناخت که امروزه موجب این همه شکاف و شقاق و دشمنی و حتی خون‌ریزی و کشتار در میان فرقه‌های اسلامی قرار می‌دهیم. و السلام. و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر.

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار در پنجشنبه چهارم آبان ۱۳۸۵ و ساعت ۱:۰۰

## ۴۶

مدخل این نوشته ساده‌تر از این مقدمه را قبول نمی‌کند که هیچ قانون و قدرت و قراری، از منظر مسلمانان، بالاتر از قرآن قرار نمی‌گیرد و هر صلاح دید و حکمت و حاکمیتی، از جانب بندگان، در هر مراتبی، که فسخ و یا تغییر دستورات الهی را قصد کند، ندیده‌گرفتنی است و تبعیت از آن کفر محسوب می‌شود.

«وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۷۰) اوست خداوند و جز او نیست، ستایش از آغاز تا انجام زینده اوست، او حکم می‌راند و به او بازگردانده می‌شویم. وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۴۲) هستی آسمان و زمین از آن خداوند است و هم به او باز می‌گردیم». (قصص، ۷۰ و نور، ۴۲)

این شمول کلی، از مبدا تا مقصد، تکلیف آنان را تعیین می‌کند، که بارگاه بنده‌ای را جایگاه تعیین تکلیف با پیچیدگی‌های زندگی جمعی می‌انگارند و با از یاد بردن فرامین الهی، مثلاً به بهانه تورم و گردش اقتصاد، آیات نهی ربا را باطل می‌انگارند، آن مجرمی را که خداوند به صد تازیانه و اخراج از روابط متعارف اجتماعی جزا داده، ظالمانه به ضربه‌های سنگ می‌بندند و علی‌رغم صراحت قرآن در قطع ارتباط با مشرکین، ابراز بی‌اعتمادی به آن‌ها و دور کردنشان از مراکز مراودات مسلمین، در هر فرصت و مکانی به مغالزه با این و آن نماینده کنیسه و کلیسا می‌نشینند و گاه حتی در موارد و مناطقی سران سیاسی مسلمین به گدایی جلب موافقت آنان مشغول شده‌اند. آشکار است که اعمال چنین مدیریتی ابراز مخالفت و یا لااقل معطل‌گذاشتن بی‌دلیل دستورات الهی و آیات صریح قرآنی است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ... ای ایمان‌آوردگان بدانید مشرکین نجس‌اند و پس از این سال حق نزدیکی به مسجد الحرام را ندارند و اگر از مسکنت می‌ترسید، پس با فضل الهی به زودی غنی خواهید شد...». (توبه، ۲۸)

این حکم اخراج مشرکین از روابط اجتماعی و اقتصادی مسلمانان، که مرکز بروز و تبلور آن ظاهراً در مسجد الحرام بوده، نه تعارفی از سر غضب، که اعلام انتقال آنان به موضع دشمنی ابدی است و اگر در میان مسئولین جهان اسلام کسانی گمان دارند که با گرد آمدن و مذاکره و غیر آن، این دشمنان مارک خورده از سوی خداوند را، تبدیل به دوستان ما خواهند کرد، پس علیه اعلام نظر الهی موضع گرفته و آیات قرآن را تعارف فرض کرده‌اند!

«اَكَانَ لِبَشَرٍ اَنْ يُؤْتِيَهُ اللّٰهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَالنَّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُوْلَ لِلنَّاسِ كُوْنُوْا عِبَادًا لِّيْ مِنْ



دُونِ اللَّهِ... آن بشری که خداوند حکم و کتاب و مقام نبوت به او عطا کرده، مجاز نیست اعلام کند که به جای خداوند مرا بپرستید...» (آل عمران، ۷۹)

بدین ترتیب خداوند آگاه به عوارضی است که گریبان پیامبران را هم به چنگ می‌گیرد. لحن هشدار و نه آگاهی دهنده آیه این ظن را تقویت می‌کند که چنین توهمی لااقل در گمان برخی از پیامبران جوانه زده است و شاید از میان ما کسی نیش کلام را دریافت کند که حتی بدون احراز مقام نبوت نیز نسبت به زیر دستان و وابستگان در خانواده و در جامعه، خدا گونه عمل می‌کنیم!

«... أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ... آیا می‌ترسید، خداوند سزاوارتر به ترس است، اگر ایمان آورده‌اید». (توبه ۱۳)

ترریق این شجاعت و شهود که از بنده‌ای نباید حساب برد و رعایت از سر ترس و احساس کوچکی، تنها در برابر خداوند موجه است، مضمون صریح و به اشاره در بسیاری از آیات قرآن است. نگاه از موضع ایمان نیز جز این را روا نمی‌دارد که اگر مالک عمومی و مقدر کننده تقدیرات بندگان و بخشاینده و بازستاننده عز و ذل، فقط خداوند است، پس خشوع زینده ذات اوست که میزان ایمان بندگان را از جمله در مواجهه با احساس ترس در برابر بنده‌ای دیگر، می‌آزماید.

«... فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (۴۴) از مردم واهمه نکنید، بترسید از من و دستورات و آیات مرا به دستاوردی ناچیز نفروشید و هرکس مطابق دستورات نازل شده الهی حکم نکند، کافر است». (مائده، ۴۴)

آیا صریح‌تر از این می‌خواهید؟ باید با وسواس کامل، به اجرای احکام مستقیم مندرج در آیات خداوند، نه برداشت‌های کاسب کارانه و توجیهی از آن‌ها اکتفا کنیم، آنچه را بر بندگان روا و مجاز خوانده شده، به فرمان این و آن دون خداوند، حتی اگر به نام و عنوان روایت و حدیث ارائه شود، از خود دریغ نداریم و یا به هر بهانه، نهی شده‌ای از جانب خداوند را مجاز نشمریم.

«ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۷۷) برگزین آنچه را خداوند در آخرت به تو عطا خواهد کرد و نیز نصیب خود از دنیا را فراموش مکن، به آن سان که خداوند نیکو دانسته است، و فساد بر زمین مجوی، که خداوند فاسدان را نمی‌پسندد». (قصص، ۷۷)

خداوند انسان را محتاج مواظبت می‌داند، بر کنه خلقت او آگاه است، گوشه‌گیری و اعتکاف و بی‌اعتنایی به دنیا را تجویز نمی‌کند و بهره‌حسنة از مواهب دنیا را با قید ارجح شمردن عطایای

اخروی و پرهیز از افتادن به دام فساد را تکلیف می‌کند. چه قدر زبان این آیه از حقایق اطراف ما می‌گوید و قیود و شروط بهره برداری از حصه و نصیب دنیوی با چه دقتی انتخاب شده است: مقدم بهره‌ اخروی است و برخورداری از نصیب دنیوی، بدون ازدیاد فساد، چنان که معنای تلذذ افراطی مال داران در این جهان بوده و هست، حق آدمی شمرده می‌شود.

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا... نیکی به والدین را به انسان توصیه کردیم، اما اگر کوشیدند مرا در ادای عملی که علمی به آن نداری، شریک بگویند، از آنان اطاعت مکن...». (عنکبوت، ۸)

این اوج التفات خداوند به بنده‌ای است که در محاصره ممنوع‌هایی منتسب به فرامین الهی، اسیر کرده‌اند. آیه، نازل شده‌ای از جانب الله است که بارها توجه و احترام به والدین را تکلیف کرده است، با این همه ابلاغ تکلیفی معین نشده از جانب خود را موجب سلب وظایف پیشین نسبت به والدین می‌داند. به راستی هم، نهی و تجویز انبوهی از پدران و مادران، نسبت به اعمال و درخواست فرزندان، تابع توصیه‌های کتب احکام است، نه متن و مفهوم مستقیم آیات قرآن و بدین سان ابواب بهره از نصیب مجاز دنیوی را بر جوانان می‌بندند، تا از دین و خانه گریزان شوند، با هر وعده‌ای در دام افتند، به تجاوز و سرکشی مجبور شوند، برای آرامش به اعتیاد پناه برند، خود ارضایی کنند، تمام زمان آموزش خویش را در یافتن نحوه برقراری ارتباط مخفیانه با همسن و همنوع خود به باد دهند، به بیان دروغ‌های مکرر مجبور شوند و شگفت آورتر از همه، خود را در پیشگاه خانواده و خداوند مجرم و گناه کار بیندارند!!! چنان که در آن سو قتل‌های ناموسی را شاهدیم که بندگان در جای خداوند دست به مجازات خود سرانه می‌زنند، قاضیانی که مسند خویش را با بارگاه الهی و روز حساب اشتباه گرفته‌اند و فتوا دهندگانی که گویی برگی از قرآن را نخوانده‌اند! بدین ترتیب ملاک درست کرداری و تربیت را پسند خاطر اشخاص و اعوان و نه تطبیق رفتارها با مناظر و مشهودات قرآنی گرفته‌اند و در سپردن این راه کج، مترجمین به رای و مفسرین ناشناخته قرآن از جمله پیش تازان‌اند.

«وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِثْلَىٰ مِثْلَىٰ وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ... و اگر بیم دارید که با یتیمان به عدل رفتار نکنید، با مورد نظرتان ازدواج کنید، به یک، دو، سه و یا چهار زن و اگر نگران عدالت میان آن‌ها باشید، پس یکی بگیرید، یا به «ما ملکت ایمانکم» اکتفا کنید...». (نساء، ۳)

پیچیدگی در روابط میان زن و مرد را با برداشت احتمالا عامدانه نادرست از همین ترکیب «ما ملکت ایمانکم» آغاز کرده‌اند، که در حال حاضر به «کنیز» تعبیر می‌شود تا جایگاه کنیز در نزد خداوند را نیز نازل بگیرند، راه کارهای الهی برای گشودن قفل بن بست‌های اجتماعی را مختص صاحبان و دارندگان کنیز و متمکنین بگویند و بدتر از همه مانع ارتباطات آزاد و سالم و بی‌آزاری شوند که

خداوند التجاء به آن برای رفع محظورات را موجه دانسته است. اما نخست ببینیم آیا معنای این ترکیب کنیز است؟ در لفظ مصطلح عرب برای کنیز لغت جاریه رواج است که در قرآن به کار نرفته چنان که به سهولت می‌توان در برداشت موجود از مفهوم برده نیز در قرآن کریم تشکیک کرد. زیرا برای برده واژه رقبه را ارائه می‌دهند که در نزد عرب به معنای گردن و به صورت محدود در قرآن به کار رفته است.

«...وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا...» اگر

به خطا مومنی را کشتید، مؤمنی را از قیدی که بر گردن دارد آزاد کنید، به خانواده مقتول دیه بپردازید مگر اینکه آنان درگذرند...». (نساء ۹۲)

من به صحت ترجمه بالا و جایگزین کردن گردن به جای برده اصرار دارم، زیرا مؤمن را نمی‌توان برده گرفت و این خود قید مؤمنه را در آیه مخدوش می‌کند و به یقین در آن دو سه مورد دیگر نیز که در قرآن به رقبه اشاره می‌رود، مقصود به گردن گرفتن تعهد و در مواردی مراقبت است، امری که متن آیه ۱۳ سوره بلد صحت آن را با ادای ترکیب «فک رقبه» گواهی می‌دهد، زیرا که فک لغتی مصطلح در عقود و دیون است. در این صورت با اطمینان کافی می‌توان تایید کرد که در قرآن کریم به روابط بردگی اشاره‌ای نیست و ذکر از کنیز و برده نیامده است، جز اینکه عبد و چند لغت بی‌ارتباط دیگر را به معنای برده و کنیز بگیریم. آیا برده انگاشتن عبد موجبی دارد؟! (ادامه دارد)

## ۴۷

اینک به معنای لفظ و لغت عبد در قرآن کریم وارد شوم، با این اشاره که کاربرد آن، در ترکیبات و مشتقات اسم و فعل و صفت، چون عابد و عبادت و معبود، غالباً به معنای پرستنده و ستایشگر آمده و به استقلال و انفراد در قرآن عظیم کمتر دیده می‌شود. معلوم است که قرارداد معنای برده بر لغت عبد، به کلی خروج به بی‌راهه است، زیرا برای برده در توصیفات موجود هم حقوقی قائل نشده و در حد ابزار جان داری گرفته‌اند که از زن و مرد در بازار می‌فروشدند و تا آن زمان که به کار آید، در اختیار خریدار می‌ماند. برده چنان که گفته‌اند مالک چیزی نمی‌شود، از هر حقوقی ساقط است، اجازه ندارد معترض امر و وضعی شود، ولی دم ندارد و خون و دست مایه‌اش به اختیار صاحب خویش است، حال آنکه عبد مسلمان در قرآن، مومنی است تسلیم شده و طلب کار خداوند.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (۵) تو را می‌ستاییم، و از تو کمک می‌طلبیم». (حمد، ۵)

تن‌ها همین آیه در سوره شگفت‌انگیز حمد، که گویی چکامه‌ای است برای سپاس، که از زمین به آسمان می‌رود، تمام آن مراودات میان برده و صاحب را بر هم می‌زند و به رابطه‌ای ملهم از شیفتگی و شوق و آرزومندی بدل می‌کند.

«لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» (۲) «وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» (۳) نمی‌پرستم آنچه را می‌پرستید و نمی‌پرستید آنچه را می‌پرستم...». (کافرون، ۲ و ۳)

می‌توان قریب ۱۵۰ نمونه عرضه کرد که عبد و ترکیبات و مشتقات آن در آیات قرآن به پرستش اشاره دارد و زمان است بگویم که معنای درست عبدالله برده و حتی بنده بی‌موضع خدا نیست، که پرستنده اوست. با این همه باید از منظر لغوی و نه تفسیری به چند آیه در همین موضوع پرداخت که منبع زایش تایید برده داری در قرآن دانسته‌اند. برای مزید حیرت بگویم، علی رغم این همه برده که در بازارهای مسلمانان می‌فروخته‌اند و حقه بازرانی چون ناصر خسرو و ناپیدایی چون فردوسی و مجموع دیگری از حکایت بافان و صحنه سازان سفرنامه نویسی و سیاح به وجود آن‌ها گواهی داده‌اند، فرهنگ بشری، حتی از نوع کنیسه‌ای آن هنوز نتوانسته است تاریخچه‌ای موجز و موجه برای برده داری بنویسد و آنچه در این باب مثلاً در بریتانیکا یافت می‌شود تکرار همان فصولی است که در کتاب‌ها و آثار غیر ممکن از صاحب قلمان غالباً فاقد منبع و موجودیت از قماش زیر می‌خوانیم: ابن قدامه، مقدسی، ابراهیم بن علی ابواسحاق شیرازی، سلیمان بن خلف باجی، عبدالرحمان جزیری، محمد بن حسن حر عاملی، وهبه مصطفی زحیلی، محمد بن احمد شمس الاثمه سرخسی، و دور تسبیح دیگری از این گونه صاحبان کتاب، که غالباً صاحب شروح فقهی در باب برده و برداری در تمام فصول اربعه فرقه‌های اسلامی‌اند، اما اگر بخواهید تاریخچه‌ای از بنیان برده داری بدانید، نخست باخبرتان می‌کنند که مسیحیان هرگز برده دار نبوده‌اند و این روابطی است که نزد عرب پیش از اسلام رواج داشته و در اسلام چنان رسم وسیعی شده، که بزرگوارانه و برای خلط مبحث و خام کردن ما، قرآن را کتابی برای حفظ حقوق بردگان می‌گویند!!؟

«بردگی همواره نهادی زنده به شمار می‌رفته که در خلیفات جامعه ریشه دوانیده بوده است. در میان ترکان، ظاهراً در مرحله چادرنشینی، رسم بردگی چندان رواج نداشت، اما آنان رفته رفته با یکجانشینی، بیش از پیش برده دار شدند. **با جهانگشایی‌های مسلمانان**، مردان و زنان بسیاری اسیر فاتحان شدند که بسیاری همچنان در بردگی ماندند. مسلمانان در دوره فتوح و پس از آن هنگام رعایت متارکه رسمی یا همپیمانی موقت، اسیرانی با خود همراه می‌آوردند... انتقال بردگان از نژادهای مختلف در جهان اسلام، از طریق خراج‌های والیان برای خلفا یا از راه داد و ستد بازرگانی چشمگیر بوده است. **از سازمان این داد و ستد خبری در دست نیست**، لیکن از جنبه‌هایی از آن آگاهیم. بازار برده در تمام شهرهای بزرگ وجود داشت. بازار برده سامرا در قرن سوم هجری، چهار ضلعی وسیعی بود با کوچه‌هایی درون آن و خانه‌های یک اشکوبه شامل اتاق‌ها و دکه‌ها. برده فروش، به علت حرفه‌اش تحقیر می‌شد، اما به دلیل ثروتش مورد غبطه بود: وی منافع هنگفتی به چنگ می‌آورد که غالباً با تقلب ماهرانه در فروش کالا افزایش می‌یافت. یعقوبی و ابن بطالان پزشک مسیحی و سقطی مالاکایی شرح‌های جالبی در این باره نوشته‌اند. برده سازی مسلمانان به دست مسلمانان نیز به طور محدودتر وجود داشته است، به ویژه هنگامی که پیروان فرقه مذهبی متعصبی، دیگران را غیرمسلمان می‌شمردند و از این رو در اسیر کردن ایشان دغدغه‌خاطری به خود راه نمی‌دادند. چنان که در رخ دادی کم نظیر، هزاران زن از یک قبیله شورش بربر علناً در بازار قاهره فروخته شدند. با پیشرفت اسلام در آفریقای سیاه، مسئله جایز بودن فروش برده که پی آمد آن به شمار می‌رفت، ناگزیر می‌بایست در برابر فقهای بزرگ مطرح شده باشد... نظام بردگی بیابانی، در صحرای آفریقا و در عربستان، بی‌گمان به سود قبیله‌های چادرنشین، کم رنج‌تر لیکن به گونه‌ای وحشیانه مقرون به تبعیض بود. جامعه طوارق که به سه طبقه سخت مسدود بخش شده بود، گروه‌های بردگان، خواه آزاد شده خواه آزاد نشده را که تقریباً همگی سیاه پوست بودند، زیر دست اشراف و دست نشاندگان آن‌ها، در سطح پایین نگه می‌داشت. این بردگان، به سود قبایل فرمانروا، یا به کار کشت زمین یا به خدمت به افراد و جانوران اختصاص داده می‌شدند. در میان بدویان شبه جزیره عربستان و اطراف آن بردگان سیاه پوست با هم وصلت می‌کردند و اموالی به چنگ می‌آوردند؛ لیکن هر قدر هم با صاحب و خانواده صاحب خود انس و الفت می‌یافتند یا صاحب مزایا ویا حتی آزاد می‌شدند، هرگز به چشم همشان و هم‌تراز به آنان نگریسته نمی‌شد». (تلخیص از بریتانیکا)

آیا ملتفت شدید؟ آن‌ها از سازمان برده داری چیزی نمی‌دانند ولی از ابعاد اتاق‌های مربوطه در بازار برده فروشان سامره باخبرند! متن بالا خلاصه‌ای است از تاریخ برده داری در جهان، مأخوذ از بریتانیکای معروف، که گسترش برده داری را حاصل فتوحات اسلامی می‌داند و تنها در میان اعراب و خنده دارتر از آن در میان قبایل سیاه شناسایی می‌کند و اگر شاهد بخواهید دختران یزد

گرد سوم را به یادتان می‌آورد و بازارهای برده فروشان را که در این همه فیلم‌های هالیوودی دکور بندی کرده‌اند و اگر قانع نشدید، لشکر شاعران و سیاحان و ناقلان بی‌سایه آماده‌اند تا شما را به راه راست هدایت کنند و اگر سرسختی نشان دهید فوجی از فقیهان از صدر اسلام تا کنون، صدا را در گلویتان خواهند برید. اما برای رسوا کردن آنان شعبده ساده‌ای می‌شناسیم: اگر بردگان هم ناگزیر دارای خانواده و دنباله و خلف‌اند، آیا نسل‌های متعدد سیاهان را در آمریکا و کانادا و انگلستان و فرانسه می‌یابیم، یا در مکه و ریاض و سامرا و قاهره و بغداد و دمشق، که شهرهایی تازه رشد کرده‌اند و آیا این سیاهان در قرون اخیر به اختیار خود و برای سیاحت به سرزمین‌های غربی در این و آن سوی اوقیانوس‌ها سرازیر شده‌اند و اگر روم، از دوران‌های دور، بر پایه کار بردگان اداره می‌شده و سیاهان را به خدمت وا می‌داشته‌اند، پس چرا امروز، همچون آمریکا، میلیون‌ها سیاه پوست در ایتالیا نمی‌بینیم؟! حقیقت آنکه تاریخ بشری کوچک‌ترین رد پای از بردگان در جهان اسلام و یا سرزمین روم باستان ذخیره ندارد و اگر در همه جا بردگان را فقط در سیمای سیاه پوستان دیده‌ایم و نه سرخ و زرد و سفید پوست، به سبب آن ماجرای ساختگی زنان بربر نیست، بل از آن است که کنیسه و کلیسا، خاخام‌ها و کشیشان، کثیف‌ترین نوع برده داری را، که بیش از سه قرن در جهان غرب حیات رسمی داشته است، از تسخیر خون آلود آفریقا و در قرون اخیر آغاز و ابداع کرده‌اند!

از باب مغلطه در مورد همین حقیقت است که گویا از حضور برده داری در جهان اسلام نشانه‌های فراوان دارند، که از جمله و ظاهرا در کتاب خدا هم ذکر آن آمده است و مثلا نقل... و آتی الْمَالِ عَلَىٰ حَبِّ دَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ... در آیه ۱۷۷ سوره بقره را نه بخشیدن مال به گردن داران دین و بدهکاران، بل به بردگان می‌گویند، چنان که لامة در آیه ۲۲۱ همان سوره را و معلوم نیست با کدام قرینه و قدمت، باز هم به معنای کنیز گرفته‌اند، **عبد مؤمن** در همان آیه را برده مؤمن معنا می‌کنند، **تحریر رقبه** در آیه ۸۹ سوره مائده را، که در باب کفاره ادای سخن لغو است و اگر خدا بخواهد در باب آن سخنانی دارم، آزاد کردن برده گفته‌اند، نه رهنیدن بدهکار از بار قرض، همچنان که در آیه ۶۰ سوره توبه، که از محل مصرف صدقاتی خبر می‌دهد، که همه جا زکات معنا کرده‌اند، باز هم **الرقاب**، نه بدهکاران، که بردگان در اساس محروم از حقوق مادی‌اند تا احتمالا صاحبان آن‌ها مال بخشیده از آن منبع را به سود کیسه خود مصادره کنند؟! همان طور که **وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ** در آیه ۳۲ سوره نور را به صورتی کاملا بی‌ربط و رسوا، احتمالا گونه‌ای به خصوصی برده و کنیز تشخیص داده‌اند و البته در همه جا و با وجود این همه لفظ مستقیم و من درآوردی که برای کنیز و برده از کیسه کنیسه ساخته‌اند، باز هم ترکیب بسیار گویای **ما ملکت ایمانهم** را کنیز معنا می‌کنند؟! بدین ترتیب باید دید چنین مترجمین و مفسران و فقیهان منتقل کننده تاریخ برده داری به آیات قرآن کبیر، دنبال چه بوده و از تغییر معنای روشن **ما ملکت ایمانهم** چه هدفی داشته و چه سودی می‌برده‌اند؟! (ادامه دارد)

## ۴۸

نزد من یقینی است که دشمنان اسلام بر زوایای قرآن بیش از عالمان دین ما مشرف‌اند و می‌دانند کدام کلمه را از کجای آیات بردارند و بر آن معنای مورد نظر خویش گذارند تا از طریق آن فصل گمراه کننده دیگری در فهم کتاب خدا بیافزایند و ما را به بی‌راهه دیگری اندازند. در یادداشت‌های نخستین «اسلام و شمشیر» گروهی از این کلمات را به اختصار ارائه دادم که معلوم می‌کرد تا چه اندازه برای بر پا کردن بلوای جنگ و گردن زنی و خون ریزی و غارت مال، در کتاب خدا، به لغات فاقد معنای مشخص توسل جسته‌اند و چه گونه ارباب زعامت ما در کرسی‌های حوزه و دانشگاه، بی‌اعتنا به این شگرد شیادانه به راحتی معانی پیشنهادی طراحی و نصب شده بر این گروه کلمات را پذیرفته‌اند. در آنجا از نمونه‌هایی گفته شد که خداوند خود بر ناآشکاری معنای آن، نزد عرب صدر اسلام، با قید و ما ادراک تایید گذارده بود و نیز با کلماتی چون **ریبون** با کسر حرف ر و چند نمونه دیگر نشان داده بودم که چه گونه الفاظی از قرآنکه عرب زبانان امروز هم برای آن معنای معین و منطبق با دستور زبان خویش ندارند، مورد سوء استفاده مغرضین با قرآن و اسلام قرار گرفته و با دور شدن از سهل اندیشی خبردار شدیم که خوانندگان قرآن را با چه ظرافتی به برداشت‌های برده فروشانه و کنیزبخشانه نیز در قرآن هدایت کرده‌اند، به گونه‌ای که اینک لااقل در حوزه زبان فارسی دو ترجمه در دست نداریم که در مجموع مفهوم واحدی از ریزه کاری‌های بیان قرآن ارائه دهند و شاهدیم که هر یک از مترجمین اعتقادات و علائق خود را با بی‌پروایی تمام در آرایه دو قلاب و پرانتز، میان آیات الهی، به خواننده می‌خورانند و با ترجمه‌ها و تفسیرهایی مواجهیم که مثلاً خرم شاهی با بی‌خیالی تمام و به تبعیت از هدایت تورات، در برابر اسراییل، در آیه ۵۸ سوره مریم و موارد دیگر، مساوی یعقوب می‌گذارد، هرچند در همان قرآن از یهود و نصاری شناختن ابراهیم و ذریه‌اش نهی شده باشد!؟

از نخستین خصوصیات آشکار و بدیع این گونه کلمات قرآنی که مورد بهره برداری دشمنان قرار گرفته، کاربرد مجرد و بی‌تکرار آن هاست، که امکان مقایسه و تطبیق را از محقق می‌گیرد، چنان که بر **لأمة** در آیه ۲۲۱ سوره بقره، لفظ و لغت مجردی که کاربرد مجدد در قرآن ندارد و تمام منابع زبان عرب از درافتادن با آن طفره رفته‌اند، به سادگی و به قصد سوء استفاده معینی معنای کنیز داده‌اند!؟ چنان که امروز با خواندن آیه ۱۷۸ سوره بقره، با توجه و تحت تاثیر تلقینات قبول کرده‌ایم که حر به معنای آزاد مرد و عبد مفهوم برده را دارد، بی‌اینکه بتوانیم هیچ یک از این دو برداشت را به ریشه‌ای در زبان عرب متصل کنیم و پیشینه پیش از اسلام برای آن‌ها بتراشیم. اشاره بالا البته بدان معنا نیست که در معنای هر لغت مجرد ذکر شده قرآن چون نجس و جزیه نیز مردد شویم زیرا که هر دوی آن‌ها به مصدری شناسا متصل‌اند، اما اینک نحوه آشنایی عمومی و حتی عرب زبانان با مفهوم کلماتی در قرآن عظیم که به ریشه‌ای در آن زبان متصل نیست، چنین است که نخست مترجم و مفسری بر آن کلمات و لغات معنای ضمنی و تفسیری می‌گذارد و سپس آن لغت با همان معنای تفسیری خود به گردش در می‌آید که از نمونه‌های برجسته آن آزاد مرد فرض کردن **حر** و برده انگاشتن **عبد** است.

در این مرحله باید به محدودیتی اشاره کنم که محقق زبان عرب را در تنگنا قرار می‌دهد و آن فقدان متن‌های مبسوط و مفصل از زبان عرب پیش از ظهور اسلام و نزول قرآن است که بتوان از آن‌ها در ریشه‌یابی لغات مبهم و ناآشنا سود برد. زیرا یافته‌های نمونه وار از زبان و لغت عرب که بر آن تاریخ پیش از اسلام را زده‌اند، تنها کتیبه‌ها و سنگ قبوری است که جز چند کلام بر آن‌ها حک نشده و قرآن نخستین متن مفصل به زبان عربی است که به آن زبان هویت جهانی بخشیده، راه نما و زیر بنای محکمی بر بالا بردن پایه‌های کلاسیک آن، از صرف و نحو و قواعد دستوری شده و موجب و منبع و مستندی برای شکل گرفتن زبان عرب امروز است، اما نمی‌توان نپذیرفت که اعراب صدر اسلام، گاه در ادراک کامل معانی و اشارات لغات و کلمات و تفصیل مذکور در پاره‌ای از آیات در می‌مانده‌اند، زیرا خداوند دعوت می‌کند از سر نادانی و خامی، از آیه‌های قرآن، به تفتین توطئه‌گران، برداشت‌های نادرست و تاویل‌گرانه نکنند.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا... اوست نازل کننده این کتاب بر تو، که آیاتی در آن احکام و اساس است و مختصری شبهه بر می‌انگیزد. آن‌ها که اعوجاجی در قلبشان است، با گزینش آن شبهات، از راه توسل به تاویل، فتنه می‌انگیزند، حال آنکه تاویل آن‌ها را فقط خدا می‌داند. عالمان پا برجا می‌گویند همه از جانب خداست و به تمام آن‌ها ایمان داریم...». (آل عمران، ۷)

بدین ترتیب سوء استفاده از پاره‌ای ظرائف قرآن، که گشایش آن بر عرب صدر اسلام دشوار و حتی ناممکن بود، از سوی کسانی، به تایید آیه بالا، امری قدیم و غیر قابل انکار است، ترفندی که عمدتاً در موارد معینی دست آویز دشمنان اسلام و اهل کتاب پیشین قرار گرفته و زادگاه صنعت تفسیر است، تا صحت و امانت و استحکام قرآن را تهدید کنند و برای بنیان‌های دین اسلام سؤال بتراشند. پیش از این مجموعه‌ای از این شیوه‌های شیادانه در برخورد فتنه‌گرانه با لغات و ترکیبات کلام در زبان قرآن مجید را در تفسیر عتیق نیشابوری خوانده‌ایم. شاید در باور کسانی نگنجد و شگفت بینند اگر توجه دهم که از قبیل این لغات مجرد و بی‌تکرار قرآن، یکی هم **حور** است که تنها و فقط برای یک بار در آیه ۱۷۸ سوره بقره آمده است و در باب‌های مصطلح و تصریفی زبان عرب جز **محور** در آیه ۳۵ سوره آل عمران ندارد که معنای آن به مبلغ نزدیک‌تر است و **تحریر** که هر چهار کاربرد آن به همان **تحریر رقبه مؤمنه** پیش گفته اختصاص دارد و عجیب‌تر اینکه این هر دو مشتق در برداشت به عنوان نویسنده و نوشتار هم، با معنای کنونی، که برای حر ساخته‌اند، به کلی نامأنوس است، ضمن آنکه تحریر با معنای آزاد کردن را باید از ریشه **حور** برداشت کنیم و نه **حور!** بدین ترتیب و بدون هیچ تعارف، لغت قرآنی حر هم از آنجا که معنای منضبطی برای آن در لغت عرب نداریم، به فهرست آن کلماتی می‌پیوندد که کسانی با منظور پیش گفته انباشتن صفحات



قرآن از جنگ و مراودات بردگی بر آن معنای آزاد و در مقابله با عبد گذارده‌اند، تا انتساب حمایت اسلام از مناسبات برده داری از نظر حقوق جزا نیز مستندی به دست آورد. در حاشیه از این شک خود نیز بگویم که ساختن آن آزاد مرد روز عاشورا با لقب حر هم دادن تاییدیه‌ای بر آزاد انگاشتن معنای حر است. حالا کسانی با گر گرفتگی معمول خویش می‌پرسند پس معنای حر چیست؟ تا جز اعزام آن‌ها به مراکز پاسخ دهنده رسمی چاره‌ای نماند و از این مطلب در این مرحله در می‌گذرم که آزاد و برده انگاشتن حر و عبد در آیه ۱۷۸ سوره بقره لا اقل ده سؤال حقوقی بی‌جواب می‌تراشد که به زمان نیاز و به خواست خداوند از آن خواهم گفت، از جمله اینکه خلاف عرف، که مضمون و کاربرد آیات قرآن را ابدی می‌شناسیم، اگر حر را آزاد و عبد را برده بیانگاریم، آن‌گاه متن و عمل کرد این آیه را لا اقل به زمانه معینی محول و ارجاع به آن را منسوخ کرده‌ایم!؟

پیش‌تر با متن آیه سوم از سوره نساء با خبر شدیم که در آن برای نخستین بار ترکیب **ما ملکتم ایمانکم** ذکر شده بود. کلمات گسترده و با معانی روشنی که بلافاصله و با مقاصد مخصوص بر آن معنای کاملاً بی‌مناسبت کنیز را گذارده‌اند. لحن آیه با ذکر **او** مومنین را در گزینش میان ازدواج و یا بهره‌گیری از ما ملکتم ایمانکم مختار کرده و فحوای کلام به گونه‌ای عام است که نمی‌تواند به کنیز تعبیر شود، زیرا معمولاً مردم متوسط و به خصوص مردان نوجوان در حد مالکیت کنیز تمکن نداشته‌اند، حال آنکه آیه ره نمودی برای همگان است.

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ... و زنان خود دار مگر ما ملکتم ایمانکم. چنین مقرر شد از جانب خداوند و جز این بر شما حلال است که بجوید با اموال خود به صورت پاک دامنه و بدون پلید کاری...». (نساء ۲۴)

این آیه‌ای است در تعاقب آیه ماقبل خود، که در آن خداوند زنانی را که نزدیکی و ازدواج با آنان مجاز نیست فهرست می‌کند که در انتهای آن زنانی قرار می‌گیرند که خود را در حصار شخصی نگه می‌دارند. آیه با توضیح کامل و با روشنی تمام زنانی را که در تعریف ما ملکتم ایمانکم می‌گنجد از زنان محصن و خوددار جدا می‌کند.

«وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ... و اگر استطاعت ندارید تا ضروریات ازدواج با زنان خود دار و مؤمن را فراهم کنید پس ما ملکتم ایمانکم را از میان جوانان مؤمن برگزینید». (نساء، ۲۵)

این آیه دیگری است مؤید این مطلب که ما ملکتم ایمانکم جانشین نیازهای ارتباطی مردمان در زمانی است که امکان ازدواج مهیا نباشد.

«وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ...»

و خدا را بیزستید و چیزی را با او شریک نکنید و به والدین و اقوام و یتیمان و بی‌چیزان و همسایگان اطراف و صاحب‌خانه‌کناری و در راه مانده و ما ملکت ایمانکم احسان کنید...» (نساء، ۳۶)

این آیه نیز نشان می‌دهد که احسان به مملکت ایمانکم در زمره وظایفی است چون نیکی به خویشان و پدر و مادر و همسایگان و غیره. آیا در زیر این ترکیب از کلمات کدام حکمت الهی خفته است که کسانی با معنا گذاردن کنیز، قصد رفع و رجوع و رد گم کردن آن را داشته‌اند؟ (ادامه دارد)

## ۴۹

دنبال کردن مفاهیم آیاتی متضمن ترکیب ما ملکت ایمانکم، محقق را به حوزه‌هایی می‌کشاند که معنای مستقیم و مستتر در این تجمع کوچک کلمات را روشن‌تر و تاکید بر آن، از سوی خداوند مهربان را، به عنوان راه کاری برای حل مشکل کسانی که قدرت ازدواج ندارند، پر معنا تر می‌کند، تا آنجا که ندیده گرفتن عامدانه آن محتوای معین، موجب بدگمانی کامل به مراکزی است که این سخن و اشاره خداوند را با تعبیر به کنیز، مستور کرده‌اند. در اینجا نیز بار دیگر همان لطمه‌ای دیده می‌شود که در باب برده و آزاد در آیه قصاص آمده بود که حکم حقوقی مندرج در آن آیه را در زمان ما، که بردگی منسوخ است، بی‌کاربرد می‌گذارد، امری که درباره لفظی از قرآن نیز نمی‌تواند صادق باشد. حال اگر مملکت ایمانهم را کنیز فرض کنیم، آن‌گاه راه کار خداوند برای مردانی که امکان ازدواج ندارند، در ایام گذشته منحصر به کنیز داران و در زمان ما که کنیزی نمی‌یابیم، مسدود و منسوخ و ابدیت و اعتبار از متن آیه برداشته می‌شود. از این مسیر به آن صدمات بنیادینی واقف می‌شویم که کسانی با دخالت در معانی کلمات قرآن، از طریق ترجمه و تفسیر و تأویل‌های نادرست و هدفمند و قصه سرایی در باب آیه‌ها به بهانه شأن نزول وارد آورده‌اند.

«وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۵) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶) و آن‌ها که فروج خود را می‌پوشانند، مگر از نظر همسر و یا مملکت ایمانهم خویشان، که موجب ملامت نمی‌شود». (مؤمنون، ۵ و ۶)

این آیه راه نمای مطمئنی است که ما را به معنای مستقیم و مورد نظر خداوند در یکی گرفتن جایگاه مملکت ایمانکم، با همسران هدایت می‌کند. در اینجا آشکارا می‌شنویم که خداوند نپوشاندن فروج بر همسران و بر ما ملکت ایمانهم را موجب ملامت از جانب خویش نمی‌داند.

«وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ... إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ... و به زنان ایمان آورده بگو چشم نچرانند و فروج خود را بپوشانند... مگر از شوهر و پدر و پدر شوهر و فرزندان و فرزندان شوهر و برادران و فرزندان برادران و فرزند خواهران و زنان و یا ما ملکت ایمانهم...». (نور، ۳۱)

این آیه سند گران بهایی است که به صاحبان چشم‌های باز بدون هرگونه ابهامی خبر می‌دهد که معنا کنندگان ما ملکت ایمانهم به عنوان کنیز، تا چه اندازه در مغشوش کردن قواعد آن روابطی که خداوند مجاز شمرده اخلال کرده‌اند، زیرا ما ملکت ایمانکم در این آیه در فهرست مردانی نشسته است که زنان در پوشاندن فروج خود از آنان الزامی ندارند، شاید هم مدعی شوند که کنیزان عهد پیامبر مذکر بوده‌اند!

«وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ...»  
 آنان که لوازم ازدواج ندارند، تا زمان مستغنی شدن از سوی خداوند، عفاف پیشه کنند.  
 و آنان که بخواهند میان خود و ما ملکت ایمانکم خود سندی بنویسند، پسندیده‌تر است و بهتر آنکه از مالی که به شما داده‌ایم به آن‌ها ببخشید». (نور، ۳۳)

این توصیه پاکیزه‌ای است که در باب ما ملکت ایمانکم می‌خوانیم، دال بر اینکه مرد پیوند با ما ملکت ایمانکم خویش را مکتوب و حتی در بخشی از اموال خویش شریک کند. در اینجا هم مترجمین ما **یبتغون الكتاب** را نگارش سند آزادی کنیز تشخیص داده‌اند!

«...أَوْ بَيُوتَ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ...» یا خانه‌های خاله‌ها و یا مکانی که کلیدش را در اختیار دارید...». (نور، ۶۱)

در این آیه، با معنای بخشی از ترکیب ماملکت ایمانکم، یعنی **ماملکتکم** آشنا تر می‌شویم، که به معنای **در اختیار داشتن** و البته اینجا منظور در اختیار داشتن کلید خانه است.

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ...»  
 وَاِمْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِيِّ...  
 ای پیامبر بر تو حلال کردیم زنانی که اجور و حقوق آن‌ها را داده‌ای و ما ملکت یمینک که خدا به تو باز گردانده است... و نیز زنان مومنی که خود را هبه کنند بر تو که خاص تو و نه دیگران‌اند، اگر اراده به ازدواج با آن‌ها داشته باشی...». (احزاب، ۵۰)

بدین ترتیب حتی در مورد پیامبر آن‌گاه که کتاب خدا موارد مجاز برگزیدن همسر را برای او بر می‌شمرد، باز هم در کنار دختر عمه‌ها و دختر عموها و دختر خاله‌ها و دختر دایی‌ها و زنانی که وجود خود را به پیامبر می‌بخشند، باز هم ما ملکت ایمانک جای مجزا و مستقل خود را دارد، که در زمره هیچ یک از اقوام برشمرده بالا نیست.

«لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ...»  
 از این پس هیچ زنی حتی اگر شیفته محاسن او باشی، بر تو حلال نیست مگر ما ملکت یمینک و اجازه تبدیل و تعویض زنانات را هم نداری...». (احزاب، ۵۲)

در اینجا هم که اختیار گزینش نوهمسری و یا تعویض و نوسازی آنان از پیامبر سلب می‌شود، داشتن ما ملکت یمینک بر او حلال و مجاز است! آیا درک موضع خداوند در ارتباطات آدمی و رفع نیازهای

طبیعی مخلوقات خود، بر آن کسان دشوار است که با سخت گیری‌های عاصی کننده، نوجوانان را از اسلام دور می‌کنند و آیا گمان دارند که اختیار مردم حتی بیشتر از صلاح دید خداوند، در دید آنان است و از باری تعالی به اخلاق و شرعیات آگاه ترند؟!

«لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ... بر زنان پوشاندن خود از زنان دیگر و پدران و فرزندانشان و فرزندان برادر و خواهرشان و ما ملکت ایمانهم لازم نیست...» (احزاب، ۵۵) وَالَّذِينَ هُمْ لِأُذُنِهِمْ حَافِظُونَ (۲۹) إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۳۰) کسانی که فروج خود را می‌پوشانند، مگر از همسر و یا ما ملکت ایمانکم خویش، که موجب ملامت نیست». (معارج، ۲۹ و ۳۰)

به گمانم این آیات، که تکرار و تاکید بر مضمون آیه سر فصل این یادداشت است و در قرآن دفعاتی بر محتوا و مفاهیم آن تاکید شده، سفره بحث را بر می‌چیند: پوشاندن فروج برای زن و مرد، نزد همسر و ما ملکت ایمانهم ضروری نیست. بدین ترتیب و با عنایت به اجزای مطلب و مدخل و با توجه به معنای مستقیم کلمات ترکیب و به صلاح دید خداوند، داشتن دوست غیر همجنس که با تراضی طرفین و موافقت خانواده‌ها، موجب آرامش یکدیگر باشند، بدون اجبار و تجاوز از حقوق و اعمال انقیاد، از نظر خداوند موجب ملامت نیست، زیرا از آنکه ایمان، به فتح الف، جمع یمین و به مفهوم از همه سوست، **ما ملکت ایمانکم جز داشتن کسی در اطراف خود** ترجمه نمی‌شود. این همان مراتبی بود که در اندونزی با مشاهده عینی و در مالزی به اقوال این و آن برقرار است و از یاد نمی‌برم که آن شوهر تا کسی مسلمان در جزیره بالی چه درس گران قدری از دیدگاه یک مسلمان پیرو قرآن و ناآشنا با فرقه‌های اسلامی، در باب دوستان غیر همجنس دختران‌اش گفت: «**آن‌ها قبل از اینکه فرزندان من باشند بنده‌ای معتقد به خداوند و روز بازگشت‌اند و اگر خلاف فرمان الهی رفتار کنند در روز حساب پاسخ گوی اعمال خود خواهند بود!**»

اینک مسئولین آن مراکزی را که به جای خداوند و به مثابه روز جزا عمل می‌کنند، بخوانم تا برای پایان دادن به اغتشاش کنونی در گزینه‌های اخلاقی و تربیتی جوانان و به طور کلی جامعه، که به میدان نبرد شبیه‌تر شده و بی‌شک یک سوی این ستیزه، بر باور به دموکراسی و ترقی خواهی و آزادی در دین کبیر اسلام لطمه زده است، اگر تابع قرآنیم، همانند مسلمانان خاور دور، برای رفع این معضل بزرگ به جای راه کارهای فقهی به ره نمودهای قرآنی توجه کنند و در عوض مجبور، مومن بارآورند، زیرا بدون شک خداوند نیازمند بازنگری در آیه‌های قرآن بر مبنای صلاح دید فقه نیست. خانواده‌ها و حکومت و مربیان، به جوانان فرصت و احساس آزادی دهند و آنان را نه در برابر گشت‌های مسلح، که در مقابل قرآن و خداوند و روز جزا بگذارند و بدانند هیچ عاملی همانند احساس نظارت خداوند بر اعمال ما و ایجاد علاقه متقابل و مبتنی بر احترام و شناخت عمیق جنس مخالف، قادر به کنترل انسان در پرهیز از بی‌بند و باری و ولنگاری و افراط نیست. و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر.

+ نوشته شده توسط ناصر پورپیرار

## ۵۰

برای ورود به آن قسمت از مباحث قرآنی، که در معصومانه‌ترین صورت خود، قصد دریافت کامل تری از واژگان آیات را دارد، ارائه پاسخ به دو سؤال زیر از نیازهای مقدم است.

آیا قرآن متنی زمینی است؟

آیا متن موجود همان نازل شده نخستین است؟

منکر آسمانی بودن قرآن، که آن را حاصل تراوشات اندیشه فردی و جمعی آدمیان و به خصوص اشتراک ذهن پیامبر اسلام و سلمان فارسی می‌داند، قادر نیست پاسخی بر این پرسش بیاورد که اشارات متعدد قرآن به مبانی علوم و از جمله معلومات کیهان‌شناسانه آن، تا حد اعلام خاموش شدن نهایی خورشید، چه گونه به مخیله آدمی در ۱۴ قرن پیش راه یافته است؟

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (۱) وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (۲) خورشید خاموش و ستارگان بی‌نور می‌شوند». (تکویر، ۱ و ۲)

به زمان نزول این آیات، انسان اجرام آسمانی را نمی‌شناخت، از ماهیت مادی خورشید بی‌خبر بود و در باب سرانجام و سرنوشت آن تصور و حکمی نداشت، که در ردیف دریافت‌های کاملاً جدید علم نجوم قرار دارد. ناقل آن شرحی هم که قرآن در باب طوفان و نوح و کشتی می‌آورد و با قرینه‌های زمینی مطلقاً منطبق است، باید که کسی آگاه و آمر به عمده حوادث دیرین جهان باشد و تنها همین دو اشاره کفایت می‌کند تا مولف متن قرآن را مسلط بر تمام ادوار و امورات گذشته و آینده بدانیم، که در ردیف معرفت‌های چهارده قرن پیش آدمی قرار نمی‌گیرد.

«وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۵۹) کلید و رموز ناشناخته‌ها تنها نزد اوست. عالم است بر آنچه در خشکی و دریا می‌گذرد، برگی نمی‌افتد و دانه‌ای در ظلمات زمین نیست که او نداند و خشک و تری نیست که در کتاب مبین نوشته نباشد». (انعام، ۵۹)

منکران آسمانی بودن قرآن، اساساً در ارائه این پاسخ در می‌مانند که، اگر مدون قرآن آدمی و آیه بالا یکی از معرفت‌های موضوعی آن است، پس عرضه چنین تعاریف و توصیفی از خداوند چه سود و زیان ملموس و دستاورد دنیوی برای مولف آن فراهم می‌کرده و خدای حاکم بر زمین و آسمان و آنچه در میان آن است، از چه راه بر اقتدار شخص او می‌افزوده و مصالح و منافع او را تأمین می‌کرده است، هنگامی که نقش خود را تنها فرمان‌بری خبرسان و فاقد اختیار و حتی مورد عتاب و تمسخر تعریف می‌کند.

«وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ ۚ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى ۚ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ

(۳۵) اگر اعراض آنان بر تو گران است، پس اگر می‌توانی زمین را بشکاف یا نردبانی به آسمان بگذار تا معجزه‌ای به آنان نموده باشی، جاهلی نکن که اگر خدا اراده می‌کرد جمیع آنان هدایت می‌شدند». (انعام، ۳۵)

پس تصور تألیف زمینی قرآن علیل است به خصوص که هنگام تدارک پاسخ برای پرسش دوم به بدایعی شگفت برخورد می‌کنیم: مثلاً در رجوع به چند هزار پاره قرآن نوشته‌های کهن، که در جغرافیا و سرزمین‌های مسلمین یافته‌ایم، آیاتی ندیده‌ایم که در متن و مراتب با نظایر دیگر، که هم امروز در ردیف کتاب خانه‌ها و اشکاف منازل است، حتی در اندازه کاهش و افزایش یک حرف واو مختلف باشد. به زبان دیگر هنوز دو قرآن با متون متفاوت، در هیچ مقیاس و اندازه‌ای پیدا نکرده‌ایم که یکی را تحریف شده و دیگری را اصیل بگیریم.

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۴) فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ ۗ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۲۴)» و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم، دچار تردیدید، از مدعیان بخواهید تا سوره‌ای همانند بیاورند و اگر نتوانستید که نخواهید توانست بترسید از آتش وعده شده به کافران که هیزم آن از آدمیان و سنگ هاست». (بقره، ۲۳ و ۲۴)

می‌توان جزمیت این گفتار، که همگان را در تدوین سوره و آیه‌ای نظیر، ناتوان می‌نامد، بخش دیگری از علل نفی زمینی بودن تألیف قرآن گرفت، زیرا هیچ مولفی از میان آدمیان، با اظهار چنین ادعای گزافی تمسخر عام را برای خود نمی‌خرد، چنان که تاکنون نیز صاحب قلمی اثر خود را غیرقابل تقلید نخوانده است و عجیب اینکه با گذشت این همه قرن هنوز حتی یهودیان که بی‌شمار انجیل نوشته‌اند، قادر به تقلید آیه‌ای از قرآن نبوده و در سراسر جهان دو متن مغایر از آن دیده نشده است. منطق کلی مدخل معلوم می‌کند که اگر بازساخت آیه‌ای مطابق با لغات و کلام خداوند ممکن نبوده و نیست، پس تصور تحریف آن، که نخست مستلزم ساخت آیات جدید است، خیال‌پردازی محض، غیرممکن و بی‌دلیل می‌شود.

«وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا ۗ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ ۗ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۱۵)» و سرایای کلمات خدای تو بر مبنای راستی و عدالت است، کسی نمی‌تواند این کلمات را دگرگون کند و او شنوا و داناست». (انعام، ۱۱۵)

در اینجا صراحت دیگری اعلام می‌شود و تغییر در کوچک‌ترین جزء قرآن، یعنی کلمات آیات را نیز ناممکن می‌گوید و تعهد می‌دهد که: **اَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ اَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ**، تعهدی که در طول زمانه در توان آدمی نیست که پس از چند دهه رهسپار گور می‌شود.

«مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا ۗ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۶) اگر آیه‌ای را نسخ کنیم یا کنار گذاریم همانند یا بهتر از آن را قرار می‌دهیم. نمی‌دانی که خداوند بر هر کاری تواناست؟ (بقره، ۱۰۶) وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ ۗ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ ۗ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱) و چنان چه آیه‌ای را در جای آیه دیگر گذاریم، می‌گویند تو افترا زنی، و خدا به آنچه نازل می‌کند، آگاه است و اکثر آن‌ها نمی‌دانند». (نحل، ۱۰۱)

چنین آیاتی بر نوعی بازبینی الهی در متن آیات اشاره می‌کند. آنچه در این مورد و نظایر دیگر می‌گذرد، گواهی است بر نهایت ملاحظه کاری خداوند در ارتباط صادقانه یا بندگان، که تا مرحله اعلام تعویض و یا بازنگری در برخی از آیات، به پیش می‌رود. بدین ترتیب قرآن به گزارش موشکاف و مبسوطی از مراتب و مقال تولد اسلام و آنچه در حواشی آن گذشته است تبدیل می‌شود. این رسم صادقانه قرآن است که به آرایش امور در هیچ وجهی نمی‌پردازد و آنچه را در اندرون اذهان و در محیط رشد اسلام پنهان است، بی‌ملاحظات سیاسیانه معمول عربیان می‌کند، مطلبی که موجب بروز اعتماد وسیع و عریضی نزد قاری آن است.

«يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۳۰) يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقَلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا (۳۲) وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۳۳) ای زنان پیامبر هر یک از شما که آشکارا مرتکب کار زشتی شود، بر خدا آسان است که به او عذابی مضاعف بچشاند... ای زنان پیامبر شما مانند دیگر زنان نیستید پس چنان به نرمی سخن نگویید که دارنده بیماری در قلب را به طمع اندازد و سختان را به لحنی معمول و متعارف بیان کنید. در خانه‌های خود بمانید و به سیاق جاهلیت خود را آراسته به نمایش نگذارید، نماز بخوانید، زکات بدهید و پیروی کنید خداوند و رسول‌اش را. خداوند اراده دارد تا زشتی‌ها را از اهل خانه پیامبر دور کند». (احزاب، آیات ۳۰، ۳۲ و ۳۳)

در این آیات آن رفوگران سخن حضور ندارند که غالباً در کار نمایش دیگرگونه بیان صریح خداوندند. آن طور که امروز نهضت انطباق دستورات آسمانی قرآن با توصیه‌های سازمان ملل اوج می‌گیرد. اینکه کسانی با ذکر نمونه‌های معین، دخالت برنامه ریزی شده آن مترجم و این مفسر و سوء استفاده از متون و کلمات آیات، به صورت اختراع جنگ‌ها و تولید نمایشاتی در باب معراج و نیز تعریفشان نزول‌ها را برملا کند، مقابله با فرصت طلبی‌های یهود است و با آن مراتبی سازگار نیست که با



برپا کردن خیمه‌گاه تاویل و توجیه، الفاظ صریح قرآن را نزد مشاطه گران غالباً یهودی می‌برند و به ویراستاری مثبت و منفی قرآن می‌پردازند. چنان که درس نخست یادآوری مراعات‌های بالا از جانب زنان پیامبر، که از سوی همان خدای مشرف به سقوط برگ‌ها و آگاه از احوال دانه‌ها در تاریکی زمین تذکر داده می‌شود، آگاهی از این مطلب است که قرآن بر ساخته انسان نیست تا برابر معمول زشت کاری‌های حواشی مرتبط با خویش را حاشا کند. وسعت صداقت در بیانات قرآن تا کرانه‌ای است که خداوند احتمال سوء استفاده کافران و مشرکین از این گونه آیات را بهانه‌ای برای پوشاندن حقایق قرار نمی‌دهد. چنین مراتبی که معرفی است بر اینکه قرآن نازل شده‌ای تحریف نشده از آسمان است و مسلمان را موظف می‌کند از دستورات آن به همین صورت موجود تبعیت کند، بی‌آنکه قصد انطباق آن با حقوق بین الملل و یا تنظیم دفاعیه برای نفی اعلام صریح مدیریت اجتماعی مرد و یا اثبات ناممکن برابری حقوق هر دو جنس در تمام موضوعات و مراتب را، داشته باشیم و در مرتبه‌ای ننشینیم که از الفاظ این نازل شده از آسمان مفاهیم نو استخراج کنیم و نپرسیم غرض خداوند از ذکر این یا آن کلام در این یا آن آیه چه بوده است، آن‌گاه که با فرض دریافتی تازه نیز، اجازه نداریم نو برداشت خود را در جای کلام خدا بنشانیم و قرآن مورد قبول و ویرایش شده خویش را نازل کنیم؟

«لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (۱۶) إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ (۱۷) فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۸) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (۱۹) عَجُولَانَهُ زَبَانَاتِ رَا بَه گَرْدَش دَر نِیَاوَر. کِه مَا گَرْدَاوَر و بَا زَخْوَان اَنِیم. و چُون بَا زَخْوَانِدِیم اَز اَن اطَاعَت کِن. کِه بِیَان اَن بَا مَاسْت.» (قیامت، ۱۶ تا ۱۹)

چنین اوامری از ملاحظات همه جانبه خداوند در مراقبت از متن خبر می‌دهد تا به مرتبه‌ای که امکان ایجاد خلل، هنگام ابلاغ آیات به وسیله پیامبر در اثر تعجیل را در نظر دارد و تذکر می‌دهد که آیات بازخوانی می‌شود و نظارت خود در حفظ اصالت معانی و بیان را تضمین می‌کند.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (۷) چیزی در آسمان و زمین بر خداوند پوشیده نیست... همان که بر تو کتابی نازل کرد با آیاتی محکم که اساس آن است و بخشی که شبیه سازی است. آن‌ها که قلوب گشاده ندارند با گزینش شبهات، به فتنه‌گری و تأویلات رو می‌کنند حال آنکه جز خدا تاویل آن‌ها را نمی‌داند. دانایان پابرجا می‌گویند به تمام کتاب مؤمنیم که از جانب خداوند آمده و کسی جز خردمند پندپذیر نیست.» (آل عمران، ۷)

این آیات سرانجام باید بتواند آن کنکاش‌های وسیعاً باب شده را متوقف کند که کسانی درون لغات قرآن را، غالباً برای بیرون کشیدن معنای مورد نیاز خویش می‌کاوند، تا برداشت‌های خود را در

جای لسان خدا بنشانند. باید عادت چنین پرسش‌هایی را کنار گذاریم و کنترل کنیم، که در بطن خود موجد تفسیر و موجب این گمان است که مفاهیم قرآن به قدر نیازها و علائق هر یک از ما مستقیم نیست. باید قاعده را بر این بگذاریم که همانند راسخون در علم و مؤمنین کامل، که سیزده قرن سؤال نکردند، چه طور خورشید خاموش خواهد شد، به خداوند درباره مفاهیم آیات و کلمات قرآن سؤال ندهیم که سرانجام سر از تأویل و تولد عتیق تازه‌ای بیرون خواهد کرد. زیرا تا زمانی که از جانب خداوند معین خواهد شد، نخواهیم توانست حتی یکی از اصحاب زیر را با پرس و جو و گفت‌وگو و حدس و گمان شناسایی کنیم: اصحاب الاخدود، اصحاب الرس، اصحاب الرقیم، اصحاب السفینه، اصحاب الفیل، اصحاب القریه، اصحاب الکهف، اصحاب مدین و غیره و غیره. زیرا قرآن کتابی برای دیروز و امروز نیست و انکشاف کامل آن موکول به طول زمان حیات در پهنای کائنات است.

## ۵۱

مجادله بر سر آیات و کلمات قرآن، که به تولد و تولید مفسران ریز و درشت و تفسیرهای کهنه و نو منجر شده، منضم به قصه واره‌هایی با نام **شان نزول**، بستری فراهم آورده است تا کسانی با سوء استفاده و برداشت‌های نادرست از متن قرآن، یا خلق معانی نو بر کلمات آیات، که قرینه‌هایی از آن را، در افاضات و اضافات عتیق نیشابوری خوانده‌ایم، مسلمانان را به دیدار از پشت صحنه قرآن دعوت می‌کنند! دل مشغولان به تفسیر و توضیح آیات و لغات کتاب خدا، بن بست بودن این مجرا را تشخیص نداده‌اند که حتی اگر این **فرض باطل** را بپذیریم که نو معنا گذاری بر لغات قرآن، با توسل به انواع تاویلات، احتمالاً سایه‌ای از غموض لفظی در کتاب خدا را برطرف می‌کند، آن‌گاه در مقابل مسلمین چه تکلیفی قرار می‌گیرد: آیا موظف می‌شوند آیات را با نومفاهیم جای‌گزین بخوانند، بر کتاب خدا پاورقی‌های توضیحی بگذارند و یا با ویرایش فنی بر مبنای دیدگاه مفسران و مترجمان و سازندگان پیش‌پرده‌هایشان نزول، قرآن نوی تالیف کنند؟! اگر هیچ‌یک از این امور هرگز در چنبره امکان و اقدام قرار نمی‌گیرد و تشخیص این و آن بنده را نمی‌توان با توسل به این یا آن شگرد به قرآن وارد کرد، پس این چه ویلانی و عبث کاری و سعی بی‌هوده است که مترجمان پرانتر باز با ناخنک به مراجعات توراتی خویش، مفسران سؤال تراش و شان نزول سرایان سر به هوا، خود و مسلمانان را بدان دچار کرده‌اند؟! امروز گرچه مومنین و عالمان و طیف ثابت قدم بر این فرو فرستاده خداوند، به چنین دام‌ها وارد نمی‌شوند، اما به همین مقدار هم فرستادگان کنیسه و کلیسا و روشن فکران پوسیده، برای نصب نظرات انحرافی در برداشت‌های لغوی از آیات، جل و پلاس خود را کنار چمنزار هر آیه قرآن پهن کرده‌اند.

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا...» و اگر در نزول آنچه بر بنده خود فرستاده‌ایم مشکوکید، پس با کمک یاورانان سوره‌ای مثل آن بیاورید پس اگر از عهده برنیامدید که هرگز برنخواهید آمد...» (بقره، ۲۳ و ۲۴).

این تاکید خداوند که نظایر دیگری دارد، دست و بال هر مومنی را می‌بندد که بیرون از اندازهای قرآن عمل نکند، چنان چه در دوران درازی که از نزول آیات و کلمات قرآن می‌گذرد، حتی برای یهودیان این توان نبوده است که تاکیدات خداوندی را سست و بی‌اثر و کلامی از متن قرآن را دگرگون کنند. اگر نیک به منظره کنونی روابط مومنین با قرآن نظاره کنید مطمئن می‌شوید که دشمنان این کتاب لایزال آن‌گاه که از ساخت آیات مشابه بازماندند، با گشودن مکاتب و مدارات تفسیر و تاویل و ترجمه، تحقق اهداف خود را چنان بی‌گرفته‌اند که گویی به بهانه ترجمه مشغول ارسال آیه‌ای با برداشت هویت جدیدند.

«وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا الْأَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ. و از آنان بی‌سوادانی هستند که کتاب آسمانی تورات را جز با قرائتی طوطی وار و لقلقه زبان نمی‌دانند و جز پندار نمی‌بافند». (بقره، ۷۸، ترجمه خرم شاهی)

باید سؤال کرد که مترجم این آیه کوتاه از چه رو اشاره روشن و بی حاشیه خداوند به **مجرد کتاب** را با تعویض دو کلمه، به **کتاب آسمانی تورات** تبدیل کرده و باید بپرسیم مگر در تصور ایشان خداوند در بیان آیات، از آن رو سخت گیری و ریزی بینی معنایی نمی کند که به حضور حضراتی در مسند مفسر و مترجم، برای رفع نقص از آیات قرآن دل گرم بوده است!!! در این مقوله رجوع به تفسیرهای فراوان، که در تعقیب امکانات نگارش به خط عرب، هیچ یک را نمی توان معمرتر از سه قرن اخیر تشخیص داد، به خواهان آن می آموزد که در واقع گرچه مفسرین سعی بلیغی در مقابله با متن قرآن و مخدوش و معیوب نشان دادن آن به کار برده اند، اما در حاصل امر مسلمین و مومنین، بی ذره ای توقف و اعتنا، تنها و تنها همان متن میراث را گرامی می دارند! و چنان که مظاهر موضوع علنی می کند، تفسیرها جز تولید انبانی از بهانه، برای رسوخ دشمنانه در متن قرآن نیست. بار دیگر در چند جمله اخیر غور کنید تا دریابید که داستان های تخیلیشان نزول، نصب شده بر تفاسیر قرآن، به ارزشی عنایت نمی ارزند.

«چون وی را فرو چاه گذاردند، زاری از میان فرشتگان برآمد. در حال خدای تعالی جبرئیل را فرمان داد که: ادرك صدیقی. جبرئیل از زیر عرش پری بزد به زمین آمد، یوسف را در میان چاه دریافت، وی را بر پر نشاند نازان به بن چاه برد و بر سنگی نشانده». (تفسیر سور آبادی، جلد دوم، صفحه ۱۱۰۳)

این صحنه ای از نمایش نامه یوسف و زلیخا است، بیرون جهیده از ذهن مفسری به قصد تمسخر، تا با شرح تدارکات فنی و من درآوردی آن حوادث، دل شوره امکان را از سینه مسلمانان بزدايد. زیرا چنان می نماید که صاحب تفسیر گویی در زمانی واحد ناظر حوادث و زصد مکالمات از بارگاه الهی تا بن چاهی بوده است!

«إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. آنان که بی سلطه در آیات الهی مجادله می کنند در قلب های خود جز کبر ناشی از گمان بلوغ ندارند. از آنان به خدا پناه ببر که شنونده و بصیر است». (غافر، ۵۶)

بدین ترتیب مکتب و مهمان سرای تفسیر، جز آماده سازی خوراک برای مجادله بر سر آیات قرآن و در مواردی رد و نقض بیان آن کاربردی ندارد، چنان که با اندک رجوعی به متون تفاسیر، آن ها را نسبت به قرآن در موضع طلب کار می بینید. حالا صدای درماندگانی را به وضوح می شنوم که یادداشت های اسلام و شمشیر را نوعی تفسیر قلمداد می کنند و بر این قلم می تازند که چون منع رطب می کنم؟ آنان به این روشنایی چشم ندوخته اند که این یادداشت ها از آغاز در پی اعلام و اثبات برداشت سوء از آیات قرآن در مقولات گوناگون و از سوی این و آن بوده است.

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَفَقَةُ وَالْمَوْفُودَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا

بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَ فِسْقُ الْيَوْمِ يَسَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ  
 أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي  
 مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». بر شما حرام شد خوردن مردار  
 و خون، و گوشت خوک و آنچه به نام غیر خدا سر بریده شود و خفه شده و به ضرب  
 چوب مرده و از بلندی افتاده و تلف شده به ضرب شاخ و نیم خورده درندگان، مگر  
 آنچه خود سر بریده باشید و نیز آنچه برای بتان ذبح شده باشد و قسمت شده به وسیله  
 تیرهای قرعه، که فسق است. امروز کافران از دین شما دچار یاس اند. پس از ایشان  
 مترسید و از من بترسید. امروز دین شما را کامل و نعمت را تمام کردم و اسلام را  
 دین شما قرار دادم. پس هر کس در شرایط اضطرار و مخمصه، بدون تظاهر به گناه،  
 که خدا آمرزنده و مهربان است. (مائده، ۳)

بارها و بارها از منابع شنیده و در کتاب‌ها خوانده‌ایم که آیه فوق در اعلام مجاز و غیر مجاز بودن  
 انتخاب و صرف مواد خوراکی را، سند وقوع مراسم اعلام جانشینی امام علی از زبان پیامبر و با  
 نظارت الهی در موقف غدیر قرار داده‌اند. متوسلان به این گمان شاید نمی‌دانند مصادره این آیه که  
 تنها از حلال و حرام خوراک می‌گوید و به خصوص با توجه به تکمله آرام بخش انتهایی آن، که  
 مضطر و ناچار را به شرط عدم تظاهر به گناه، از اجابت دستور معاف می‌کند، از عمده‌ترین مظاهر  
 مصادره قرآن و نصب به‌تان بر آیات آن است. محقق در مواجهه با این روال که مطلقاً منطبق قرآنی  
 ندارد، اشاره می‌کند که اگر آن استثنای مندرج در انتهای آیه را هم، به ماجرای غدیر وارد بدانیم،  
 یا ندانیم، حکم آنچه خواهد شد؟! چنان چه می‌توان از اهل سنت و شاخه‌های گوناگون آن سؤال  
 کرد که با وجود قرآنچه نیازی به اختراع صاحب سخنانی چون بخاری و مالک و غیره، آن هم در  
 زمانی داشته‌اند که اصولاً خط عرب به علت نبود ابزار مناسب و عمومی تحریر، استعداد نگارش جز  
 در محدوده نیازهای روزمره فردی و محلی نداشته است!؟

«مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ  
 وَكَانُوا شِعْبًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ. به سوی او بازگردید، تقوا پیشه کنید و  
 نماز به پا دارید و چون مشرکین نباشید. هم آنان که در دین تفرقه و شعبة می‌سازند و  
 هریک به داشته‌های خود خرسندند». (روم، ۳۱ و ۳۲)

این آیه به هر اهل عقلی با صدای بلند توجه می‌دهد که بسیاری از آیات قرآن هشدار برای رخ  
 داده‌های آینده است، چنان که شعبة شعبة کردن دین از امورات آتی در سرزمین‌های اسلامی است و  
 در زمان حیات پیامبر و نزول قرآن به چنین خروجی اشاره نرفته و موجبی نداشته است. بدین ترتیب  
 این دعوتی معتبر است تا همگان را به باز خوانی دوباره و عمیق قرآن دعوت و حفره‌هایی را پر کنیم  
 که گروهی با نام و نحوه و توان گوناگون و با هوشیاری کامل در راه مسلمین حفر کرده‌اند.

«وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. و این چنین پروردگارت تو را اجابت کرد و قدرت تاویل رخ دادها را به تو آموخت و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام کرد، همان گونه که قبلا بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرده بود. بدان که پروردگار تو دانای حکیم است.» (یوسف، ۶)

در کشاکش تعلقات فرقی کنونی، که بی اعتنا به نهی صریح قرآن، گروهی به دنبال پیامبر پرستی و گروه دیگری به امام پرستی افراطی مشغول‌اند و هرچند هر دو در نظر قرآن گمراه و متوسل به دون خداوندند، اما در حواشی کتاب خدا به دنبال اندک جای پا می‌گردند تا خروج خود از دین و پیوستن به مذهب و به خون کشیدن خان و مان و تاریخ یکدیگر را متکی به آن کنند. مورخ آماده است نشانه‌های مختصری در آیات خدا را برجسته کند و به چشم کسانی بکشد که با فرض و قصد برداشت سوء، به کتاب خدا وارد می‌شوند.

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا». بر آنچه خداوند از فضل خویش به آنان عطا کرده حسادت می‌کنند، چنان چه به آل و خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و ملکی بزرگ بخشیدیم.» (نساء، ۵۴)

خداوند در قرآن به صورت‌های مختلف به آل و ذریه پیامبران اشاره و خطاب روشن دارد و حتی فرمان بران از فرعون را به نام آل فرعون می‌خواند. چنین اشاراتی تقریباً شامل تمام گزیدگانی است که در تحولات و تاریخ ادیان نقشی دراز مدت و موثر داشته‌اند: آل فرعون، آل یعقوب، آل ابراهیم، آل عمران، آل داوود، آل لوط، آل موسی و آل هارون. مومن به دین، نبود ذکر از آل محمد در قرآن بصیر را، کاملاً با خاتم الانبیاء خواندن رسول اکرم مطابق می‌بیند ولی فرقه گرایان برای رفع این ظاهرا نسیان الهی در یاد کردن آل محمد در قرآن امین، در دنباله صلوات‌های روزانه، مکرراً رفع این نقص را به فرستنده قرآن یادآوری می‌کنند! اللهم صل علی محمد و آل محمد.

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ. به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است.» (آل عمران، ۳۳)

قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ. ای موسی تو را از میان مردم به رسالت و به هم‌کلامی برگزیدم. این حال را دریاب و شکرگزار باش.» (اعراف، ۱۴۴)

« وَ وَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا  
 وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ. و ابراهیم و یعقوب به پسران خود وصیت کردند که خداوند دین شما  
 را برگزیده، و جز در مسلمانی نمی‌رید.». (بقره، ۱۳۲)

« وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ  
 الْعَالَمِينَ. ملائکه گفتند ای مریم خدا تو را برگزیده و پاکیزه گردانده و بر زنان  
 جهان برتری داده است.». (آل عمران، ۴۲)

در اینجا نیز قضیه در همان باب و بر همان منوال است. خداوند در آیاتی از قرآن، کسان و ماجراهایی  
 را برگزیده خویش خطاب و اعلام می‌کند، که نام پیامبر گرامی اسلام در میان آنان ثبت شده نیست،  
 اما دوست داران فرقه گرایی به گمان خود این نسیان دوم خداوند را هم، با بخشیدن خطاب **مصطفی**  
 به رسول اکرم، جبران کرده‌اند! چه گمان کنیم، جز دهان کجی به نص و متن قرآن، جدی نگرفتن  
 اشارات پر معنای متن و گردن کشی لجوجانه در برابر نازل کننده آن؟! **وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ  
 كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ.**

## ۵۲

آیات بی‌تعارف قرآن، تنها منبع برداشت تاریخی و اجتماعی اصیل و صحیح و مستقیم، از مراتب زندگی جماعات عصر بعثت و دعوت به اسلام است و عمدتاً از شروحي می‌گوید که مصروف تفهیم و تزییق باور اسلام به ذهن مردمی بوده است که یا وابسته به تشخیص و تصمیم کشیش و خاخام و یا کافر محض بوده‌اند. به ویژه اینکه آگاهی‌های کنونی ما از مظاهر اجتماعات متمدن در عصر کهن و در حوزه‌های گوناگون، تنها در دو قرن اخیر و از منابعی نشت کرده است که به سفارش مشرکین، در بیان سرگذشت شرق باستان، ماموریت تثبیت جعل و دروغ معینی را داشته‌اند. بنا بر این و ناگزیر به عنوان یک وجه ساده در این گونه امور توجه می‌دهم که تنها با حذف تعارفاتی از حیات تاریخی و فرهنگی خطه پرشکوه شرق، چون فلسفه و عرفان و نجوم و ادبیات و غیره، اندیشه آزاد به ورود در حقایق فرو خفته و ناگفته‌ای تحریص و تجهیز می‌شود، که شاید بیان آن، به زبان آیات و صراحت‌های قرآن، ما را از صراط و صدمات این گونه گفتارها با این باور عبور دهد که بی‌پروا مدعی شویم هیچ داده‌ای در موضوع و مطالب مربوط به تاریخ و فرهنگ و ادبیات مشرق زمین، از هند تا مصر و شمال آفریقا، جز بافته‌هایی دروغین نیست و ارزش تدبر و تدبیر را ندارد و اگر به دنبال نمونه و نگرش مستقیم باشید، به صراحت می‌توان داعیه داشت که به جز لت نوشته‌های قرآنی، دیگر نشانه‌های الفبایی ثبت شده بر صخره و در و دیوار اقالیم مورد نظر، به انواع خطوط میخی و پهلوی و اوستایی و آرامی و سومری و اورارتویی و غیره، در معنا تصورات و مجعولات نوکنده و ناخوانده‌ای است که به مقیاس بال مگس، صاحب اثبات و مالک ارزش و اعتبار نمی‌شوند و اختراعات خامی در اختیار محافل یهود با قصد تقویت داده‌های تورات بوده است، چنان که به امید الهی در وجوه لازم بدان خواهم پرداخت. بر این مبنا مثلاً اسلام‌شناس نامیدن گلد زیهر و دیگر یهودیان دست اندر کار تخریب مستقیم قرآن عظیم، از کلان‌ترین شوخی‌های فرهنگی در سراسر عالم است. آیا از چه روی مراکز حوزوی و دانشگاهی ما به چنین اسلام‌شناسان مشرکی میدان عمل داده و به این نتیجه نرسیده‌اند که مگر ممکن است عناصری از میان یهودیان را، که پیوسته برای دشمنی با قرآن فرصت طلبیده‌اند، اسلام‌شناس و محقق قرآن خطاب کنیم و به داده‌های آن‌ها در بالاترین رده فرهنگ اجتماع پناه دهیم و آیا تراوشات ذهن صاحبان این عناوین را می‌توان از ماهیت ضد اسلامی آنان جدا کرد؟ به ویژه آنکه اینک و با ظهور و حضور صاحب نظرانی چون مرحوم علامه عسکری، اندک اندک و به خواست خداوند، بلا تکلیفی در برابر این گونه شگردها برطرف خواهد شد.

«بار خدایا! چه باید کرد و چه می‌توان کرد با هزاران دروغ و افسانه باور شده مسلمانان. مسلمانان بیش از هزار سال است که با این افسانه‌ها خو گرفته و معتقد شده و آن‌ها را حدیث صحیح اسلام و سیره صادق پیامبر و تاریخ موثق اسلام پنداشته و به همین سبب اسلام صحیح را نشناخته‌اند! خداوند! آیا می‌توان حقایق تحریف شده را پس از چهارده قرن آشکار کرد و پرده از هزاران جرم برگرفت و یا اینکه بایستی به خاطر رضای توده‌های عظیم مسلمین لب فروبست و هیچ نگفت؟» ... شگفت اینکه



این همه دروغ و افسانه چه گونه تا به امروز از دید محققان پنهان مانده و چه گونه می توان تصور کرد که تاریخ ملتی تا به این پایه آغشته به دروغ باشد؟! بار خدایا جرم و جنایت آنهایی که چنین دروغهایی را در کتابهای خود آورده، موجب گمراهی مسلمین شده و اسلام را از مسیر حقیقی و اصلی خویش منحرف کرده اند، چه اندازه بزرگ و سنگین است». (علامه سید مرتضی عسکری و ع. سردارنیا، صد و پنجاه صحابه ساختگی، صفحات ۱۷ و ۲۶)

در این زمان به جای رجوع به مراتب و ملزومات و تعاریفی از اسلام و مذاهب منضم به آن، که جاعلان یهود، با برجسب اسلام شناس، در دهها کتاب آماده کرده اند، باید که بی تامل از پریشان نویسی های آنان در موضوع مردم و معتقدات شرق میانه، سلب ارزش کنیم، هر چند زمان نسبتا درازی از رسوخ اباطیل آنان به منابع آموزشی دانشگاه و حوزه های مسلمانان می گذرد. زیرا با سلاخی که توضیحات و تاریخ نویسی های مجعول آنان در اختیار مورخ می گذارد، باید که بار دیگر و این بار بدون مرجع شماری تالیفات گروه مولفان یهود، اندیشه اسلامی را در جایگاه تاریخی خود قرار دهیم. زیرا به حکم عقل سلیم مثلا اگر وجود سلسله های سیاسی غالباً ضد شیعه در ماقبل دوران به اصطلاح صفویه را با توضیح و ترسیم این بی خردان مهمل اندیش تطبیق دهیم، پس بی درنگ تمام امامان و امام زادگان مدفون در ایران را انکار کرده ایم، زیرا مثلا سلطان محمود، در جای انگشت در کردن بر زمین تا قرمطی برای کشتن بجوید، به آسانی می توانست در مدخل هر بارگاه و بنای تشیع، چند مامور بگمارد تا زائران آن را راهی سیاه چاله ها کنند. در این باب و بن بست البته دیگر نمی توان بنای مقابر این بزرگواران را نیز مانند کاروان سراها حاصل مساعی شاه عباس صفوی بدانیم.

در مجموع اینک در آستانه عصری ایستاده ایم که مسلمین، از شمال آفریقا تا یمن و بحرین، با فاصله گرفتن نسی از مکتوبات یهود زده، که با نام و عنوان فرهنگ و سنت و تاریخ اسلام در دو قرن اخیر، به مغز و قلب ما فرستاده اند، همه جا با شکستن سد تفرقه مذهبی خواهان سلب قدرت از زمام دارانی شده اند که با نمونه قذافی اینک فرصتی فراهم می بیند که نه فقط در مدیریت رسمی، بل مستقیماً مسلمانان را با غضبی یهودانه و شخصی به گلوله ببندد. در چنین فضا و زمان، هر مومن و مسلمان باید و می تواند خود را از پیوندهای مذهبی موجب تفرقه پیشین آزاد کند و به اتحاد با برادران و خواهران ایمانی خویش و از جمله پایان دادن به مداخلات لفظی و معنایی در آیات قرآن بیاندهد، که اینک به حجمی رسیده است که دفاتری از پرسش های بی جواب مانده را تنها در مجلدات تفسیر عتیق نیشابوری ارائه می دهند.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (۷) همان کسی که این کتاب را بر تو فرستاد که بخشی محکمات

وام الکتاب است و بخشی متشابهات. آن‌ها که قلب گشاده ندارند، به قصد فراهم آوردن فتنه و تدارک تاویل، به متشابهات می‌پردازند حال آنکه قدرت تاویل جز در ید الهی نیست، چنان که دانایان برقرار می‌گویند: به تمامی آن ایمان داریم، که از جانب خداوند است و پند پذیری جز در سلک صاحب نظران نیست». (آل عمران، ۷)

بی‌گمان این سخنان فصل خطاب هر خداشناسی است که به آیات قرآن متکی است. کتابی که از سوی مولف خود، توصیف و مطالب آن درجه بندی می‌شود، بی‌اینکه بیم بالا گرفتن بهانه و فتنه، مانع صراحت خداوندی شده باشد. در عین حال ورود باریک اندیشانه به محتوای این آیه هر مسلمانی در هر زمان را مکلف می‌کند که از مجادله بر سر کلمات و آیات قرآن بپرهیزد و برداشت خود را به مثال پرچم چانه زنی با خداوند بالا نبرد. اینک و در محافل و نشست‌های گوناگون از مومن و مخالف و منکر، جماعاتی را شاهدیم که برافروخته مشغول داد و ستد تاویل در باب متشابهات قرآن‌اند و چنان جلوه می‌کنند که گویی اشاره‌ای در نهی و رد تاویل متشابهات ندیده و نخوانده‌اند. لازم است در همین مقطع به یاد آوریم که نازل کننده قرآن، علاوه بر قیود متعدد، که فهم گوشه‌های کوچکی از قرآن را با ذکر **و ما ادراک** ناکامل اعلام می‌کند، سرفصل سوره‌هایی را نیز با کدهای الفبایی مختلف، چون **یس و طه و الم و ص و المر و خم و عسق و ق و کهیعص** و غیره، غیر قابل برداشت کرده است، تا کسانی بدانند که قرآن کتابی جاویدان و برای تمام فصول هستی است و دست و پا زدن‌هایی به قصد در مشت خود گرفتن آن، به دارندگان زیغ در قلوب، منتسب شده است. عجیب اینکه دور تسبیحی از مفسران و مقامات مذهبی در مراکز رسمی در وجه این حروف مقطعه از خداوند پیشی گرفته و گمانه‌هایی عرضه کرده‌اند که یکی از آن دیگری بی‌وجه‌تر است و بدانید که هیچ یک به اشارات قرآن در این باب توجه نداده‌اند که رمزگشایی این حروف بنا بر نص صریح آیات، تنها در ید خداوند است.

«إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۵۶)» آنان که به تشخیص خود، در آیات الهی مجادله می‌کنند در قلوب خود جز کبر ندارند که دوام نخواهد داشت. پس به خداوند پناه بر که شنوا و بیناست». (غافر، ۵۶)

بدین ترتیب خداوند مجادله در آیات و کلمات قرآن را مجاز نمی‌داند و همان گونه که تاویل گذاران بر مفاهیم متشابهات قرآن را مبتلایان به زیغ در قلوب می‌خواند، در اینجا نیز مجادله کنندگان در آیات را متکبر می‌شناساند و مفسران و دست اندر کاران تولید شرح و بسط برای گفتار ساده و پاکیزه متن را به رعایت محدوده فرهنگ زمان موظف می‌کند.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنِّي يُصْرَفُونَ (۶۹) آیا مجادله کنندگان در آیات الهی را نمی‌بینی که بی‌راهه می‌روند». (غافر، ۶۹)

در این توصیف نو، خداوند مجادله کنندگان بر معانی و مفاهیم آیات را، علاوه بر خطاب‌های دیگر، عازمان به بی‌راهه می‌خواند، چنان که در حال حاضر به تعداد مفسرین، در میان تصورات گوناگون

از قرآن‌های مختلف و از نظرگاه این و آن سرگردانیم و هر مدعی گشودن معانی پنهان در آیات قرآن، همچنان مشغول جدل و جدال بر سر جانشین کردن مبهمات خود در جای برداشت‌های ساده و سالم از آیات قرآن‌اند.

«وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِيصٍ (۳۵). و آنان که در آیات ما مجادله می‌کنند، گریز گاهی ندارند». (شوری، ۳۵)

آن کسانی که مشغول کنجکاوی‌های معناشناسانه در الفاظ و لغات قرآن‌اند، سرانجام چنان در چنگال پر قدرت کلام الهی گرفتار می‌شوند که راه گریزی نمی‌یابند. این همان صورتی از قضیه است که جلوه و وصف مخصوص و مالوف خود را گرفته است: مجلدات پر شمار و مفصل انواع تفسیرهای قرآنی در همه جا تا بلندای سقف بر هم چیده شده تا سرانجام اعلام کنند در برابر تک مجلد قرآن به هیچ گرفته شده و یافتن راه مستقیم هدایت، همان رجوع بی‌واسطه به آیات قرآن است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹) ای ایمان آوردگان، همین که برای ادای نماز جمعه ندا در داده شد، کار و کسب را فرو گذارید و به ذکر خدا روی آورید که برای شما اگر بدانید نیکوتر است». (جمعه، ۹)

با رجوع به این آیه، بی‌نیاز به تفاسیر گوناگون و تنها با برداشت از صورت ظاهر الفاظ، به مراتبی از جامعه منطقه نزول آگاه می‌شویم که نه فقط سنت اذان از روزگار دعوت پیامبر و به تایید قرآنجاری بوده است، بل مشغولان به داد و ستد در مرکز تولد اسلام، روز جمعه هم کسب و کار دایری داشته‌اند. این آیه در عین حال محل این توجه است که: جامعه زمان پیامبر چنان که معاندان غالباً به تمسخر می‌گویند، مختصات یک دهکده سوت و کور و دور افتاده را نداشته و اشتیاق خرید و فروش و تجارت نزد صنوف مختلف، جمعه و شنبه نمی‌شناخته است.

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰) و چون نماز گذارده شد، بر زمین پراکنده شوید، فضل خدا را بجوید و بسیار ذکر خدا کنید تا رستگار شوید. (جمعه، ۱۰)

این آیه نیز با دنبال کردن امور، جامعه اسلامی را دعوت می‌کند تا پس از ادای نماز در حوزه عبادت خود پراکنده شوند، فضل الهی را بجویند و به قصد رستگاری به ذکر کثیر خداوند مشغول شوند.

وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكَوْكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۱۱) و چون داد و ستد یا اسباب لهوی بیابند، بدان روی آورند و تو را در حالی به انتظار ایستاده ای ترک می‌کنند. بگو آنچه نزد خداست از سرگرمی و از داد و ستد بهتر است و خدا برترین روزی دهنده است. (جمعه، ۱۱)

آیات انتهایی سوره جمعه، بی‌نیاز به صورت سازی و تفسیر این و آن، تصویر روشنی از فضایی ارائه می‌دهد که میدان عمل و مرتبه معمول و متعارف مردم و مومنینی است که پیامبر مامور ابلاغ آیات به آنان بوده است. این گلایه صریح خداوند، متوجه کسانی است که برداشت اقتصادی و فرهنگی و گذراندن اوقات با بهره برداری از امکانات جامعه را، فدای هشدارهای قرآن نمی‌کنند، توجهی به پیامبر و نماز ندارند و وعده‌های آیه در عنایات و عطیات خداوند را به هیچ می‌گیرند و به تعارف برگزار می‌کنند. در مجموع آیات بالا، موافق با اغلب یادآوری‌های قرآنی، به انحاء مختلف از انحراف مردم مشغول به تدارکات معمول زندگانی سخن می‌گوید. سادگی و صراحت در انعکاس تصویر از جامعه‌ای که منزلگاه مقدم رویش اسلام است، تا به حدی بلورین و قابل قبول است که گویی تمام این طعنه‌ها متوجه مردم زمان ماست، ظاهر سازانی که سرانجام نیز پیامبر را در حالت آماده و ایستاده، که در نهاد خود تشکل نماز به صورت امروزین را تداعی می‌کند، تنها می‌گذارند و به استقبال تجارت و تفریح و وقت گذرانی می‌روند.

نیازی به تاکید و یادآوری مجدد نمی‌بینم که مورخ برداشت نهایی از این نغمه‌های زیر و بم را، جذب دوباره جوامع اسلامی به وحدت از دست رفته‌ای می‌داند که پایه‌های اندیشه اسلامی با دعوت به آن مستحکم می‌شود و از آن باب افسوس می‌خورد که مظاهر شکاف کنونی در میان فرقه‌های اسلامی، حتی فاقد تعریف معین و در ظاهر عبارت از ریزینی‌هایی در نحوه شست و شوی دست و پای نمازگزار، نحوه ایستادن در صف عبادت و اختلافی در مکان فرود پیشانی به هنگام سجود، که تماما فورمالیستی و شکلی است و بر هیچ حکمت دینی استوار نیست و بی‌تعارف چنان از محتوای کودکانه لبریز است که بیشتر به ابداع نوعی بازی سرگرم کننده و لج بازانانه مانده‌تر است. آن‌گاه نوبت مندرجات در ادای سفارشات اذان است که بار همین ناهمخوانی مقدماتی را بر دوش می‌برد که سنگین ترینشان ذکر نام و منصب و مدار امام علی به عنوان ولی و حجت خداوند بر زمین است. امروز در نهاد اندیشه شیعی چنان بوی آشنایی با شگردهای دشمن مشرک پیچیده است که استاد مسلمی چون مرحوم علامه مرتضی عسکری، علم ابلاغ و اعلام مبداء این ناهمخوانی را کنیسه معرفی می‌کند. این فضای نو اندیشی، که بیش از همه شیعیان در تدارک آنند و ملاها و مولویان، در جوامع سنی توجه چندانی به آن ندارند، برای رهایی از انواع چاله‌های مضیقه، که یهود در مسیر رفتار و گفتارهای مسلمانان حفر کرده است و مردمی از لیبی تا بحرین نیاز به پوشاندن و پر کردن آن‌ها را در ملاء عام فریاد می‌زنند و با خون پایه‌های آن را رنگین می‌کنند، اگر جدی گرفته شود به آن معنا است که پلاس عمده‌ای از ناآشنایان آنوسی را از خانه و مساجد مسلمین بیرون ریخته‌ایم.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (۶) ای مومنان هرگاه فاسقی خبری آورد، تحقیق کنید که مبادا بر اثر سخن او و از سر نادانی قومی را رنجه کنید و سخت پشیمان شوید.» (حجرات، ۶)

اینک و با توجه به نقش اذان در یادآوری زمان عبادت الهی، که در قرآن گرامی هم ثبت است، به سئوالی کلان روی می‌کنم که یافتن پاسخی سالم بر آن، بنیان و بی‌مایگی صدمات فراوانی را در

برابر چشمان خواستار آن می‌گذارد که غلبه بر آن، قلوب بسیاری را به گنجینه وحدت اسلامی روانه خواهد کرد و آن یافتن زمانی است که عنوان ولی‌اللهی امام علی به اذان شیعیان ضمیمه شده است. عقل سلیم بدون لمحهای درنگ قبول می‌کند که چنین یادآوری مبسوطی در کلمات اذان نمی‌تواند از زمان حیات رسول‌الله آغاز شده باشد و طبیعتاً با قبول متون تواریخ کنونی، در عهد غاصبینی چون ابوبکر و عمر و عثمان نیز چنین فرصتی برای تبلیغ ارزش و ارجحیت امام علی فراهم نبوده است و تصور ناممکنی است اگر گمان کنیم که این پیام به اذن و در زمان خلافت امام علی بر کلمات اذان اضافه شده باشد، پس به توصیه آیات قرآن، که تجسس را در این گونه امور جایز و بل واجب می‌داند، باید از خود پرسیم از چه زمان و به توصیه چه کس، این یادآوری که امام علی را حجت خداوند بخوانیم، به اذان شیعیان وارد شده و با چه گمانه و دلیل الحاق کننده این شعار فرقوی را باید دوست مسلمین و به خصوص شیعه بدانیم؟! زیرا مسلم است که ناهمگونی به نحوه دعوت به ادای نماز با استفاده تبلیغاتی از متن شعارهای آن، راه رسیدن به وحدت اسلامی را کوتاه‌تر نخواهد کرد و موجبی است که مسلمانانی به آن مسجدی وارد نشوند که ندای حجت خدا گرفتن امام علی از مناره آن بلند است. (ادامه دارد)

## ۵۳

قرآن برای جوینده آن، سرشار از نمودارهای اجتماعی در زمینه‌های اقتصاد و فرهنگ و سیاست به دوران نزول است که از خلال آن‌ها می‌توان از ساخت ماهوی و دیرینگی زیستی اعراب با خبر شد. اینک همه جا و حتی از زبان مدرسان و حضرات و آیات پر آوازه حوزوی، مقولاتی ضد عرب را می‌شنویم، که در مبنا مخالف اسلام و قرآن‌اند، و اعراب عهد رسول الله را با همان توصیف کودکانه ساخت یهود، بی‌ارائه قرینه‌های نو، به قصد تحقیر و تخفیف، سوسمار خوار می‌خوانند. مورخ آماده است تا با گواه گرفتن برخی از آیات قرآن، این تنها منبع مطمئن و قابل رجوع تاریخ صدر اسلام، اثبات کند که جامعه عرب نجد به زمان بعثت پیامبر، چنان نبوده است که بنا بر تشخیص و توضیح امثال و انواع زرین کوب‌ها، کافور را از نمک نشناسند!

مثلا در گفت‌وگو از سرودن شعر و ظهور شعرا در ایران با پدیده حیرت آوری مواجهیم که خود حکایتی است غریب در استحکام این مدعا که ظهور تجمع متمدنانه در این سرزمین تنها از دو قرن و نیم پیش قابل رجوع است، زیرا ادب و ادیب تراشان برای ایران ماقبل صفوی، هرچند به شهادت مجموعه تنظیمی سودآور در **کتاب هنر در بارهای ایران**، یک اثر مادی قابل ارائه، حتی به قامت خلال دندانانی ندارند، ولی در تراشیدن ابر شاعرانی از قرن دوم تا دهم هجری چنان بی‌کنترل عمل کرده و چندان بت غزل سرا تراشیده‌اند، که در صورت قبول حضور آنان، مجازیم اعلام کنیم که تا سه قرن قبل، حکام ایرانی در جای تدارک سرپناه و ابزار دفاع و مجموعه‌های زیر بنایی برای رفع نیاز تولید و توزیع، همگی شعر می‌نوشیده و لقمه نان و غزل قورت می‌داده‌اند، زیرا به زمان دراز یازده قرنه پس از اسلام، در جای هر نمایه مورد نیاز تجمع و تمدن، فقط نام ادیبانی پرآوازه را در انبان ملی انبار کرده‌اند و از سیصد سال پیش که اندک اندک نشانه‌های کم رنگی از تجمع و تحرک اجتماعی جوانه می‌زند، ناگهان آن سخن سرایان مسلط به عروض و قافیه و سوار بر مرکب بیان، از صحنه دور می‌شوند و مکان خود را به نو شاعرانی می‌بخشند که در حد اکثر توان کلام خود نیز، گریختگان و پناه گرفتگانی در غار قهقرا معرفی شده‌اند.

«هیچنان که گذشت دوره سلطنت شاهرخ از جهت کمیت شعرا در ادوار قابل ملاحظه ادبی ایران است و از لحاظ **وفور شعرا** با درخشان‌ترین دوره‌های ادبی ایران برابری می‌کند، اما از نظر کیفیت باید این دوره را از **ادوار انحطاط ادبی و تنزل شعر فارسی** محسوب داشت. از مظاهر این انحطاط یکی آن است که در این دوره به شاعر بزرگی که بتوان نام‌اش را را در ردیف شعرای نام دار ایران قرار دارد **بر نمی‌خوریم**». (احسان یارشاطر، شعر فارسی در عهد شاهرخ، یا آغاز انحطاط در شعر فارسی، ص ۱۰۱)

یار شاطر مثل همیشه و بر روال مصطلح روشن فکران خودی، از زوال شعر فارسی می‌نویسد ولی از علل و جهات این افول چیزی نمی‌گوید. زیرا کنیسه و کلیسا در باب تنگ دستی فرهنگی آن چند کومه نشین از راه رسیده، هنوز متن راه نما و علت یاب تولید و تحریر نکرده و چرخه تالیفات عامی

فریب خود را، که پیوسته سرمشقی برای مکرر نویسی این حضرات داخلی بوده است، به حرکت نیانداخته‌اند.

«در سال ۸۵۰ هجری قمری سلطان محمد بن بایسنقر که حاکم عراق شده بود به اعتماد فتوری که بر مزاج شاهرخ راه یافت طغیان کرد و اصفهان را در تصرف آورد و به شیراز تاخت. شاهرخ با وجود پیری برای دفع مدعی تازه و هم به سبب اصرار زن اش گوهر شاد آغا عازم عراق شد و چون به اصفهان درآمد جمعی از هواداران سلطان محمد را سیاست کرد...». (احسان یارشاطر، شعر فارسی در عهد شاهرخ، یا آغاز انحطاط در شعر فارسی، ص ۴۱).

چنین‌اند این طوطیان شکرشکن کنیسه که کلام به کلام داده‌ها و دروغ بافی‌های مقرر در مسائل ایران و اسلام را مکرر می‌کنند و جرات ورود به وادی بنیان اندیشان را ندارند که در مواجهه با چنین موعظه‌ها، همراه پوزخند یادآور می‌شوند که تا دو قرن قبل عراق و اصفهان و شیراز نبوده است تا سلطان محمد بایسنقر ساختگی در آن مرتکب این یا آن عمل شود. با این همه از خلال همین نوشته‌های ذوق زده در همه جا با این لاف و گزاف مواجهیم که ایرانیان به علت سخنان منظوم شاعران شیرین سخن خویش، پیوسته خود را در قله فرهنگ جهان فرض کرده و ناگزیر بی‌توجه به این نکته عام که اگر سرودن شعر نهی شده در قرآن، نشانه رشد است، پس تمدن عرب قریب هزار سال مقدم بر سایر اقوام منطقه و شاید هم جهان، با میراث شعر خود حاضر بوده است. میراثی که با این همه هیاهو در باب اشعار آویخته از دیوار کعبه و اوهام فرهنگی در باب تعلقات سبعه، قابل کتمان نیست.

«بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ. بَل

گفتند خواب‌های آشفته دیده یا بافته‌های شخصی او و شاعری است بی‌نشانه‌هایی که پیش از او عرضه می‌کردند». (انبیا، ۵)

از طریق این آیه به سادگی و بی‌نیاز به ارائه نمایه‌های دیگر، با خبر می‌شویم که جامعه اعراب در زمان بعثت پیامبر با شعر و شاعری آشنا و مشغول بوده است و اگر تمنیات جاری ما با دمیدن باد در غبغب فرهنگ ملی به شعر و شاعرانی، از قرن چهارم هجری، باز هم بدون اسباب اثبات، می‌نازند، پس ناچار باید به پیش تازی عرب در عرضه زبان شعر در عهد پیامبر و ماقبل آن، اعتراف کنیم که بی‌شک به معنای تهی کردن کلاه شامورتی خویش در والا انگاری زبان فارسی در عرصه ادب خواهد شد. مورخ می‌پرسد اگر محافل شعر باز ما، گفتار منظوم را بازتاب ظریف اندیشی در نزد متعلقان و کاربران زبان می‌دانند، پس اعراب قریب یک هزاره در لطیف اندیشی مذکور بر تمام زبان‌های شناخته شده شرق میانه، اعم از فارسی و ترکی و هر مدعای دیگری پیش قدم و صاحب گفتار موزون و مقفی بوده‌اند. بدین ترتیب گوشه‌هایی از مقام و مرتبت زبان عرب گشوده می‌شود که گزینش خداوند برای ارسال قرآن بوده است.

«وَيَقُولُونَ أَأَنَا لَنَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْثُونٍ. و می‌گویند آیا الهه‌های خود را به سخنان شاعری دیوانه رها کنیم؟». (صافات، ۳۶). «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ. و ما به او شاعری نیاموختیم که درشان او نبود، قرآن مبین است که جز ذکر در آن نیست». (یس، ۶۹)

اگر در این گونه آیات، از زبان کافران نجد و چنان که بیاورم در بیان و خلال آیات الهی، شعر و شاعری از عوارض و سوسه‌های شیطان لقب می‌گیرد، باز هم مقام فرهنگی و تاریخی اعراب را متورم‌تر می‌کند و چنان که در آیه بالا می‌خوانیم خداوند مقام شاعری را دوشان پیامبر خویش می‌گوید و او را از اتهام شاعری مبرا می‌داند. بدین ترتیب اعراب در زمان پیامبر نه فقط بر نیازهای لفظی نازک اندیشانه، در سرودن شعر واقف بوده‌اند، بل در همان زمان لایه‌های فرهنگی ممتازتری در بطن خود پرورده داشته‌اند که کاربرد همان زبان جلا انداخته را مستلزم در معرض خطر قرار دادن عقلانیت جامعه و در آیات الهی، متابعت از شیطان می‌دانند و تابعین و کباده کشان کلام پریشان و غیر قابل فهم شاعران را، به صورت زیر از زبان قرآن تحقیر می‌کنند.

«هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ. آیا خبردارتان کنم که شیطان برچه کسان فرود می‌آید؟»

تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ. بر هر گناه کار خرف مفت زن.

يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ. شنیده‌هایی را القاء می‌کنند و غالباً دروغ‌گویانند.

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ. و گم راهان، از شعرا تبعیت می‌کنند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ. آیا نمی‌بینید در هر وادی سرگردانند.

وَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ. و حرف‌هایی می‌زنند که خود بدان عمل نمی‌کنند.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ. مگر آن‌ها که به ایمان روی آوردند، کار خیر کنند، بسیار خدا را بستایند و پس از آن سیاه کاری‌ها به یاری برخیزند که به زودی معنای این دگرگونی را دریابند». (شعرا، آیات پایانی)

بدین ترتیب قرآن مستندی است که با مراجعه به آیات روشنگر آن، از زیر و بم جامعه زمان رسول خدا در نجد با خبر می‌شویم و کشف می‌کنیم که اعراب از قریب دو هزاره پیش، با منازل و مطالع سرودن شعر آشنا بوده‌اند و در مقایسه با مسیر فرهنگ در دیگر تمدن‌های همزمان، شاید با احتمال قریب به یقین، بتوانیم قوم عرب را کهن‌ترین مردم آشنا با قواعد کلام و سرودن شعر بدانیم آن هم در حالی که نه فقط خداوند متعال، در آیات انتهایی سوره شعرا، بل خردمندان عرب نیز سخن گفتن



منظوم را به میزانی ناپسند می‌دیده‌اند که دشمنان اسلام به قصد اهانت، پیامبر خدا را شاعر و متن قرآن را دفتر شعر می‌خوانده‌اند و بالاخره مهم و معتبرتر از همه، امتیاز درک داده‌های قرآن به اعراب متعلق است که هم در زمان نزول، با دریافت مفاهیم و مراتب مذکور در آن، به زمان حیات رسول خدا، مسلمانانی مومن و معتقد شده‌اند. اینک اگر بر مبنای تفحص یادداشت پیشین، حتی مومنین نخستین را نسبت به تجارت و داد و ستد و تدارکات سرگرمی‌های اوقات فراغت، مشتاق‌تر از حضور در نماز جماعت و جمعه دیده‌ایم، پس کسانی باید جواب دهند آن عرب سوسمار خوار که جز شراب و جنگ نمی‌شناخته، بیرون از تالیفات و تلقینات دروغین دست مزد بگیران یهود، کجا یافت می‌شوند؟! (ادامه دارد)

## ۵۴

آن‌گاه که رواج فضولی‌هایی با نام «شان نزول» هم نتوانست مراد یهود را برآورد و موجب تخفیف و انحراف در برداشت درست از آیات قرآن شود، دکان تفسیر را گشودند که در وجه عام به معنای رفع نقص از متن ظاهرا دشوار فهم کلام خدا است و بر آن مبنا آشوبگران و ریز بینانی ظاهر شدند که با پرچم داری عتیق نیشابوری، بی‌اعتنا به تذکرات الهی، ره سپار کشف و افشای نقش هر حرف واوی در آیات الهی و جست‌وجوی لوازم و نحوه اجرای تذکرات عذاب و عقاب و یا لطف و مرحمت، در پشت صحنه وعده‌های خداوندی شدند.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. او کسی است که این کتاب را بر تو فرستاد، پاره ای محکم که زیر بنا و بخشی که متشابهاست. دارندگان قلوب منحرف، فتنه جویانه برای متشابهاست تاویلاتی تراشیده‌اند حال آنکه علم تاویل فقط در اختیار خداوند است. دانایان پا برجا اعلام می‌کنند که بر مجموع آن چه خداوند فرو فرستاده مومنین و جز خردمند کسی متذکر نمیشود». (آل عمران، ۷)

به نظر می‌رسد گروندگان به تفاسیر و اضافات دیگر، این آیه و ره نمود صریح و بی‌آرایش احکام آن را جدی نمی‌گیرند، فرصتی را در محاکمه نحوی و صرفی و کلامی مطالب مندرج در قرآن از دست نمی‌دهند و بی‌تامل مشغول تاویل و تفسیر آیات الهی‌اند؟! برخورد بی‌تعارف خداوند با بندگان در مواجهه با لغزش‌ها و ناتوانی‌های نهادینه آدمی، تا حدی که بی‌بهبانه جویی و یا مخفی کاری، پیامبر را در اجابت و رعایت محدودیت‌های امر و صلت با زنان، استثناآ آزاد می‌گذارد و برای اجابت هر امری قانون و امکانات «کن فیکون» را در اختیار دارد و بر میزان خام خیالی آدمیان در برداشت از مطالب قرآن چنان آگاه است که هرکجا تصویر بیان از امور عوام فاصله می‌گیرد، ترکیب «و ما ادراک» را به کار می‌برد و حتی با نصب حروف مقطعه در ابتدای برخی از سوره‌ها، ناتوانی ظاهرا ابدی انسان در گشودن این گونه گره‌ها را به دوست و دشمن یادآوری می‌کند.

«قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ. یهودیان گفته‌اند که مسیحیان بر حق نیستند و مسیحیان گفته‌اند که یهودیان بر حق نیستند، هرچند هر دو کتابی برای خواندن و رجوع دارند و چنین است قول گروهی دیگر که چیزی نمی‌دانند. **خداوند در روز قیامت** به مسائل مورد اختلاف آنان رسیدگی و داوری خواهد کرد». (بقره، ۱۱۳)

مفسران و مترجمین و آنوسی‌های مبدع تفسیر و شان نزول و غیره، به نظر می‌رسد از فراوانی چنین آیاتی بی‌خبر مانده‌اند که خداوند برداشت نهایی از برآورد مطالب معینی را موکول و محول به روز حساب می‌کند، هرچند این گونه یادآوری‌های قرآن نیز مانع ورود بی‌مجاز مفسرین به چنین حوزه‌های قرآنی نبوده است و انعکاسی جز این ندارد که مفسرین در برداشت سریع‌تر از مفاهیم این گونه آیات خبره‌تر از خداوندند! در واقع عمل کرد مفسرین موجود یادآوری به بارگاه الهی است که پاسخ به این مقوله‌ها محتاج چنین صبر بزرگی نیست!

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خُذْ بِكَرْسِيِّكَ وَرَافِعُكَ إِلَىٰ وَمُطَهَّرِكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلِ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. خدا گفت ای عیسی من تو را برگرفته، به سوی خویش بالا مبرم و تو را از آنان که کفر ورزیده‌اند پاک مگردانم و تا رستاخیز کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند فوق کسانی قرار خواهم داد که کافر شده‌اند. آنگاه فرجام شما به سوی من است پس در مسائل مورد اختلاف، میان شما داوری خواهم کرد». (آل عمران، ۵۵)

در اینجا نیز وعده کشف اشارات و درک کامل داده‌های این آیه به روز واپسین محول شده تا بندگان بی‌قرار، در جای صبر دراز مدت معین شده از سوی خداوند، به صفحات تفاسیر رجوع کنند. آیا با وجود صراحت این گونه آیات، مفسران مجازند برای رفع بی‌حوصلگی و کم‌صبری برخی از مومنین، وعده خداوند را ملغی کنند و به روز رسانند؟

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. و ما این کتاب به حق را میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده حکم کن، پیرو هواهای آنان مباش. برای هر یک از شما شریعت و روشی قرار داده‌ایم و اگر خدا مخواست شما را یک امت قرار دهد، ولی شما را با داده‌ها آزمایش می‌کند. در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت گیرید. بازگشت شما به سوی خداست آن‌گاه در باره آنچه در آن اختلاف مکردید آگاه‌تان خواهد کرد» (مائده، ۴۸)

کلمات این آیه نیز از عزم خداوند برای پرهیز از ورود بی‌هنگام به منطق برخی از امور خلقت و احاله آن به قیامت خبر می‌دهد. به راستی آن مفسرانی که با ورود ماهوی به تذکرات این گونه آیات برای خداوند هم شیرین زبانی می‌کنند، انتقال درک مفاهیم چنین آیه‌هایی را نیازمند صرف حوصله تا روز

قیامت نمی‌داند، و بی‌اعتنا به وعده‌های الهی نیت و برداشت خود را اعلام می‌کنند، علم خود را از کجا برداشته‌اند؟! کجا برداشته‌اند!؟

«وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مَبُوءًا صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ». به راستی بنی اسرائیل را در جایگاه مناسبی منزل دادیم و روزی پاکیزه بخشیدیم پس به اختلاف نپرداختند مگر پس از آنکه علم برای آنان حاصل شد همانا پروردگار تو در روز قیامت در باره آنچه بر سر آن اختلاف مکردند می‌انسان داوری خواهد کرد». (یونس، ۹۳)

دقت در آیاتی که خداوند کشف منظور و معانی آن را نیازمند گذر زمان تا مقطع قیامت می‌داند، عالمانه معلوم می‌کند که بیشتر این آیات پیرامون دسته بندی‌های درونی اهل کتاب، یعنی یهود و نصارا می‌گردد، که می‌توان از انشعاب و دو دستگی درون مسیحیت و مقاومت در برابر کشیشان نادانان تالیث اشاراتی سر بسته یافت.

«إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ». شنبه بر کسانی که در باره آن اختلاف کردند مقرر شد و قطعا پروردگارت روز رستاخیز میان آن‌ها در باره چیزی که در مورد آن اختلاف مکردند داوری خواهد کرد». (نحل، ۱۲۴)

چنین اشاراتی که بیرون از جمع مسلمانان معنا می‌گیرد، توجه را به این ماجرا جلب می‌کند که خطاب‌های خداوند به یهود و نصاری حاوی مطالبی است که بیشتر اشاره به پیش آمدهای ماقبل بعثت پیامبر و بیرون از نیازهای ذهنی مسلمانان است.

«اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ». خدا روز قیامت در مورد اختلافات شما داوری خواهد کرد. (حج، ۶۹) «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ». در حقیقت پروردگار تو خود روز قیامت در آنچه با یکدیگر اختلاف مکردند، داوری خواهد کرد». (سجده، ۲۵)

به راستی وفور آیاتی که دریافت قضاوت نهایی خداوند در باب مضامینی را، متضمن و موکول به حضور در پیشگاه عدل الهی می‌داند، شاید هشدار برای هر یک از ما شناخته شود که همانند مفسرانی تازه سربرآورده با التجا به جرح و تعدیل آیات الهی معلوم نیست به دنبال رد پای کدام حقیقت گم و یا تعدیل شده در قرآنیم. کتابی که نادانسته‌های بندگان را یا به صورت «و ما ادراک» و یا بستن سدی در مقدمات برخی از سوره‌ها به صورت حروف مقطعه و بالاخره گفتار در باب ناتوانی بندگان، با این یادآوری که تا روز میعاد نمی‌توان راز بسیاری از اشارات قرآن را گشود.

«قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ». پیش از شما نیز اقوامی سؤال ساز بوده‌اند که از کفر سردرآوردند». (مائده، ۱۰۲).

ایا عتیق نیشابوری را از یاد برده‌اید که دو هزار مورد از انواع سئوالات را با توسل و بهانه نفسیر در برابر قرآن قرار داده بود؟! (ادامه دارد)

## ۵۵

در منظر ناقد و کاونده تاریخ، اسناد غیرهمزمان، مستندی در امور دور محسوب نمی‌شوند، که اینجا مسائل صدر اسلام است. زیرا کهن‌ترین اشارات در میراث مکتوب کنونی، در موضوع طلوع اسلام، لااقل سه قرن با زمان وقوع آن فاصله دارد. در این بازمانده‌های غالباً مجعول، پیامبر اسلام را وابسته و برخاسته از قوم بی‌نشان عرب می‌دانند که پیوسته مشغول شمشیر کشیدن به راست و چپ‌اند، سوسمار می‌خورند، تفاوت طلا و نقره را نمی‌دانند و پیشینه و هویت قابل پی‌گیری ندارند. گرفتاری مولفین و شارحان آن دوران پیوسته حل این تناقض بوده است، که آن عرب بی‌اثر، که تفاوت‌ها را نمی‌شناخت، برای چپاول چه چیز به سراغ کاروان‌ها می‌رفت و کالای غارتی را به کدام بازار و با چه براندی می‌برد؟ مولفین تواریخ و حواشی مسائل صدر اسلام حمله به این کاروان‌ها را زمینه‌ای برای نمایش میراث و عادت غارت و هجوم نزد اعراب می‌دانند تا برای ادعای رسوخ دین اسلام از مجرای تیغه شمشیر مقدماتی فراهم شده باشد. بدین قرار هیچ یک از مکتوبات تدارکاتی و منتسب به سده‌های اولیه اسلامی، نزد مورخ اعتبار و ارزش و استحکام کاربرد در ساختمان تحقیق را ندارند و در وی‌ترین گفتار سیاسی با زیر ساخت دشمنی با اسلام چیده می‌شوند.

با این مقدمه و با تکیه بر مباحث پیشین، قرآن به تنها سند و گزاره همزمان قابل رجوع و وثوق از زمان ظهور پیامبر و طلوع اسلام تبدیل می‌شود و روز شمار حوادث عمده‌ای است که در زمان بعثت و حیات پیامبر رخ می‌داده است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِن كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَلَّحُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

ای مومنان اگر وامی به یکدیگر می‌دهید که مهلت معینی دارد، پس محرری دادگر از میان خودتان بنویسد، و هیچ کاتبی به شکرانه توان تحریر و آموزش الهی نباید از این کار سرباز زند. باید که وام دار املا کند و او با پروای از خداوند بنویسد و چیزی را فرو نگذارد، اگر کسی که وام بر عهده اوست کم خرد یا ناتوان باشد، یا املا کردن نتواند، باید سرپرست او عادلانه املا کند، و دو شاهد از مردان خودتان را بر آن گواه

بگیرید، و اگر دو مرد نبود، یک مرد و دو زن از گواهانی که می‌پسندید، که اگر یکی از آن‌ها فراموش کرد، آن دیگری به یادش آورد، و گواهان چون خوانده شوند، طفره نروند و ملول نشوید از اینکه وام را چه خرد باشد چه بزرگ، طبق موعده بنویسید، این کار نزد خداوند درست‌تر و گواهی استوارتر و متقن‌تر است، مگر آنکه داد و ستد نقدی باشد که گناهی بر شما نیست اگر دست‌دست کنید و مکتوب نکنید. و بر داد و ستد خود گواه بگیرید و نویسنده و شاهد را نرنجانید و اگر چنین کنید نافرمانی است از خداوندی که به شما آموزش می‌دهد، و خدا به هر چیز داناست». (سوره بقره، آیه ۲۸۲)

این سند حقوقی که پشتوانه صحت داد و ستد در مناسبات اقتصادی عهد پیامبر است، توصیه به شمشیر را بر خود ندارد و راه کار پیش‌گیری از بروز اختلاف میان داین و مدیون و خریدار و فروشنده را به نحوی ارائه می‌دهد که هنوز هم در مراودات اقتصادی خرد و کلان و در سطح جهان منظور می‌شود و معتبر است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكَوْكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»

ای مومنان چون بانگ دعوت به نماز جمعه در داده می‌شود به یاد کرد خداوند بشتابید و خرید و فروش را رها کنید، که اگر بدانید برایتان بهتر است. سپس چون نماز گزارده شد، پراکنده شوید و بخشش الهی طلب کنید و خداوند را بسیار بستاید باشد که رستگار شوید و گروهی چون داد و ستد یا بساط سرگرمی ببینند، پراکنده می‌شوند، تو را ایستاده رها می‌کنند و رو به تفریح و معاملات می‌آورند. بگو آنچه نزد خداوند است از سرگرمی و از داد و ستد بهتر است، و برترین روزی دهنده خداوند است». (جمعه، آیات ۹ - ۱۱)

این تابلوی دعوت و خطابی به مومنین برای گردهمایی عبادی در روزهای جمعه است که از بی‌اعتنایی آنان به نماز و تمایل رجوع به مراکز تفریح و کسب و کار و دور شدن از محیط عبادت گلایه می‌کند. اگر حتی مومنین مکه چنین بی‌میلی آشکاری نسبت به تجمع جمعه از خود نشان می‌داده‌اند و به دایر کردن بساط خرید و فروش و یا پیوستن به مراکز سرگرمی کشیده می‌شدند، پس مکه عهد پیامبر را حتی در روز جمعه نمی‌توان مرکز وسوسه کننده دایری برای خرید و فروش و گذران اوقات فراغت ندانست.

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ»

مردم به شهواتی از جمله زنان و فرزندان و سیم و زر فراوان و خیل اسبان نشان خورده و چارپایان و زمین‌های زیر کشت و این گونه بهره وری‌ها از زندگانی دل خوش‌اند و سرانجام نیک نزد خداوند است». (سوره آل عمران، آیه ۱۴)

این آیه تصویری از طبقات اجتماعی در عهد طلوع اسلام است، از اغنیا و مترفون می‌گوید و سخن در باب فزونی گوسفندی بر رمه این و آن نیست. از اسب‌های نشان خورده، خانه‌های آراسته، لوازم زندگی گزیده و از جنس طلا و نقره می‌گوید و همچشی در فراهم آوردن ثروت و فرزندان بیشتر را تصویر می‌کند. در این صورت آیا می‌توان از مکه و مدینه‌ای در اندازه یک روستای زیر افتاب تفتیده گفت و جایگاهی فاقد امکانات و تجمعی از چند سیاه چادر فصلی شناخت و بالاخره آیات قرآن به جزئیات و قوانین و توصیه‌هایی در چنان روابط اجتماعی وارد می‌شود که زیربنای اقتصادی مستحکم بدان نیازمند است، از صدقات و انفاق و از مساکین و مترفون، از وثیقه و سرقت و استقراض می‌گوید، کم فروشی را نهی و مواظبت از اموال یتیمان و زنان و سفیهان و حتی کفار را توصیه می‌کند و سرانجام از ابزار ویرانگر در دست یهود با نام ربا می‌گوید که از همان زمان نابود کننده هستی خانواده‌ها و اقوام است.

به راستی که در قرآن محیط زندگی آن عربی را نمی‌توان یافت که در توصیفات امثال طبری و یعقوبی و یا زرین کوب‌های زمان ما توضیح می‌دهند و تبلیغ می‌کنند.

**ادامه دارد**